

من اسعادی
جوامع الحکایات و لوامع الروایات

سیدالدین محمد عوفی

جزء اول

از

قسم چهارم

به مقابلہ و تصحیح و تحشیہ و تعلیق

مطاہر مصفا



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی



بها: ۱۶۲۰ ریال



جذوآول از قسم چهارم

من اسحاقى خواص احكامات و لوايع الروايات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من اسعادى
جوامع الحكايات ولوامع الروايات
سیدالدین محمد عوفی

خرداؤل

از

قسم چهارم
به مقابلہ و تصحیح و تحشیہ و تعلیق

مطاهر مصفا



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران: ۱۳۷۰

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

جوامع الحکایات و لوازم الروایات (جزو اول از قسم چهارم)

شماره: ۶۳۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: چاپ اول

تاریخ انتشار: ۱۳۷۰

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

بها: ۱۶۲۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

عوفی، محمد بن محمد، قرن ۷.

جوامع الحکایات و لوازم الروایات، متن انتقادی /

ج

۱. داستانهای فارسی - قرن ۲۰۷. نثر فارسی - قرن ۷.

الف. مصفا، مظاهر، ۱۳۰۷ - ویرایشگر. ب.

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج. عنوان

۸۳۱/۳۸۶

PIR

فهرست موضوعی حکایات جزو اول

از

قسم چهارم جوامع الحکایات

۳-۵	مقدمه
۷-۳۷	باب اول در نواید خدمت ملوک (۹ حکایت)
۷-۸	مقدمه
۸	حکایت (۱) عنایت انوشیروان درحق یکی از اواسط مردمان
۸	حکایت (۲) عنایت دوستان را و کفایت دشمنان را
۹-۱۱	حکایت (۳) نامه شهاب الدین خیوقی به شیخ مجدالدین بغدادی
	حکایت (۴) پایمردی احمدابی دؤاد درحق ابودلف عجلی و نجات او از چنگک
۱۱-۱۹	افشین به جذب عنایت معتصم درباب او.
	حکایت (۵) توجه هارون الرشید به حال ابویوسف قاضی و شور باطیبیان تقویت
	مزاج او را که طعام روزانه اش مغز پاچه بره سرخ هشت ماهه
	باشد که با شکر و نشامه ممزوج کنند و حریره و پالوده سازند
۱۹-۲۳	
۲۳-۲۶	حکایت (۶) شفاعت احمدابی دؤاد خالد را نزد معتصم
	حکایت (۷) کرم عبدالواحد سلیمان بن عبدالملک بن مروان ابن هرمه شاعر را
۲۶-۳۰	
۳۰-۳۳	حکایت (۸) دست گیری عضدالدوله کاتب پریشان حال را
۳۳-۳۵	حکایت (۹) اعراض عمادکاتب از خلق بعد از عزل
۳۶-۳۷	پایان باب

* * *

باب دوم در عواید خدمت ملوک و سلاطین (۱۰ حکایت) ۳۹-۵۹

مقدمه

۳۹-۴۰

حکایت (۱) زوال آل برمک و پیمان مکتوب هارون در رعایت جانب یحیی که یحیی در تعویذ داشت و درزندان از گردن گشود و از هم درید

۴۰-۴۲

حکایت (۲) روایت علی مقاتل از دوستی که در جوانی با هادی داشت و چون هادی به خلافت رسید خود را بدو رسانید و دعا گفت و هادی او را التفاتی نکرد.

۴۲-۴۴

حکایت (۳) سیاست کردن بهرام چوبین خدمت گار خیانت گار را و تغییر پرویز

۴۴-۴۵

حکایت (۴) سیاست امیرنصر برادر تنی سلطان محمود یکی از خدمتگاران خود را و تغییر محمود و فرمان او که نوبت بردرسرای او زنند

۴۵-۴۷

حکایت (۵) قربت طریح اسماعیل شاعر در خدمت ولید یزید عبدالملک و تقریر حاسدان حال او را نزد حماد راویه و چاره گری او در راندن

۴۷-۴۹

طریح از خدمت ولید
حکایت (۶) ادب بلیغ نوشیروان آن جماعت را که پیش از پادشاهی مقرب او بودند و در زمان پادشاهی همان جرأت تقدیم می نمودند

۵۰

حکایت (۷) سیاست انوشیروان آن ندیم را که حمایت امیری کردی و امیر خیانتی کرد و بگریخت و انوشیروان ندیم را که سبب قربت او بود در مؤاخذه گرفت

۵۰-۵۱

حکایت (۸) قربت عبدالله مالک خزاعی نزد هارون و خشم هارون بر او به سبب تضریب حاسدان و شفاعت ابراهیم هاشمی و عفو عبدالله

۵۱-۵۴

حکایت (۹) نصیحت ابو جعفر منصور ربیع حاجب را در کیفیت حفظ حد حرمت پادشاهان

۵۴-۵۵

حکایت (۱۰) غدر منصور با ابو مسلم که به امان دادن او به تأویل سوگند

- خورد ۵۵-۵۷
- پایان باب ۵۸-۵۹
- باب سوم درخوف و رجا (۸ حکایت) ۶۱-۹۱
- مقدمه ۶۱
- حکایت (۱) يك دختر و سه خواستار (دولت و خرد و امید) و قبول دختر امید را ۶۴-۶۵
- حکایت (۲) یاری طاهر ذوالیمینین مأمون را و نامهٔ تحذیر امین به او ۶۵-۶۷
- حکایت (۳) هجای ابوالهول شاعر فضل یحیی را و بخشیدن فضل او را به سبب عذری شافی که خواست ۶۷-۶۸
- حکایت (۴) مفاوضت و صحبت حکیمی پادشاهی را و بیان این حکمت که مترسان تا نترسی ۶۸-۶۹
- حکایت (۵) خلع مقتدر و نصب عبدالله معتز و نصب مجدد مقتدر و روایت ابوعمرو قاضی از ایام محبس که از شدت آن خوف که پیش چشمش مثنای قاضی و محمد داوود جراح را چون گوسفندان ذبح کردند و موی سروریشش سپید گردید ۶۹-۷۵
- حکایت (۶) حال مهتر فراشان مقتدر که مخمور به کار خیش خانهٔ خلیفه پرداخت و خوابش در ربود و از بیم به بادخانه رفت و مقتدر در پایان بزم و سماع به کنیزکی میل کرد فراش‌باشی مسکین از بیم آن که مگر از حضورش آگاه گردند موی سر و ریش او يك شبه سپید گردید ۷۵-۸۱
- حکایت (۷) روایت علی ناقد که در عهد مقتدر نان محبوسان دادی از حال کسی که شانزده سال به مظلومی محبوس بودی و سبب گرفتاری خود علی ناقد را گفتی که درین حال غوغاییان به زندان ریختند و درهای زندان بشکستند و مظلوم رهایی یافت ۸۲-۸۶
- حکایت (۸) تغیر مأمون بر فرج رخجی و نجات او از زندان بعد از رؤیای صادق که دید مبشری بیتی او را خواند و چون بیدار شد او را

- بشارت رهایی و ولایت فارس دادند ۸۶-۸۹
- پایان باب ۸۹-۹۱
- باب چهارم در فضیلت دعا و ذکر کسانی که به وسیلت دعا خلاص یافتند (۱۰ حکایت) ۹۳-۱۲۰
- مقدمه ۹۳-۹۴
- حکایت (۱) پناه دادن عبدالله حمیری ماریسپاه ترسان و گریزان را در زیر دامن و غدر و زناهار خواری مار و قصد او عبدالله را و توسل عبدالله به دعا ۹۴-۹۸
- حکایت (۲) التجای مسرور شامی که به بلایی اندر بود به یحیی بن خالد ازرق که دعوتی مستجاب داشت ۹۸-۹۹
- حکایت (۳) باران پیوسته پنج شبان روزی غزنین و التجای خلق به علاء - الدوله و توسل او به دعا ۹۹-۱۰۰
- حکایت (۴) رفتن مردی به حاجتی نزد فضل ربیع و روی گرداندن فضل و روی آوردن آن حاجت مند به مسجد ۱۰۰-۱۰۱
- حکایت (۵) روایت سایمان مغلد از حال منصور پیش از خلافت و لطف مسلمه برادر هشام بن عبدالملک در حق او و دعای منصور و اخبار خضر به جانشینی منصور هشام را ۱۰۱-۱۰۵
- حکایت (۶) در معنی دعا و ملازمه آن به خروج از مقام رضا و شرط دعا و رعایت وقت آن ۱۰۵-۱۰۹
- حکایت (۷) قحط طبرستان در وقت خروج حسن زیدعلوی و استسقای او در غیر وقت مسعود و آتش افتادن در آن ناحیت از سموم سهم گین ۱۱۰-۱۱۱
- حکایت (۸) حال کشتی نشمستگان در وقت طوفان و تلاطم دریا و زاری و ابتهال ایشان و ظاهر شدن چیزی بر مثال ستاره بزرگ روشن بر بالای سر کشتی و استبشار متضرعان به اجابت دعای خود. ۱۱۱-۱۱۲
- حکایت (۹) خشکسالی در عهد عمر و شفیع آوردن او عباس عم رسول را علیه - السلام به درگاه حق و دعای او و عباس و فرو باریدن باران سیل

- انگیز ۱۱۲-۱۱۷
- حکایت (۱۰) توسل پیرزن به جنید که مدتیست پسر درسفر دارم و خبر او منقطع است جنید او را گفت عليك بالصبر و او صبر زردخريد و خورد و به رنجوری افتاد پيش جنيد آمد. جنيدش گفت ترا گفتم که صبر کن نه صبرخور و دعای جنيد در حق او و بشارت جنيد او را که فرزندت به خانه رسیده است ۱۱۷-۱۱۸
- پایان باب ۱۱۹-۱۲۰
- باب پنجم در دعوات مأثور (۱۲ حکایت) ۱۲۱-۱۶۴
- مقدمه ۱۲-۱۱۲۳
- حکایت (۱) روایت صالح مسمار از رفتن حسن بصری به نزدیک حجاج یوسف ۱۲۳-۱۲۹
- حکایت (۲) نجات اسماعیل امیه از حبس ابو جعفر منصور به دعایی که بردیواری خوانده بود و بر آن مواظبت کرد و بعد از رهایی آن دعا محو شده بود و دانست که تلقین الهی بود ۱۲۹-۱۳۰
- حکایت (۳) فرمان ولید عبدالملك به عامل مدینه که حسن بن حسین بن علی (ع) را از حبس به مسجد رسول بروسد تازیانه بزن. چون عامل بر متبر شد که مثال برخواند علی بن الحسین (ع) به مسجد اندر آمد و خلق او را تعظیم کردند و برادر را گفت خدا را به دعای فرج یاد کن و بدان دعا رهایی یافت ۱۳۰-۱۳۲
- حکایت (۴) رهایی عبدالله احمد بصری از رنجوری عظیم به دعایی که ابو-محمد تستری به هنگام رنجوری خواندی ۱۳۲-۱۳۴
- حکایت (۵) نقاری که در میان موسی بن جعفر (ع) با هارون الرشید بود و دعای مستجاب امام (ع) ۱۳۴-۱۳۹
- حکایت (۶) تلقین علی (ع) دعای استغفار مر اعرابی مقل حال را و رهایی اعرابی به مواظبت آن از شدت حال و ضیق مجال ۱۴۰-۱۴۴
- حکایت (۷) دیدار ملك الموت یعقوب پیغمبر را علیه السلام در بیت الاحزان و تلقین دعا ۱۴۵-۱۴۷

- حکایت (۸) دعایی که جبرئیل یعقوب پیغمبر را علیه السلام آموخت
۱۴۷-۱۵۰
- حکایت (۹) دعایی که جبرئیل یوسف را علیه السلام در چاه آموخت
۱۵۱-۱۵۳
- حکایت (۱۰) دعایی که جبرئیل یوسف را علیه السلام در زندان آموخت
۱۵۳-۱۵۴
- حکایت (۱۱) روایت ابوسعید بقال در وقت محبوسی در زندان حجاج از حال
محبوسی که به دعای فرج رهایی یافت
۱۵۴-۱۵۷
- حکایت (۱۲) روایت ابوالسرایا از تأثیر دعای خلاص
۱۵۸-۱۶۱
- پایان باب
۱۶۱-۱۶۴
- باب ششم در ذکر عجایب فال‌های خوب (۹ حکایت)
۱۶۵-۱۹۵
- مقدمه
۱۶۵-۱۷۰
- حکایت (۱) در تأثیر فال قرآن کریم و روایت ابن‌حمدون ندیم از حال معتضد
در زندان پدر خود الموفق بالله درین معنی
۱۷۰-۱۷۳
- حکایت (۲) تفال ابوعلی مقله در حبس به دوبیتی و رهایی او بدان تفال
۱۷۴-۱۷۸
- حکایت (۳) در تأثیر تفال به قرآن کریم و روایت ابراهیم عباس صولی دبیر
احمد ابو خالد در نجات دو سربزه احمد به سبب تفال
۱۷۸-۱۸۲
- حکایت (۴) تفال خیر به بیتی و روایت احمد مدبر درین معنی
۱۸۲-۱۸۵
- حکایت (۵) پشیمانی‌های از نصب هارون الرشید به ولایت عهدی و تدبیر یحیی
بن خالد و خشم هادی بر یحیی و شکستن نگین انگشتری هادی و
شعری که بشار در تفال خیر شکستن نگین خواند و نجات یحیی
به مرگ هادی
۱۸۶-۱۸۸
- حکایت (۶) ندیم منتصر بر دایره منقش بر بساط منتصر خواند که «چون
شیرویه پسر خود پرویز را بکشت بعد از ویش ماه بیش بقانیافت»
با خود گفت خلیفگی منتصر چنین است و این فال بد راست

- آمد
۱۸۸-۱۸۹
حکایت (۷) پیروزی طاهر حسین بر علی عیسی ماهان بعد از تفأل خیر
شاعری از گسستن آستین پرسیم طاهر به دوییتی که خواند
۱۸۹-۱۹۰
حکایت (۸) تفأل خیر وزیری معزول به دوییتی که مردی برمی‌خواند و باز
آمدن او به سرشغل وزارت
۱۹۰-۱۹۱
حکایت (۹) تفأل خیر عبدالله معتز درزندان به دیدن مرغی و آرزوی خلاص
و خلاص
۱۹۱-۱۹۴
پایان باب
۱۹۴-۲۹۵
باب هفتم در ذکر جماعتی که به ورطه محنت درماندند و به اتفاق حسن
خلاص یافتند (۱۲ حکایت)
۱۹۷-۲۳۳
مقدمه
۱۹۷-۱۹۸
حکایت (۱) در ابتلای پیمبران و تمسک ایشان به صبر
۱۹۸-۱۹۹
حکایت (۲) روایت عبدالله بن ابی الهذیل از حال دانیال پیغمبر
علیه السلام که بخت النصر او را در چاهی افکند در پیش دوشیر
گرسنه و به وحی الهی ارمیای پیغمبر از شام او را طعام و شراب
آورد و مناجات دانیال به شکر
۱۹۹-۲۰۱
حکایت (۳) تغیر مقتدر بر ابن الجصاص جوهری و محبوس و رهایی او
۲۰۱-۲۰۳
حکایت (۴) اسارت قیس بن کلثوم السکونی پادشاه یمن به دست بنی عقیل و
کتاب او بر چوب پالان شتر ساروانی و رسیدن کتاب او به قبیله اش
و رهایی او
۲۰۳-۲۰۸
حکایت (۵) خروج محمد ابوالقاسم علی حسین (ع) بر معتصم در جرجان و
شکست او از عبدالله طاهر و ارسال او به بغداد و محبوس شدنش
در چاه ژرف و استمداد و رهایی پس از نومییدی
۲۰۸-۲۱۲
حکایت (۶) مهتاه دختر هشتم شیبانی که به فقر و محنت اندرشد و به هنگام
سؤال از محمد عبدالحمید حسمی بیتی چند حسب حال برخواند و

حکایت جمال و ضیق حال او محمد پیش مالک طوق باز گفت و
مالک مهتاه را بیافت و حق دلالت و قیادت محمد بیست هزار درم
بداد ۲۱۷-۲۱۲

حکایت (۷) حال معمر بغدادی که بعد از ضیق مجال و شدت معیشت به غنا و
رفاهیت رسید ۲۲۱-۲۱۷

حکایت (۸) ابوجعفر همدانی ندیم معتصم که قصه نادر و شگفت خویش او
را گفت که در عسرت روزگار گذاشتی تا به خدمت ابودلف
خزرجی راه یافت و به رسولی نزد محمد بن الغیث رفت. روزی
غلام او گوشت قدید کردی. زاغی از هوا در پرید و عقدی مروارید
از دهن بینداخت. آن عقد را به بغداد برد و به پانزده هزار درم
بفروخت و به مصر رفت. داماد صاحب ثروتی از مردم همدان
شد. روزی غلامش بر بام به بوی عقد مروارید گوشت قدید کردی
مگر زاغی در پرد. لقلقی ماری به دندان داشت از دهان فرو
افکند در کنار غلام و او را زخمی بزد و بر جای سرد گشت. زن
من گفت لعنت بر زاغ باد. من گفتم غدر لقلق آشکارست اما
خیانت زاغ چیست؟ گفت روزی بر بام نشسته بودم عقدی
مروارید در پیش. زاغی پیامد و آن را در بود پدرم در جست و جو
برآمد تا آن را در دکان صراف در بغداد بیافت و به پانزده هزار
درم بخرید. ابوجعفر می گوید: من بخندیدم گفت موجب خنده
چیست. گفتم مرا از برای آن عقد پنج هزار درم بر صراف باقی-
است و حکایت زاغ باز گفتم... ۲۲۴-۲۲۱

حکایت (۹) روایت ابوالحسن عبدالله انطاکی از حال بوغالب از دیوانیان
اسحاق ابراهیم مصعب که به سببی به مصر گریخت. از شدت
حال آسترجه غلام را داد تا به بازار برسد و از بهای آن قوتی
ببخرد. ناگاه موشی از سوراخ برآمد و درستی زر برون آورد و
بنهاد و مراجعت کرد و درستی دیگر آورد تا سی درست و ساعتی
بر آن ها غلتید و بازی کرد. چون خواست که آن درست ها باز

سوراخ برد. از جای برجست و بانگ بروی زد. موش بگریخت.
چون غلام آمد زری داد تا بیل و کلنگی بخريد زمين خانه کنند
دیگی مسین یافت پرزر. از شدت حال به فراخی مأل رسید

۲۲۴-۲۲۶

حکایت (۱۰) واقعه‌بی شگفت که احمد مسروق حسین موسی را گفت که به
رنجوری و تنگ‌دستی در افتادم. روزی زنی مرا ضیافت کرد. بطی
بسمل کرد از حوصله او لعلی برون آمد. به من نمود. گفتم سنگی
است. پس آن سنگ بستدم. به نزدیک گوهری بردم به آب گرم
بشست به سد دینار به جهت من بفروخت. و نظیر این حکایت
ابونوح مرا گفت...

۲۲۶-۲۲۸

حکایت (۱۱) روایت قاضی تنوخی از عبدالله تستری که برخوان عبدالله نشسته
بود. بره‌بی شیرمست بریان کرده درخوان او بود. دست بدان
برد روغن از آن روان شد. گریست و سر به سجده نهاد و آن بریان
را نزد درویشان فرستاد و گفت این ساعت از روزگار سخت
جوانی به یاد آوردم که روزی به حیرت بر در خانه نشسته بودم
دوستی برسد. او را در آوردم و نزدیک مادر رفتم مادر گفت این
مقتعه من به بازار بر و از بهای آن مهمان‌داری کن. چنین کردم.
گره‌بی فربه از وثاق همسایه درآمد. آن را بریان کردم و پیش
مهمان نهادم

۲۲۸-۲۲۹

حکایت (۱۲) بزرگ‌زاده باد دست که میراث به لهو و تماشا تباه کرد و مفلس
درماند و به هنگام طلق مخاض اهل متحیر از خانه برون آمد.
ناگاه پیکی رسید که نامه‌بی چند داشت. او را داد تا بخواند. یکی
را به نام خود دید که در آن برات هفت‌سد دینار بود

۲۲۹-۲۳۱

۲۳۱-۲۳۳

پایان باب

باب هشتم در ذکر جماعتی که از دست دزدان خلاص یافتند (۷ حکایت)

۲۳۵-۲۶۰

مقدمه

۲۳۵-۲۳۶

حکایت (۱) رهایی دعبل خزاعی ازدست دزدان به برکت مدحی که حضرت

۲۳۶-۲۳۹

رضا را گفت علیه السلام

حکایت (۲) سرانجام رباط بان سفاک که هر غریب مسافر که به رباط اورفتی

نیم شب بکشتی و مال او بردی تا به دست غریبی کشته شد

۲۴۰-۲۴۳

حکایت (۳) نجات خادم ابوعلی مقله ازچنگ دزدان به حیلت تقدیم انگشتی

۲۴۳-۲۴۶

عقیق رئیس دزدان را که آن نگین خلافت است

حکایت دزدی که به مصادقت صاحب مالی را فریب داد و نشانی

قتل گراو ازوبستد و قفلی چون قفل صندوق او از آهنگر بخزید

و سیم او بریود اما سرانجام آن سیم را صاحب سیم ازو باز

۲۴۶-۲۴۷

ریود

حکایت (۴) دزدی که به تنها برکاروانی زدی و سرانجام به چنگ شیری افتاد

۲۴۷-۲۴۹

و هلاک گشت

حکایت (۵) روایت غلام ابن تمار که بر کشتی نشست و ملاح به هم دستی مفری

نابینا مال او بردند و او به دلالت کسی در زندان به دیدن

ابوبکر نقاش که رئیس دزدان بود رفت و به سفارش او مال خود

۲۵۰-۲۵۵

بازیافت

حکایت (۶) روایت ابوعلی زیدی که در جوانی با عیاران راهزنی کردی از

حال جوانی محتشم که به حج می رفت و راه او زدند و آن جوان

به التماس اسبی و تیروکمان از دزدان خواست و به جلادت

عیاران را یکان یکان از پای درآورد و مال و کنیزك زیبای خود

۲۵۵-۲۵۹

خلاص کرد

۲۵۹-۲۶۰

پایان باب

باب نهم در ذکر جماعتی که ازچنگ سباع خلاص یافتند

۲۶۱

مقدمه

حکایت (۱) روایت عوفی از حال ابراهیم خواص که با جماعتی در کشتی بود. دریا طوفانی شد. جمعی غرق شدند. باقی به کناری رسیدند. از گرسنگی یکدیگر را وداع کردند و هر کس نذری کردی. او به الهام غیبی نذر کرد که هرگز گوشت پیل نخورد. بچه پیلی یافتند بسمل کردند. ابراهیم به نذری که داشت از آن نخورد. یاران او از آن گوشت بخوردند. پاسی از شب گذشت. پیلی مست باشکوه برسد فریادی سخت برمی آورد. همه از هیبت به روی افتادند پیل یکان یکان را می بویید و در زیر پای خرد می کرد و ابراهیم تنها ماند. پیل او را بسیار بویید و بر پشت خود انداخت و دویدن گرفت. تا صبح او را می برد. خرطوم بالا کرد و او را آرام بر زمین گذاشت. ابراهیم خود را در شهری دید. حکایت خود اهل آن شهر را تقریر کرد. گفتند این پیل در یک شب ترا چندین روزه راه تا این مقام بیاورده است

۲۶۲-۲۶۴

حکایت (۲) حال پیرزنی که پسری در سفر داشت و به انتظار او روز و شب به درد می گذاشت. روزی طعام می خورد. سائلی برو بگذشت و گفت هر که غایبی دارد لقمه‌یی سلامتی او را در راه من نهد. پیرزن طعام خود به سائل داد. پس از مدتی پسرش از سفر باز آمد. و حکایت خود مادر را تقریر کرد که آن لقمه که در راه خدای دادی مرا از چنگ شیری شرزه برهانید به پای مردی پیری نورانی و سپیدپوش که گردن شیر بگرفت و سوی خود کشید و مرا گفت به سلامت برو و هذه لقمه بلقمه

۲۶۵-۲۶۶

حکایت (۳) روایت تنوخی از حال مردی که در سفری همراه خود را پیوسته گفتی که درین راه هلاک خواهم شد. دراز گوش و رخت من به خانه من رسانید. ناگاه شیری پدید آمد. مرد کلمه گفتن گرفت شیر آن مرد را در ربود. همراه آن مرد رخت او به شهر برد. به در خانه همسفر رفته رفت او را زنده یافت سبب نجات پرسید.

گفت آن ساعت ناگهان آوازی سهم گین برآمد خوکی گران بود

شیر مرا بگذاشت و به خولك پرداخت ۲۶۸-۲۶۶

حکایت (۴) روایت اصبع احمد از حال مستحشی که برخوان ابوالحسن علی

خلف بود و از طعام خوردن امتناع داشت زیرا زخم های بسیار

بر دست او بود و از آشکار شدن آن شرم می داشت. به اصرار

آستین برمالید و حکایت شگفت خود بازگفت که در راه گرفتار

آمد و به شبیخون مهاجمان شمشیر دراو گذاشتند و او بی هوش

گشت. چون به هوش آمد آهسته آهسته در جست و جوی آب

می خزید شخصی دید از بیم خود را براو افکند شیری بود. هم

چنان کردن او در کنار گرفت و پای در شکم او پیچید. همه شب

تسا صبح می رفت. مشرعه یی پدید آمد و آب گیری عظیم. شیر

خود را در آب انداخت و نیز خود را در آب انداخت تا به جزیره یی

رسید بی هوش بیفتاد. آفتاب برو تافت. در آن سوی آب شیر را

دید که درو نگاه می کرد... ۲۷۴-۲۶۸

حکایت (۵) بوزینه رشوت ده که شب هنگام قصد زن بوزینه باز کرد و همیانی

زر به مرد بیداری که او را می نگریست داد و با آن زن در آویخت

۲۷۶-۲۷۴

حکایت (۶) رهایی غلامی ایوب نام که بر شاطی نهر بغداد نزدیک دیر عاقول

در بیشه تنگ شیری قصد او کرد. با وی سخت برآمد و خار بینی

از زمین قطع کرد و آن را به سوی شیر غلتانیدن گرفت و شیر از

بیم بگریخت ۲۷۷-۲۷۶

حکایت (۷) بازرگانی که در بیشه یی از مازندران آواز شیر شنید به جوزبن

بر رفت. شیر در زیر درخت دم بر زمین نهاد و منتظر صید بایستاد.

به هر جانب می نگرید گتی بوی صید به دماغش رسیده بود. بازرگان

به بالای سر خود نگاه کرد خرسی پیش از او از بیم شیر به بالای درخت

رفته بود. اره یی داشت از میان بر کشید. شاخی را که خرس بر آن

بود از بن برید. خرس خواست به شاخ دیگر پرد از گرانی جثه که داشت شاخ بشکست خرس بیفتاد و بگریخت. شیر از عقب او روان شد و بازرگان رهایی یافت
۲۷۷-۲۷۸

حکایت (۸) دشمنی که بر رای هند خروج کرد و پناه جست و رای او را پناه داد و فرمود که بزرگان دولت به استقبالش روند. پیل سپید که مرکب خاص رای بود پیش او آمد. پیل بان گفت از پیش پیل به کناری رو. آن مرد گفت پیل را گوی تا از پیش من دور شود. مجادله کردند. پیل بان پیل را برانگیخت. پیل مرد را از اسب برگرفت. او به هردودست خرطوم پیل بگرفت. پیل بر آوردش که بر زمین زند نتوانست. بار دیگر بر آوردش نتوانست. ساعتی دیر کشید. پیل را دم بگرفت و بر زمین افتاد و بمرد. رای را اعلام دادند به سیاست مرد عزم کرد. طایفه‌ای از زنان بدکردار شفاعت کردند. مرد به سلامت جست
۲۷۹-۲۸۰

حکایت (۹) جمعی که در جامده ونهر جعفر از بیشه نی می بریدند. بچه شیری دیدند و بکشتند. ناگهان آواز شیر به گوش شان رسید. به خرابه‌یی در گریختند و در آن محکم بستند. شیر بیامد و بچه خود کشته یافت. پیش درآمد و چند کرت برجست. درون شدن نتوانست. بانگی کرد جفت او بیامد. او نیز درون شدن نتوانست. هردو به قوت بانگ می کردند. سبغان گرد می آمدند. شیری سیاه بیامد لاغرمیان و سربزرگ با پنجه‌یی شگرف. سبغان او را تعظیم کردند. طوفی کرد و خود را گرد گردانید و برجست و لنگه در بشکست و پنجه راست کرد تا به درون آید. یسکی به داسی که در دست داشت دست شیر قلم کرد شیر نعره‌یی بزد و بگریخت و هر شیر که پیش او می آمد می گزیدش تا همه از پیش او بگریختند و بازرگانان به سلامت جستند
۲۸۰-۲۸۲

حکایت (۱۰) مدیونی درویش از پیش غریم بگریخت. غریم بگرفت و بند بر

دستش نهاد و به سوی شهر بردش. به مسجدی نزول کردند.
شب هنگام حلقهٔ بند مدیون برپای خود نهاد. نیم شب شیری
بیامد. غریم را بکشت. غریم رامی کشید. مدیون مسکین به دنبال
غریم کشیده می شد. تاشیر غریم را بدرید و جگر گاهش بخورد.
و برفت و مدیون رهایی یافت ۲۸۲-۲۸۳

حکایت (۱۱) روایت مسعود جنی از افعی گران که چند کس بکشت و حال سه
برادر مارافسای که به قصد گرفتن او آمدند و دوتن از ایشان
کشته شدند و سوم آن افعی بگرفت و سروتن او بزد و تن او در
پاتیل به جوشانید و طلق محلول بساخت که هر که براندام خود
بدان طلی کند زهر مار و آتش برو کارگر نباشد ۲۸۳-۲۸۷
حکایت (۱۲) روایت ابن ابی سلمهٔ عسکری از مردی مفلوج که شبی در صحرا
کژدمان بگزیدندش و از اثر زهر آن کژدمان سلامت یافت

۲۸۷-۲۸۸

حکایت (۱۳) روایت عبیدالله بن محمد صروی از حال خود که در موافقت
مختار بن غیث بن حمدان در طلب ناصرالدوله درموصل می رفت
و از لشکر بازماند. شب هنگام از شدت سرما به چاهی اندر شد.
صبحدم که آفتاب دمید در قهرچاه افعیی دید از برودت هوا افسرده
دهانهٔ چاه تنگ و بن آن فراخ بود و زیرپایش سست. نیام
شمشیر بر سرچاه انداخت و تازیانه بردوال آن بست و درعین
ناامیدی از چاه برآمد ۲۸۸-۲۸۹

حکایت (۱۴) روایت دیسم ابراهیم از کودک در قماط پیچیده که در آغوش
مادر بود و استری لگدی بینداخت و کودک به آبی کلان و هول
دراقتاد. عقابی از هوا پرید و کودک را در ربود و به هوا برد.
سواران دیسم از پی عقاب بتاختند. عقاب کودک بر زمین نهاد
تا قماط از او باز کند. سواران برسیدند. عقاب بگریخت و کودک را
به سلامت برگرفتند و به مادر سپردندش ۲۹۰-۲۹۲

حکایت (۱۵) روایت عبدالله حاتمی از مردی که در مصر او را پسر نهنگ نامیدندی. به تفحص حال او برآمد. دانایی او را گفت که در دریای مصر نهنگی ست مردم شکار که در میان آب آدمیان را صید کند. اگر گرمنه باشد بخورد و اگر نه به موضعی که کسی را بر آن گذرنیباشد ببرد و زنده بهدارد ذخیره وقت گرسنگی را. مادر آن مرد را آن نهنگ صید کرد و بر آن موضع برد. مردی نیز آن جابود. بدان زن طمع کرد و بهستم با او درآویخت. نهنگ برسد و آن مرد ناحفاظ را بشکست. جماعتی از اتفاق برسیدند و زن را برهاندند. زن بار برداشت و از بیم فضااحت فرزند خود را بر نهنگ بست

۲۹۴-۲۹۲

حکایت (۱۶) روایت ابوالقاسم علوی از حال خود که از بغداد عزم کوفه کردم. در بیشه‌یی دراز گوشم ناگهان از حرکت باز ایستاد. شیری را در یک قدمی خود دیدم. دل به مرگ نهادم و شهادت گفتن گرفتم. در آن حال یاد آوردم که گفته‌اند شیر را شرمی ست که اگر کسی در چشم شیر نگرند شیر از شکستن او شرم کند. هر دو چشم به روی او بگشادم. شیر دهان گشاد. در من می‌نگریست چندان که بوی دهانش به من می‌رسید. غلام من برسد و فریاد استمداد برآورد. شیر قصد او کرد و من رهایی یافتم. کسان به تهنیت من آمدند از جمله ابوعلی یحیای علوی حال با او تقریر کردم گفت ندانستی که گوشت فرزندان فاطمه بر سبعمان حرام است. وحیث زینب کذابه باز گفت که خود را به دروغ بر خاندان رسول (ص) بست. او را به نزد علی بن موسی الرضا (ع) آوردند. امام نسب او تفحص کرد و نیافت. صواب آن دانستند که با آن زن در بیشه‌یی روند هر کس که به سلامت از پیش سبعمان باز آید نسب درست داشته باشد. زینب حدیث حرمت گوشت فرزندان فاطمه انکار کرد. به بیشه رفتند. شیری در آمد.

زینب گفت نخست علی بن موسی الرضا (ع) پیش او رود. امام
برفت. شیر پیش او سر بر زمین نهاد و دم جنبانیدن گرفت.
زینب را تکلیف کردند برفت و شیرش بدرید و زینب کذاب
نام یافت
۲۹۴-۲۹۷

حکایت (۱۷) روایت یکی از سرشناسان بصره از حال خود که در قصباء به
تفرج رفته بود. در هوای لطیف آن موضع در خرگاه خفته بود.
چون بیدار شد ازدهایی حلقه بسته دید. دل از جان برداشت.
روی بر آسمان کرد و به تضرع و ابتهال از پروردگار مدد خواست.
ناگهان راسویی پیامد. آن ازدها را بدید و باز گشت. ساعتی
بعد با جفت خود پیامد و برازدها بتاختند و سراو در دهان گرفتند
و آن ملتجی از مرگ برهید
۲۹۷-۲۹۸

حکایت (۱۸) روایت مردی حال خود را به نزد هشام عبدالملك که در میان دو
کوه به شیری برخورد که قصد او کرد و از سمت دیگر انفعی بدو
حمله آورد. بر حضرت حق بنالید و دوییتی به ابتهال و مناجات
بر خواند و دو پیامدند و او را ببوییدند و برگشتند
۲۹۸-۲۹۹

حکایت (۱۹) روایت قاضی سائب (یا ابوعلی محمد بن علی بن مقله کاتب)
از وقتی که در نزد عمر یحیای علوی بود. خبر دادند که در فلان
بیشه کسی را شیر برده است. عمر یحیا شگفتی نمود که مادر
و پدر او را هم درین موضع شیر برده بود. روز دیگر خبر دادند
که آن مرد که شیر او را برده بود باز آمد. به نزد آن مرد رفت
و حال او باز پرسید. گفت در آن موضع شیری مرا از اسب در ربود
و من از غایت ترس بی هوش شدم و چون به هوش آمدم شیر را
ندیدم. برخاستم همیانی را یافتم و در همیان به خط پدر خود
نوشته پی که در آن عدد مال خود نوشته بود که میراث
حلال من بود
۲۹۹-۳۰۱

۳۰۱-۳۰۲

پایان باب

باب دهم در ذکر جماعتی که به ورطه عشق درماندند و به مراد نرسیدند

۳۰۳-۳۲۹

(۱۴ حکایت)

۳۰۳-۳۰۴

مقدمه باب

حکایت (۱) وزیری که در حضور پادشاه چشمش برکنیزکی افتاد که بدو عاشق بود. حالش بگردید و رنگش بریخت و بلرزید و بیفتاد. پادشاه پرسید که چه شد. وزیر گفت علتی دارد که گاه گاه حادث شود این ساعت حادث شد. چون وزیر برفت پادشاه از حکیمی که در حضور بود حال وزیر پرسید. گفت در روی محبوب نگر نیست و چنین شد. پادشاه گفت ما را از دوستی پسران و زنان خود این حال حادث نشود. حکیم گفت آن دوستی دگرست و این دوستی دگر.

۳۰۴-۳۰۷

حکایت (۲) روایت احمد بن سلیمان بن وهب از عشق عم خود علی برکنیزک صاحب جمال که به مالی خطیر او را خریده بود و به ترک مصلحت خویش گفته.

۳۰۷-۳۰۹

حکایت (۳) عشق عبدالله طاهر امیر خراسان پیش از امارت در جوانی برزنی صاحب جمال و بخشودن آن بندی کشتنی که او را نامه بی نگاشت و در آن نامه گفت من در خراسان همسایه کسی بودم که تو او را دوست داشته‌ای مرا بروی ببخش. عبدالله بفرمود تا او را و جمله هم‌بندان او را آزاد کردند.

۳۰۹-۳۱۰

حکایت (۴) نقل مؤلف از تاریخ بغداد در عشق محمد بن عبدالرحمن بن ثابت که باجمعی از جوانان در کوی از بغداد نظرش بر جمال کنیزکی مایع و لطیف افتاد و مرغ دلش در مضراب اضطراب محبت. از غم و غلبه عشق به زهد و عزلت نشست و حادثه عشق او را از تعلق دنیا بازستد.

۳۱۰-۳۱۲

حکایت (۵) نقل مؤلف روایت استاد ابوالقاسم قشیری از رساله او از قول اصمعی در حال قبیله بنی عذره که بیشتر مردمانی عاشق و

عشق اندیشه بودند. وقتی به خانه بی نزول کرد. دختری دید در غایت حسن. زمانی در آن خانه بیا سود و چون از برای تفرج کرد قبیله به طواف آمد جوانی دید ضعیف تر از هلالی بر سر دو پای نشسته و دیگری بر سر آتش هشته گرم گرم آتش می کرد و نرم نرم سرود عشق می خواند. پرسید حال این جوان چیست. گفتند بر آن دختر که تو در خانه او فرو د آمدی عاشق است. خویش نزدیک اوست و ده سال است یک دیگر را ندیده اند. به خانه باز گشت و حال عاشق با معشوق گفت. معشوق گفت او عم زاده و دل داده من است. به ابرام و اصرار اصمعی دامن کشان بر آن جوان بگذشت. کرد دامن او به هوا بر می شد. عاشق از دیدن آن گرد نعره بی بزد و دردیگه دان جوشان افتاد.

۳۱۲-۳۱۵

حکایت (۶) در ذکر سبب آن که چرا هر که از قبیله بنی عذره عاشق شوند هراینه بمیرند.

۳۱۵-۳۱۶

حکایت (۷) خلوت مجنون با لیلی و سؤال معشوق که بیار تا چه داری. عاشق سوزنی به لیلی داد که بدین خار ازهای به در آرم و جواب معشوق که خاری که در طلب ما در کیمخت قدم داری از دست فرو چه گذاری که ترا در صف محققان عشق منزلت نماند ۳۱۶-۳۱۷

حکایت (۸) دیدار حضرت علی علیه السلام و خلیفه دوم با اویس و امتحان اویس ایشان را.

۳۱۷-۳۱۸

حکایت (۹) توان گر بچه عاشق که به بهایی گران کنیزکی زیبا بخريد و به خانه آورد. آن معشوق آزو روی گردان بود. دوستی جوان را گفت نان و آب از و منقطع دار تا آرام دام تو گردد. چنین کرد. معشوق مضطر شد. طعام خواست. عاشق او را حلوایی می پخت و با معشوق محادثه می داشت. جای کنچه انگشتان در پائيله می جنبانید. کنیزك بانگ بر آورد که ای خواجه دست نگاه دار. هر پنج انگشت او سوخته بود.

۳۱۸-۳۱۹

حکایت (۱۰) روایت برادرزاده شیخ ابوبکر شبلی که در دبیرستان بر امیر-زاده‌یی پور کفش‌گری عاشق بود. ادیب کفش‌گرزاده ازدبیرستان بیرون کرد. عاشق به حال هلاک افتاد. پیغام کرد که کاردم به استخوان رسید. و دل بی‌توبه جان. از سر دل‌داری برین بی‌چاره نظری کن. امیرزاده در جواب پیغام گفت اگر دل تو باماست بر ما آید بر تو چه کار دارد. دل را بفرست. عاشق قاصدا گفت زمانی بر در بنشین و بعد از ساعتی به در آی. قاصد پس از ساعتی به درآمد کودک عاشق را دید دل بر طبقی نهاده و درخون گرم خویش جان بداده... ۳۱۹-۳۲۱

حکایت (۱۱) روایت مؤلف از تاریخ خلفای بنی عباس و نقل قول مسرور کبیر از حال عشق کنیزک بر خلیفه که چون قصد روم کرد کنیزک گفت مرا هلاک خواهی کرد. پس ماتم من بدار. خلیفه را بر حال کنیزک رقت آمد و او را به مسرور سپرد. روزی چند برآمد کنیزک در فراق خلیفه رنجور شد. ناگاه خبر وفات خلیفه رسید چون خبر به کنیزک عاشق رسید آهی سرد از دل گرم برآورد و در دم جان داد ۳۲۱-۳۲۳

حکایت (۱۲) روایت مؤلف از کتاب مغازی محمد اسحاق که وقتی لشکری از سرایای رسول (ص) بر قبیلہ‌یی کافر زدند. مردی در میان اسیران رنجور و نحیف گفت حاجتی می‌خواهم که شما را هیچ زیان ندارد. مرا به نزدیک آن زنان اسیران برید تا وصیتی کنم. او را به نزد ایشان بردند. زنی را آواز داد اسلمی یا جیش قبل نفاذ العیش. پس نفسی سرد بکشید و بیفتاد. ۳۲۳

حکایت (۱۳) روایت مؤلف از حال جوانی که در بلخ پیش شیخی به تحصیل علم جدی بلیغ داشت. روزی چشمش به دختر زیبای یکی از بازاریان افتاد. چنان فتنه شده که درس و مکتب رها کرد و ملازم بستر عشق و اشتیاق گردید. شیخ از حال او خبر یافت. قضا را

با پدر دختر دوستی داشت. او را بخواند و حدیث بازراند و ازو خواست تا دختر به عقد عاشق آرد و ازپیش او را به خانه عاشق فرستد تا به دیدار و بشارت از آن حال صعب رهایی یابد. دختر به سربستر جوان رفت و تا شب به پرستاری و دل‌داری ایستاد و چون به دستوری عاشق به خانه بازگشت تا بامداد پگاه باز آید. جوان را طاقت این فرقت نبود. بعد از وداع دوسه دم بزد و به رحمت حق پیوست. آوازه در شهر افتاد. روز دیگر هزار کس از لطیف طبعان جامه در مصیبت او در نیل زدند و ماتم او او بداشتند.

۳۲۷-۳۲۳

حکایت (۱۴) روایت مؤلف از جواب حکیمی که چون او را از سر عشق پرسیدند

گفت: العشق طائر لایلتقط الاحبة القلب. ۳۲۷-۳۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم [و به نستعين واهن يا كريم]

حمد و سپاس مرخدای را که هژده هزار عالم آفرید که شکل و عادت هر یکی به مانند یکی نه جل جلاله و عم نواله و تقدست اسماءه و عظمت کبریاؤه و جل ثناؤه^۱ و درود بر شفیع روز محشر سید کائنات و خواجه موجودات امام المتقین شفیع المذنبین و رسول رب العالمین پیشوای انبیا و اصفیا و انقیا سید ولد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم علیه افضل الصلوات و اکملها و اکرم التحیات و اجملها و بر آل و اتباع او باد چون به یمن اقبال مسند عالی خداوند خواجه جهان و دستور صاحب قران نظام الملك، قوام الدولة والدين، ملك ملوك الوزراء، آصف الثانی، ابوالمکارم والمعالی، محمد بن ابی سعد^۲ الجنیدی مد الله ظلال جلاله سه قسم از جوامع-الحکایات و لوامع الروایات پرداخته شد و هر بنایی را چهار حد باید تا تمام شود

(۱) از اینجا تا پایان حکایت (۲) در متن اساس و مب ۲ و بنیاد نیامده است از روی نسخه مج نوشته شد (۲) مج: اسماء، کبریاء، ثناءه.
(۳) مج: سعید

پس قسم چهارم ابتدا کرده شد تا^۱ قصر قدر این بنا را چهار حد معین گردد و سمت نقصان راه نیابد و این قسم مشتمل است بر بیست و پنج باب والله - الموفق بالانعام.

فهرست الابواب

باب اول در فواید خدمت ملوک
 باب دوم در عواید خدمت پادشاهان
 باب سوم در معنی خوف و رجا
 باب چهارم در^۲ تأثیر دعا
 باب پنجم در دعوات مأثوره^۳
 باب ششم در عجایب فال‌ها و تأثیر آن
 باب هفتم در ذکر جماعتی که به ورطه محنت^۴ در ماندند و عاقبت^۵ خلاص یافتند

باب هشتم در ذکر جماعتی که از دست^۶ دزدان خلاص یافتند
 باب نهم در ذکر جماعتی که از چنگ سباع خلاص یافتند
 باب دهم در ذکر جماعتی که به ورطه عشق در ماندند و خلاص نیافتند و در آن فرو شدند

باب یازدهم در ذکر جماعتی که عاشق شدند و به مراد رسیدند
 باب دوازدهم در ذکر جماعتی که به^۷ ورطه هلاک افتادند و خلاص یافتند.^۸

(۱) مع: با (۲) فهرست نامه آغاز متن: + فضیلت (۳) فهرست نامه آغاز متن: + یاد کرده شود (۴) آغاز متن: هلاک (۵) -: فهرست نامه: - عاقبت (۶) مع: - دست (۷) مع: در (۸) مع: - خلاص یافتند

باب سیزدهم در عجایب^۱ قضا و قدر و موافقت بخت^۲ و مخالفت

آن.^۳

باب چهاردهم در ذکر غرایب خلقت و نوادر بنیت^۴

باب پانزدهم در اعمار حیوانات^۵ و طول و قصر^۶ آن.

باب شانزدهم در بیان مسالك و ممالك و ذکر ساکنان سرود و

جروم^۷

باب هفدهم در ذکر روم و حبشه و هند

باب هژدهم در غرایب بناهای عجایب^۸

باب نوزدهم در عجایب طلسمات

باب بیستم در خواص اشیا و عجایب تأثیر آن^۹

باب بیست و^{۱۰} یکم در طبایع بهایم و وحوش

باب بیست و^{۱۰} دوم در ذکر سباع ضاری

باب بیست و^{۱۰} سیم در ذکر حیوانات غریب

باب بیست و^{۱۰} چهارم در غرایب طیور

باب بیست و^{۱۰} پنجم در طرفی^{۱۱} از ظرف ملح^{۱۲} و هزل

(۱) مع: ذکر (۲) مع: - بخت (۳) مع: - آن (۴) مع: - بنیت (۵) مع: انسان (۶) فهرست نامه مپ ۲ و متن: عرض (۷) مع: ... و ذکر ساکنان حروم. فهرست نامه مپ ۲ و متن: سرود و جروم. تصحیح متن قیاسی است (۸) فهرست نامه مپ ۲: عجیب (۹) فهرست نامه مپ ۲: - و عجایب تأثیر آن (۱۰) مع: - و (۱۱) مع: - در طرفی (۱۲) مع: طرف. معراج. فهرست نامه : ظرف و ملح.

باب اول

از قسم چهارم

در فواید خدمت ملوک^۱

خدمت ملوک و سلاطین وسیلت رفعت و درجت و واسطه حصول
امانی و وصول سعادت دوجاهانی تواند بود و اگرچه در قربت ایشان خطری
بسیار است اما قدر و خطر^۲ از آن به حاصل آید و دین و دنیا از آن راه به
دست آورده چنان که درین باب شاعر گفته است

خدمت پادشاه وقت به وقت هر که در عمر خود به جا آورد
رحمت سایه خدای بر او سایه رحمت خدا آورد

اما فواید دین هم از خدمت ایشان به حاصل آید. دستگیری افتادگان
و پای مردی بی چارگان به واسطه قربت ملوک به حاصل آید و اعانت

(۱) بنیاد: + و سلاطین روزگار (درسر آغاز) (۲) مع: قدر خطرات

حاجت‌مندان و رعایت مست‌مندان خواص پادشاهان را به‌تردست دهد و نیز نسب^۱ مرد در خدمت ملوک مؤدب و مهذب گردد و خدمت مخلوق او را باعث آید که در طاعت خالق [زیادت مبالغت نماید] چه هر که در خدمت آفریده شرایط ادب را رعایت کند واجب آید که در طاعت خالق زیادت مبالغت نماید و معاویه رضی الله عنه^۲ چنین میگوید نحن الزمان من رفعا نه ارتفع و من وضعناه اتضع ما پادشاه مکننت جهان و قدرت آن داریم که هر که را بر کشیم بلند شود و هر که را فرود آوریم پست شود و مصداق این سخن آن است که در تاریخ ملوک اکاسره مسطور است والله اعلم

حکایت (۱) - گویند نوشیروان بریکی از اواسط مردمان تربیت کرد و به عنایت خود مخصوص گردانید و به‌مزید اصطناع قصر قدر او را ارتفاع داد و جماعتی از جاهلان حاسد با او قصدی پیوستند و گفتند تربیت پادشاه^۳ در حق آن‌مرد ضایع است. چرا که او را اصل نیست و تربیت نا‌اصلاح مقضی^۴ باشد به ندامت.

نوشیروان بر پشت رقعہ توقیع کرد که اصطناع ما او را بزرگ‌تر نسب^۵ است.

حکایت (۲) بزرگی گفته است که از فواید خدمت ملوک آن است که دوست را عنایت توان کرد و دشمن را کفایت توان گردانید و حیات طیبه آن است که مرد در آن زندگانی از نفع موالی و دفع اعدای عاجز نماند چنان‌که گفته‌اند:

(۱) سرآغاز: نسبت. (۲) در زیر این دعا یکی یعنی سزاوار افزوده است.

(۳) مع: + شاهنشاه (۴) مع: ممضی (۵) مع: نسبت

شعر

ولیس فتی الفتیان من راح و اغندی لشرب صبح اولاکل غبوق
و لکن فتی الفتیان من راح و اغندی لدفع عدو اولنفع صدیق^۱

حکایت^۲ (۳) - جامع^۳ این حکایات محمد عوفی گوید^۴ و قتی
شهاب الدین خیوقی که وکیل خاص در^۵ سلطان اسکندر^۶ بود و به خدمت
شیخ الشیوخ مجدالدین بغدادی نامه نوشت و درخواست کرد که به^۷ همت

(۱) تا این جا از روی مج نوشته شد. - تعلیق (۲) متن و مپ و بنیاد: - حکایت
(۳) متن و مپ و بنیاد: جوامع (۴) مپ و مج: می گوید (۵) مپ و: - در
(۶) متن و مپ و مج: سکندر. * ابوسعید شهاب الدین عمر خیوقی از فقیهان شافعی بود.
در پنج مدرسه خوارزم تدریس داشت. نزد علاء الدین محمد خوارزم شاه به تقرب
تمام بود. در آغاز هجوم مغلان از خوارزم به نسا رفت. در سال ۶۱۸ مغلان به نسا
رفتند و «ابتدا از شهاب الدین آن مقدار زر گرفتند که چون پشته‌یی مابین او و سردار
مغل حایل شد، بعد از آن او را با پسرش تاج الدین بکشتند» - سیره جلال الدین
منکبرنی به نقل استاد فقید قزوینی در تعلیقات لباب الالباب و نیز لباب ص ۱۹۶ و
۱۹۸ و ۲۳۰.

* خیوق به فتح و کسراول و سکون ثانی و فتح سوم (= خیوه) ناحیتی از
خوارزم در پانزده فرسنگی آن. مذهب اهل خیوه شافعی ست به خلاف اهل خوارزم
که حنفی اند. - یاقوت معجم البلدان.

* به گمان من مقصود از سلطان اسکندر، اسکندر ثانی ست یعنی سلطان -
جلال الدین محمد بن علاء الدین تکش که بعد از تصرف ماوراء النهر و غلبه بر قرا -
ختانیان به لقب سنجر و اسکندر ثانی ملقب گردید - استاد فقید اقبال آشتیانی.
تاریخ مفصل ایران. ص ۴۰۳.
(۷) متن و بنیاد: - به

عالی مددمی^۱ باید فرمود^۲ تا از^۳ ظلمات دنیا به نور طاعت راه یابیم^۴ و
 جبل^۵ شوغل را به تیغ انابت و مجاهدت قطع کنیم.^۶ شیخ به نزدیک او
 جواب نوشت و گفت در خدمت پادشاه ترتیب^۷ اعانت مظلومان و رعایت^۸
 ملهوفان باید کرد^۹ و در اثنای نامه نوشته بود که در آن وقت که شیخ ابوسعید -
 ابوالخیر^{۱۰} به طرف خرقان رفته بود^{۱۱} او را با^{۱۲} شیخ ابوالحسن^{۱۳} خرقانی
 اتفاق ملاقات افتاد و خلوت^{۱۴} کردند و در میان ایشان از رموز^{۱۵} طریقت
 بحث^{۱۶} اسرار رفت و شیخ ابوالحسن در غایت مجاهده بود و شیخ ابوسعید
 سلطان وش بودی و بر تخت زرین^{۱۷} نشستی شیخ ابوالحسن او را گفت ای
 سعید مرا در رنج پروردند و ترا در راحت توشادی می کن^{۱۸} و^{۱۹} من غم
 می خورم^{۲۰} تو تنعم می کن^{۲۱} و^{۲۲} من مجاهده می کشم و^{۲۳} الحمد لله که هر دو کار

- (۱) مپ ۲: - می (۲) مج ... مدد بدهید فرمود. بنیاد: باید نمود
 * شیخ مجدالدین شرف بن مؤید بن محمد بن ابوالفتح خوارزمی بغدادی
 (اهل بغدادك خوارزم) همان عارف نام دارست که به فرمان جلال الدین محمد
 خوارزم شاه کشته شد. - عوفی: لباب الالباب. عطار: مقدمه تذکرة الاولیاء. جامی:
 نفحات الانس. حمداله مستوفی: تاریخ گزیده. خوند میر: حبیب السیر. محمد دارا
 شکوه: سفینه الاولیاء. دکتر عباس زریاب خوئی: یغما، سال هفتم، شماره ۱۲،
 اسفند ۱۳۳۳. قزوینی: تعلیقات لباب الالباب.
 (۳) مپ ۲ و مج و بنیاد: ازین. (۴) متن و بنیاد: یابم، کنم. (۵) متن و مپ
 ۲ و بنیاد: خیل (۶) مج و بنیاد: تربیت (۷) متن و مپ ۲ و مج: اعانت.
 بنیاد: یاری دادن (۸) بنیاد: باید کرد و باید گفت. مج: باید برد. متن و مپ ۲:
 باید گفت. (۹) مج: بوالخیر (۱۰) مپ ۲ و بنیاد: + و (۱۱) مج:
 - با (۱۲) مج: ابوالحسن (۱۳) مپ ۲: خلوتی. (۱۴) متن: ربود.
 مج: امور (۱۵) مپ ۲: - از رموز طریقت (۱۶) متن: - بحث.
 (۱۷) مپ ۲: - زرین (۱۸) مج: می کنی. (۱۹) متن و مپ ۲ و بنیاد: تا
 (۲۰) بنیاد: + و (۲۱) متن و مپ ۲ و بنیاد: - و

او^۱ می‌کنیم. صدرعالی^۲ شهاب‌الملک و^۳ الدین را پیش‌تخت باید داشت تا ما سر سجاده نگاه داریم^۴ این^۵ اشارت بس است^۶ و مقتضا آن^۷ خدمت سلاطین را باید^۸ که تنبیهی به حاصل آید^۹ تا در ملازمت درگاه پادشاهان نیت برخوبی^{۱۰} و عزیمت بر نیکی^{۱۱} صافی^{۱۲} دارند^{۱۳} تا دین و دولت و سعادت دنیا و آخرت مر ایشان را به^{۱۴} حاصل آید.

حکایت (۴) ۱۵ احمد ابی دؤاد^{۱۶} که در دولت امیرالمؤمنین معتصم هم^{۱۷} به شغل قضا موسوم بود و هم اسم^{۱۸} ندیمی و^{۱۹} اوکیل^{۲۰} دری^{۲۱} داشت^{۲۲} حکایت کرد که^{۲۳} میان او و ابودلف^{۲۴} عجلای دوستی بود^{۲۵} روزی^{۲۶} به سمع من

(۱) بنیاد: - او. (۲) بنیاد: عالم. (۳) مپ: ۲: - المله و. (۴) متن و مپ: ۲ و بنیاد: - (پیش‌تخت... نگاه داریم). (۵) مج: پس از این. (۶) متن و مپ: ۲ و مج: - بس است. (۷) مپ: ۲: متصا ان. مج: به قصد. بنیاد: معتفاران. (۸) بنیاد: + کرد. (۹) مج: - باید که تنبیهی به حاصل آید. (۱۰) مج: نیت خوب. (۱۱) متن و مپ: ۲: - بر نیکی. مج: - و عزیمت بر نیکی. (۱۲) مج: شافی. (۱۳) متن و مپ: ۲ و بنیاد: داریم. (۱۴) متن: - به. مج: - مرایشان را به. (۱۵) ← قاضی تنوخى. الفرج بعدالشدّه. جزء ثانی ص ۲۸۰. (۱۶) درهمه نسخه‌ها داود به جای دؤاد. «دؤاد: انضم الدال المهمله وفتح الواو و بعدالالف دال ثانیه مهمله» ابن خلکان. وفيات الاعیان چاپ بیروت ج ۱ ص ۹۱. تاریخ بلعمی مصحح استاد فقیه بهار ص ۸۹۴. (۱۷) مپ: ۲: - هم. (۱۸) مپ: ۲ و بنیاد: به اسم. (۱۹) متن: - و. (۲۰) مپ: ۲: و کیلی و ندیمی. (۲۱) متن و مپ: ۲: درزی. مج: - دری. (۲۲) بنیاد: ... و هم به اسم و کیلی معروف ندیمی داشت. (۲۳) مج: + در. (۲۴) متن و مپ: ۲: یودلف. بنیاد: ابوداود. (۲۵) مج: عجل مجبّتی تمام بود. * ابودلف قاسم بن عیسی بن ادریس عجلای از بزرگان دوران مأمون و معتصم بود. به کرم وجود و بزرگواری و شجاعت منسوب است. چند تألیف از او نقل کرده‌اند. ممدوح چندتن از شاعران است از جمله ابوتمام طایی و بکرین نطاح که او را گفته است: یا طالباً للکیمیا

رسید که^۱ امیر المؤمنین مرابودلف^۲ را^۳ به افشین^۴ داد تا کین خود از وی

→ و علمه مدح ابن عیسیٰ الکیمیاۃ الاعظم. لولم یکن فی الارض الا درهم و مدحته لاتاک ذاک الدرهم. گفته اند بدین دو بیت بیست هزار درهم صله داد. بودلف خود شعر می سرود و شاید بدین سبب است که در حق مداحان خود صله های گران روا می داشت چندان که وام دار می شد. شاعر طمع کار فرصت طلبی وام داری او را نیز غنیمت شمرده و گفته است آیارب المنائح والعطايا وطلق المحيا والیدین. لقد خبرت أن علیک دینا فزدنی رقم دینک واقض دینی. بنای کرج را به پدر ابودلف نسبت داده اند. از مودم کرج بغداد است. وفات بودلف را ۲۲۶ نوشته اند. ← مسعودی مروج الذهب ج ۳ ص ۵ و ابن معتز. طبقات الشعراء ذیل: اخبار جعفران الموسوس ص ۱۸۱ و علی بن عاصم العنبری ص ۱۶۸ و منصور اصفهانی ص ۱۶۳ و رقاشی ص ۱۰۴ و بکر بن نطاح ص ۹۹ و علی بن جبلة ص ۷۶. (۲۶) مپ ۲: + گفت

(۱) مچ: - روزی به سمع من رسید که. (۲) متن و مپ ۲: بودلف بنیاد: داود.
(۳) مپ ۲: که مر امیر المؤمنین بودلف را. (۴) خیزر (به فتح الخاء المعجمه و سکون یاء المثناة من تحتها و فتح الذال المعجمه . و انما قیدته لأنه يتصحف علی کثیر من الناس بحیدر بالحاء المهمله ← و فیات الأعیان ج ۵ ص ۱۲۳) ملقب به افشین پسر امیر اسروشنه فرغانه بود. پدر خیزر به هنگام حضور معتصم در اسر وشنه پرداختن خراج به مسلمانان را به عهده گرفت و بعد از رفتن معتصم نقض عهده کرد. در سال ۲۰۷ میان خیزر و برادرش اختلاف افتاد، خیزر به بغداد رفت و قبول اسلام کرد. معتصم او را با وزیر خود به فتح اسروشنه فرستاد و بعد از توفیق به لقب افشین که نام عموم امیران آن شهر بود ملقب گردید. افشین پیش معتصم تقرب یافت و صاحب قدرت و بسط ید بسیار شد. معتصم به دو عنصر ایرانی و عرب اعتماد نداشت و به ترکان که اندک اندک اهمیت و اعتبار می یافتند روی آورد (تاریخ مفصل ایران ص ۹۶). افشین چنان که ابن خلکان از قول ابوالعیناء نقل کرده است به دو جهت به ابودلف حسد می ورزید. یکی عربیت و دیگر شجاعت. و زمینه قتل او را چنان که عوفی درین حکایت و ابن خلکان در ذیل ترجمه ابن ابی دؤاد آورده فراهم کرد. حکایت در نقل ابن خلکان به تفصیل عوفی نیست (و فیات

←

باز خواهد چون این خبر^۱ بشنیدم^۲ جهان بر چشم^۳ من تاریک شد و دانستم که افشین به حکم عداوت^۴ قدیم او را زنده نگذارد و به عقوبت هر چه سخت ترش^۵ هلاک کند. به تعجیل به در خانه افشین رفتم و بی دستوری^۶ به نزدیک او در آمدم چه دانستم که اگر بار خواهم داند که به چه^۷ کار آمده‌ام از من روی ببوشد^۸ او را دیدم بر تخت نشسته و ابو دلف را در سلاسل و اغلال^۹ در پیش خود بر^{۱۰} پای کرده^{۱۱} و زبان به جفا^{۱۲} می‌آورد و بر کشاده^{۱۳} و سیاف شمشیر برهنه کرده و اسباب تعذیب^{۱۴} مهیا گردانیده^{۱۵} چون مرا بدید برخاست و^{۱۶} به^{۱۷} جای گاه خود بنشاند و معذرت کرد^{۱۸} گفتم به درگاه امیر به حاجتی آمده‌ام و امیدوارم^{۱۹} که آن^{۲۰} ملتمس من به شرف^{۲۱} اجابت مقرون گردد فرمود که جمله ملتسمات^{۲۲} می‌دول است جز ملتسم این^{۲۳} شخص که پیش

→

ج ۱ ص ۸۲) افشین: به فتح و کسر اول. (به معنی دعا و از اصل یونانی است ← زرکلی الاعلام: ذیل ترجمه محمد بن موسی الواسطی ح (۱)).

۱) مپ ۲ و مج: - خبر. ۲) بنیاد: شنیدم. ۳) مج: - چشم. ۴) مپ ۲: عداوت. ۵) مپ ۲: به عقوبت سخت‌تر او را. مج: به عقوبت هر چه سخت‌تر او را بنیاد: به عقوبت هر چه تمام‌تر. ۶) مج: بی استیذان. ۷) مج: داند که من به جهت. ۸) مپ ۲: - (چه دانستم... ببوشد). ۹) مپ ۲: + کشیده. ۱۰) مج: در. ۱۱) مپ ۲: - در پیش خود بر پای کرده. ۱۲) بنیاد: + و ایذا. ۱۳) مج: بر کشیده. ۱۴) مج: تعدی. ۱۵) مپ ۲: - و اسباب تعذیب مهیا گردانیده. ۱۶) مج: + مرا. ۱۷) مپ ۲: بر. ۱۸) مج: معزز کرد. بنیاد: معذرت خواست. ۱۹) مپ ۲: امید می‌دارم. ۲۰) مج: این. ۲۱) بنیاد: به عز. ۲۲) مپ ۲: + را. ۲۳) متن: جز آن. مج: جز این. مپ ۲: به جز ازین.

←

من بنده بر پای است^۱ چه^۲ قصدها که او^۳ در جان^۴ و جاه من کرده است^۵ روشن است و اکنون از^۶ امیر المؤمنین^۷ درخواستم^۸ تا^۹ او را به من داد تا آن چه^{۱۰} در حق من می اندیشید^{۱۱} بدو نمایم و معنی آیت ولایحقیق المکر السی الا باهله^{۱۲-۱۳} به تحقیق انجامد. من گفتم آمدن من به خدمت امیر به جهت^{۱۴} محقرات روا^{۱۵} نبود و من بدان سبب آمده ام^{۱۶} تا امیر^{۱۷} از سرجرم او^{۱۸} در گذرد و شکرانه آن را که^{۱۹} تیر قصد او بر ذات تو^{۲۰} نفوذ نیافت جان او را به من بخشد، چه اگر خیانت بزرگ نبود عفو کریم^{۲۱} در مقابله آن بی قدر ماند^{۲۲} افشین گفت آن چه می^{۲۳} خواهی از اسباب و املاک و نفود^{۲۴} و عروض من جمله^{۲۵} مبذول است^{۲۶} دست ازین شفاعت بدار^{۲۷} که به هیچ نوع او را^{۲۸} مخلص نخواهم کرد^{۲۹}. و^{۳۰} چندان که بکوشیدم^{۳۱}

- (۱) مج: - بنده. بنیاد: که پیش من بند برپا ایستاده است. مپ: ۲: که پیش من در بند است. (۲) مپ: ۲: که. (۳) مپ: ۲: - که او. بنیاد: که قصدهای او. (۴) مج: خانه من. بنیاد: + من (۵) مج: + به تو. (۶) متن: - از. (۷) بنیاد: از امیر (۸) متن و مپ: ۲ و بنیاد: درخواست کردم. (۹) متن و مج: - تا. (۱۰) مج: تا رنجی که. مپ: ۲ و بنیاد: تا آن چه او. (۱۱) متن و مپ: ۲: می اندیشد. (۱۲) متن: - الا باهله. مپ: ۲ و بنیاد: - (ولا...)). قسمتی از آیه ۴۳/فاطر (۳۵). (۱۳) بنیاد: + در باب من و او. (۱۴) مپ: ۲: بدین. (۱۵) متن: مردوا. مج: - روا. (۱۶) مپ: ۲: آمدم. (۱۷) بنیاد: + مطلب کلی مرا بسازد. (۱۸) مج: وی. (۱۹) بنیاد: این که. (۲۰) متن: - تو. مج: امیر. بنیاد: بر ذات خجسته امیر. (۲۱) مج: + را. (۲۲) بنیاد: نماید. متن: - (چه اگر خیانت... بی قدر ماند). (۲۳) مج: - می. (۲۴) مج: - نفود. (۲۵) مپ: ۲: - عروض من جمله. مج: من. بنیاد: - عروض. (۲۶) بنیاد: + اما. (۲۷) مج: ازین شفاعت دست بدار. (۲۸) مپ: ۲: که من او را. مج: که هیچ نوعی او را. (۲۹) بنیاد: خلاصی از دست من ممکن نیست. (۳۰) متن و مج: - و. (۳۱) مج: کوشیدم.

البته مفید نبود^۱ گفتم درپیش او بایستم^۲ مگر از جرم او درگذرد^۳ برخاستم^۴ افشین^۵ پنداشت که بروم^۶ خواست که به تشییع^۷ من آید من^۸ گفتم نمی روم و زشت باشد که^۹ چون منی به خدمت چون تسوی آید به حاجتی و نو مید باز گردد^{۱۱} پیش^{۱۲} خدمت تو^{۱۳} برپای خواهم بود تا مگر شفاعت مرا قبول فرمائی^{۱۴} و^{۱۵} خواستم که سربرهنه کنم افشین در خشم شد و مرا جفا گفت^{۱۶} با خود گفتم طریقی دیگر کنم^{۱۷} پس^{۱۸} روی به افشین آوردم^{۱۹} که^{۲۰} من ازین همه^{۲۱} تواضع مستغنی ام و^{۲۲} من حق حرمت ترا^{۲۳} رعایت می-کردم^{۲۴} بدان که مرا امیرالمؤمنین^{۲۵} فرستاده است^{۲۶} و فرمان داده^{۲۷} که اگر مویی بر سر ابودلف کژ شود با تو نیک نکنم^{۲۸} و ترا فرمان رسانیدم^{۲۹}

- (۱) مپ ۲ و بنیاد: - البته. مپ و بنیاد: فایده‌ی نکرد. (۲) مپ: پیش وی برپای ایستم. بنیاد: برخیزم و درپیش او برپای بایستم. (۳) مپ ۲: - (گفتم... درگذرد) (۴) مپ ۲: من برخاستم. (۵) مپ: افشین (۶) مپ ۲: من بروم. مپ: می روم. بنیاد: من از مجلس او می روم. (۷) مپ: - که. بنیاد: برخواست که به مشایعت. (۸) مپ و بنیاد: - من. (۹) مپ: - نمی روم و. (۱۰) مپ: - که. (۱۱) مپ: بی حاجتی باز گردد. بنیاد: به خدمتی و نو مید بر گردد. (۱۲) بنیاد: درپیش. (۱۳) متن: او. (۱۴) مپ: کنی. بنیاد: فرمایند. (۱۵) مپ ۲: - (پیش خدمت... فرمائی و) (۱۶) مپ: ناگاه افشین درخشم شد و جفا مرا گفت. (۱۷) مپ ۲: - (با خود... کنم) (۱۸) متن و مپ: پس. (۱۹) مپ: کردم. (۲۰) مپ ۲ و مپ: گفتم. (۲۱) بنیاد: - همه. (۲۲) مپ ۲: - و. (۲۳) مپ: او. متن و مپ و بنیاد: حق و حرمت ترا. (۲۴) مپ: می کنم. (۲۵) مپ ۲: امیرالمؤمنین مرا. بنیاد: مرا امیر. (۲۶) مپ: فرموده است. (۲۷) مپ ۲: - و فرمان داده. (۲۸) مپ ۲: نباشم. بنیاد: با تو آنچه لازم سیاست است به جای آرم. (۲۹) مپ ۲: و ترا گفتم. بنیاد: من به تو فرمان رسانیدم و ترا گفتم.

وحاضران را گواه کردم^۱ و به خشم از پیش او برون آمدم^۲ و^۳ هم در آن گرم گاه به درگاه امیرالمؤمنین رفتم^۴ و امیرالمؤمنین در حرم بود^۵ خادمی را بگفتم^۶ تا اعلام دهد^۷ که قاضی آمده است^۸ امیرالمؤمنین مرا پیش خواند^۹ و^{۱۰} چون شرف قبول بارگاه خلافت حاصل کردم^{۱۱} گفتم^{۱۲} این ساعت جرأتی حاصل کرده ام^{۱۳} و^{۱۴} به اعتماد کرم امیرالمؤمنین برای آن^{۱۵} تا خونی ریخته نشود و حضرت خلافت از وبال آن معصوم ماند^{۱۶} از زبان امیرالمؤمنین فرمان امیرالمؤمنین رسانیدم^{۱۷} و حال از اول تا آخر در خدمت امیرالمؤمنین تقریر کردم^{۱۸} و^{۱۹} گفتم در پیش او برپای خاستم^{۲۰} و سربرهنه کردم^{۲۱} او مرا ناسزا گفت. امیرالمؤمنین^{۲۲} از جای بشد و اثر تغیر در

- (۱) مپ: ۲: گردانیدم. بنیاد: گرفتم. (۲) مپ: ۲: شدم. بنیاد: بیرون آمدم. (۳) مج: - و. (۴) مپ: ۲: و هم از راه... بنیاد: و هم از راه به درگاه امیر رفتم. (۵) بنیاد: امیر را در حرم سراغ دادند. (۶) مپ: و بنیاد: گفتم. (۷) مپ: ۲: داد. بنیاد: کند. (۸) بنیاد: + و واجب العرضی دارد خبر کردند. مج: آمده و. (۹) بنیاد: امیر مرا در حرم پیش خود خواند. (۱۰) بنیاد: - و. (۱۱) بنیاد: جلالت دست داد. مج: - خلافت. مپ: - (که قاضی... حاصل کردم) (۱۲) مپ: ۲: چون او را بدیدم گفتم. (۱۳) مپ: ۲: جرأتی تقدیم نموده ام. مج: جرأتی تقدیم کردم. (۱۴) مپ: ۲: و مج: - و. (۱۵) بنیاد: و به اعتماد کرم امیر حرفی گفته ام. مج: ... امیرالمؤمنین آمده ام. (۱۶) بنیاد: و وبال آن در گردن امیر نماند و حضرت خلافت را از آن ثوابی کامل حاصل آید. (۱۷) مپ: ۲: از زبان تو فرمان رسانیدم. مج: از زبان امیرالمؤمنین فرمان رسانیدم. بنیاد: از زبان امیر فرمان این چنین رسانیدم. (۱۸) مپ: ۲: - (در خدمت امیرالمؤمنین) بنیاد: به خدمت عرضه کردم. (۱۹) مپ: ۲: - و. (۲۰) مپ: ۲: - (در پیش او برپای خاستم). بنیاد: و گفتم که در پیش او برخوامتم. (۲۱) منن و مج: - و. (۲۲) بنیاد: امیر.

بشره^۱ او پدید آمد و فرمود که^۲ تواز مقربان حضرت^۳ مایی و سخن تو در سمع ما محلی هر چه تمام تر دارد^۴ در پیش یکی از خدم ما چندین تواضع و تضرع نمایی او ملتمس تو اجابت نکند^۵ و بر سر آن^۶ فرمان من بهوی رسانی بدان التفات ننماید این چه بی حرمتی حضرت ما باشد^۷ و اگر این را تدارک نفرماییم^۸ دیگران دلیر شوند و تا^۹ ما درین سخن بودیم افشین در آمد. امیر المؤمنین او را زیادت از معهود مراعات فرمود^{۱۰} افشین گفت یا امیر المؤمنین^{۱۱} حال ابودلف بر^{۱۲} رای عالم آرای^{۱۳} پوشیده نیست که در حق من چند گونه قصد کرد^{۱۴} و در جان من چه گونه سعی نمود^{۱۵} چون^{۱۶} امیر المؤمنین^{۱۷} را معلوم شد که او در قصد جان من و خانه من است^{۱۸} او را^{۱۹} به من داد تا انصاف خود^{۲۰} از وی بستانم. ابودؤادمی آید^{۲۱}

- (۱) مپ ۲ و بنیاد: و آثار تغییر درو. متن: و اثر تغییر او. مج: و آثار... ← قسم سوم باب هفتم حکایت ۵ ص ۱۶۵ (در بشره از مج است) (۲) مپ ۲: - و. بنیاد: - که. (۳) مپ ۲ و مج: - حضرت. (۴) مپ ۲: پیش ما مقبول است و تو. مج و بنیاد: در سمع ما. (۵) مپ ۲: - و تضرع و نیز: - (او ملتمس تو اجابت نکند). مج: و ملتمس... (۶) متن و مپ ۲: و در سر. بنیاد: - بر سر آن (۷) مپ ۲: - (این چه بی حرمتی حضرت ما باشد) (۸) مج: نفرمایم. (۹) مج: - تا. بنیاد: - و. (۱۰) مپ ۲: زیادت رعایت نکرد. بنیاد: امیر او را زیادت معهود مراعات نفرمود. ترجیح صورت متن را عبارت قاضی تنوخی تأیید می کند: «... فما استوفی کلامه حتی رفع السترو دخل الافشین فلقیه بأكبر البر والاکرام واجلسه بقریه...» الفرج بعدالشدّه چاپ قاهره جزء ثانی ص ۲۸۳. (۱۱) بنیاد: یا امیر. (۱۲) متن: به. (۱۳) مپ ۲: برای خداوند. (۱۴) مج: کرده. بنیاد: چه گونه قصدها کرده. (۱۵) مپ ۲: - چه گونه. مج: نموده بنیاد: و در خون من چه سعی ها نمود. (۱۶) مپ ۲ و چون: (۱۷) بنیاد: امیر. (۱۸) مپ ۲: - (که او... است). مج: که در قصد جان من و خانه من سعایت دارد. (۱۹) متن: تا او را. (۲۰) بنیاد: - به دولت امیر. (۲۱) مپ ۲: - می آید

و در حق او عنایت می کند و فرمان امیرالمؤمنین^۱ می رساند که اگر او را هلاک کنی جزای آن به تو رسد. چون این فصول باز راند^۲ امیرالمؤمنین^۳ متغیر شد و گفت از حد^۴ تجاوز نموده ای و خود را فراموش کرده ای مقربان حضرت من به نزدیک تو^۵ آیند و از برای حرمت ترا^۶ تواضع کنند^۷ تو بدیشان التفات نکنی^۸ و فرمان ما به تو رسانند حق آن شناسی^۹ ابو دؤاد راست گفت، آن چه گفت به فرمان من گفت^{۱۰} و هر قصد که در حق ابودلف کنی^{۱۱} به حقیقت در حق خود کرده باشی. افشین به خشم از آن جا برون آمد^{۱۲} ابودؤاد گفت خواستم که^{۱۳} او را استمالتی کنم امیرالمؤمنین مرا فرمود^{۱۴} بگذار تا برود و منتظر باش که نماز شام ابودلف به نزدیک^{۱۵} تو آید و هم چنان بود^{۱۶} نماز^{۱۷} شام ابودلف^{۱۸} تشریف افشین پوشیده به نزدیک من آمد و من تتبع کار افشین کردن گرفتم^{۱۹} تا آن گاه که الحاد او^{۲۰} روشن شد و امیرالمؤمنین^{۲۱} او را سیاست فرمود و^{۲۲} به سبب ملازمت خدمت بارگاه امیرالمؤمنین^{۲۱} دوستی را از بند خلاص دادم و

- (۱) بنیاد: - امیرالمؤمنین. (۲) مع: به ادا رسانید. (۳) بنیاد: امیر. مع: خلیفه. (۴) مپ ۲ و مع و بنیاد: + خود. (۵) مع: - تو. (۶) مپ ۲ و بنیاد: - را. مع: و از برای رعایت حضرت ترا. (۷) مپ ۲: + و. (۸) متن: نفرمایی. مع: ننمایی. (۹) مپ ۲: - (و فرمان... شناسی). مع: - ما به تو. (۱۰) مپ ۲: به فرمان ما بود. بنیاد: به فرمان ما گفت. (۱۱) مپ ۲: که تو در حق او کنی. مع: کرده ای. (۱۲) بنیاد: بیرون آمد. (۱۳) مپ ۲: تا. (۱۴) مپ ۲: - مرا. بنیاد: امیر مرا فرمود. (۱۵) مپ ۲: به نزد. (۱۶) مپ ۲ و بنیاد: - و هم چنان بود. (۱۷) مپ ۲: و نماز. (۱۸) مع: ابودلف نماز شام. بنیاد: نماز شام دیدم ابودلف. (۱۹) مپ ۲: و تتبع حال... بنیاد: و تتبع کار افشین کردم. (۲۰) متن و مپ ۲: - او. (۲۱) بنیاد: امیر. (۲۲) متن: - و.

دشمنی را قهر کردم که^۱ فایده خدمت پادشاهان^۲ همین است که دشمن
دون^۳ را پست کنی و دوست دین^۴ راهست کنی^۵.

بیت

ستم دیده را روز خرم کنی ستم کاره را از جهان کم کنی

حکایت (۵) و یکی از فواید خدمت ملوک^۶ آن است که چون
نظر عنایت ایشان به احوال خدمت گاری محیط شود^۷ مصالح حال و مآل
او مکتفی^۸ گردد چنان که در تاریخ تاجی^۹ مطالعه افتاده است^{۱۰} که در آن

(۱) مپ: ۲: و. (۲) مچ: شاهان. (۳) مچ: - دون. (۴) مچ: - دین.
(۵) مچ: + چنان که گفت. بنیاد: دوست خود را بلند مرتبه سازی. (۶) متن و مپ
۲ و بنیاد: - ملوک. (۷) مپ ۲: + و. (۸) متن: ملغی. مپ ۲: مکفی.
(۹) مپ ۲: - تاجی. متن و بنیاد: مادی. مچ: تازی - «مقدمه قسم سوم ص پنجاه و
یک و نیز - نظام الدین ص ۳۷-۱۰۳. ابواسحاق ابراهیم بن هلال صابی (۳۱۳-
۳۸۴ ه.ق.) کاتب و ادیب مشهور قرن چهارم است. در تفضیل صابی و صاحب -
بن عباد میان اهل ادب اختلاف بود (گفته اند صاحب بن عباد صابی را دوست
می داشت و ازو حمایت می کرد). بزرگان زمان هر چند مسلمان نبود بدو و فضل
او به دیده احترام می نگریستند. شریف رضی او را رثا گفت در قصیده دالیه مشهور
خود بدین مطلع: رأیت من حملوا علی الاعواد رأیت کیف خبا ضیاء النادی. جمعی
او را عتاب کردند که رثای صابی چرا گفت، گفت: «انما رثیت فضله». صابی ابتدا
در خدمت المطیع لله عباسی بود. در سال ۳۴۹ به معزالدوله دیلمی پیوست. بعد
ازو در خدمت پسرش عزالدوله بختیار درآمد. نامه هایی که به انشاء صابی درین
زمان به عضدالدوله نوشته می شد او را متألم می کرد و چون عضدالدوله بغداد
را تصرف کرد صابی را به زندان افکند (۳۶۷). نقل است که عضدالدوله قصد قتل
او داشت جمعی شفاعت کردند و او را به نوشتن کتابی در حال و کار دیلمیان فرمان
داد. کتاب «تاجی» را در تاریخ دیلمیان تحریر کرد. (نوشته اند تألیف کتاب در زندان
۱۰) مچ: مسطورست

وقت که امیرالمؤمنین^۱ هارون الرشید قضای ممالک^۲ بغداد به امام سنت و همام ملت^۳ ابویوسف قاضی تفویض فرمود^۴ و او روی به امضای احکام و تنفیذ^۵ امور شرعی آورد به کل اوقات عمر او^۶ مستغرق بود به تألیف و تصنیف^۷ و افادت علوم^۸ و فصل خصام^۹ و او را بسدان سبب رنج بسیار می رسید^{۱۰} امیرالمؤمنین هارون آن معنی بدانست^{۱۱} که چون ابویوسف به

→

صورت گرفت) به عضدالدوله خبر دادند که یکی از دوستان صابی به هنگام تألیف تاریخ تاجی ازو پرسید درچه کاری. گفت: «أباطیل أنمقها وأکاذیب الفقها». باردیگر خشم سلطان برانگیخته شه. ظاهر آن است که صابی قرب چهارسال زندانی بوده است زیرا در زمان صمصام الدوله (پسر عضدالدوله) وبه فرمان او آزاد شده است. (۳۷۱) صابی دردین خود تعصب داشت. عزالدوله اورابه وزارت خواست که اسلام آورد، قبول نکرد. حافظ قرآن کریم بود و درنوشته های خود بدان استشهاد و استناد می کرد. در رمضان بامسلمانان روزه می گرفت رساله های صابی موجود است. به نظم و نثر از استادان زمان بوده است ← ابن خلکان ترجمه صابی ج ۱ ص ۵۲-۵۴ و نیز ← ثعالبی: یتیمه الدهر والغلمان وابن النديم و یاقوت: معجم الادباء.

- (۱) مپ:۲- امیرالمؤمنین. بنیاد: امیر. (۲) متن: مالک. بنیاد: - ممالک.
- (۳) بنیاد: - به امام سنت و همام ملت. مج: + و مقتدای علما. (۴) بنیاد: نمود. (۵) متن: بصد. (۶) مپ:۲: وکل اوقات عزا و. بنیاد: به کل اوقات عزیز او. مج: کلی اوقات عمر. متن: به کلی اوقات عزا و.
- (۷) مج: + درکسب علوم و فضل مستغرق بود. (۸) متن: و افات علوم. مپ:۲ و بنیاد: - و افادت علوم. (۹) مپ:۲: فصل خصام. مج: فضل خصام. بنیاد: - فصل خصام. متن: التقاط است از سه نسخه. (۱۰) مج: می رسیدی.
- (۱۱) متن: امیرالمؤمنین معین بدانست. مپ:۲: امیرالمؤمنین معنی بدانست. مج: هرون الرشید آن معنی را بدانست. بنیاد: هرون بدانست گفت. متن: التقاط از چهار نسخه است.

مصالح مسلمانان مشغول است از تعهد خویش فارغ باشد و به تربیت نفس خویش نرسد صواب آن است که^۱ هر چه به تربیت نفس^۲ و تقویت دماغ تعلق دارد به جهت اومهیها باشد و غذاهای موافق برای او ساخته باشد^۳ تا^۴ عقل کامل اوزیون جنون نشود پس اطبا را بخواند و با ایشان آن معنی باز گفت^۵ ایشان^۶ به استصواب يك دیگر گفتند طعام او از روغن پاچه^۷ بره سرخ هشت ماهه^۸ باید که باشد^۹ و^{۱۰} مغز پای بره با شکر و نشاسته ممزوج کنند^{۱۱} و برای او حریره^{۱۲} و پالوده سازند، لایق بود^{۱۳} پس خوان سالار را^{۱۴} فرمان داد تا هر روز از این نوع خوردنی بساختی^{۱۵} و به خدمت امام ابو یوسف بردی^{۱۶} و هم چنین سالها برین جمله آن طعام مهیا می داشتند^{۱۷} تا روزی خوان سالار به خدمت امام ابو یوسف آمد^{۱۸} و گفت امروز بسیار طلبیدیم^{۱۹} و^{۲۰} بره سرخ به دست نیامد^{۲۱} اگر فرمایی از جنس

- (۱) مع: آن باشد که. (۲) مع: - نفس (۳) بنیاد: باشند. (۴) بنیاد: - تا. (۵) مپ: ۲: آن معنی باز راند. بنیاد: این معنی باز گفت. (۶) مع: - ایشان (۷) متن: پای چه. بنیاد: پاچه. (۸) متن و مپ: ۲: - هشت ماهه. (۹) مپ: ۲: - که باشد. متن: + و از شکرو تبر زد ترتیب کند. مع: + و از شکر طبر زد و اگر ترکیب کنند. بنیاد: + از شکر و طبر زد ترتیب کنند. (۱۰) مع: - و. (۱۱) متن: کند. (۱۲) متن: خربزه. (۱۳) مپ: ۲: - لایق بود. (۱۴) متن: - را. بنیاد: خوان سالاران را. (۱۵) مپ: ۲: تا هر روز برای او ازین طعام سازد. بنیاد: ازین نوع خوردنی هر روز از برای او می ساختند. متن: ساختندی (۱۶) بنیاد: و به خدمت ابو یوسف می بردند. مپ: ۲: - (و به خدمت... بردی) (۱۷) مپ: ۲: و همه ساله این طعام مهیا می داشتند. بنیاد: ... مهیا می شد. (۱۸) مپ: ۲: - تا. مع: و بنیاد: - امام. (۱۹) مع: - و. (۲۰) بنیاد: و گفت امروز بره سرخ بسیار طلبیدیم و به دست نیامد.

دیگر بسازیم^۱ امام ابو یوسف^۲ گفت من به تو نگفتم^۳ که از^۴ برای من از جنسی خوردنی بساز^۴ آن کس که سرا فرموده است از وی^۵ اجازت خواه و چون مطبخی از پیش او بشد^۶ این معنی^۷ برای امیر المؤمنین عرضه

(۱) مج: بسازم. بنیاد: اگر فرمان باشد از جنس دیگر طعام بسازیم. (۲) متن و مپ: امام یوسف. مج و بنیاد: امام. *ابویوسف یعقوب بن ابراهیم بن خنیس بن سعد بن حبه بن انصاری (حبه صحابی رسول اکرم صلعم است) - ولادت ۱۲۳ و فات ۱۸۲ در بغداد - فقیه بزرگ قرن دوم است. وقتی بیمار شد، ابوحنیفه به عیادت او رفت چون از نزد او خارج شد دست در آستانه خانه ابو یوسف زد و گفت: «ان یمت هذا الفتی فانه أعلم من علیها» و أوما إلى الارض. و چون در گذشت یکی از اهل خبرت و بصیرت گفت: «الیوم مات الفقه». عالم بود و حافظ قرآن کریم. اهل کوفه بود و در بغداد می زیست. سمت قضای سه تن از خلیفگان عباسی با او بود: مهدی و هادی و هارون الرشید. آغاز شغل قضای او را ۶۶۰ نوشته اند و تا پایان عمر در کار قضا بود. او اول کسی است که قاضی القضاة نامیده شد و او اول کسی است که لباس عالمان را تغییر داد و از سایر مردمان ممیز گردانید. دوسال در محضر درس ابوحنیفه حاضر شد و جمعی از فقیهان شاگردی او کردند. از مقربان هارون بود و محرم و ندیم او و گویا هم هارون در باب او گفته است «هذا اظرف الناس». داستان شرط بندی هارون و ام جعفر در لوزینه و فالوده مشهور است و در کتاب های تاریخ و تذکره و سیره مذکور ← تاریخ بغداد - اللیف - و فیات: ج ششم ترجمه فاضی ابویوسف و ذیل ترجمه ابوالجنتری، یحیی بن یحیی اللیثی و ج ۱ ترجمه بشرالموسی، جعفر برمکی و ج ۲ ترجمه حفص بن غیاث القاضی و زبیده ام المؤمنین و ج ۵ ذیل ترجمه مروان بن ابی حفصه و ابوحنیفه.

(۳) متن و مج و بنیاد: از . (۴) مپ: . . . از این جنس طعام . . . بنیاد: . . . ازین جنس خوردنی برای من صورت ده و بساز. مج: من ترا نفرموده ام که برای من چنین خوردنی بساز . (۵) مج: هم از وی. بنیاد: از و . (۶) متن: و چون مطبخی را این میسر نشد. مپ: ۲ و چون این را میسر نشد. مج: - و. بنیاد: و چون مطبخی را میسر نشد . (۷) بنیاد: + را .

داشتند^۱ به حیل و جهد بسیار هم از آن جنس به حاصل کردند^۲ و از جنس دیگر ساخت^۳ و آن اهتمام که امیرالمؤمنین را^۴ در باب ابویوسف بود، وسیلت رفعت درجات او شده^۵

حکایت (۶) وقتی یکی از مضر بان^۶ در خدمت امیرالمؤمنین^۷ معتمد از خالد تضریی کرد^۸ که از فلان عمل^۹ که داشته است چندین مال به کف کرده است^{۱۰} و بدان سبب نقصان در^{۱۱} بیت المال راه یافته^{۱۲}. امیر - المؤمنین^{۱۳} معتمد بروی متغیر شد و قصد رنجانیدن وی کرد^{۱۴} خالد را از آن خبر شد^{۱۵} خود را در پناه ابوداؤد^{۱۶} انداخت و به حیل عنایت او تمسک

(۱) مع: عرضه داشت. (۲) مع: جهد بسیار کرد که هم از آن جنس حاصل کردند. بنیاد: به حیل و جهد بسیار هم از جنس دیگر ساخت. (۳) بنیاد: - و از جنس دیگر ساخت. (۴) مپ: ۲: - را. متن: و آن اهتمام را که امیر - المؤمنین. بنیاد: ... که امیر را. (۵) متن: رفعت و درجات. . . مپ: ۲ و مع: + والسلام. (۶) مپ: ۲ و مع: و بنیاد: مصریان. (۷) بنیاد: - امیر - المؤمنین. (۸) مع: از خالد یزید غیبی کرد. بنیاد: از خالد نصر تضریی کرد. * ابوالهیثم خالد بن یزید بن هیثم معروف به کاتب، شاعر بود و غزل سرا. در خراسان ولادت یافت و در بغداد زیست و در بغداد در گذشت در ۲۶۲. (ارشاد الاریب ۲۶۹) گفته اند عمر طولانی یافت. به روزگار پیری با ناتوانی و خواری در کوی و برزن بغداد سرگردان می گشت و کودکان در پی او می افتادند و به آزارش می پرداختند (← ترجمه خالد: ابن خلکان). (۹) متن: عاقل. (۱۰) بنیاد: تلف کرده است. (۱۱) متن و مع: و بنیاد: به. (۱۲) مع: راه یافت. (۱۳) مپ: ۲: - امیر المؤمنین. بنیاد: امیر. (۱۴) مع: و قصدی رنجانیدن او. (۱۵) مپ: ۲: آگاه شد. مع: ... از آن حال خبر شد. (۱۶) متن و مع: و بنیاد: ابوداؤد، مپ: ۲: ابوداد.

ساخت^۱ و^۲ احمدابی دؤاد پیوسته ذکر^۳ او بسررای امیرالمؤمنین^۴ عرضه می داشت^۵ و امیرالمؤمنین^۶ از قبول شفاعت او امتناع می نمود^۷ تا کاربدان جا رسید که آن مضرب^۸ بیاوردند و در مقابله^۹ خالد بایستایند^{۱۰} تا حال بروی دعوی کرد و هر دعوی که او می کرد^{۱۱} خالد جوابی شافی می گفت چنان که از طریق معاملات یک درم بروی ثابت نشد و امیرالمؤمنین^{۱۲} از گرفتن او پشیمان شد و^{۱۳} احمدابی دؤاد چون دید که برائت ساحت او بر امیرالمؤمنین^{۱۴} ظاهر شد و پیش ازین شفاعت او را قبول فرموده بود^{۱۵} از شفاعت کردن او امتناع آورد^{۱۶} و خلیفه می خواست که او را شفاعت کند تا خالد را به وی بخشد^{۱۷} چون احمد شفاعت نکرد خلیفه بفرمود تا خالد را حاضر آوردند^{۱۸} و اسباب تأذیب و تعذیب مهیا کردند^{۱۹} و خواستند که او را شکنجه کنند^{۲۰} احمد به خدمت خلافت درآمد^{۲۱} و دربار گاه بابستاد^{۲۲} خلیفه بفرمود^{۲۳} که

- ۱- مج: تمسک کرد. مپ ۲: (وبه حبل... تمسک ساخت). بنیاد: - (قصد... ساخت)
- ۲) مپ ۲: - و. (۳) مج: - (واحمد... ذکر) (۴) بنیاد: امیر.
- ۵) مج: عرضه داشت. (۶) مپ ۲: واو. بنیاد: امیر. (۷) مج: ...
- امتناع نمود. بنیاد: - او. (۸) متن و مپ ۲: معترف. مج: آن مقرر...
تصحیح و تصرف قیاسی است ← آغاز حکایت. ۹: مپ ۲: و در مقابل خالد
بداشتند. مج: ... باستاد. (۱۰) مپ ۲: و هرچه اومی گفت. مج: و هر دعوی
را که او می کرد. بنیاد: - (تا کار... هر دعوی که اومی کرد). (۱۱) مپ ۲: -
و. بنیاد: و امیر. (۱۲) مپ ۲: - و. (۱۳) مج: - (واحمد... ظاهر شد).
(۱۴) بنیاد: شفاعت او قبول نشده بود. (۱۵) مپ ۲ و مج و بنیاد: - او. مج و
بنیاد: امتناع نمود. (۱۶) مپ ۲: تا او را به وی بخشد. متن: تا برند (ظ: بزید)
را به وی بخشد. بنیاد: .. شفاعت کنند تا وی را به وی بخشد. (۱۷) مپ ۲: ..
تا احمد را. مج: - خلیفه. بنیاد: ... فرمود که خالد را حاضر کردند. (۱۸)
مپ ۲: - تأذیب. مج: - (واسباب... مهیا کردند). بنیاد: تعذیب و تأذیب.
(۱۹) مج: تا او را تأذیب کنند. (۲۰) مج: احمد دواد به حضرت خلیفه درآمد.
(۲۱) مپ ۲: بیستاد. (۲۲) متن و مپ ۲ و بنیاد: فرمود.

به جای گاه خود باید آمد. گفت منزلت من در خدمت امیر المؤمنین کم از این است^۱ گفت چرا^۲. گفت از بهر آن که جماعتی را چنین گمان می باشد^۳ که مرا به نزدیک امیر المؤمنین قربتی هست^۴ و چون شفاعت من در حق بی گناهی مقبول نبود مرا^۵ اهلیت این مرتبت نبینند^۶. فرمود که شفاعت تو قبول کردیم و اورا مخلص فرمودیم^۷ گفت یا امیر المؤمنین مردمان چه دانند که رای امیر المؤمنین با او به قرار صفا باز آمد^۸. فرمود که تشریفش دهند^۹. گفت يك چیز دیگر مانده است تا این اکرام تمام شود^{۱۰} شش ماهه و وظیفه بردیوان دارد و به سبب آن پریشانی ها که^{۱۱} به حال اورا یافته است فرو گذاشته^{۱۲} اگر فرمان باشد تا آن را^{۱۳} بنویسند، کمال عاطفت باشد. پس فرمان شد تا آن وظیفه نوشتند^{۱۴} و همان عمل که داشته است بروی مقرر دارند^{۱۵} و این همه الطاف که مشاهده کرد به عنایت و رعایت احمد ابی دؤاد بود^{۱۶} و احمد را این همه مکنت از سعادت خدمت

- (۱) مپ:۲... در خدمت تو کم تر از این است. مج: ... در حضرت .. بنیاد: ... در خدمت امیر. (۲) بنیاد: - گفت چرا. (۳) مپ:۲... طایفه بی را چنین گمان می افتد. مج: ... جماعتی را چنین گمان باشد. بنیاد: ... جماعتی را گمان چنان می باشد. (۴) مپ:۲... به نزدیک تو... مج: ... قربتی و رتبتی... متن: ... نزدیک .. بنیاد: ... به نزدیک امیر .. (۵) متن: و مرا. (۶) متن و مپ:۲ و بنیاد: ... نباشد. بنیاد: ... آن مرتبت... (۷) متن و مپ:۲... قبول کردم... مج: ... مخلص کردم. (۸) مپ:۲- (گفت یا... باز آمد). بنیاد: ... یا امیر چه دانند مردمان که رای امیر با وی. (۹) مپ:۲ و فرمود... متن و مپ:۲: دهید. مج: ... بدهید. بنیاد: - فرمود که تشریفش دهند. (۱۰) مپ:۲: ... تا اکرام تو تمام شود گفت چیست. (۱۱) مپ:۲ و مج: - که. مج: و به سبب از پریشانی به حال او راه یافته است. (۱۲) مپ:۲ و مج: - فرو گذاشته. (۱۳) مج: - را. (۱۴) مج: - (کمال ... نوشتند). مپ:۲: ... بنویشتند. بنیاد: ... که آن وظیفه را... (۱۵) مپ:۲: - که داشته است. بنیاد: و چون عملی که داشته است... (۱۶) مپ:۲: ... مشاهده یافت... بنیاد: ... الطافی که. مج: ... احمد دؤاد...

امیرالمؤمنین به حاصل آمده بود^۱ و این حکایت^۲ تنبیه است مر^۳ ملازمان خدمت ملوک را^۴ تا در رعایت جانب^۵ بی چارگان که پناه به درگاه او سازند^۶ هر سعی که در امکان آید^۷ مبذول دارند تا داد منصب و جاه داده باشند والسلام^۸.

حکایت (۷) ابن هرمه از فحول شعرای عرب بوده است^۹ وقتی جماعتی او را ملامت کردند که تو در حق عبدالواحد^{۱۰} سلیمان بن عبد -

(۱) مپ ۲: - واحمد این همه... مج: و او را ... به حاصل آمد. بنیاد:.. خدمت امیر... حاصل آمده بود. (۲) مج: و این همه. (۳) مج: بر. (۴) مج: - را (۵) بنیاد: جنایت. (۶) مج: وی سازند. بنیاد: بیارند. (۷) مپ ۲: که ممکن بود. متن:... که در امکان دارد. بنیاد: هر سعی که در امکان دارد. (۸) متن و بنیاد:.. باشد... مپ ۲ و مج و بنیاد: - والسلام. (۹) مپ ۲ و بنیاد: ابن هرم. مج: این هرمز. مپ ۲ و بنیاد:... از جمله فحول... * ابواسحاق ابراهیم بن علی بن سلمه بن عامر بن هرمه کنانی قرشی، شاعری معتبر و غزل سراسر. ساکن مدینه بود. از مخضرمان دو دولت اموی و عباسی است. از مدینه به دمشق رفت و ولید بن یزید اموی را مدح گفت، سپس به منصور عباسی پیوست. اصمعی گفته است: « ختم الشعربین هرمه ». ابوبکر صولی (وفات ۳۳۶ یا ۳۳۵) ← این خلکان ج ۴ ص ۳۵۶) در حال و کار او کتابی تألیف کرده است به نام اخبار ابن هرمه. تولد ابن هرمه را سال ۹۰ و وفات او را ۱۷۶ هجری قمری نوشته اند. (۱۰) متن و مپ ۲ و مج و بنیاد: عبدالملك. تنها در مج و بنیاد در میانه داستان عبدالواحد ضبط شده است و همین صحیح است زیرا در میان امیران مدینه نامی از عبدالملك سلیمان نیست ولی از عبدالواحد سلیمان هست (معجم - الانساب زامبور ص ۳۶) بعد از عبدالملك باقی نام و نسبت تا قصیده در مج پاك شده است. * عبدالواحد بن سلیمان بن عبدالملك در مکه و مدینه امارت داشت. در سال ۱۲۹ ه. ق از مکه گریخت و در سال ۱۳۲ کشته شد. (پدر عبدالواحد: سلیمان بن عبدالملك در سال ۵۴ در دمشق ولادت یافت و در ۹۶ بعد از وفات برادرش:

الملك بن^۱ مروان قصیده‌یی گفته‌ای و آن اطراء که از حد متجاوزست^۲ واجب داشته‌ای. این مبالغت به چه سبب کرده‌ای^۳. گفت شطری^۴ از کرم او باشما حکایت کنم. وقتی که امارت مدینه به اسم^۵ او بود کرم او مرا مستغنی گردانیده بود و مرفه می‌داشت و^۶ چون او را^۷ از آن امارت معزول گشت^۸ من گمان بردم که هر کس که بیاید شاید که هم چون او مرا مستغنی گرداند.^۹ آن جا اقامت کردم و در خدمت او نرفتم^{۱۰} و هیچ کس در من^{۱۱} به نظر لطف ملاحظه^{۱۲} نکرد^{۱۳} و ذخیره‌یی که داشتم تمامت^{۱۴} خرج شد و به قوت روز محتاج گشتم^{۱۵}. عیال خود را گفتم که حال من^{۱۶} بدین درجه رسید و جز

→

ولیدین عبدالملك به خلافت رسید و دو سال و هشت ماه و پنج روز کم خلافت کرد و در سال ۹۹ درگذشت. او را مفتاح‌الخیر می‌نامیدند به سبب حسن سلوک و مهربانی که با مردم داشت زندان‌ها را خالی کرد و اسیران را آزاد ساخت. گفت و گوی عبرت آمیز او با ابوحازم در تاریخ به ضبط آمده است (ترجمه سلیمان بن عبدالملك. ابن خلکان ج ۲) (۱) بنیاد: - ابن. (۲) متن: و آن اطراء از تجاوزست. مپ: ۲: و آن اطراء حد و تجاوز. مع: و این اطراء... بنیاد: و آن را از طرز حد تجاوز. (۳) مپ: ۲: و این مبالغت به چه سبب واجب داشتی. متن و بنیاد: ... مبالغه ... مع: + اد... الاول انی
وجدنا غاليا كانت جناحا و كان ابوك قاذحة الجناح - تعلیقه

(۴) متن و مپ: ۲: شطری. مع: - شطری (پاك شده فقط سه نقطه پیداست). (۵) مع: + و رسم. (۶) مپ: ۲: مع: - و (۷) مپ: ۲: مع: و بنیاد: - را. (۸) مپ: ۲: شد. (۹) متن: من گمان بردم که هر کس که شاید که هم چون مرا مستغنی گردانیده بود. مپ: ۲: - (من گمان بردم... گرداند). مع: ... که هر کسی که بیاید چون او کریم خواهد بود. بنیاد: ... که چون از (ظ = او) هر کس مرا مستغنی گردانیده بود. تصحیح و تصرف التقاطی است از هر چهار نسخه. (۱۰) متن: به خدمت او نرفتم. مع: در خدمت وی... بنیاد: به خدمت او نرفتم (۱۱) بنیاد: - در من (۱۲) مع: ملاحظت. (۱۳) مپ: ۲: - (و هیچ کس... نکرد). (۱۴) متن و مع: و بنیاد: تمام. (۱۵) مع: شدم. (۱۶) بنیاد: و عیال خود را گفتم که حال مرا... مپ: ۲: - که

عبدالواحد^۱ کریمی نبود که مرا از حسیض محنت به اوج راحت رساند^۲ و او در دمشق است^۳ و من هیچ ندارم که برگ راه سازم و به خدمت او روم^۴ زن^۵ آن چه داشت از سوار^۶ و گوش وار به من داد و گفت این را^۷ بفروش و برگ راه ساز^۸ و به خدمت او رو^۹ و من آن جمله را^{۱۰} بفروختم و ناقه^{۱۱} خریدم و روی به راه آوردم و چون به دمشق رسیدم بر در^{۱۲} سرای او نزول کردم و راحله فرو گرفتم^{۱۳} نماز شام^{۱۴} از خانه بیرون آمدم و به مسجد درآمدم^{۱۵} و^{۱۶} چون نماز بگزارد^{۱۷} و از او راغ فارغ شد^{۱۸} نظر او بر راحله من افتاد پرسید که این^{۱۹} راحله^{۲۰} از آن کی است. من پیش تر آمدم و خدمت کردم مرا بدید و بشناخت^{۲۱} و بشاشت نمود و فرمود که حال چی ست^{۲۲} من گفتم^{۲۳} در غیبت خداوند گار^{۲۴} عظیم پشیمانم^{۲۵} و احوال من نیک شوریده^{۲۶} و درهم بوده است روز گار مرا از جفا دست برد داد^{۲۷} و زهر محنت در جام ناکمی من

- (۱) متن و مپ ۲ : عبدالملك. (۲) مپ ۲ : ... از محنت به راحت رسانید .
 متن : ... رسانید . مج : ... کریمی نمی دانم ... (۳) مج : - است .
 (۴) مپ ۲ : و من هیچ برگ راه ندارم که ... (۵) مج : + من .
 (۶) مج : دستوانه . بنیاد : مروارید . (۷) مپ ۲ : - این را . (۸) بنیاد : بساز . (۹) مپ ۲ : ... برگ راه ساز و برو . (۱۰) مپ ۲ : آن ها را .
 بنیاد : آن چه اوداد . (۱۱) مپ ۲ و مج : ناقه (= ناقه یی) . (۱۲) مپ ۲ و بنیاد : به در . (۱۳) مپ ۲ : - و راحله فرو گرفتم . (۱۴) بنیاد : و نماز شام .
 مپ ۲ : + او . (۱۵) مپ ۲ : ... برون آمدم و به مسجد آمدم . (۱۶) مپ ۲ : - و .
 (۱۷) مج : بگذارد . (۱۸) بنیاد : و چون از نماز فارغ شد و از او راغ فراغت حاصل کرد . (۱۹) بنیاد : - این . (۲۰) مج : - من افتاد پرسید که این راحله . (۲۱) بنیاد : شناخت . مپ ۲ : - و بشناخت . (۲۲) مپ ۲ : و گفت حال چیست . مج : و فرمود که حال تو چیست . (۲۳) بنیاد : + که .
 (۲۴) مج : + من . (۲۵) بنیاد : به غایت از وجود خود پشیمانم .
 مج : ... من عظیم پریشان شدم . (۲۶) بنیاد : ... به غایت شوریده ...
 مپ ۲ : و احوال من شوریده شد . (۲۷) مج : ... دست برد داد . بنیاد : ... از جفا مرا دست برد داده است .

ریخت همه دوستان با من جفا نمودند^۱ و یاران از^۲ وفاداری منحرف شدند^۳ و در جهان هیچ پناه گاهی تصور نکردم جز درگاه تو^۴ چون این کلمات بشنید^۵ آب از^۶ چشم او روان شد و بر حال من رقت آورد^۷ پس فرمود^۸ که دل تنگ مدار آن گاه به خدمتگاری اشارت کرد و باوی سخنی بگفت^۹. آن خدمت گار برفت وزمانی بود. باز آمد و غلامی با او همیانی^{۱۰} برگردن نهاد^{۱۱}. پرسید که این زر^{۱۲} چندست گفت هزار و هفت صد^{۱۳} دینار و سو گند خورد که بیش از این نقد^{۱۴} نبود. دیگری را بخواند^{۱۵} و در گوش او کلمه یی گفت برفت و ساعتی بود، باز آمد^{۱۶} با خادمی و صندوق چه یی بیاورد^{۱۷} و در پیش او بنهاد^{۱۸} و سر آن^{۱۹} بگشاد. جمله پیرایه^{۲۰} زنان بود. گفت آن چه در حرم پیرایه بود جمله همین است^{۲۱}. دیگری را سخنی بگفت و برفت و تختی جامه

- (۱) متن : و در جام ناکمی همه درد دوستان با من جفا نمودند. مج : ... بر من جفا نمودند. بنیاد: و درد جام ناکمی تمام از دست دوستان خورده ام. (۲) مج: + راه. (۳) مپ: ۲- (و درهم بوده است... منحرف شدند) بنیاد: ... معترزش شدند (۴) مج: ۲- و. مپ: ۲: ... جز خدمت تو تصور نکردم. (۵) بنیاد: شنید. (۶) مج: در. (۷) مپ: ۲- و بر حال من رقت آورد. (۸) مج: پس بفرمود. (۹) مپ: ۲: پس به خدمت گاری سخنی آهسته بگفت. مج : ... به خادم ... (۱۰) مپ: ۲: او برفت وزمانی دیگر باز آمد با غلامی و همیانی زر. مج: ... و غلامی باوی ... بنیاد: ... و باز آمد و با او غلامی بود با او... (۱۱) مج و بنیاد: در گردن نهاد. مپ: ۲: برگردن او نهاد. (۱۲) متن و مج و بنیاد: مال. (۱۳) مج و بنیاد: هزار و هفت صد. (۱۴) بنیاد: + حاضر. (۱۵) بنیاد: خواند. (۱۶) مپ: ۲: ... برفت پس باز آمد. مج : ... زمانی بود .. بنیاد: ... و باز آمد . (۱۷) مج : خادمی صندوق چه یی بیاورد : باوی خادمی... (۱۸) مپ: ۲: - و در پیش او بنهاد. مج: و پیش وی نهاد (۱۹) بنیاد: + را. (۲۰) متن : پیراهن. (۲۱) مپ: ۲- جمله. بنیاد: حقا که جمله...

نفیس بیاورد^۱ و جمله به من تسلیم کرد^۲ و گفت معذوردار که حالیا بیش ازین دست نداد^۳ و اگر نه به تر ازین ترا^۴ روان کردمی بامداد پگاه سوی خانه خود روان شو^۵. پس من بگریستم و او را دعا گفتم^۶ و خواستم که وداعش کنم و نواقه دیگر به جهت رخت فرمود و دو غلام که آن غلامان به زاد راه خدمت کنند^۷ من او را دعا گفتم و باز گشتم^۸ و يك لطف او در حق من این بوده است^۹ اگر من در تمام عمر مدح او گویم هنوز مقصر باشم^{۱۰} و اگر کسی فکرت بر^{۱۱} گمارد این جمله نتیجه خدمت پادشاهان است .

حکایت (۸) آورده اند که یکی از کتاب را کار پریشان شد^{۱۲} و

- (۱) مپ ۲: و در گوش دیگری سخنی گفت او برفت ... میج: دیگری را سخن بگفت برفت برفت (مکرر) بقیچه بر (= پر) جامه ... بنیاد: دیگری را سخنی گفت و برفت و لختی جامه بیاورد. (۲) مپ ۲: و آن جمله ... میج: و جمله به من داد. بنیاد: جمله را ... (۳) متن: و گفت ادراک نبود. میج: و گفت وقت ادراک نبود. بنیاد: و گفت وقت نبود (۴) متن و میج و بنیاد: ترا بهنر ازین ...
- (۵) مپ ۲: - (بامداد ... روان شو) میج: - پگاه. بنیاد: روان شد. (۶) مپ ۲: - من بگریستم و میج: پس من آن جمله بگریستم و او را دعا کردم. بنیاد: پس من بگریستم ...
- (۷) مپ ۲: و خواستم که وداعش کنم گفت و نواقه دیگر بجهت رخت و دو غلام که ترا خدمت کنند فرمودم. میج: و خواستم که وداع کنم و نواقه دیگر بجهت رخت بفرمود و دو غلام فرمود که این غلامان ترا در راه خدمت کنند. بنیاد: و خواستم وداعش کنم گفت و نواقه دیگر بجهت رخت بردن گفته ام و دو غلام که در راه خدمت کنند.
- (۸) مپ ۲: او را ثنا و دعا گفتم و باز گشتم. (۹) متن و میج: - و. میج: ... این بود.
- (۱۰) مپ ۲: اگر من در مدح او این قصیده گویم هنوز مقصرم. میج: اگر من در مدح او چیزی بگویم ... بنیاد: اگر من مدح او گویم در تمام عمر هنوز مقصرم. متن: - تمام عمر. صورت حاضر التقاط است از هر چهار نسخه. (۱۱) میج: - بر.
- (۱۲) میج: یکی از کتاب کاروی پریشان شد. بنیاد: ... یکی از اهل کتاب ...

روزگار^۱ [او را] به^۲ ضیق مجال و قلت مال^۳ و کثرت عیال مبتلا گردانید .
 هرروز^۴ بیامدی و بر دسرای سلطان عضدالدوله بنشستی^۵ و همه روز آنجا
 بودی^۶ و چون شب در آمدی برفتی^۷ و حاجت خود پیش هیچ کس نگفتی^۸.
 روزی عضدالدوله^۹ به وقت گرم گاه از خانه^{۱۰} برون آمد و^{۱۱} دبیری را
 می طلبید تا به جهت مهمی مکتوبی در قلم آورد^{۱۲} آن کاتب را دید در آفتاب
 ایستاده^{۱۳} گفت ای شیخ در آفتاب چرا ایستاده ای^{۱۴} گفت از بهر آن که تادرسایه
 تو بنشینم^{۱۵} عضدالدوله را این سخن^{۱۶} به غایت خوش آمد. گفت سبب ملازمت
 تو بر درگاه ما چی ست^{۱۷} اگر طالب حاجتی مارا وکیل دران هستند و حجابان^{۱۸}
 چرا حاجت^{۱۹} خود به زبان ایشان به ما برنداشتی^{۲۰} تا آن را وفا کردیمی^{۲۱} و

- (۱) مپ: + او. (۲) مج: - به. (۳) مپ: ۲: - و قلت مال...
 (۴) مپ: ۲: و هرروز. مج: هر روزی. (۵) مج: ... و در سرای عضدالصدور
 (ظ: عضدالصدور)... * عضدالدوله (۳۷۲-۳۳۸) (۶) مپ: ۲: - و همه روز
 آنجا بودی. (۷) متن: - و. مپ: ۲: ... بازگشتی. (۸) مپ: ۲: ... با کسی
 نگفتی. مج: - هیچ. (۹) مج: امیر عضدالعدوله (شاید تحریر شکسته عضدالدوله
 است یا صورتی از عضدالصدور) ح ۵ همین صفحه). (۱۰) بنیاد: از سرای.
 (۱۱) متن: - و. (۱۲) مپ: ۲: و دبیری طلبید تا بجهت او مکتوبی در قلم آرد.
 مج: ... در قلم آرد. (۱۳) مپ: ۲: او را دید. (- در آفتاب ایستاده)
 (۱۴) مج: + چرا درسایه نیایی. (۱۵) مج: از بهر آن تا درسایه نشینم.
 بنیاد: ... که درسایه عطوفت تو بنشینم. (۱۶) متن: ... این سخن را.
 مپ: ۲: عضدالدوله از این سخن. (۱۷) مپ: ۲: ... برین درگاه ... مج: ...
 بارگاه ما [را]... (۱۸) متن: ... وکیل داران (ظ: وکیل دران) هستند و
 حجاب. مپ: ۲: ... و حجاب. مج: ... و حجابان هستند. بنیاد: ... و کلاهستند و حجاب.
 متن التقاط است. (۱۹) مپ: ۲: حاجات. (۲۰) مج: ... بر ما به
 زبان ایشان عرضه نداشتی. بنیاد: چرا حاجت خود به ایشان نگفتی. مپ: ۲: به ما
 نگفتی. (۲۱) مج: تا آن حاجت را به وفا رسانید می. بنیاد: ... وفا کردمی.

اگر^۱ تونویسنده ای چرا قصه^۲ خود برجانبی^۳ ثبت نکردی و به ما نرسانیدی تا ترا مهمل نگذاشتیمی^۴. آن کاتب خدمت کرد و^۵ گفت امیر در دولت باقی باد من شنیده ام و در کتابی دیده که هر که پشت به دیوار صاحب دولتی باز نهد^۶ هر اینه اثر آن صاحب دولت بدو برسد^۷ و او را از ورطه محنت برون آرد^۸ و مرا^۹ امروز درین عصر هیچ صاحب دولتی از تو بزرگ تر نمی بینم^{۱۰} و مدتی ست که هر بامداد که صبح صادق از مشرق تابشیر نماید و جهان به سیمای خورشید فلک پیمای آرایش گیرد بیایم^{۱۱} و پشت به دیوار قصر تو باز نهم^{۱۲} و کس را زحمت ندهم^{۱۳} و قصه حال خود را به کسی رفع نکنم^{۱۴}. عضدالدوله گفت تحقیق این سخن^{۱۵} روشن شد و وقت آن آمد که از حضيض خمول به اوج قبول بر آیی^{۱۶} پس او را شغلی خطیر فرمود و تشریفی فاخر داد^{۱۷} و باقی عمر در رفاهیت و خرمی^{۱۸} گذرانید و السلام^{۱۹}

- (۱) متن: الا اگر. مج: والا اگر. (۲) مپ ۲ و مج: + حال. (۳) مج: - برجانبی. بنیاد: برجایی. (۴) مپ ۲ و بنیاد: نگذاشتیمی. مج: نگذاشتم. (۵) مپ ۲: - و. (۶) متن و بنیاد: دیده ام... مج: من شنیدم که در کتابی نبشته که هر که دست بدیوار... (۷) متن: به او رسد. مج: ... اثر آن دولت به وی باز رسد. بنیاد: هر آینه از آن صاحب دولت اثر شفقت به او رسد. (۸) مپ ۲: - (و او را... برون آرد)... بنیاد: ... محنت که افتاده باشد برون آرد. (۹) مپ ۲ و مج: و من. بنیاد: من. (۱۰) مج: ... صاحب دولت... نمی دانستم. (۱۱) مپ ۲: و مدتی ست که هر بامداد بیایم - (که صبح صادق... گیرد). متن: مدتی است... سیمای فلک پیمای رایش... مج: مدتی است هر صبح صادق که از مطلع مشرق... بنیاد: ... از مشرق طلوع نماید... (۱۲) بنیاد: بازدهم. (۱۳) مج: کسی را... بنیاد: و کسی را زحمت عرض در ددل و مطلب ندهم. (۱۴) مج: رقم نکنم (۱۵) مج: ... که به حقیقت آن سخن. بنیاد: این سخن بر من (۱۶) مپ ۲ و مج: و بنیاد: و وقت... مج: ... قبول خدمت ما... بنیاد: ... برسی. (۱۷) مج: پس وی را شغل خطیر داد و تشریف فاخر داد. (۱۸) مپ ۲ و بنیاد: - و خرمی. (۱۹) مپ ۲ و بنیاد: - و السلام.

بیت^۱

هر که بوسد پای صاحب دولتی یابد از دست^۲ محن روزی امان
حکایت (۹) خواجه ابوالفتح می گوید که چون عماد^۳ کاتب را از عمل

(۱) مع: ... و خورمی گذرانید چنان که گفت نظم (-) والسلام بیت). (۲) مع: رنج. (۳) هر چهار نسخه: عباد. ولی عباد کاتب کیست. آیا مقصود: ابوالقاسم اسماعیل بن صاحب بن عباد (۳۲۶ - ۳۸۵) است (بعید نیست کاتبان جوامع الحکایات به قرنیة کلمة صاحب که در چند جمله بعد آمده است عماد را عباد خوانده باشند و آن را به جای ابن عباد اختیار کرده باشند یا کلمة ابن از قلم شان افتاده باشد، درین صورت خواجه ابوالفتح کیست ابوالفتح بستی (علی بن محمد بن حسین بن یوسف بن محمد بن عبدالعزیز بستی) شاعر و کاتب مشهور قرن چهارم که در دستگاه سبکتکین و محمود رفعت یافت و سرانجام به عقوبت و غضب سلطان گرفتار آمد و در سال ۴۰۰ یا ۴۰۱ غریبانه در اوزکند بخارا جان داد.

یا ابوالفتح بن العمید (علی بن محمد بن حسین) شاعر و کاتب و وزیر آل بویه، ذوالکفایتین (سیف و قلم) که بعد از پدر (۳۶۰) به وزارت رسید و در زمان رکن الدوله و مؤید الدوله سمت وزارت داشت و سرانجام مغضوب مؤید الدوله شد و در سال ۳۶۶ مقتول گردید. یا خواجه ابوالفتح دیگری.

به هر حال این هر دو ابوالفتح مذکور با صاحب بن عباد معاصر بوده اند. اما چنان که از قول مورخان و تذکره نویسان در باب صاحب برمی آید او در عزت زیست و به عزت مرد و حیات او با قدرت و بسط ید همراه بود و به قول ابوبکر خوارزمی «نشأ من الوزارة» و چنان که ابوسعید رستمی سروده است:

ورث الوزارة کابراً عن کابر موصولة الاسناد بالاسناد

یروی عن العباس عباد وزاً رتبه و اسماعیل عن عباد

هم در حق اوست: «لم یسعد احد بعد وفاته کما کان فی حیاته غیر الصاحب فانه لما توفی أغلقت له مدینة الری و اجتمع الناس علی باب قصره ینتظرون خروج جنازته، و حضر مخدومه فخر الدوله و سائر القواد و قد غیر و الباسهم فلما خرج نعشه من الباب صاح الناس باجمعهم صیحة واحدة و قبلوا الارض و مشی فخر الدوله أمام الجنازه مع

→

الناس وقعد للعرء ایاما» با این قرینه بعید نیست انصراف ذهن کاتبان از عماد به عباد به سبب همان لفظ صاحب بوده باشد و می دانیم که ابن عباد نخستین وزیری است که صاحب لقب یافته (یا از جهت صحبتی که با ابوالفضل بن العمید داشت و یا به قول صابی در کتاب تاریخ تاجی به سبب صحبت و مصاحبتی که از روزگار کودکی با مؤیدالدوله بن بویه داشته است) و به لقب صاحب مشهور شده است و باید بدین نکته نیز توجه داشت که بعد از ابن عباد وزیران را بدین لقب می نامیده اند .

اما اگر تصور کنیم که عباد کاتب صورت هر چهار نسخه که در ضبط ماست صحیح باشد و مقصود ابن عباد نه بل که ابوالحسن عباد بن عباس (پدر صاحب بن عباد) وزیر رکن الدوله بن بویه ، (که در سال ۳۵۴ یا ۳۳۵ وفات یافته است) باشد ، خطاب صاحب از جانب خواجه ابوالفتح معاصر او به او با توجه به آن که نخستین وزیر که صاحب نامیده شده ، صاحب بن عباد است و نه عباد بن عباس عبارت عوفی خالی از اشکال نیست .

و اگر عماد کاتب صورت مرجع متن ترجیح مرجوح نباشد ، حکایت در باب ابوعبدالله عمادالدین محمد بن محمد صفی الدین کاتب و مورخ مشهور است صاحب چند تألیف از جمله خریده القصر و نصرة الفتره و عصرة الفطره در باب دولت سلجوقی (این کتاب را فتح بن علی بنداری به نام زبدة النصر و نخبة العصره ، خلاصه کرده است . حاجی خلیفه در کشف الظنون هم این تلخیص را به نام عماد کاتب ضبط کرده و تاریخ وفات عماد را ۵۹۵ نوشته است) ولادت عماد کاتب ۵۱۹ (در اصفهان) و وفات او ۵۹۷ هجری قمری . (در دمشق) است .

درین صورت باید به دنبال شناختن خواجه ابوالفتح بود که باید از معاصران عمادالدین کاتب باشد . حدس بعید این است که مقصود عوفی از خواجه ابوالفتح همین فتح بن علی بنداری است (۵۸۶ - ۶۴۳) که تتبع حال و کار عمادالدین کاتب کرده است و اگر فرض کنیم مقصود خواجه ابوالفتح نظام الملك طاهر بن فخر الملك بن خواجه نظام الملك (وزارت از ۵۲۸ تا ۵۴۸) است باز خالی از اشکال نیست زیرا وفات این وزیر سلجوقی را بعد از فتنه غز در سمرقند (۵۴۸) نوشته اند و معلوم نیست روزگار انزوای عماد را درک کرده باشد ازین گذشته باید دید قول او از کجا به نظر عوفی رسیده است .

معزول کردند^۱ و از دیوان رسالت مهجور گردانید^۲، از خلق اعراض کرد^۳ و روی به دیوار بنشست^۴ و پشت به کار آورد. راوی می گوید روزی به خدمت او رفتم^۵ و او را گفتم^۶ که صاحب را دل تنگ می بینم به سبب^۷ صرف عمل اما^۸ اندیشمند نباید بود که چون هنر و فضل هست، شغل کم نیاید^۹. گفت اندیشه^{۱۰} از عزل نیست و لکن^{۱۱} روزی هیچ نمی داریم^{۱۲} به قیامت مانده تراز امروز. دوستان و دشمنان خود را می بینم غم گین و شادمان^{۱۳} به آن که نکویی^{۱۴} کرده ام و لطف فرموده^{۱۵} بر آن پشیمانی می خورم^{۱۶} که چرا بیش تر نکردم و چون گروهی را می بینم^{۱۷} که در حق ایشان تقصیر کرده ام^{۱۸}، حسرت^{۱۹} می خورم که چرا در باب ایشان اهل مال جایز^{۲۰} داشتم چه نعمت و محنت می بگذرد^{۲۱} و^{۲۲} نیک نامی و بدنامی باقی ماند، و عاقل چون درین^{۲۳} حکایت تأمل کند^{۲۴}

- (۱) مع: کرد. (۲) مپ: ۲- (واز... گردانیدند). متن و بنیاد: مجهول گردانیدند.
 (۳) مپ: ۲: نمود. (۴) مع: - بنشست. (۵) متن: ... آن روز... مع: ..
 که آن روز به خدمت وی... بنیاد: ... گوید که آن روز... (۶) متن: - و. مع:
 و گفتم (۷) بنیاد: + ضرورت و. (۸) متن: - اما. (۹) مپ: ۲: ... فضل
 و هنر... مع: ... شغل نباید. ۱۰- مع و بنیاد: + من. (۱۱) مع:
 ولیکن... (۱۲) مع: هیچ روزی نمی دانم. بنیاد: هیچ روزی نخواهیم دید.
 (۱۳) مپ: ۲: ... شادان. مع: دوستان خود را می بینم غمگین و دشمنان خوشدل
 و شادمان. (۱۴) مپ: ۲ و مع و بنیاد: با آن که نیکوئی. (۱۵) مپ: ۲: -
 و لطف فرموده. (۱۶) مع: و بر آن پشیمان می خورم. (۱۷) مع: - و. بنیاد:
 و چون بگروهی می بینم. (۱۸) مپ: ۲ و بنیاد: تقصیری کرده ام. (۱۹) مع:
 حیرت. (۲۰) متن: واجب. (۲۱) مع: می گذرد. بنیاد: هر دو می گذرد.
 (۲۲) متن: - و. (۲۳) مپ: ۲ و بنیاد: بدین. (۲۴) مع: تأمل نماید.

داند که فایده خدمت پادشاهان^۱ افادت^۲ احسان و افاضت بسذل و امتنان^۳ است چنان که شاعر گوید^۴

بیت^۵

تو تا خاک یابی همه دشت، کار گهرروید ازسنگ و خیری زخار^۶
و امروز صاحب قرانی که در منصب وزارت و مسند جلالت، در-
دست گیری شکستگان، یدبضا می نماید و در عنایت ارباب فضل و درایت،
هیچ دقیقه اهمال نمی فرماید، جز ذات بی نظیر خداوند خواجه جهان و دستور
صاحب قران و خواجه ملک دار^۷ ملک نشان، نظام الملك^۸، قوام الدولة والدین،
ملك ملوك الوزراء، ضاعف الله جلالة [نیست]^۹ صاحب قرانی که به کمال
کفایت و وفور درایت و قوت رای مشکل گشای و نفاذ امر عدو فرسای، چون
دایره بی بر مرکز^{۱۰} اقالیم مشرق، احاطت یافته است و^{۱۱} چون آسمان بر زمین، قادر
گشته^{۱۲}. لاجرم روی زمین^{۱۳} از یمن عدلش چون^{۱۴} گل دهان به خنده^{۱۵}
گشاده است و آسمان جلال^{۱۶}، ظلال^{۱۷} اقبال بر سر^{۱۸} کافه فضلا گسترده^{۱۹}

- (۱) مع: پادشاه. (۲) بنیاد: امارت. (۳) مپ ۲: اسنان. بنیاد: بذل
اشتیاق. متن: اسان. (۴) مپ ۲ و بنیاد: شاعر. مع: چنان که شاعر گوید.
(۵) مع: نظم. (۶) متن: تو تا حال نایی همه دست و کار که خود روید ازسنگ
خارا حار. مپ ۲: تو تا حال باتی... مع: تو تا خاریابی همه دوست کار گهرروید از
سنگ و خیر و [ظ: خیری] زخار... متن: التقاط است از چهار نسخه. (۷) مع: ملك
بخش. (۸) مع: نظام الملك. (۹) متن و مپ ۲ و بنیاد: است مع: است.
واست با جز در دوسطر بالاتر مناسب نیست. (۱۰) متن: دایره مرکز.
(۱۱) مع: و. (۱۲) بنیاد: + است (۱۳) مع: زمین. (۱۴) مع: چون.
(۱۵) متن: به خنده. (۱۶) مع: جلالت. (۱۷) مپ ۲: ظلال.
متن: و ضلال. بنیاد: و آسمان (+ «نرا» بر بالای حرف و) جلال ضلال.
(۱۸) مپ ۲ و مع و بنیاد: سر. (۱۹) مپ ۲ و بنیاد: + و زبان ایام به مدح او
کریان شده (ظ: گویان) (بنیاد: گریا گشته است).

قطعه^۱مدار عالم نصرت^۲، نظام ملك كه هست

به تیغ كشور گيرو به رای عالم دار

قوام دولت و ملت محمد بسعد

كه هست ملك جهان را به ذاتش^۳ استظهارچو خار پشت كند، پشت^۴ خصم را بر تیراگر چه ساز دهم چون^۵ كشف ز سنگ^۶ حصار^۷درخت ملك از آن بیخ می برد تا آب^۸كه شاخ نیزه^۹ اوراست فتح و نصرت بار^{۱۰}

همیشه تا كه محاسب به میل و تخته خاك

برون نیارد اعداد قطره امطار

بقاش باد در اقبال و جاه چندانى

كه سال و ماه وى افزون بود ز حد شمار^{۱۱}

(۱) متن: بیت. مع و بنیاد: نظم. (۲) مپ: ۲: دانش. (۳) مع: به رایش.
 (۴) مع: - پشت. (۵) مع: هم چو. (۶) بنیاد: زسیل (۷) مع: +
 چوتیم چرخ كند تیره دروغا خواهر دوسز چرخ درای ارکمان او زنهار
 شاید این بیت در اصل صورتی نزدیک به این صورت حدسی ما داشته است
 چونیم چرخ كند نیزه دروغا خواهند دوسر چرخ گرای ازکمان او زنهار
 (۸) مپ: ۲: ... بیخ برد به آب. (۹) متن: میوه. (۱۰) این بیت و دو بیت
 بعد در مع نیامده است. (۱۱) متن: سار. بنیاد: نثار.

باب دوم

از قسم چهارم

در عواید^۱ خدمت ملوک و سلاطین^۲

بزرگان گفته اند که^۳ خدمت پادشاهان کردن هم چنان است^۴ که
مردی شیر^۵ سواری کند اگرچه شیر^۶ در زیر او^۷ رام بود و لاکن به اندک
حرکت^۸ که از او صادر شود او را پست کنند^۹ و آن چه از امیرالمؤمنین ،
عمر رضع^{۱۰} نقل کرده اند که فرموده است که^{۱۱} ایاکم والملوک فانهم

(۱) بنیاد: فواید. (۲) مع: - و سلاطین. بنیاد: + روزگار. (۳) مع: - که.
(۴) متن و مپ: ۲ واجب است. (۵) متن شتر. مپ: ۲ شری را. مع: برشیری.
بنیاد: که مردی را شیر. (۶) متن: چه اگر شتر. مپ: ۲: چه اگر شتر. مع:
چه اگر شیر. بنیاد: چه اگرچه شیر. (۷) مع: وی. (۸) بنیاد: ولیکن
اندک حرکتی. (۹) مع: او را بشکنند. (۱۰) مپ: ۲ و مع: رضی الله عنه.
بنیاد: - رضع. (۱۱) مپ: ۲: که فرمود که. بنیاد: که گفته است که. مع: که
فرموده است.

[ان] ۱ قاربتهم ملوک^۲ و ان جانبتهم اذلوک^۳ يستعظمون^۴ فی الخطاب ردالجواب ويستحقرون^۵ فی العتاب^۶ ضرب الرقاب^۷. مؤید این معنی ست که می گوید^۸ [بر] حذرباش^۹ از خدمت پادشاهان دنیا زیرا که اگر برایشان تقرب کنی و خدمت ایشان را^{۱۰} ملازمت نمایی از تو ملول شوند^{۱۱} و اگر خود را از ایشان^{۱۲} دورداری ترا خوار گیرند^{۱۳} و اگر با ایشان معاوضت پیوندی و جواب آن بازگویی از تو بزرگ جنایتی پندارند و اگر اندک جرمی^{۱۴} کنی در مقام عتاب ترا سیاست کنند و آن را عظیم^{۱۵} حقیر شمرند و درین باب چند حکایت درین معنی ایراد کرده می آید^{۱۶} تا وسیلت انتباه^{۱۷} متأملان گردد^{۱۸} بمنه و عون^{۱۹}.

حکایت (۱) هیچ^{۲۰} مصداق مر این معنی را^{۲۱} روشن تر از واقعه آل بر مک^{۲۲}

- (۱) هر چهار نسخه : - ان. (۲) متن: ملول. (۳) متن : - اذلوک. مپ ۲ و بنیاد: دلون. (۴) متن و بنیاد: سصعمون. مپ ۲: لسعظمون. (۵) متن و بنیاد: سحرفون. مپ ۲: سحرمون (۶) مج: فی الخطاب. سه نسخه دیگر: فی العتاب ← سطر هفتم. (۷) مج : - ضرب الرقاب. (۸) مپ ۲: - که می گوید. مج: - که. بنیاد: مؤید این است معنی آن است. (۹) مپ ۲ و بنیاد: که دورباش. مج: دورباش (- که). (۱۰) مج: - خدمت ایشان را. (۱۱) مج: از تو ملول گردند. (۱۲) مج: - از ایشان. (۱۳) مپ ۲: - و جواب آن گویی ترا دشمن شمرند. مج: - و اگر با ایشان معارضه پیوندی. بنیاد: - و اگر با ایشان معاوضت بندی و جواب آن باز نمایی آن را عظیم شمرند و بامعانی هر چه تمام تر بر تو گیرند. (۱۴) متن: - و اگر... پندارند. مج: جرم. (۱۵) مپ ۲: - عظیم. (۱۶) مج: و در این معنی چند حکایت ایراد کرده می شود. بنیاد: درین باب چند حکایت ایراد کرده آید. (۱۷) مج: اشارت. (۱۸) مپ ۲: تأملان گردد والسلام. (۱۹) مج: بمشیة الله و عون. بنیاد: - تا وسیلت... و عون. (۲۰) مپ ۲: و هیچ. مج: آورده اند هیچ. (۲۱) متن: هیچ مصداق را برین معنی. مپ ۲: - را. (۲۲) مج: واقعه هارون الرشید.

نیست در خدمت امیرالمؤمنین^۱ هارون الرشید^۲ و ما در این کتاب به استقصا ذکر ایشان کرده ایم^۳ و سبب تغییر رای امیرالمؤمنین در قلم آورده^۴. اما این جا این دقیقه باز نموده می آید^۵ که^۶ در آن وقت که یحیی بن خالد را^۷ محبوس کردند و پسر او جعفر را^۸ سیاست فرمود^۹ فضل پیش خدمت پدر بود^{۱۰} و یحیی^{۱۱} تعویذی از گردن خود بگشاد و غلاف از آن^{۱۲} دور کرد ملطفه یی بود به خط امیرالمؤمنین هارون الرشید^{۱۳} که نوشته بود^{۱۴} که این خط وثیقت نوشتم^{۱۵} بر آن که عهد کرده ام^{۱۶} که^{۱۷} به جهت مال دنیا به یحیی^{۱۸} و فرزندان

- (۱) مپ ۲ و بنیاد : - امیرالمؤمنین. خلافت هارون (۱۷۰ - ۱۹۳) (۲) مج : نیست در خدمت او برامکه بودند. (۳) مپ ۲ : تقریر کردیم . بنیاد : کردیم .
 مج : و ما درین کتاب واقعاً برامکه و ذکر ایشان به استقصا تقریر کردیم .
 (۴) مپ ۲ : - (و سبب... آورده) بنیاد : و سبب نفرت هرون در قلم آورده .
 (۵) متن : نموده باز می آید . مپ ۲ : دقیقه یی چند... (۶) مج : - که .
 (۷) متن : - را . مپ ۲ و مج : یحیی خالد را . بنیاد : یحیی بن خالد برمکی را .
 * (یحیی بن خالد را بر هارون حق عظیم بود و هم اوسبب شده که هادی از جانشین کردن پسر دیگر خود جعفر به رغم میل قلبی خود چشم پیو شد و هارون را به جانشینی خود برگزیند.) (۸) مج : و پسر وی را جعفر . * جعفر بن یحیی بیش از برادران خود پیش هارون تقرب داشت ولی بعد از ازدواج با عباسه خواهر هارون و در آویختن با او برخلاف عهدی که با هارون داشت در سال ۱۸۷ به غضب خلیفه سنگین دل گرفتار آمد و با عباسه و دو فرزندش کشته شد. (۹) بنیاد : + و (۱۰) مج : فضل جعفر . متن و مپ ۲ : فضل و جعفر... بودند (فضل پسر بزرگ و لایق ترین فرزند یحیی بن خالد برمکی بود.) (۱۱) مپ ۲ : - و . مج : پدر او یحیی .
 (۱۲) مج : و غلاف آن را . (۱۳) مپ ۲ : - الرشید . بنیاد : ملاطفه یی بود به خط هرون . مج : هرون رشید . (۱۴) مپ ۲ و مج : نبشته بود .
 (۱۵) مپ ۲ و مج : نبشتم . (۱۶) مپ ۲ و مج : کردم . (۱۷) مج : - که
 (۱۸) مج : بنی یحیی .

او هرگز^۱ هیچ تعرض نرسانم^۲ و در آن باب سعایت کس^۳ در حق ایشان استماع نفرمایم^۴ و بیرون^۵ خلاف ملکی دیگر به هیچ خیانت^۶ جزوی^۷ در مال و جاه ایشان نقصان^۸ جایز نشمرم^۹. و چون ملطفه^{۱۰} را حاضران بدیدند^{۱۱} گفتند شاید که امیر المؤمنین را این معنی^{۱۲} فراموش شده باشد. چرا این راه خدمت او نفرستی. گفت او جعفر را کشته است و هم این^{۱۳} ساعت مرا^{۱۴} بخواد کشت^{۱۵} و آتش چون بالا گرفت^{۱۶} اطفای آن به دشواری دست دهد و این ساعت اگر آن کاغذ نزد^{۱۷} وی فرستم تشویر خورد^{۱۸} و مرا^{۱۹} فایده‌یی ندهد^{۲۰} چه البته او بیش^{۲۱} به من^{۲۲} اعتماد^{۲۳} نکند. پس آن کاغذ را بدرانید^{۲۴} و بشست^{۲۵} و همان روز او را و فضل را سیاست کردند^{۲۶} و چنان خاندانی را^{۲۷} بر انداخت.

حکایت (۲) علی مقاتل می گوید که^{۲۸} من در اوایل ایام^{۲۹} جوانی

- (۱) مپ ۲: - هرگز. (۲) مج: و فرزندان وی را هرگز تعرض نرسانم.
- (۳) مج: کسی. (۴) مپ ۲: جایز نشمرم. بنیاد: ننمایم. (۵) بنیاد: برون.
- (۶) متن و بنیاد: - به هیچ خیانت. مج: جنایت. (۷) مج: خردی.
- (۸) متن و بنیاد: استماع. (۹) بنیاد: استماع نفرمایم. مپ ۲: - (و بیرون... نشمرم). (۱۰) بنیاد: ملطفه. (۱۱) مپ ۲: چون آن ملطفه را حاضران
- به خط او بدیدند. مج: چون آن ملطفه را حاضر بدیدند. (۱۲) متن و مپ ۲: امیر المؤمنین این معنی را. مج: - که. بنیاد: شاید که امیر این معنی را.
- (۱۳) بنیاد: بدین. (۱۴) مپ ۲ و مج: + نیز. (۱۵) مج: خواهد کشت.
- (۱۶) مج: + و قوت کرد. (۱۷) مپ ۲ و مج: این کاغذ به نزد. (۱۸) مج: بفرستم تشویش خورد. (۱۹) مج: و ما را. (۲۰) مپ ۲: نبود.
- (۲۱) بنیاد: - بیش. (۲۲) مپ ۲: بر من. (۲۳) مج: اعتمادی.
- (۲۴) مپ ۲: بدرید. (۲۵) متن: و نشست. (۲۶) بنیاد: سیاست بسیار کرد.
- (۲۷) مج: خاندان را. (۲۸) متن و مپ ۲: معامل. بنیاد: علی مقابل گوید.
- (۲۹) مپ ۲: - ایام.

و کودکی^۱ خدمت امیرالمؤمنین هادی^۲ می کردم و از جمله خواص او بودم^۳ و محل اعتماد و محرم اسرار^۴ و چون نوبت خلافت به وی رسید بیش^۵ مرا پیش خود^۶ رها نکرد و به هیچ نوع^۷ به خدمت او بازنیافتم^۸ و مدتی مهجور بماندم^۹ تا روزی^{۱۰} شنیدم که امیرالمؤمنین قصد باغی^{۱۱} دارد^{۱۲} بر^{۱۳} راه گذر او^{۱۴} بایستادم. چون او برسید خدمت کردم و دعا گفتم^{۱۵} و گفتم^{۱۶} بنده قدیم^{۱۷} علی مقاتل است^{۱۸}. گفت^{۱۹} می دانم و مرکب براند و به من التفات نکرد. من این حکایت^{۲۰} با نوفلی^{۲۱} بگفتم. نوفلی گفت^{۲۲} یکی از عادات^{۲۳} ملوک آن است که چون به درجه سلطنت رسند کسانی را که در^{۲۴} ایام^{۲۵} بی کاری خدمت ایشان^{۲۶} کرده باشند^{۲۷} و^{۲۸} برو گستاخی ها نموده

- (۱) مپ ۲: - و کودکی. (۲) بنیاد: امیرهادی. (۳) مج: علی مقاتل می گوید که امیرالمؤمنین هادی را من در اوایل جوانی خدمت کردم و از جمله خواصان او بودم. (۴) مپ ۲: - و محل اعتماد و محرم اسرار. (۵) بنیاد: هیچ. (۶) مپ ۲: به نزد خود. مج: مرا پیش نخواست. (۷) بنیاد: و هیچ نوع. (۸) مپ ۲: - و به هیچ نوع به خدمت او بازنیافتم. متن و بنیاد: و به هیچ نوع او را بازنیافتم. (۹) مج: - و مدتی مهجور بماندم. (۱۰) مج: تا که روزی. (۱۱) مپ ۲: باغ. (۱۲) بنیاد: امیر قصد باغ دارد. مج قصد باغ کرده است. (۱۳) مپ ۲: در. (۱۴) بنیاد: - او. (۱۵) مپ ۲: - و دعا گفتم. (۱۶) مج: و دعا گفتم و بر زبان راندم. (۱۷) بنیاد: + شما. (۱۸) متن و مپ ۲: مقابل است. (۱۹) مج: جواب گفت. (۲۰) متن: حکایات. (۲۱) مپ ۲ و بنیاد: باو علی. متن: با نوفلی (بی نقطه). (۲۲) متن: نوفل (بی نقطه بدون یاء آخر). بنیاد: باو علی گفتم او گفت. (۲۳) متن و بنیاد: عادت. (۲۴) مپ ۲: - در. (۲۵) مج: + جوانی و. (۲۶) مپ ۲ و بنیاد: او. (۲۷) مج: شد. (۲۸) بنیاد: - و.

و حجاب حشمت میان ایشان مرتفع گشته*، از خود دور کنند و ایشان را به خدمت^۱ خود نگذارند و اگر خدمت ملوک را همین غایله^۲ است^۳ که حقوق^۴ ایشان در ایام دولت هدر شود^۵، تمام است چنان که گفته اند.

بیت

باد بود خدمت مخلوق باد دل مکن از خدمت مخلوق شاد^۶

حکایت (۳) آورده اند که^۷ بهرام چوبین^۸ از پهلوانان^۹ پرویز بود و^{۱۰} پرویز^{۱۱} او را بزرگ داشتی و به نظر احترام در وی نگرستی^{۱۲} و وقتی صاصب خبر به سمع پرویز رسانید که خدمت گاری از آن بهرام چوبین^{۱۳} خیانتی^{۱۴} کرده بود. بهرام فرمود تا او را فروکشیدند^{۱۵} و بیست تازیانه بزدند. پرویز را^{۱۶} ازین معنی^{۱۷} کراهیت آورد^{۱۸} و از آن جاکه تلون^{۱۹} طبیعت ملوک باشد^{۲۰} برنجید^{۲۱}. روز دیگر که بهرام به خدمت آمد^{۲۲} بفرمود

*مجم: شده. (۱) مپ ۲ و مچ و بنیاد: به نزدیک. (۲) مپ ۲: عابله (بی نقطه). مچ: عادت. (۳) مچ: و اکثر ملوک را همین عادت است. (۴) مچ: + خدمت. (۵) متن: هدر شود. مچ: حدر شود: بنیاد: سدر شود. (۶) مچ: - (تمام است... مخلوق شاد). (۷) مچ: - که. (۸) بنیاد: + که (۹) مچ: + لشکر. (۱۰) متن: - و. (۱۱) مچ: - پرویز. (۱۲) مپ ۲: بزرگ داشتی و احترام نمودی. (۱۳) مپ ۲: - چوبین. (۱۴) مچ: خیانت. (۱۵) متن و مچ و بنیاد: خیانتی کرده بود. آن خدمت گار را فرمود فروکشیدند. (۱۶) مپ ۲: - را. (۱۷) بنیاد: - از. (۱۸) مچ: پرویز این معنی را کراهیت داشت و از آن برنجید. (۱۹) متن: تلون (بی نقطه) مچ: بلون. (۲۰) مپ ۲: - (از آن جاکه... باشد). (۲۱) بنیاد: + و. (۲۲) مچ: روزی دیگر بهرام خدمت پرویز آمد.

تا از خزینه^۱ دو شمشیر بیاوردند و به بهرام داد که^۲ هردو شمشیر^۳ چه گونه است. بهرام گفت به غایت^۴ نیکوست. گفت بفرمای تا هردو در يك^۵ نیام کنند^۶ بهرام گفت دوشمشیر در يك نیام راست نیاید. پرویز گفت دو فرمان در يك شهر راست نیاید والسلام^۷.

حکایت (۴) در تاریخ^۸ دولت^۹ یمنی مسطورست که وقتی امیرنصر که برادر هم تنی^{۱۰} سلطان محمود بود بر^{۱۱} یکی از خدمت گاران خود متغیر شد و بفرمود تا او را ادب کردند و بند نهادند و این^{۱۲} معنی به سمع سلطان رسید. شام گاه^{۱۳} فرمود که باید^{۱۴} که نوبت^{۱۵} به درسرای برادرم نصر برند^{۱۶} و نوبت آن جازند و^{۱۷} چون امیرنصر^{۱۸} شبان گاه آواز نوبت در سرای خود شنید^{۱۹} پرسید^{۲۰} که حال چی ست گفتند ما خبر نداریم^{۲۱} ما را چنین فرمودند^{۲۲} در-بال^{۲۳} برنشست و به خدمت سلطان آمد و سر بر زمین

(۱) مپ ۲ و مچ : خزان. (۲) بنیاد: به بهرام داد و گفت این. (۳) مپ ۲: به بهرام داد گفت این هردو شمشیر. (۴) متن :- به غایت. (۵) بنیاد: به يك. (۶) مپ ۶: گفت هر دو را در يك نیام کن. مچ : گفت برو بفرمای تا هردو رایك نیام بسازند. (۷) بنیاد: - والسلام. مچ: - (پرویز گفت... والسلام). (۸) متن : و در تاریخ. * این حکایت را در ترجمه تاریخ یمنی نیافتم ← ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی ، ترجمه تاریخ یمنی به اهتمام و تحقیق استاد محترم دکتر جعفر شعار. چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب . (شاید از پیش چشم من گریخته است یا در نقل و ترجمه ساقط شده است). (۹) مپ ۲ : - دولت .

(۱۰) مچ : هم طین. (۱۱) مپ ۲ : با. (۱۲) متن و مچ : و آن (۱۳) مپ ۲ و مچ و بنیاد : شبان گاه. (۱۴) مپ ۲ : - باید. (۱۵) مپ ۲ و مچ : + خانه. (۱۶) مچ : بزنند. (۱۷) مپ ۲ :- و نوبت آن جازند و. (۱۸) مپ ۲ : + از آن خبر شد. (۱۹) مپ ۲ : - (شبان گاه ... شنید) (۲۰) مچ : و نوبت به درسرای نصر چون زدند گفت. (۲۱) مپ ۲ : - ما خبر نداریم. (۲۲) مچ : مرا چنین بفرمودند. بنیاد: فرمود. (۲۳) مچ :- در حال.

نهاد و بسیار^۱ تضرع کرد^۲ که از بنده چه خیانت^۳ در وجود آمده است^۴ باز باید نمود^۵ تا به استغفار آن مشغول گردم^۶ و بیش به^۷ سر آن خیانت باز نروم^۸. سلطان^۹ بسیاری در وی ننگریست^{۱۰} تا^{۱۱} چون تضرع وی^{۱۲} از حد بگذشت^{۱۳} گفت چون^{۱۴} خدمت کار خود را چوب زنی و تخته بند^{۱۵} درپای او نهی^{۱۶} لابد نوبت^{۱۷} به^{۱۸} درخانه^{۱۹} تو باید زد چه کار پادشاهی همین زدن و بند کردن بیش نیست^{۲۰} و اگر از وی خیانتی در وجود آمده بود چرا به خدمت ما^{۲۱}، عرضه نکردی^{۲۲} تا اگر مستحق تعذیب و^{۲۳} تأدیب بودی ما^{۲۴} فرمان دادیمی^{۲۵} تا او را برنجانیدندی^{۲۶}. امیرنصر^{۲۷} به غایت بترسید^{۲۸} و توبه کرد^{۲۹} و^{۳۰} بکوشید تا با او به سررضا باز^{۳۱} آمد و این حکایت^{۳۲} و سلیت انتباه است مرجماعتی را که^{۳۳} به صدر خدمت ملوک باشند که در راه

- (۱) مپ ۲: - بسیار. (۲) بنیاد: و تضرع بسیار کرد. (۳) بنیاد: جنایت. (۴) مپ ۲: صادر شده است. (۵) مپ ۲ و مچ: - باز باید نمود. (۶) مچ: گردد. (۷) بنیاد: و دیگر بر. (۸) مچ: و بیش به سر آن خیانت باز نروم. (۹) بنیاد: و سلطان. (۱۰) مچ: پس سلطان بعددیری در وی ننگریست. (۱۱) مپ ۲: - (و بیش... ننگریست تا). (۱۲) مپ ۲: - وی. بنیاد: او. (۱۳) مچ: - تا چون تضرع وی از حد بگذشت. (۱۴) مچ: + تو. (۱۵) مچ: تخت بند. (۱۶) مپ ۲: برپای نهی. (۱۷) مپ ۲: + خانه. (۱۸) بنیاد: بر. (۱۹) مچ: بر در سرای تو. (۲۰) مپ ۲: ... همین است زدن و بند کردن. مچ: ... همین زدن و بند کردن باشد. (۲۱) متن: - ما. (۲۲) مپ ۲: عرض نکردی. مچ: و اگر از وی خیانتی شد به خدمت ما چرا عرضه نداشتی. (۲۳) مچ: - تعذیب و. (۲۴) مپ ۲: - اگر مستحق تعذیب و تأدیب بودی ما. (۲۵) بنیاد: دادمی. (۲۶) مچ: ما او را فرمان دادمی تا برنجانند. (۲۷) متن و مچ و بنیاد: و امیرنصر. (۲۸) مچ: ترسید. (۲۹) مپ ۲: امیرنصر از آن توبه کرد. (۳۰) مپ ۲: + بسیار. (۳۱) مچ: - باز. (۳۲) متن و بنیاد: + به (۳۳) مپ ۲: تا.

سیاست^۱ پادشاهی بیگانه و آشنا و برادر و غیر آن يك سانند^۲ پادشاهان با
فرزند و برادر^۳ محابا نکنند^۴ تادوران به خود نزدیک نشینند^۵ والله اعلم^۶
حکایت (۵)^۷ آورده اند که ولید بن عبد الملك^۸ در انعام و اکرام^۹
طریح اسماعیل ثقفی^{۱۰} مبالغت نمودی و در استماع اشعار اهتزاز ظاهر
کردی^{۱۱} و او را از خواص حضرت خود^{۱۲} به مزید انعام، اختصاص داده
بود، به مثابتی که محسود اقران^{۱۳} گشت^{۱۴} و^{۱۵} در آن حال حماد راویه
از شام برسد^{۱۶} جماعتی * از حساد طریح^{۱۷} حال قربت او پیش امیر،
با حماد تقریر کردند و از او^{۱۸} در قصد طریح سعی نمجیح طلبید^{۱۹}. او

- (۱) مج: - (انتباه: . سیاست) . (۲) مج: + و . (۳) متن: - برادر.
(۴) بنیاد: پادشاهان بر برادر و فرزند محابا نکنند . (۵) بنیاد: نشینند .
(۶) مپ ۲ و بنیاد: - والله اعلم . مج: - (تا دوران... والله اعلم) .
(۷) این حکایت در نسخه بنیاد دیده نشد . (۸) مج: ولید فربن عبد الملك.
(۹) مج: در اکرام و انعام . (۱۰) مپ ۲: + را . (۱۱) مپ ۲: - و
در استماع اشعار اهتزاز ظاهر کردی . * قاضی تنوخی حکایتی از مبالغت و اطراء
طریح پسر اسماعیل ثقفی در حق ولید به نقل آورده است: «... طریح بن اسماعیل
الثقفی دخل علی ابی جعفر فقال له: لایحیاک الله ولا یبیک اما اتقیت الله عزوجل و
حیث تقول للولید:

لو قلت للسلیل دع طریقک وال
لساح و ارتد أولکان له
موج علیه کالهضب یعتلج
الی طریق سواک متعرج

فقال له طریح: قد علم الله أننی قلت ذلك ویدی ممدودة الیه عزوجل ایاہ عنیت
تبارک و تعالی اسمہ و ثناءه . فقال ابو جعفر یا ربیع أمانتری هذا التخلص . فرج
بعدالشد . چاپ قاهره جزء اول ص ۷۳ . «... تعلیقہ . (۱۲) مج: - خود.
(۱۳) متن و مپ و بنیاد: امیران . (۱۴) مپ ۲: گشته . (۱۵) مپ ۲: - و .
(۱۶) متن و مپ ۲ و بنیاد: حماد را دید از شام برسد . مج: حماد از شام برسد (را
دید تحریفی از راویه است) . متن: + را . (۱۷) متن و مپ ۲ و بنیاد: طریق.
مج: طریقت . متن تصحیح به قرینه است . (۱۸) متن و مپ ۲: و آزار او .
(۱۹) مپ ۲: طلبیدند و . مج: - (و از او ... طلبیدند و) .

گفت^۱ سهل است. کسی باید که دوبیت شعر^۲ در خدمت امیر بخواند و اگر امیر از وی^۳ پرسد^۴ که^۵ این بیت ها^۶ که گفته است گوید طریح گفته است در حق هشام . پس خادمی^۷ از خواص امیر را به دست آوردند^۸ و او را^۹ ده هزار درم قبول کردند^{۱۰} تا آن دوبیت را^{۱۱} به سمع امیر رساند^{۱۲}. خادم فرصتی طلبید و به وقت فرصت این دو بیت^{۱۳} پیش امیر بخواند .

شعر^{۱۴}

[سیری رکابی الی من تسعدین به]

فقد اقامت بدارالهون ما صلحا

سیری الی سید سمح خلائقه

ضمخ الدسیعة قرم یحمل المدحا]^{۱۵}

چون ولید این^{۱۶} بیت ها استماع کرد، فرمود که^{۱۷} گوینده این^{۱۸} کیست^{۱۹}

(۱) متن : وگفت . (۲) مع : - شعر . (۳) مپ ۲ : - از وی . (۴) مپ ۲ : پرسد . (۵) مع : - که . (۶) مپ ۲ : که این بیت . (۷) مپ ۲ : + را . (۸) مع : به دست آورد . (۹) مپ ۲ : و ازو . (۱۰) مع : قبول کرد . (۱۱) مپ ۲ : تا او این دوبیت . (۱۲) مع : برهاند . (۱۳) مپ ۲ : این بیت . مع : خادم فرصتی طلب کرد و این شعر . (۱۴) مپ ۲ : حکایت . (۱۵) مع : - (شعر... المدحا). این دو بیت در متن به کلی ناخواندنی آمده است بدین صورت :

سری نکاتی الی من سعربن نه فقدامت بدان الهون صلحا

سری الی سمع حدالع صم الد سمعه مرمرتجل المدحا

و در مپ ۲ نیز به همین صورت با این اختلاف که به جای (اممت بدان) آمده است (اقت بدار) و به جای (صم الد سمعه مرمرتجل) آمده است (صم الد سمعه من) ضبط متن از از روی اغانی ابوالفرج اصفهانی است چاپ بولاق ج ۴ ص ۷۹ ← تعلیقه .

(۱۶) مع : آن . (۱۷) مپ ۲ : ... این بیت ها بشنود گفت . (۱۸) مع : +

ابیات (۱۹) مع : + خادم .

گفت طریح اسماعیل^۱ ثقی. ولید در اضطراب آمد^۲ و آثار غضب در
 بشره او^۳ ظاهر شد و^۴ گفت چندین انعام و اکرام در حق او^۵ فرمودم و او^۶
 را^۵ به قربت حضرت خویش مخصوص کردم^۶ او می گوید که^۷ قابل مدح
 هشام است نه من^۸. پس حاجب را بفرمود^۹ که او^{۱۰} را پیش من مگذار^{۱۱} و اگر
 خواهد که به مردی پیش من آید^{۱۲} به شمشیر جواب او^{۱۳} بازده^{۱۴}. چون^{۱۵}
 روز دیگر^{۱۶} طریح بر^{۱۷} عادت خود به خدمت آمد، حاجب^{۱۸} او را منع
 کرد از در آمدن به خدمت امیر^{۱۹} و ماجرا با وی باز راند و بدین یک
 قصد^{۲۰} به دروغ که قاصدی در حق او بکرد^{۲۱} از خدمت او محروم مانده^{۲۲}
 و حقوق دعا گویی چندین^{۲۳} ساله به کلی مرفوض گشت و دیوان مدح او
 به دویست دروغ که^{۲۴} بروی افترا کردند بی اثر ماند^{۲۵}

بیت

اگر به خدمت شاهان تقریبی طلبی

کمال جاهت^{۲۶} بی قصد قاصدان نبود

و گرنهاد تو عود فضایل است ولیک

ز آتش حسد حاسدان^{۲۷} امان نبود

(۱) مج: - اسماعیل. (۲) متن و مپ: آورد. (۳) مج: وی. (۴) مپ
 ۲: و. (۵) مپ: ۲: و او را. (۶) مج: به قربت حضرت خود مخصوص
 گردانیدم. (۷) متن: را وی گوید که. مج: و او می گوید (- که). (۸) مج:
 - نه من. (۹) متن و مپ: ۲: پس صاحب عباد را فرمود. (۱۰) مج: + که
 آید. (۱۱) متن: که با تو برون آید. (۱۲) مپ: ۲: تو او را به شمشیر
 جواب ده. مج: جواب وی بده. (۱۳) متن: و چون. (۱۴) متن: روز کار.
 مپ: ۲: - روز دیگر. (۱۵) مج: به. (۱۶) مپ: ۲: صاحب. (۱۷) مپ
 ۲: - به خدمت امیر. (۱۸) مج: قصیده. (۱۹) مپ: ۲: در حق او به
 جای آورد. مج: در حق وی بگذارد. (۲۰) مپ: ۲: - ماند. (۲۱) مج: چند.
 (۲۲) مج: و دیوان مدح او به دروغی که. (۲۳) مج: شسته شد.
 (۲۴) مج: حاجت. (۲۵) مج: حاسدان.

حکایت (۶) در تاریخ ملوک عجم آورده اند^۱ که جماعتی بودند از مقربان نوشروان^۲ پیوسته ایشان را گرامی داشتی^۳ و روزگار بسی ایشان^۴ نگذاشتی و چون به پادشاهی رسید، ایشان بر^۵ حکم گستاخی که داشتند همان نوع جرأت^۶ در خدمت تقدیم می نمودند^۷ نوشروان^۸ ایشان را ادبی بلیغ فرمود^۹ و از پیش خویش براند^{۱۰}. طایفه‌یی از خواص در باب ایشان مفاوضت پیوستند^{۱۱} و گفتند خدایگان^{۱۲} ایشان را پیش ازین به شرف اختصاص^{۱۳} مشرف گردانیده بود^{۱۴} و اکنون ایشان را خوار گرفته است و بیش برایشان اقبال نمی نماید و بدیشان التفات نمی کند^{۱۵}. نوشروان^{۱۶} گفت شیر خوردن پیش از رستن دندان بود^{۱۷} اما شیر نوشیدن^{۱۸} به وقت دندان رستگی خوب ناید^{۱۹} و لطف این سخن دلیل است بر صدق این مقال^{۲۰} که گفته اند کلام - الملوك ، ملوك الكلام .

حکایت (۷) و^{۲۱} گویند نوشروان را^{۲۲} ندیمی بود از خواص و امیری از امرای او^{۲۳} در اهتمام این ندیم^{۲۴} بود و این ندیم پیوسته آن امیر را تیمار -

- (۱) مج: آورده اند در تاریخ ملوک عجم. (۲) مج: نوشروان. بنیاد: انوشیروان.
(۳) متن: گرامی می داشت. مج: اکرام می داشتی. بنیاد: اکرام می داشت. (۴) مج: با ایشان.
(۵) مپ: ۲: به. (۶) بنیاد: جرعت. (۷) مپ: ۲: در خدمت اومی نمودند.
(۸) بنیاد: نوشیروان. (۹) مپ: ۲: ادبی بلیغ نمود. مج: ادب بلیغ کرد.
(۱۰) متن: - براند. مپ: ۲: و مج: از پیش خود براند. (۱۱) بنیاد: در پیوستند.
(۱۲) مپ: ۲: - خدایگان. متن: و مج: + را. (۱۳) مپ: ۲: + خود.
(۱۴) مپ: ۲: بودی. (۱۵) مپ: ۲: خوار گرفته و التفات به جانب ایشان نه سبب چیست مج: و بیش برایشان التفات نمی نماید و بدیشان تمکین نمی کند.
(۱۶) بنیاد: انوشیروان. (۱۷) مج: + و گوشت خاییدن به وقت دندان خوب آید
(۱۸) متن و مپ: ۲: اما کوشیدن. (۱۹) متن: خوب آید. مج: - (اما ... خوب ناید). بنیاد: خوب ننماید. (۲۰) مج: معنی. بنیاد: ... مر صدق این مقال را.
(۲۱) مپ: ۲: و مج: و بنیاد: - و. (۲۲) مج: آورده اند که نوشیروان را.
(۲۳) مپ: ۲: ... از امرا و او. (۲۴) متن و مپ: ۲: و بنیاد: امیر

داشتی و در خدمت نوشروان^۱ مصالح او^۲ به کفایت رسانیدی^۳. به سمع^۴ نوشروان رسانیدند که آن امیر بر رعیت ستم کرده است^۵. نوشروان البته به ظالمان ابقانکردی و در زمان ایشان را سیاست فرمودی^۶، هراینه چون امیر آن بشنید به فرار تمسك نمود و بگریخت. نوشروان بفرمود تا ندیم را بگرفتند و در مطالبه کشید. خواص گفتند پادشاه به جرم امیر، ندیم را چرا می گیرد. گفت از بهر آن که آن مجرم ظالم را به ما اونزدیک گردانیده بود و آن ظلم که او می کرد به معاونت او می توانست کرد. پس آن ندیم را سیاست کرد و این همه از عواید خدمت ملوک و وخامت عاقبت قربت پادشاهان است و به جرم یکی دیگری را بگیرند و چون آتش سیاست ایشان اشتعال یابد، خشك و تر در آن يك سان باشد.

حکایت (۸) آورده اند که عبدالله مالک خزاعی^۷ از معارف^۸ بغداد

بود و او^۹ صاحب جاه^{۱۰} بود و پنجاه هزار مرد تبع^{۱۱} داشت و هاری او^{۱۲} را و سه کس دیگر را^{۱۳} از اعیان عراق و^{۱۴} بغداد^{۱۵} در بیعت پسر^{۱۶} خود آورده بود^{۱۷} [و] ایشان را^{۱۸} سو گند داده و عبدالله مالک خزاعی را^{۱۹} به

(۱) مج: نوشیروان را. بنیاد: انوشیروان. (۲) مپ: + را. (۳) مپ: + يك بار. (۴) مج: - (مصالح ... به سمع). (۵) مپ: + و. (۶) متن: نوشروان البته در زمان اندك ظالمان ابقانکردی و ایشان راهراینه سیاست بفرمودی. مپ: ۲: و در خدمت نوشروان ظالمان ابقانکردی و ایشان راهراینه سیاست بفرمودی. مج: نوشروان البته در زمان ظالمان ابقانکردی، هراینه سیاست بفرمودی. بنیاد: نوشیروان البته در باب ظالمان ابقائی نکردی. تصحیح متن قیاسی است. (۷) مپ: + که. (۸) مج: + ندیمان. (۹) متن: + را. مپ: ۲: + او. بنیاد: - او و او (۱۰) مپ: ۲: جلوه. (ظ: جاه) متن و مج و بنیاد: صلوة. (۱۱) مج: تیغ زن. (۱۲) متن و مپ: ۲: - او. (۱۳) مپ: ۲: - را. (۱۴) متن و مپ: ۲: - و. (۱۵) مپ: ۲: - بغداد. (۱۶) مج: - پسر. (۱۷) متن و بنیاد: + چون نوبت خلافت. (۱۸) مپ: ۲: - ایشان را. (۱۹) متن و مپ: ۲: مج: - را. بنیاد: - خزاعی.

حج پیاده ، پای برهنه^۱ سو گند داده بود^۲. چون نوبت خلافت^۳ امیرالمؤمنین هارون* الرشید رسید و کار را ضبط کرد^۴، عبدالله مالک خزاعی^۵ هرچند از ائمه بغداد تخلصی^۶ طلبید^۷ در اسقاط سو گند خود^۸ و کفارت آن^۹، هیچ کس او را^{۱۰} فتوی نداد و^{۱۱} همه گفتند آن چه نذر کرده ای وفا باید کرد. پس عبدالله مالک پنجاه فراش را براه کرد تا هزار نمد مهیا کردند^{۱۲} و ابشان^{۱۳} درپش می رفتند و^{۱۴} نمد می گسترند و اوبرین نمط^{۱۵} پای برهنه می رفت و برین^{۱۶} طریق حج^{۱۷} اسلام بگزارد و هارون الرشید^{۱۸} از وی منت ها داشت^{۱۹} و آن چه او را در آن سفر خرج شده بود^{۲۰} به اضعاف او را فرمود^{۲۱} و محل اعتماد شد. در آن سال که امیرالمؤمنین^{۲۲} هارون به حج می رفت^{۲۳} و^{۲۴} بیعت امین و مأمون از خلق بستد ، عبدالله مالک به مصلحتی از خدمت^{۲۵} بازمانده بود و^{۲۶} به^{۲۷} بغداد توقف کرده . چون هارون الرشید^{۲۸} باز آمد^{۲۹} جماعتی قاصدان و حاسدان در خدمت^{۳۰}

- (۱) مپ ۲ و بنیاد : پای برهنه به حج پیاده . (۲) بنیاد : + که . (۳) مپ ۲ : + به . (*) بنیاد : به هرون . (۴) مپ : - (عبدالله... کار را ضبط کرد). (۵) مپ ۲ : - خزاعی (۶) مپ : مخلص . (۷) مپ : طلبیده و . (۸) مپ : خورده . (۹) متن و بنیاد : - آن . (۱۰) مپ ۲ : ترا . بنیاد : آن را . (۱۱) مپ ۲ : - و . (۱۲) مپ ۲ : براه کرد با نمدهای بسیار . (۱۳) متن : + را . (۱۴) متن و بنیاد : - می رفتند و . (۱۵) بنیاد : بر روی نمد . (۱۶) متن : نرنر (ظ : برین) . مپ ۲ و بنیاد : و بدین . (۱۷) متن : - حج . (۱۸) مپ ۲ : - الرشید . (۱۹) مپ : - (وفا باید کرد... منت ها داشت) . (۲۰) مپ ۲ : خرج اقتاد . (۲۱) بنیاد : او را شفقت نمود . (۲۲) مپ ۲ : - امیرالمؤمنین . (۲۳) بنیاد : و در آن سال که امیر هرون به حج شد . (۲۴) بنیاد : - و . (۲۵) بنیاد : خلق . (۲۶) مپ ۲ : - از خدمت بازمانده بود . (۲۷) مپ ۲ و بنیاد : در . (۲۸) مپ ۲ : و بنیاد : - الرشید . (۲۹) بنیاد : از حج باز آمد . (۳۰) بنیاد : + امیر .

هارون^۱ تضریب‌ها کردند تا رای امیرالمؤمنین^۲ بروی متغیر شد و اثر کراهیت به ظاهر رسانید^۳. عبدالله مالک^۴ ابراهیم هاشمی را که عم زاده امیرالمؤمنین بود به شفاعت پیش رفت^۵ تا او را از امیرالمؤمنین^۶ عفو خواهد^۷. ابراهیم، عبدالله مالک را شفاعت کرد و هارون الرشید او را ببخشد و از وی خشنود شد و^۸ پس از آن به مدتی هرگاه که عبدالله مالک به خدمت امیرالمؤمنین^۹ درآمدی، اثر کراهیت هم‌چنان در بشره او بدیدی، از^{۱۰} آن معنی با ابراهیم که شفیع او بود باز گفت. ابراهیم به حضرت خلافت معاودت نمود و آن معنی در حضرت عرضه داشت و گفت چون امیرالمؤمنین^{۱۱} او را به من بخشیده است می‌باید که اثر خشم در جبین مبارک نیارود^{۱۲}. هارون الرشید^{۱۳} فرمود که یا ابراهیم پادشاهان چون بر کسی تغییری آرند اگر چه از وی خشنود شوند اما اثر خشم سال‌های دراز در ضمیر^{۱۴} ایشان باقی ماند که هرگاه که او را ببینند از آن یاد کنند^{۱۵} و این یکی خصلت از خصال^{۱۶} ملوک است که^{۱۷} طالبان را^{۱۸} از ملازمت^{۱۹} درگاه ایشان^{۲۰} مانع آید چنان که شاعر گوید^{۲۱}.

- (۱) مپ ۲: در خدمت او عرضه داشتند و. (۲) بنیاد: - المؤمنین. (۳) مع: به اظهار رسانید. (۴) متن ومع + عمر. (۵) مع: پیش کرده. (۶) مپ ۲: - از امیرالمؤمنین. بنیاد: - المؤمنین. (۷) بنیاد: عفو فرماید. متن ومع و بنیاد: + و. (۸) مپ ۲: - و از وی خشنود شد و. (۹) مپ ۲: هرون. بنیاد: - المؤمنین. (۱۰) مپ ۲: - از. (۱۱) بنیاد: - المؤمنین. (۱۲) مپ ۲: نباشد. مع: پدید نیاید. (۱۳) مپ ۲: - الرشید. (۱۴) مپ ۲ و بنیاد: در نظر. (۱۵) مپ ۲: به بیند از آن یاد کند. (۱۶) مع و بنیاد: از اخلاق. (۱۷) متن و مپ ۲: - که. (۱۸) مع: که سلامت طالبان را. (۱۹) مپ ۲: از ملامت. (۲۰) بنیاد: - ایشان. (۲۱) مپ ۲ و بنیاد: - چنان که شاعر گوید.

نظم^۱

اگر از عقل بهره‌ی داری^۲ از در پادشه^۳ حذر به‌تر
 زان که گاه رضا و گاه سخط دوری از وی به زاستر^۴ به‌تر
 حکایت (۹) گویند ربیع حاجب در خدمت امیر المؤمنین^۵ ابو جعفر
 منصور رحمه الله علیه^۶ قربتی عظیم یافته^۷ بود و به مرتبتی هر چه بزرگ‌تر
 رسیده^۸. روزی بامداد پیش از آن که امیر المؤمنین چیزی تناول کردی در
 باب یکی سخن گفتی^۹ و^{۱۰} از امیر المؤمنین حاجتی خواستی^{۱۱} و آن حاجت
 روا نشد^{۱۲}. ربیع مباسطت در میان آورد^{۱۳} و سخن بلند گفت چنان که اثر
 غضب در بشرة منصور پدید آمد^{۱۴}. ربیع از پیش او بیرون^{۱۵} رفت^{۱۶}، چندان
 که قوت غضب امیر المؤمنین ساکن شد^{۱۷}، ربیع را طلب کردن فرمود^{۱۸}
 و گفت^{۱۹}: تو ندانسته‌ای که مثل^{۲۰} حاجت خواستن از پادشاهان^{۲۱} مثل

- (۱) متن ومپ ۲: بیت. (۲) متن ومپ ۲: برداری. مج: گرچه از عقل بهره‌ی داری. (۳) مج: لیک از پادشا. (۴) متن: دوری از وی به راست‌تر. (تصرف در متن قیاسی و حدسی است) مپ ۲: دوری از روی تا جور. مج: دوری از وی ترا بود. بنیاد: دوری از روی پادشه. (۵) بنیاد - المؤمنین. (۶) مپ ۲ و بنیاد - رحمه الله علیه. (۷) بنیاد: داشت. (۸) مج: در خدمت جعفر ربیع حاجب به قربتی عظیم و مرتبتی هر چه بزرگ‌تر رسید. بنیاد: و به مرتبه بزرگ رسیده بود. (۹) مپ ۲: گفت. (۱۰) مج: در باب یکی سخن گفتی و. (۱۱) مپ ۲: و از امیر المؤمنین حاجت خواستی. مج: حاجت خواست. (۱۲) مج: وفا نشد. بنیاد: وفا شدی و آن حاجت روا گشتی. مپ ۲: و آن حاجت روا شد و آن امید وفا گشت و. متن: آن حاجت وفا شد و آن امید روا شد. (۱۳) مج: مباسطت کرد. (۱۴) مج: چنان که... پدید آمد. (۱۵) مپ ۲ و بنیاد: برون. (۱۶) مج: و از پیش خدمت برون رفت. (۱۷) بنیاد: + و. (۱۸) مپ ۲: چندان که غضب او ساکن شد ربیع را طلب فرمود. بنیاد: طلب کردند. (۱۹) مج: چندان که فوراً غضب امیر المؤمنین ساکن گشت ربیع را طلب کرد و بفرمود که. (۲۰) مپ ۲: مثل. (۲۱) مپ ۲ و بنیاد: + چون.

نماز است که وقت آن نگاه باید داشت^۱ که هر نماز که بی^۲ وقت کرده آید از صفت جواز خالی بوده باشد^۳ و هر حاجت که بی وقت خواسته آید مقصود بر نیاید. و با^۴ پادشاهان در هیچ وقت سخن گفتن به حصول غرض نزدیک تر^۵ از آن نباشد که طعام خورده باشند^۶ و نفس ایشان آرمیده باشد^۷. آن گاه فرمود که ای ربیع تو^۸ بر دقایق^۹ خدمت ملوک واقف و عارف شده ای و این معانی نیکو شناسی اما این مثل نشنیده ای که حکیمان گویند^{۱۰} که بر سه گروه^{۱۱} استخفاف نشاید کرد^{۱۲}. بر پادشاه^{۱۳} و بر عالمان^{۱۴} و بر دوستان. چه هر که با پادشاه استخفاف کند [این جهان و هر که بر علما استخفاف کند] آن جهان از وی برود و هر که بر دوستان استخفاف کند^{۱۵} از جاده مروت منحرف^{۱۶} گردد. ربیع حاجب^{۱۷} خدمت کرد و گفت این کلمات که بر لفظ امیر المؤمنین^{۱۸} رفت بنده را^{۱۹} به تر از آن بود که ملک خراسان تمام^{۲۰} به بنده دادی^{۲۱}.

حکایت (۱۰) ارباب تواریخ اتفاق کرده اند که هیچ کس را در هیچ

- (۱) متن: نگاه دارد. میج: نگاه داری. (۲) متن و بنیاد: به. (۳) میج: - (که هر نماز... بوده باشد) بنیاد: خالی بود. (۴) میج و بنیاد: با (۵) میج: تر. (۶) متن و میج ۲ و بنیاد: باشد. (۷) متن و میج ۲ و بنیاد: - باشد. (۸) بنیاد: آن گاه گفت ای ربیع ترا. (۹) میج: - دقایق. (۱۰) میج ۲ و میج: که حکما گفته اند. (۱۱) میج: بر سه کس. بنیاد: - (خدمت ملوک... بر سه گروه). (۱۲) میج: + یکی. (۱۳) میج ۲: بر پادشاهان. (۱۴) میج: عالم (۱۵) متن و میج ۲ و بنیاد: - (آن جهان از... کند). (۱۶) میج ۲: مبعوق. (۱۷) میج ۲ و میج: - حاجب. (۱۸) بنیاد: - المؤمنین. (۱۹) متن: - را. (۲۰) میج ۲: به تمامت. (۲۱) میج: این الفاظ که بر زبان امیر المؤمنین رفت صواب آن بود که مرا ملک خراسان تمام بدهند.

دولت آن^۱ اثر نبوده است^۲ که ابومسلم را در دولت^۳ خلافت آل عباس^۴ و چندان جان سپاری که او کرد تا خلافت را از خاندانی گردانید^۵ و تاریخ او خلاصه تواریخ است. و آن^۶ چندان اخلاص^۸ ظاهر کرد^۹ به اندک خیالی^{۱۰} که در ضمیر امیر المؤمنین^{۱۱} از وی متمکن شد، خون او را هدر کرد^{۱۲} و او را بکشت و این قصه^{۱۳} درین کتاب تحریر افتاده است^{۱۴} که در آن وقت که امیر المؤمنین^{۱۵} منصور^{۱۶} او را استدعا کرد و فرمود که هر که را خواهی از معتمدان خود^{۱۷} به خدمت^{۱۸} مافست تا هر سو گند^{۱۹} که خواهی بر زبان رانیم^{۲۰} و هر احتیاطی که خواهی به جای آوریم^{۲۱}. ابومسلم وزیر خود را باده کس^{۲۲} از اعیان و معارف به خدمت منصور فرستاد تا او را سو گند دهد^{۲۳} و امیر المؤمنین^{۲۴} منصور به تأویل سو گند خورد و آن چنان بود که سو گند خورد^{۲۵} که من ابومسلم را^{۲۶} در هیچ خانه و در هیچ شهری نکشم^{۲۷} و^{۲۸} در^{۲۹} صحرا و^{۳۰} در^{۳۱} زیر سقف^{۳۲} او را سیاست نفرمایم^{۳۳} و چون کسان

- (۱) مپ ۲ و بنیاد: این. (۲) مچ: نبود. (۳) مچ: دولت. بنیاد: در وقت.
(۴) مچ: + رضی الله عنه. (۵) مپ ۲: نقل کرد. مچ: بگردانید. (۶) مچ: و.
(۷) متن: - و آن. (۸) بنیاد: که. (۹) مچ: گردانید. (۱۰) مچ: جنایتی.
(۱۱) بنیاد: المؤمنین. (۱۲) مپ ۲ و بنیاد: گردانید. (۱۳) مپ ۲: + هم.
(۱۴) مپ ۲: یاد کرده آمد. (۱۵) مپ ۲: امیر المؤمنین. بنیاد: المؤمنین.
(۱۶) مچ: - (خون او را... منصور). (۱۷) مپ ۲: خود. (۱۸) متن و مپ ۲ و بنیاد: - خدمت.
(۱۹) بنیاد: سو گندی. (۲۰) بنیاد: رانم.
(۲۱) مپ ۲: - (و هر احتیاطی... آوریم). (۲۲) مپ ۲: ده کس را با وزیر خود. مچ: + دیگر.
(۲۳) مچ: دهند. (۲۴) بنیاد: المؤمنین.
(۲۵) مپ ۲: - و آن چنان بود که سو گند خورد. (۲۶) متن و مپ ۲ و مچ: - را.
(۲۷) متن و مپ ۲ و بنیاد: - نکشم. (۲۸) مچ: + نه. (۲۹) بنیاد: + هیچ.
(۳۰) بنیاد: سقفی. (۳۱) مچ: فرمایم.

ابومسلم به خدمت او رفتند و او را بر آمدن ترغیب کردند، ابومسلم گفت می‌دانم که^۱ رفتن به خدمت او خطاست اما تا قضا چه کند. پس چون^۲ به نزدیک بغداد رسید امیرالمؤمنین^۳ منصور^۴ بفرمود تا سراپرده به^۵ صحرا زدند^۶ و او را هم آنجا بدید^۷ و آن روز که ابومسلم به خدمت او درآمد شمشیری داشت بر میان. گفت این شمشیر آن شمشیر است که از دست عسم من عبدالله علی به^۸ تو رسیده است گفت بلسی^۹. گفت به من نمای. اوشمشیر بکشید و در پیش خلیفه برد^{۱۰}. خلیفه شمشیر^{۱۱} پیش خود نهاد و^{۱۲} آن گاه او را^{۱۳} گفت تو^{۱۴} ابومسلم نیستی تو^{۱۵} ابومجرمی و آن گاه دست بردست زد و جماعتی را^{۱۶} که مهیا کرده بودند^{۱۷} از پس^{۱۸} خیمه برون آمدند^{۱۹} و ابومسلم را بکشتند و حقوق خدمت^{۲۰} چندین ساله او به کلی مرفوض^{۲۱} گشت و آن همه اخلاص و جان سپاری مروی را^{۲۲} از کشتن او^{۲۳} مانع نیامد تا عاقلان را معلوم شود^{۲۴}.

بیت^{۲۵}

پادشاه است^{۲۶} همچو آتش تیز که گهی سوزد و گهی سازد
عاقل ار هر دو بهره گیرد ازو خویشتن را درو نیندازد^{۲۷}

(۱) مپ ۲ و مپ: - که. (۲) متن و مپ ۲: + او. (۳) بنیاد: - المؤمنین. (۴) متن و مپ ۲: + را. (۵) مپ ۲: بر. (۶) مپ: زنند. (۷) مپ: - و او را هم آنجا بدید. (۸) مپ: بر. (۹) مپ: هست. (۱۰) مپ ۲: بنهاد. مپ: داشت. (۱۱) مپ: - شمشیر. (۱۲) مپ ۲: - خلیفه شمشیر پیش خود نهاد و. (۱۳) بنیاد: - او را. (۱۴) متن و مپ ۲: - تو. (۱۵) بنیاد: - تو. (۱۶) مپ ۲: - را. (۱۷) بنیاد: و جمعی که مهیا شده بودند. (۱۸) مپ: + آن. (۱۹) مپ: بروز کردند. (۲۰) مپ: - خدمت. (۲۱) متن و مپ ۲: مفض، بنیاد: منهدم. (۲۲) بنیاد: او را. (۲۳) بنیاد: - او. (۲۴) متن: + بر قول این بیت: بنیاد: + که. (۲۵) مپ ۲: - بیت. مپ: + تا عاقلان بدانند نظم. (۲۶) بنیاد: پادشاهیت. (۲۷) متن و مپ ۲ و بنیاد: - عاقل ار... نیندازد.

و شك نیست که جوهر آتش اگرچه صولتی^۱ دارد و لا کسن منافع او عمام است و فواید او شامل چه نان^۲ همه عالم از وی^۳ پخته شود و طعام همه بنی آدم به سعی او مهیا شود. به^۴ هر چه رسد همه را نیست کند اما جرم یاقوت را متغیر^۵ نگرداند و^۶ جوهر زر را صافی و خالص کند. پس هر ذاتی^۸ که در وی صفا و لمعان زر و یاقوت تواند^۹ بسود قربت^{۱۰} حضرت پادشاه و سیلت رفعت^{۱۱} درجات و سبب حصول کرامات و سعادات^{۱۲} او آید تا جید وجود ایام به لالی معالی او حالی* شود و رایت دولت سلطنت به رای روشن او عالی گردد، چنان که درین دور ذات بی نظیر^{۱۳} خواجه جهان و دستور صاحب قران، نظام الملک، قوام الدولة والدین، ملک ملوک الوزراء، قدوة صدور العظماء، ابوالمفاخر و المکارم، محمد بن ابی سعد^{۱۴} الجندی است، ضاعف الله جلاله^{۱۵} که آتش، سلاح دار^{۱۶} قهر و^{۱۷} خشم اوست^{۱۸} و آب، امیر مجلس حلم او^{۱۹}

بیت^{۲۰}

زان که یاقوت رای او^{۲۱} بستست از تغیر بدین سبب رستست^{۲۲}
آفتاب رایش دلیل بسطت ملک سایه یزدان است و آیت^{۲۳} وجعلنا الشمس

- (۱) مج: ضرر. (۲) مج: نار. (۳) بنیاد: همه کس ازو. (۴) مج: بر. (۵) مج: گرداند. (۶) بنیاد: را متغیر. (۷) مج: + خود. (۸) متن و مپ ۲ و بنیاد: ادویه. (۹) مج: توان. (۱۰) مج: قربت. بنیاد: قرب. (۱۱) مج: رفعت. (۱۲) متن: سعادت. * نسخه ها: تا چند، تا عند، تا حد (بی نقطه) ... خالی. متن تصحیح قیاسی ست. (جید: گردن، حالی: آراسته). (۱۳) مج: + خداوند. (۱۴) مج: ابی سعید. (۱۵) مج: اقتداره. (۱۶) متن: سلاحران. (۱۷) متن: و. (۱۸) مج: است. (۱۹) متن و مپ ۲ و بنیاد: و آب امیر مجلس حلم او. (۲۰) مج: نظم. (۲۱) متن و بنیاد: و او. (۲۲) متن و بنیاد: رفتست. (۲۳) بنیاد: آیه.

علیه دلایلا^۱، برهان آن^۲ است که سایه عنایتش آفتاب زدگان حرمان^۳ را پناه است [و] حدیث اذا اراد الله بملك خيرا فيجعل^۴ له وزيرا صالحا، بدین دعوی گواه است.

بیت

عادل، قوام دین محمد، که کلمک او
مرمک را به سعی بنانش خطر دهد
آن صاحب سپهر مکارم^۵، نظام ملک
کز^۶ پرتو ضمیر، اثر جرم خور دهد
دستش به بذل، مایه کان^۷ را تلف کند
رایش به عکس، رونق روی قمر دهد
طبع سخن وران ز پی مدح او روان^۸
طوطی نطق را زمدیدش شکر دهد
نشو و نمای طبع افاضل در^۹ این^{۱۰} زمان
چون ز^{۱۱} آب لطف اوست، ثناهاش بردهد
دانسته‌ای که طبع اثیر^{۱۲} است سوختن^{۱۳}
تأثیر قهر او به اثیر^{۱۴} این^{۱۵} اثر دهد
بیدار باد دیده اقبال و دولتش
تا صبح دم به دیده نرگس بصر دهد^{۱۶}

- (۱) قسمتی از آیه ۴۵ فرقان. (۲) متن ومپ ۲ وبنیاد: -آن. (۳) مپ ۲ وبنیاد: -حرمان. مج: زمان. (۴) نسخه‌ها: قبض. (۵) متن ومپ ۲ وبنیاد: ممالك. (۶) مج: که. (۷) متن ومپ ۲: کسان. (۸) متن: زپی اوروان شده. مج: زپی قوت روان. بنیاد: زپی اوروان شود. (۹) مپ ۲: از. (۱۰) متن ومپ ۲: آن. (۱۱) متن ومپ ۲ وبنیاد: -ز. (۱۲) بنیاد: اسیر. (۱۳) مج: ابترش به سوختن. (۱۴) متن ومپ ۲: تأثیر. (۱۵) مپ ۲ وبنیاد: آن. (۱۶) متن ومپ ۲ وبنیاد: - (بیدار باد دیده... بصر دهد).

باب سوم^۱

از قسم چهارم

در ۲ خوف و رجا

پوشیده نیست بر عقلای عالم و علمای ملت که سیمرغ ایمان را دو بسال اقبال است و باز اعزاز را دو پر^۳، یکی خوف و یکی رجا. و هر عمل^۴ از اعمال^۵ که^۶ مردم^۷ بر تقدیم آن اقدام نماید، خواه دینی گیر^۸ و^۹ خواه دنیا - وی^{۱۰} هر آینه آن از امید حصول مقصود^{۱۱} و خوف که^{۱۲} عاقبت آن چه گونه بود، خالی نباشد. و آفریدگار سبحانه و تعالی جماعتی که خوف را^{۱۳} با^{۱۴}

(۱) مج : سیوم . (۲) مپ ۲ : + فواید . مج : + معنی . (۳) مج : + بود .
(۴) متن : علتی . مج : عملی که . (۵) مج : + مردم . (۶) مج - که .
(۷) مج - مردم . (۸) متن و بنیاد : - گیر . (۹) مج : - و . (۱۰) متن :
+ گیر . (۱۱) مج : - مقصود . (۱۲) متن و مپ ۲ و بنیاد و مج : - که .
تصحیح قیاسی است . (۱۳) مج : - را . (۱۴) مج : و .

رجا امتزاج دهند، در قرآن^۱ محید^۲ بر سیل تمدح ذکر می فرماید. قوله عزمن قائل^۳ يدعون ربهم خوفاً طمعا^۴. وسيد المرسلين صلى الله عليه وسلم^۵ فرموده است^۶ لو وزن خوف المؤمن و رجاءه بميزان^۷ مازاد احد - هما على الآخر^۸. يعنى اگر خوف و رجای^۹ مؤمن را به ترازوی محکم^{۱۰} وزن کرده شود و امکان^{۱۱} دارد که آن را بر توان کشید^{۱۲}، یکی از دیگری زیادت نیاید. و جماعتی از ارباب تحقیق گفته اند که ایمان بر مثال مرغی ست طیار و خوف و رجا دوبرال او و مسرد مؤمن بر مثال مردی شناورست^{۱۳}. پس^{۱۴} مرد شناور^{۱۵} اگر در يك بازو قوت زیادت دارد^{۱۶} و در بازوی دیگر ضعیف^{۱۷} باشد، البته سباح^{۱۸} نتواند کردن^{۱۹} و از قطع دریا فروماند و به ساحل نرسد. همچنین اگر در بازوی یقین مرد، قوت رجا زیادت باشد از جمله مردگان بود و غریق دریای^{۲۰} خذلان بود^{۲۱} و اگر جز نقد خوفش^{۲۲} به دست نیاید

(۱) مپ ۲: فرقان. (۲) مچ: در فرقان مجید و قرآن حمید. (۳) مچ: - قوله عزمن قایل. (۴) قسمتی از آیه ۱۶ سجده ۳۲. (۵) مچ: علیه افضل التحیات. (۶) مپ ۲ و مچ: چنین می فرماید. (۷) نسخه ها: + تربض (!). (۸) «گفته اند. «لو وزن خوف المرء (المؤمن) و رجاءه لا اعتدلا و الخوف و الرجاء للایمان کالجناحین للمطائر و لا یكون خائفاً الا و هو راج و لا راجیاً الا و هو خائف لان موجب الخوف الايمان و بالایمان رجاء و موجب الرجاء الايمان و من الايمان خوف» ← مصباح الهدایه. ص ۳۹۳. (۹) مپ ۲ و مچ: + بنده. (۱۰) مپ ۲: حلم. (۱۱) متن: + آن. (۱۲) متن: برابر توان کشید. (۱۳) مچ: شناورست. متن: + و خوف و رجا بر مثال دوبرال او. (۱۴) مچ: - مردی شناورست پس. (۱۵) مچ: شناور. (۱۶) متن و مچ: بود. (۱۷) مچ: ضعف زیادت. (۱۸) متن: ساخت. (۱۹) مچ: نتواند کرد. (۲۰) متن: - (و به ساحل نرسد... غریق دریای). (۲۱) مپ ۲: - بود. (۲۲) متن و مپ ۲ و بنیاد: خویش.

از جمله وعیدیان بود و سرمایه یقین^۱ او همه زیان بود^۲ و هم چنین جماعتی که مرپادشاهان^۳ را خدمت کنند و درگاه ملوک^۴ را ملازمت نمایند، باید که خوف و درجا ملازم^۵ حال ایشان باشد و^۶ از بآس و سطوت پادشاه می ترسند تا^۷ شرایط ادب را به واسطه خوف رعایت می کنند^۸ و به انعام و احسان و تقرب و ترحیب^۹، امید می دارند تا بدان^{۱۰} امید درسلک خدمت او منظم می باشند. چه اگر ماده امید منقطع شود^{۱۱} هیچ کس مرمخلوقی^{۱۲} هم چو خود را خدمت نکند^{۱۳}

شعر

اذا انت لا ترجی^{۱۵} لدفع ملمه^{۱۶} ولم يك^{۱۷} للامعروف عندك مطمع
ولم تك^{۱۸} ذا جاه يعاش^{۱۹} بجاهه ولا شافع^{۲۰} يوم القيامة يشفع^{۲۱}
فعيشك^{۲۲} فی^{۲۳} الدنيا وموتك واحد وعود خلال من رجا بك^{۲۴} انفع
وچون مقرر گشت که ملازمت اخیار^{۲۵} بر درگاه ملوک به تحریض^{۲۶} امید است،

- (۱) متن و مپ ۲ و بنیاد: نفیس. (۲) مپ ۲: باشد. (۳) مج: پادشاه.
(۴) مج: پادشاه. (۵) متن: می نماید. (۶) متن: لازم. مج: ملازم.
(۷) متن و مج: - و. (۸) مج: + که. (۹) مپ ۲ و مج: می نمایند.
(۱۰) مج: و به انعام و اکرام او و قربت و مرتبت او. (۱۱) مج: تا بر آن.
(۱۲) مج: + و. (۱۳) مج: مرمخلوق. (۱۴) مج: + چنان که این شاعر لطیف گفته است.
(۱۵) مپ ۲: لا رخی. (۱۶) متن و مپ ۲: ارفع مسامحه. (شاید: لرفع ملمه). (۱۷) مپ ۲: لم تك. (۱۸) متن: لم يك.
(۱۹) متن و مپ ۲: اذجاه معاش. (۲۰) متن و مپ ۲ و بنیاد: ولا شافعاً.
(۲۱) مج: تشفع. (۲۲) مج: - فعيشك. (۲۳) متن: + الخلا. مپ ۲: + الحد.
(۲۴) مج: اخابك. ← تعلیقه. (۲۵) متن: که هیچ کس مرمخلوقی. (۲۶) مپ ۲: تصریح.

هم چنین مجانبت^۱ اشرار^۲ از ارتکاب آثام^۳ ازخوف شمشیر سیاست ملوک است، چنان که از امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه^۴ نقل کرده اند که بر لفظ مبارک رانده^۵ مایزع السلطان اکثر مما یزع القرآن. وروزی بر بالای منبر آمد^۶ وشمشیری برهنه در دست گرفته و در دست دیگر^۷ کراسه یی وگفت ای مردمان مدتی ست تا قرآن می خوانید و اوامر و نواهی آن استماع می کنید والبته از مناهای دور^۸ نمی شوید، اکنون^۹ هر که به کتاب با راه^{۱۰} نیاید به ضرورت بعد ازین سخن با او به^{۱۱} شمشیر خواهم گفت.

کراسه که^{۱۲} دارو بود برجگر شود زانگبین زهر او بیش تر^{۱۳} واین باب مشتمل است بر حکایاتی چند^{۱۴} که به^{۱۵} خوف و رجاستعلق دارد و^{۱۶} آن چه در^{۱۷} اثر آن دو^{۱۸} حالت ظاهر شود والسلام^{۱۹}

حکایت (۱) اهل اشارت گفته اند که مرروزگار را^{۲۰} دختری بود و^{۲۱} سه کس مرآن دختر را خطبه کردند. یکی دولت و دیگر^{۲۲} خرد، سوم^{۲۳} امید. روزگار با دختر مشورت کرد وگفت ازین^{۲۴} سه کس، کدام

(۱) متن: + بر. (۲) مپ ۲ وبنیاد: مجانبت الاشرار. (۳) متن ومپ ۲ وبنیاد: + و او راد. (شاید: اوزار). (۴) بنیاد: - رضی الله عنه. (۵) مپ: می رانده که بنیاد: که بر زبان راند. - تعلیقه. (۶) مپ: برآمد. (۷) مپ: درد گردست. (۸) مپ: منزجر. (۹) مپ: - اکنون. (۱۰) مپ: به راه باز. (۱۱) مپ ۲: با او با. (۱۲) مپ: گراز سرکه. (۱۳) متن ومپ ۲ وبنیاد: این بیت را ندارد. (۱۴) مپ: - چند. (۱۵) مپ: بر. (۱۶) متن ومپ ۲: واز. (۱۷) متن: - در. (۱۸) متن ومپ: در. (۱۹) متن ومپ ۲: - والسلام. (۲۰) مپ ۲: که در روزگاری. بنیاد: که مرد روزگار را. (۲۱) متن ومپ: - و. (۲۲) مپ: دوم. (۲۳) مپ: سیوم. (۲۴) مپ: - این.

را خواهی^۱. دختر گفت عقل شریف است و به وی فرق توان کرد خویش
از بیگانه و هشیار از دیوانه و همه^۲ سلامتی^۳ به وی توان یافت و لاکن عیبی
بزرگ دارد که مردم را از رایها باز دارد و راه^۴های مخوف پیش آرد^۵.
گفت در دولت چه گویی. گفت دولت، کاران^۶ و صاحب فرمان است^۷
و همه امیدها^۸ و مرادها به وی توان یافت و لاکن عیبی بزرگ دارد^۹ که
به ناجای گاه فرود آید و باکس^{۱۰} و فنانکند. امید را خواهم که در هیچ حال
از مردم جدا نشود و^{۱۱} دوست^{۱۲} به راستی آن بود که از امید این جهانی^{۱۳}
بهره‌ی دارد^{۱۴}.

بیت^{۱۵}طمع را گرچه دندانهای^{۱۶} کندست^{۱۷}

تضمنی را زبان بساری درازست

حکایت (۲) آورده‌اند که طاهر ذوالیمینین مر^{۱۸} بغداد را به جهتنصرت مأمون^{۱۹} در بندان داد و محمد امین را مضطرب گردانید. امین^{۲۰}را^{۲۱} امکان دفع او نماند. رقعہ‌ی نوشت به خط^{۲۲} خود به نزد طاهر و در

- (۱) مپ ۲ و مچ: که را خواهی. (۲) مچ: وجه (= وچه). (۳) مپ ۲:
سلامت. (۴) متن و مپ ۲: رای. (۵) متن: + و. (۶) متن:
کردان. مچ: کاروان. (۷) مچ: صاحب فراست است. (۸) مچ: هم
بعیدها. (شاید: همه امیدها) متن و مپ ۲ و بنیاد: همه امید. (۹) مپ ۲:
يك عیب دارد. (۱۰) مچ: باکسی. (۱۱) مچ: - و. (۱۲) متن
و مچ: دوستی. (۱۳) مچ: این جهان. (۱۴) مچ: + چنان که درین معنی
گفت. (۱۵) مچ: نظم. (۱۶) متن: دندان‌هاش. (۱۷) مچ: طمع
را گرچه دندان است کند. (۱۸) مپ ۲: - مر. (۱۹) مچ: - مأمون.
(۲۰) مچ: - امین. (۲۱) مچ: و. (۲۲) مپ ۲: به دست.

آنجا^۱ ذکر کرد که ای طاهر^۲ بدان که هر که^۳ ما را و اسلاف ما را خدمتی بزرگ کرده است و در رعایت^۴ حقوق ما جد و جهد نموده و در موافق^۵ اخلاص^۶ این حضرت جان سپاری^۷ کرده، جزای او از ما^۸ جز شمشیر نبوده است و واقعه^۹ بو مسلم^{۱۰} و بوسلمه^{۱۱} خلال و دیگر اعیان این دولت و هوا - خواهان این خاندان ظاهر و^{۱۲} روشن است. پس در آئینه صواب روی مصلحت نمی بینی و از برای نصرت دیگران ما را عرضه^{۱۳} بلا و خود را معرض^{۱۴} فنا می گردانی^{۱۵}. طاهرا گرچه^{۱۶} آن نوشته را^{۱۷} ظاهر نکرد و لاکن وقتی با^{۱۸} یکی از خواص خود^{۱۹} که محرم اسرار^{۲۰} بود، گفته بود^{۲۱} که محمد امین در دل من از تحذیر^{۲۲} آتشی افروخته است^{۲۳} که تا آخر عمر^{۲۴} منطقی نخواهد شد^{۲۵} و هرگز خوف آن^{۲۶} از ضمیر من کم نخواهد بود^{۲۷} و خیال امن گرد دیده دل من نخواهد گشت^{۲۸}. و اثر همان بی اعتمادی

- (۱) مپ ۲ : - در آنجا. (۲) مچ : - و در آنجا ذکر کرد که ای طاهر. (۳) متن و مپ ۲ و بنیاد : - هر که. (۴) متن و مچ : + و. (۵) مپ ۲ و مچ : موقف. متن : موافق (= موافق). (۶) بنیاد : در موافقت و اخلاص. (۷) مچ : + ها. (۸) متن : - از ما. (۹) مچ : ابو مسلم. (۱۰) متن و مپ ۲ : سلمه. ← تعلیقه. (۱۱) مچ : ظاهر و. (۱۲) بنیاد : عرضه. متن و مپ ۲ : غصه. (۱۳) متن و مپ ۲ و بنیاد : متعرض. مچ : بعرض (شاید : معرض). (۱۴) مچ : می کنی. (۱۵) مپ ۲ : - اگر چه. (۱۶) بعضی نسخه ها : نبشته را. مچ : - را. (۱۷) مچ : - وقتی با. (۱۸) مچ : + را. (۱۹) مچ : سراو. (۲۰) مچ : گفت. (۲۱) متن و مپ ۲ : تحدید. بنیاد : تهدید. (۲۲) مپ ۲ و مچ : افروخت. (۲۳) متن و مچ : + من. (۲۴) مپ ۲ : منطقی نشود. (۲۵) مچ : آن خوف. (۲۶) مچ : از ضمیر او کم نشد. (۲۷) مچ : + گفت که. (۲۸) متن و مپ ۲ : - (و خیال ... گشت). مچ : گرد دیده دل من بیازرده گشت.

بود^۱ که به^۲ آخر عمر^۳ نعمت مأمون را به کفران مقابله کرد تا رسید به وی
آن چه رسید و دید از وخامت عاقبت آن چه دید .

حکایت (۳) آورده اند که وقتی ابوالهول^۴ مرفضل یحیی راهجاء^۵ کرد
و در مساوی^۶ او غلوی^۷ کرد و^۸ بعد از آن به وی محتاج شد و حاجت
حطام دنیا^۹ او را^{۱۰} پیش فضل آورد^{۱۱}. فضل چون او را بدید گفت به
کدام امید بر^{۱۲} من آمده ای و به کدام روی درمن می نگری^{۱۳}. گفت بدان

(۱) مج : و اثر همان را به کفران انجامیده بود . (۲) مپ : ۲ : در . (۳)
مج : - عمر . (۴) ابوالهول حمیری در نزد فضل یحیی رفعت مقام و عزت
تمام داشت و فضل به شعر او معجب بود و صله های گران بدو عطا می کرد .
وقتی به جهتی مغضوب فضل گردید و کار بر او سخت شد . شفیع نیافت بیتی چند
در اعتذار سرود . فضل او را بخشود و بدو صله بخشید و بدان سرود ابوالهول
از توسل به شفیع مستغنی گردید . ابن معتز : طبقات الشعراء . اخبار ابوالهول حمیری
ص ۶۶ (در طبقات ۲۲ بیت ازین شاعر نقل شده است) سبب غضب فضل در
وفیات الاعیان چنین آمده است که ابوالهول او را هجا گفت . وقتی بعد از آن هجا
پیش فضل رفت فضل گفت : « و یلک بأی وجه تلقانی » ابوالهول گفت : « بالوجه
الذی ألقى به الله عزوجل و ذنوبی الیه اکثر من ذنوبی الیک (ابن خلکان :
ذیل ترجمه فضل ج ۴ ص ۲۹) جاحظ در الحیوان سه بیت ابوالهول را به نقل
آورده است (جاحظ . الحیوان . ج ۲ . ص ۲۶۶ . چاپ بیروت) . حال و مقال این
محدث و شاعر معاصر عباسیان در تاریخها و تذکردها به نقل آمده است .
(۵) مج و بنیاد : هجوی . (۶) مج + و مثالب و مناهی . (۷) مج : غلوی .
(۸) مپ : ۲ : - و . (۹) متن : و حاجت حطام تمنی در انداخت . مج : حاجت
حطام تمنی در آنف او کرد و . بنیاد : حاجت حطام تمنی در درون او انداخت .
(۱۰) مج : وی را در . (۱۱) مپ : ۲ : + و . (۱۲) متن و مج : به .
(۱۳) متن و مپ : ۲ : در تو نگرم . مج + بعد از آن چه گفته ای آن چه لایق چون
تو باشد .

روی^۱ که روزی^۲ پنج بار آن را^۳ سوی قبله نماز می آرم^۴ و متوجه رضای پروردگار می شوم^۵ و گناه منکر در^۶ حضرت او^۷ زیادت از آن است که نزدیک تو^۸ و همان امید^۹ که ترا^{۱۰} هر^{۱۱} روز^{۱۲} به^{۱۳} مقام^{۱۴} نماز می برد ، همان امید مرادر مقام نیاز آورده است . فضل گفت جوابی شافی تقدیم نمودی . او را صلتی فرمود^{۱۵} و حاجت او روا^{۱۶} کرد

حکایت (۴) وقتی حکیمی با پادشاهی در فصول^{۱۷} حکمت^{۱۸} و اصول^{۱۹} دانش مفاوضت^{۲۰} پیوست^{۲۱} و از دقایق اسرار و حقایق آثار^{۲۲} اخبار می کرد^{۲۳} مگردرائنای آن بر زبان راند که مترسان تا نترسی و ایمن دار تا بی بیم باشی . پس گفت در اخبار ملوک عجم مسطورست که نوبت پادشاهی چون به نوشروان^{۲۴} رسید یکی را از خواص^{۲۵} خود که حسن اشفاق و اثر نصیحت^{۲۶} او دانسته بود^{۲۷}، ولایت نیمروز^{۲۸} اقطاع داد^{۲۹} و آن خاصگی اگر چه از حضرت دور بود اما پیوسته تتبع احوال نوشروان کردی و از

- (۱) میج : + در تو می نگریم . (۲) متن و مپ ۲ : - روزی . (۳) میج : - آن را . (۴) متن و مپ ۲ : می آری . (۵) متن : می شوی . مپ ۲ : - (و متوجه رضای پروردگار می شوم) . (۶) متن و میج : بر . (۷) مپ ۲ : تو . (۸) مپ ۲ : - که نزدیک تو . (۹) میج : + می دارم . (۱۰) میج : مرا . (۱۱) متن و مپ ۲ : - هر . (۱۲) مپ ۲ : قیامت . (۱۳) میج : در . (۱۴) متن و مپ ۲ و بنیاد : تمام . (۱۵) میج : بخشید . (۱۶) میج : رو داشت و امید او وفا . (۱۷) مپ ۲ : فضل . (۱۸) متن و میج : + و امید . (۱۹) میج : امور . (۲۰) مپ ۲ : مفاوضه . (۲۱) میج : پیوسته . (۲۲) مپ ۲ : + و . (۲۳) متن و مپ ۲ : می کردند . (۲۴) متن و مپ ۲ و بنیاد : - چون به نوشروان . (۲۵) میج : خواصان . (۲۶) متن و بنیاد : + خود در حق . (۲۷) میج : خواصان خود که محل اعتماد در حق او دانسته بود . (۲۸) متن و مپ ۲ : مرو . (۲۹) میج : اقطاع او داده بود .

تعرف^۱ حرکات و سکانات او غافل نبودی. روزی به سمع او رسید^۲ که نوشروان به عزیمت شکار^۳ برنشست^۴ و با وی سوار اندک بود^۵. سپهد^۶ نیمروز به خدمت او مکتوبی فرستاد و در آن یاد کرد که شنیدم که خدایگان با سوار اندک برنشست و^۷ به شکار رفت^۸. مگر پادشاه از دشمن^۹ ایمن شده است و از مکاید خصمان فراغ یافته^{۱۰} که بیش طریق حزم را مسلوك نمی دارد. نوشروان جواب نوشت که چون همه جهان از من ایمن است^{۱۱} ما را از کسی خوف نباشد و چون جهانیان را^{۱۲} از ما گزند نباشد^{۱۳} ما را از کس گزند نرسد^{۱۴}. و این حکایت دلیل است بر آن که هر کس که خلاق را از خود بی بیم دارد، پیوسته در^{۱۵} بساتین امان تماشا کند و از هر قصد قاصدان در امان باشد.

حکایت (۵) ابو عمرو^{۱۶} قاضی حکایت کرد که^{۱۷} در آن وقت که مقتدر را خلع کردند و عبدالله معتز را به^{۱۸} خلافت نشانندند^{۱۹}، او را مددی نبود و کورت دیگر با مقتدر بیعت تازه کردند^{۲۰} و امور دولت^{۲۱} که اختلال پذیرفته بود به انتظام بدل شد و رایت رفعت^{۲۲} که منکوس^{۲۳} گشته

- (۱) مپ ۲ : - تعرف . (۲) مپ ۲ : روزی شنید . (۳) متن : سوار .
 (۴) مپ : برنشسته است . (۵) مپ : سواران اندک بوده اند . (۶) مپ : این سپه دار . (۷) مپ ۲ : - برنشست و . (۸) مپ : به اندک سوار برنشسته و به شکار رفته . (۹) مپ ۲ : - از دشمن . (۱۰) مپ : + است .
 (۱۱) متن و مپ ۲ : از آن من است . (۱۲) متن و مپ ۲ و مپ : - را .
 (۱۳) متن : باشد . مپ : از ما بی آزار باشند . (۱۴) متن : - (ما را از کس گزند نرسد) . (۱۵) مپ : از . (۱۶) مپ : ابو عمرو . (۱۷) مپ : - که .
 (۱۸) مپ و متن : برتخت . (۱۹) متن و مپ ۲ : نشاند . (۲۰) متن و مپ ۲ : - (او را ... تازه کردند) . (۲۱) متن و مپ ۲ : و آن مدت دولت .
 (۲۲) مپ ۲ : رفعت او . (۲۳) متن و بنیاد : معکوس .

بود ارتفاعی یافت. مراومثنای قاضی را^۱ و محمد داوود جراح را محبوس کردند و سه خانه بود متصل به یک دیگر^۲، هر یک را در خانه‌یی بازداشتند^۳ و خانهٔ من در میان^۴ خانه‌های ایشان بود. ما هر سه تن از حیات^۵ مایوس بودیم^۶ و چون شب^۷ در آمدی^۸ وصیت کردیمی^۹ و من در آن حال^{۱۰} در موسم شباب بودم و محاسن من چون پرغراب بود^{۱۱}. شبی آواز گشادن قفل‌ها^{۱۲} به سمع من رسید و مرا^{۱۳} از آن حال خوفی^{۱۴} و هراسی در باطن^{۱۵} ظاهر شد. در اثنای^{۱۶} آن حال جماعتی در آمدند^{۱۷} و محمد بن داوود را از حبس^{۱۸} برون آوردند و در صحن آن سرای^{۱۹} بخوابانیدند و چنان که^{۲۰} گوسفندان^{۲۱} را ذبح کنند سر او^{۲۲} از تن جدا کردند و هر چند او تضرع کرد و^{۲۳} گفت سد^{۲۴} هزار دینار زر می‌دهم^{۲۵}، البته بدان التفات نمودند^{۲۶} و کار

- (۱) مپ ۲ و بنیاد :- را. (۲) متن و میج :- به یک دیگر. (۳) مپ ۲ :- (هر یک ... باز داشتند) . (فی دار واحده فی ثلاثه اییات متلاصقه) تنوخی .
(۴) (و کان یتیی فی الوسط) . (۵) متن : حیرت. (۶) مپ ۲ : سه تن محبوس بودیم. (۷) - میج :- شب (کنا آیسین من الحیاة) . تنوخی. (۸) میج : آمد. + (ساعتی با مثنی حکایت کردمی و ساعتی با محمد داوود و یک دیگر را) .
(۹) میج : کردمی. (۱۰) میج : در آن حال من. (۱۱) مپ ۲ : و محاسن من سیاه. متن و مپ ۲ و بنیاد :- بود. (و مافی لجیتی طاقة بیضاء) تنوخی .
(۱۲) متن : قلعه‌ها. (۱۳) مپ ۲ : من. (۱۴) مپ ۲ :- خوفی. میج : خوف
(۱۵) میج :- در باطن. (۱۶) متن :- اثنای. (۱۷) مپ ۲ : جماعتی دیدم.
(۱۸) مپ ۲ :- از حبس. (۱۹) میج : در صحن خانه. (۲۰) میج و متن و مپ ۲ و بنیاد : چنان چه. (۲۱) مپ ۲ و میج . گوسفند. (۲۲) متن و میج : + را. (۲۳) متن :- و. مپ ۲ : + خدمتی می‌داد. (۲۴) بنیاد و میج : چندان.
(۲۵) مپ ۲ :- (سد هزار دینار زر می‌دهم) . (۲۶) مپ ۲ : ایشان بدو التفات نکردند.

او تمام کردند^۱ و چون^۲ من این حال^۳ بدیدم از حیات نا امید^۴ شدم و به قرائت قرآن و تسبیح و دعوات اشتغال^۵ نمودم^۶. ساعتی بود^۷، همان طایفه بیامدند و مثنای قاضی را^۸ از آن خانه^۹ برون آوردند^{۱۰} و گفتند که^{۱۱} امیر-المؤمنین می فرماید که نکث^{۱۲} بیعت و خلع طاعت من^{۱۳} به چه تأویل جایز داشتی. جواب داد که شایسته آن امامت^{۱۴} و مستحق آن کرامت نبودی. گفت امیرالمؤمنین فرموده است که ازین کفر باز گرد و استغفار^{۱۵} کن و اگر توبه کنی و به انابت^{۱۶} گرایی ترا به حبس باز^{۱۷} بریم و اگر نه اضطرار^{۱۸} نمایی شرط سیاست به جای آریم^{۱۹}. مثنی گفت من ارتکاب کفر نکرده ام^{۲۰} و گناهی بزرگ^{۲۱} از من در وجود نیامده است که بر آن استغفار واجب آید^{۲۲}. ازین نوع سخنان درشت می گفت و با خود هوسی می بخت^{۲۳}.

(۱) ... وفتح الابواب علی محمد بن داود فاخرج واضجع علی المذبح ، فقال یا قوم ذبحاً کما تذبح الشاة ؟ این المصادرات . این انتم عن اموالی أفندی بهما نفسی علی کذا وکذا. قال فما التفتوا الی کلامه وذبحوه. (تنوخی. ۲) مپ ۲: - و چون. (۳) مپ ۲: + را. (۴) مپ ۲: نومید. (۵) مپ ۲ و بنیاد: استغفار. (۶) ... فایقنت بالقتل واقبلت علی الصلاه والدعاء والبكاء. (۷) مپ ۲: - ساعتی بود. (۸) تنوخی همه جا: ابوالمثنی. (۹) مپ ۲: - از آن خانه. (۱۰) مپ ۲: برون آمدند. (۱۱) مپ ۲: - که. (۱۲) متن: سلب. (۱۳) مپ ۲: نکث بیعتی. (۱۴) متن و تنوخی. (۱۵) مپ ۲ و بنیاد: امانت. (۱۶) مپ ۲: به امارت. (۱۷) مپ ۲: - باز. (۱۸) مپ ۲ و بنیاد: و اگر اصرار. (۱۹) فقالوا له: ان امیرالمؤمنین قد امرنا باستتابتك من هذا الکفر فان ثبت ردناک الی محبسک و الا قتلناک. تنوخی (۲۰) مپ ۲: نکردم. (۲۱) فقال اعوذ بالله من الکفر ما أتیت مایوجب الکفر. تنوخی (۲۲) مپ ۲: - بزرگ. (۲۳) مپ ۲ و بنیاد: هم. (۲۴) قال هو یتهوس معهم بهذا الکلام و شبهه فلا یرجع عنه تنوخی.

چون به اعتذار و استغفار مشغول نشد و از انابت او^۱ نومید شدند^۲ یکی از آن جماعت برفت و باز آمد^{۳-۴} و در گوش ایشان سخنی گفت^۵. او را در آن صحن^۶ بیفکندند و سر او^۷ از تن^۸ جدا کردند^۹ و تن او را در چاه انداختند^{۱۰} و من چون آن^{۱۱} حالت بی حیل^{۱۲} بدیدم، پناه به درگاه آفریدگار بردم^{۱۳} و از هیبت آن واقعه^{۱۴} هر ساعت^{۱۵} عقل از من زایل می^{۱۶} شد. چندان^{۱۷} که نسیم سحر بوزید آن جماعت باز^{۱۸} معاودت کردند و مرا از آن^{۱۹} خانه برون آوردند و در آن حال^{۲۰} من دل از جان بر گزافتم و امید از حیات ببریدم^{۲۱}. چون مرا به صحن سرای آوردند گفتند امیرالمؤمنین می فرماید^{۲۲} که ای بدبخت چه بر آن داشت ترا که بیعت مرا^{۲۳} خلع کردی گفتم خطا و سهو و نسیان و شقاوت و من از آن گناه

- (۱) متن : - او. بنیاد : جانب او. (۲) مپ ۲ : - (ازین نوع ... نومید شدند). (۳-۴) مچ و بنیاد و متن : بعضی از آن جماعت برفتند و بعد از ساعتی بیاheadند. (فلما آیسوامنه مضی بعضهم و عاد). تنوخی. (۵) متن و بنیاد و مچ : - (و در گوش ایشان سخنی گفت). ترجیح متن به قرینه عبارت تنوخی است (فظنت أنه یستتیب فی الاستئذان). (۶) متن و مپ ۲ : صحرا. (۷) متن و مچ : + را. (۸) مچ : - از تن. (۹) مچ : بریدند. (۱۰) مپ ۲ و مچ : - (و تن او را در چاه انداختند). ترجیح متن به قرینه عبارت تنوخیست : (... ثم ذبحوه وأنا اراه وحملوا رأسه وطرحوا جثته فی البئر). (۱۱) متن و مچ : این. (۱۲) مپ ۲ و بنیاد : - بی حیل. (۱۳) مچ : آوردم. (۱۴) مپ ۲ : و از آن هیبت. (۱۵) مپ ۲ : - هر ساعت. (۱۶) مپ ۲ : - می. (۱۷) متن : چنان. (۱۸) مپ ۲ : بار دیگر. (۱۹) مپ ۲ : - آن. (۲۰) مپ ۲ : - در آن حال. (۲۱) مپ ۲ : - و امید از حیات ببریدم (... فقلت لم یبق غیری وأنا مقتول). تنوخی. (۲۲) مچ : می گوید. (۲۳) متن و مپ ۲ : من.

توبه می کنم و به حضرت^۱ خلافت پناه می گیرم^۲ و نه من نخست کسی ام که گناه کرده ام و به خطا قدم زده^۳. و ازین^۴ نوع^۵ کلمات^۶ تقریر کردم^۷. یکی ازیشان بسرفت و باز آمد و گفت امیرالمؤمنین ترا^۸ طلب می فرماید و آهسته در گوش من گفت مترس و دل با خود دار^۹ که باکی نیست. وزیر درباب تو کلمه بی گفته است^{۱۰} و ترا به وی دادند^{۱۱} چون این کلمات استماع کردم^{۱۲}، اضطراب من به سکونت بدل شد^{۱۳} پس موزه و طیلسان و جامه من^{۱۴} بیاوردند^{۱۵}. درپوشیدم و از^{۱۶} آن در که به ابن الفرات^{۱۷} منسوب بود مرا برون آوردند^{۱۸} و پیش خدمت^{۱۹} وزیر بردند. چون نظر وزیر بر من افتاد^{۲۰} زبان به ملامت^{۲۱} برگشاد و گناه من باز می گفت^{۲۲} و من بدان^{۲۳} اعتراف می کردم^{۲۴}. پس^{۲۵} گفت امیرالمؤمنین خون^{۲۶} توبه من^{۲۷} ببخشید^{۲۸}

- (۱) متن : + جلت. (۲) مپ ۲ : - (به حضرت خلافت پناه می گیرم).
 (۳) مج : زده ام. (۴) مج : - و از. (۵) مج : - نوع. (۶) مج : + که.
 (۷) مپ ۲ : - (و ازین نوع کلمات تقریر کردم). (أتکلم بهذا و شبهه). تنوخی (۸) مج : - ترا. (۹) مپ ۲ : - و دل با خود دار. (۱۰) مپ ۲ : گفت. (لا بأس عليك فقد تكلم فيك الوزير). تنوخی (۱۱) مج : بخشیدند.
 (۱۲) مپ ۲ : - (چون این کلمات استماع کردم). (۱۳) مج : ... سکونیت...
 مپ ۲ : پس مرا بدان سکونی حاصل شد. (۱۴) متن : - من. (۱۵) تنوخی (و جاؤا الی بخفی و طیلسانی و عمامتی). (۱۶) متن و مج : - از.
 (۱۷) متن : ابن الفوات. (فجیء بی الی دار التی کانت برسم ابن الفرات). تنوخی
 (۱۸) مج : بدر کردند. (۱۹) مپ ۲ : - خدمت. (۲۰) مج : من نظر بر وزیر انداختم وزیر. (۲۱) مپ ۲ : + من. (۲۲) مپ ۲ : - گناه من.
 مج : باز به من گفت. (۲۳) مج : - بدان. (۲۴) (فلما رأنی أقبل یخا طبنی بعظم جنایتی و خطئی وأنا اقرب ذلک). تنوخی. (۲۵) مج : + وزیر.
 (۲۶) متن و مج : چون. (۲۷) متن و مپ ۲ : - به من. (۲۸) تنوخی (قد وهب لی امیرالمؤمنین دمک).

وجنایت^۱ سو از حضرت خلافت^۲ به سد هزار دینار باز خریدم^۳. گفتم حضرت وزارت محل وفود اقبال باد. خدای داند که هر گز نصف^۴ این مبلغ به چشم ندیده‌ام^۵. به سوی من اشارت کرد که خاموش باش^۶ و طایفه^۷ کتاب که در خدمت^۸ او بودند مرا ساکن^۹ کردند و گفتند غرض ازین^{۱۰} خلاص تست نه زحمت تو^{۱۱}. پس ساکن گشتم^{۱۲} و در حال^{۱۳} مال قبول کردم^{۱۴}. پس وزیر فرمود که او را به وثاق من برید^{۱۵} و چون به وثاق آمد^{۱۶} کار بر من سهل گردانید^{۱۷} و در مجلس و مطعم من توسعی ارزانی داشت^{۱۸} و فرمود تا مرا به حمام بردند و چون از حمام برون آمدم، در آینه نگاه کردم در محاسن خود، بیش تر موی ها^{۱۹} سپید دیدم^{۲۰} و آن را

(۱) متن و مپ ۲ و بنیاد: حیات. ترجیح صورت متن به قرینه عبارت تنوخی ست (و ابتعت منه جرمک بماته الف دینار والتزمته). (۲) متن و مپ ۲ و بنیاد: او. (۳) مج: سد هزار درم خریدم. (۴) نسخه‌ها: وفورا اقبال. تنوخی (ما رأیت بعضها قط مجتمعاً). (۵) مج: + پس. (۶) (فغمزنی بأن اسکت). تنوخی. (۷) مپ ۲: + از. (۸) متن: حضرت. (۹) مج: ساکت. بنیاد: شاکر. (۱۰) مج: حاصل وزیر. (۱۱) مپ ۲: - نه زحمت تو. مج: نه ایدای تو. (۱۲) مج: ساکت شدم. بنیاد: شاکر شدم. (۱۳) مپ ۲: - در حال. مج: + در. (۱۴) (وجذبنی قوم من وجوه الکتاب کانوا بعضرتهم و رأی فسکتونی فعلمت أن ابن الفرات قد أراد تخلصی دمی فقبلت (فقلت) کلاً یا مراً الوزير). تنوخی. (۱۵) مج: برند. (۱۶) مج: آمدم. (۱۷) مپ ۲: - (و چون... گردانید). (۱۸) عبارت اخیر (و در مجلس...) فقط در مج آمده. و چون مطابق است با عبارت تنوخی در متن افزوده شد. عبارت تنوخی این است: (وسع علی فی الطعام و المشرب و المجلس). (۱۹) مپ ۲: - ها. (۲۰) (فرأیت لما خرجت من الحمام وجهی فی المرأة فاذا طاقات شعری قد ابيضت فی مقدم لحتیتی). ← اول حکایت «من در آن حال در موسم شباب بودم و محاسن من چون پر غراب بود.» (= و ما فی لحتیتی طاقة بیضاء).

از خوف و هراس آن شب دانستم^۱. پس^۲ از آن مال سی هزار دینار^۳ بگزاردم و باقی ابن الفرات^۴ مرا نظر فرموده^۵ و موکلان از^۶ من دور کرد و من در خانه ملازم شدم تا آن وقت که آفریدگار تعالی^۷ ابواب رحمت و فرج بر من گشاده گردانید^۸ و مقالید^۹ اعمال خطیر^{۱۰} و اشغال^{۱۱} بزرگ در قبضه کفایت^{۱۲} من نهاد.

وفایده این حکایت آن است که خوف و هراس مفراط^{۱۳}، مرد جوان را پیر گرداند و موی چون^{۱۴} قیر^{۱۵} هم رنگ شیر کند^{۱۶}.

حکایت (۶)^{۱۷} و از نظایر و اخوات^{۱۸} این حکایت^{۱۹} که تقریر افتاده^{۲۰} آن است^{۲۱} که مهتر فراشی^{۲۲} بود در سرای^{۲۳} امیرالمؤمنین^{۲۴} مقتدر^{۲۵} خدمت کردی و درعهده^{۲۶} صافی حرمی بودی. صافی گفت روزی

- (۱) مپ ۲ : از خوف و هراس بود. مج : شناختم . (فاذاً انا قد شبت فی تلك الليلة الواحدة). تنوخی . (۲) متن و مج : من . (۳) مج : درم . (۴) متن : ابن الفوات. (۵) مپ ۲ : - (وباقی ابن الفرات مرا نظر فرمود). (۶) متن : - از. (۷) مج : - تعالی. (۸) مج : بر من بگشاد. (۹) مپ ۲ : - مقالید. (۱۰) متن : خطر. (۱۱) مج : - اشغال. (۱۲) متن : اقتدار. (۱۳) مج : - مفراط. (۱۴) مپ ۲ : هم رنگ. (۱۵) مج : + را. (۱۶) مج : گرداند. نتیجه‌یی که عوفی ازین حکایت گرفته غیر از آن است که از نقل تنوخی در فرج بعد از شدت برمی آید. ← تنوخی. الفرج بعدالشد. چاپ قاهره ص ۱۲۶. (۱۷) ← تنوخی. فرج بعدالشد. چاپ قاهره ص ۱۲۷. (۱۸) مج : - اخوات. تنوخی (و شبه هذا الحديث). (۱۹) مج : - حکایت. (۲۰) مپ ۲ : - که تقریر افتاد. (۲۱) متن و مج : افتاده است. (۲۲) متن : فراموشی. مج : بوفراش. تنوخی (عریف علی الفرائشین). (۲۳) مپ ۲ : خانه. (۲۴) بنیاد : - امیرالمؤمنین. (۲۵) مج : - مقتدر. (۲۶) مج : عهد.

چند از خدمت تقاعد نمود^۱ و او را ندیدم^۲ و تفحص حال^۳ او می کردم تا روزی او را در بازار یافتیم. هیأت او متغیر شده بود^۴ و محاسن او تمام سپید گشته و لباس فراشانه^۵ به جامهٔ بازار گانانه^۶ بدل کرده. جماعتی از خدمت - گاران را فرمودم تا او را^۷ به وثاق خود بردند^۸ تا از^۹ حقیقت حال او^{۱۰} استکشافی کنم. چون به وثاق رفتیم^{۱۱} و^{۱۲} او را از آن^{۱۳} حال^{۱۴} پرسیدم^{۱۵} و موجب ترك خدمت باز طلبیدم^{۱۶}، گفت اگر مرا امان دهی و از تعرض خود ایمن گردانی و عهد کنی^{۱۷} که تعرضی^{۱۸} به من نرسانی تقریر کنم. پس او را ایمن گردانیدم^{۱۹}. گفت رسم ما در خدمت امیرالمؤمنین^{۲۰} آن بود که^{۲۱} هر روز مهتر^{۲۲} فراشی^{۲۳} با خیل^{۲۴} خود در سرای حرم رفتی و خیشها را^{۲۵} آب زدندی و بر مراسم آن خدمت قیام نمودی^{۲۶}. روزی

(۱) متن : نمودم. مج: نموده. (۲) مپ: بدیدم. تنوخی (فظننت أنه علیل). (۳) مج: احوال. (۴) مج: - بود. (۵) مج: فراشان را. (۶) مج: به لباس بازار گانان. (۷) مج: - او را. (۸) مج: برند. (۹) متن: - از. (۱۰) متن و مپ ۲: - او. (۱۱) مج: رفتیم. (۱۲) متن و مج: - و. (۱۳) متن و مج: - آن. (۱۴) مج: + او. (۱۵) متن: - پرسیدم. مج: پرسیدیم. (۱۶) مج: ازو طلبیدم. (۱۷) مپ: ۲: عهد گردانی. (۱۸) مپ ۲ و مج: مکروهی. (۱۹) حکایت از قول کسی به نام صافی حرمی که از کار گزاران مقتدر بوده است به نقل آمده. مأخذ حکایت را عوفی ذکر نکرده ولی تنوخی در دنبال حکایت ابوعمر و قاضی (حکایت قبلی) این حکایت را از قول ابوالحسین بن محمد بن علی بن موسی الانباری کاتب آورده که او آن را از کلوی کاتب حرم مقتدر نقل کرده است در حال و کلر ی-کی از رئیسان فراشان مقتدر (عریف علی الفراشین) که همان مهتر فراش به تعبیر عوفی ست. (۲۰) مپ ۲ و بنیاد: امیر. (۲۱) متن: در. (۲۲) بنیاد: - مهتر. (۲۳) متن: فراموشی. مج: مهتران فراش. (۲۴) مج: - خیل. (۲۵) متن: + به. (۲۶) مپ ۲: - (و بر مراسم... نمودی).

نوبت من بود. با خیل خود^۱ در سرای حرم^۲ در شدم و آن روز^۳ مخمور بودم^۴. یاران را گفتم من ساعتی بخواهم آسود^۵. شما^۶ چون از خدمت خود^۷ فارغ آید^۸ مرا بیدار کنید^۹ تا يك جا رویم^{۱۰}. ایشان به طلب آب برفتند^{۱۱} و^{۱۲} من در^{۱۳} پس^{۱۴} خیش خانه^{۱۵} بخفتم و به سبب نسیم خوش که به من می‌رسید، خواب بر^{۱۶} من غلبه کرد^{۱۷} و فراشان که در خیل من بودند بیاوردند و خیش‌ها را^{۱۸} تر^{۱۹} کردند و^{۲۰} چون از خدمت خویش^{۲۱} فارغ آمدند، از من شان فراموش شد^{۲۲}، مرا بیدار نکردند^{۲۳} و هم آن‌جا^{۲۴} بگذشتند^{۲۵} و چون ایشان برفتند^{۲۶} من آن‌جا خفته بماندم^{۲۷} و چون بیدار شدم شبان‌گاه گشته بود^{۲۸} و از خیش خانه آواز زنان می‌آمد^{۲۹}. چون^{۳۰}

- (۱) مج : - (در سرای حرم... با خیل خود). (۲) مج : خلیفه. (۳) متن و مج : + من. (۴) (کنت فیه مخمورا). تنوخی. (۵) مپ : ۲ : خفت. (۶) مپ : ۲ : - شما. (۷) مج : - خود. (۸) مج : گردید. (۹) (...). فلم اخرج بخروج الرجال و قلت لهم انصر فوافها تواقع بکم لاتمام الرش فاذا رشتهم فنبهونی فانی نائم هنا). تنوخی. (۱۰) مپ : ۲ : به يك جا برویم. مج : يك جا بیرون آییم. (۱۱) مج : رفته بودند. (۱۲) مپ : ۲ : - و. (۱۳) مج : به. (۱۴) مپ : ۲ : این. (۱۵) مج : در خانه. (۱۶) مج : در. (۱۷) (ودخلت خلف الخیش الی باب باذاهنج یخرج منه ریح طيبة و نمت و غلب علی النوم). تنوخی. (۱۸) مج : - را. (۱۹) مج : بر. (۲۰) مپ : ۲ : - (و به سبب... ترک کردند و) (۲۱) مج : - خویش. (۲۲) مپ : ۲ : مرا فراموش کردند. مج : از من یاد نکردند. (۲۳) مج : - مرا بیدار نکردند. (۲۴) مج : + مرا. (۲۵) مپ : ۲ : هم از آن‌جا برفتند. (۲۶) مج : رفته بودند. (۲۷) مپ : ۲ : - (و چون ایشان... خفته بماندم). (۲۸) مپ : ۲ : شبان‌گاه بود. مج : شب آن‌گاه بگذشته بود. (۲۹) (... و اخذت الجواری فی الغناء...). تنوخی. (۳۰) مج : من خود.

آن حال بدیدم، از حیات خود^۱ نومید شدم^۲ و گفتم اگر مرا این جا بینند به جز هلاک کاری دگر نخواهد بود^۳. پس در باد خانه رفتم و آن^۴ جای گاهی تنگ بود، پای های خود را بر^۵ دیوار باد خانه^۶ نهادم و در هوای آن^۷ معلق^۸ همی^۹ بودم^{۱۰} و چشم می داشتم که همین ساعت یکی را نظر^{۱۱} بر من افتد^{۱۲} و سبب هلاک من گردد^{۱۳} تا بعد از نماز دیگر^{۱۴} کنیزک فراش بیامد و آن جای ها^{۱۵} را بیفشاند و مجلس لهو ساخته گردانید^{۱۶} و هم در

(۱) مج : - خود. (۲) تنوخی در قسمت دیگر حکایت آن جا که فراشان خیش خانه را ترک کردند و بسی آن که مهتر خود را بیدار کنند او را وا گذاشتند و رفتند، گفته است: (... ففرغوا من رش الخیش فعلمت أنى مقتول ان احس بی القوم فتحیرت فلم ادرما اعمل...). (۳) مپ ۲ : از هلاک چیزی نماند. مج : دیگر نباشد. (۴) مپ ۲ : - آن. (۵) متن و مپ ۲ و بنیاد : در. (۶) متن : دار بنای خانه. مپ ۲ و بنیاد : دیوارهای خانه. متن مرجع مطابق است با ضبط مج که صورت مضبوط تنوخی آن را تأیید می کند: (... فدخلت الباداهنج وکان ضیقاً فجعلت رجلی علی حائط الباداهنج). (۷) مج : - آن. (۸) مپ ۲ : - و در هوای آن معلق. (۹) مپ ۲ : می. (۱۰) ... و تعلقت فیه و وقفت معلقاً...). تنوخی. (۱۱) مج : چشم. (۱۲) ... اترقب أن یفطن بی). تنوخی. (۱۳) مج : باشد. (۱۴) این جا نماز دیگر به معنی نماز خفتن است زیرا بالاتر گفته است : «آن جا خفته بماندم و شبان گاه گشته بود» و کمی پایین تر می گوید : «... و من بر همان حالت می بودم تا پاسی از شب گذشت» که عین عبارت تنوخی ست. و نماز دیگر به معنی نماز خفتن تواند بود که بعد از نماز مغرب است به قیاس نماز دیگر به معنی نماز عصر که بعد از نماز ظهر است. و نمی توان دیگر را صفت مقدم کنیزک انگاشت زیرا پیش ازین عبارت ذکرى از کنیزکی نشده است تا این یکی دیگر کنیزک باشد. تنوخی ذکرى از نماز نکرده است. (۱۵) مج : خیمه ها. متن و بنیاد : جامه ها. (۱۶) تنوخی ذکرى از کنیزکی که جای ها یا جامه ها را بیفشاند و مجلس لهو ساخته گراند نکرده است بل که از زنان فراش یاد کرده و گفته است مجلس ساخته شد.

حال مقتدریامد با کنیزکان بسیار. پس کنیزکان را بنشانند^۱ و جمله به سماع مشغول شدند و من آن را* می شنیدم و مرغ عقل از قفس^۲ دماغ من پریده بود و روح می خواست که شبکات^۳ قفس نفس را برهم شکند^۴ و من بر همان حالت می بودم تا آن گاه که^۵ پاسی از شب بگذشت و^۶ امیر المؤمنین به کنیز کی میل کرد و دیگران باز گشتند و مجلس خالی شد^۷. خواستم که از آن موضع بیرون آیم باز اندیشه کردم که در خون خود شریک شده باشم^۸

(۱) مپ ۲ : - (بسیار. پس کنیزکان را بنشانند). (ولم یکن بأسرع أن جاء المقتدر و عدة جوار فجلس و اخذت الجواری فی الغناء). تنوخی. عوفی کمی بالاتر نیز از آواز زنان ذکری کرده است. به نظر می رسد که عوفی ترجمه یی آزاد با تفصیل و گاهی همراه با صنعت گری از حکایت تنوخی پرداخته است. (*) متن: جمله. مج: جمله آن. (۲) مپ ۲ : - قفس. (۳) متن و بنیاد: مشکات. (۴) (...) و أنا اسمع ذلك كله و روحی تکاد تخرج). تنوخی. مطابق نقل تنوخی در این موقع مهتر فراشان حالت آویختگی رها کرده و به زمین با ذاهنج نشسته. شاید آن مست مخمور که پیش نسیم خیش خانه به خواب رفته بود اکنون به شنیدن آواز کنیزکان به سماع آمده است. اما باز از بیم جان از هوای مجلس آواز به تعلیق در هوای باد خانه رو کرد. (...) الى أن مضت قطعة من الليل). (۵) مج: - آن گاه که. (۶) مپ ۲ : - و. (۷) مپ ۲ : - و مجلس خالی شد. مطابق نقل تنوخی بعد از آن که مهتر فراشان از زمین باد اهنج برخاست و خود را در هوای بادگیر معلق ساخت و پاسی از شب گذشت المقتدر بالله به جلیله یی که صاحب آن خانه بود میل کرد (بالاتر هم تنوخی از قول رئیس فراشان گفته بود: «... مذخلت و معی رجالی الی دار فلانة و ذکر حظیة جلیله من حظایا المقتدر...» و باقی کنیزکان رفتند و (خلی الموضع فواقع المقتدر الجاریه و انا اسمع حرکتها و کلامها ثم نامافی مکانها و أنا لا سبیل لی للنوم لحظة واحدة لما نابنی من الخوف) و سپید شدن موی آن مهتر فراشان در همین لحظه های هول بوده است. (۸) عبارت عوفی با تصرفی از عبارت تنوخی مأخوذ است. تنوخی به جای «در خون خود شریک شده باشم» گفته است: (...) ثم علمت أني ان فعلت ذلك تعجلت القتل).

که^۱ اگر کسی را^۲ نظر بر من افتد مرا نگاه دارد^۳. آن گاه جان من در معرض فنا بوده باشد^۴. پس هم آن جا صبر کردم تا آن گاه که روز روشن شد. و امیرالمؤمنین^۵ از آن موضع بیرون رفت و هوا گرم شد فراشان بیامدند خیش ها را تر کردند^۶. من با ایشان بیرون آمدم. مرا^۷ گفتند کجا بودی گفت^۸ در خون من سعی مکنید^۹ که قصه^{۱۰} من درازست^{۱۱}. بعضی از ایشان

(۱) مپ ۲ : - که. (۲) مپ ۲ : - را. (۳) مپ ۲ : مرا بگیرد. مسج : نگاه کند. (۴) مپ ۲ : - (آن گاه بوده باشد). (۵) مپ ۲ : و مقتدر. بنیاد : - امیرالمؤمنین. (۶) مپ ۲ : فراشان بیامدند و آب زدند. مسج : خیش ها در بر کردند. (۷) مسج : - مرا. (۸) متن : گفتند. (۹) مسج : کرده بودند. (۱۰) مسج : - قصه^{۱۱} من درازست. (عبارت تنوخی «... فان حدیثی یطول» و عوفی «قصه من درازست» به عبارت نظامی شبیه است. در داستان خیر و شر از هفت پیکر. خیر ستم رسیده در جواب دختر کرده ازو پرسید : این ستم بر جوانی تو که کرد وین چنین زینهار با تو که خورد گفت : کار من طرفه بازی دارد قصه^{۱۲} من درازی دارد). که هر آینه ارسال مثل است و استخدام مثل سائر در تداول عامه. مپ ۲ و بنیاد : - قصه تمام بگفتم. (حال مرد در آن هول و هراس متناسب با شرح کردن قصه نیست. کمی بالاتر آن جا که صافی حرمی (یا کلوی کاتب حرم) حال او باز می پرسد از گفتن آن بیم دارد. امان می خواهد و تضمین کتمان (... علی ان لی الامان و الکتمان) و اکنون که فراشان و به نقل تنوخی یاران و فراشان مهتر فراشی دیگر (عریف آخر) حال او می پرسند او در حال گریزست و عزم جزم کرده و با خدای عهده که ازین پس ترك خدمت مخلوق کنم) (كنت عاهدت أنا فی الباذاهنج ان هو خلصنی منه لا أخدم احداً ابداً ولا اشرب النبیذ). چه جای تمام گفتن قصه است. از اتفاق در نقل تنوخی نیز این معنی ذکر نشده است (... تلك حالی الی أن انتبه المقتدر فی السحر و خرج من الموضع فلما كان فی غد نصف النهار جاء عریف آخر من الفراشین و معه فراشیه فخرجت فاختلفت بهم. فقالوا ای شیء تعمل هنا. فأومأت الیهم بالسکوت و قلت الله الله فی دمی...) پیدا است که از سخن گفتن بیم دارد و با اشاره ایشان را به سکوت دعوت می کند و با استغاثه می خواهد که در خون او سعی نکنند.

مرا^۱ گفتند که بیش تر^۲ موی تو سپید گشته است^۳. پس^۴ قدری آب از ایشان^۵ بستدم و مشک خود پر کردم و^۶ با ایشان بیرون آمدم و چون به خانه رسیدم^۷ چند روز از خوف و هراس^۸ آن حالت^۹ رنجور بودم^{۱۰} و چون صحت روی نمود با خدای عهد کردم که تر [ك] ^{۱۱} خدمت مخلوق کنم^{۱۲}. پس آن قدر سیم که داشتم آن را در تجارت انداختم و بدان بازرگانی می کنم^{۱۳} و آفریدگار سبحانه و^{۱۴} تعالی در آن خیری و برکتی^{۱۵} پدید آورده است و هر ساعت^{۱۶} مرا محقق می شود^{۱۷} که خدمت مخلوق کردن، بنده کردن نفس آزادست و اعتماد هم بر چو خودی کردن تکیه بر باد^{۱۸}. چنان که بهاء الدین بغدادی درین معنی^{۱۹} می گوید.

نظم^{۲۰}

کردم از جهل خدمت مخلوق تا^{۲۱} ز خالق کنون جزا ش این است
عقل می گویدم بسرو جان کن هر که خدمت کند سزا ش این است^{۲۲}

- (۱) مج : - بعضی از ایشان مرا . (۲) مپ ۲ : - که بیش تر. (۳)
(و قال بعضهم ما بال لحيتك قد ابيضت). مپ ۲ : شده است. مج : سپیدست.
(۴) مج : و. (۵) مج : آن. (۶) مپ ۲ : - (قدری... پر کردم و).
نسخه ها: بمشك خودتر کردم. (۷) متن : آمدم. مپ ۲ - چون به خانه رسیدم.
(۸) مپ ۲ : - و هراس. (۹) مپ ۲ : - آن حالت. مج : - حالت. (۱۰)
مج : گشتم. (۱۱) مپ ۲ : نیز. مج : دگر. (۱۲) مپ ۲ : بکنم. مج :
نکنم. ← شماره ۱۰ حاشیه صفحه قبل. (۱۳) مپ ۲ : معامله می کردم.
(۱۴) مپ ۲ : - سبحانه و. (۱۵) مپ ۲ : در آن برکت. (۱۶) مپ
۲ : - هر ساعت. (۱۷) مج : - (پس آن قدر سیم . . مرا محقق می شود).
(۱۸) متن : آب. (۱۹) مپ ۲ و مج : - درین معنی. (۲۰) مپ ۲ و بنیاد
و متن : بیت. (۲۱) مج : یا. (۲۲) ← تنوخی. الفرج بعدالشد. چاپ قاهره
ص ۱۲۹. (عوفی نتیجه گیری واستشهاد به نظم منقول از بهاء الدین رابا تصرف وحذف

حکایت^۱ (۷) در معنی امید اگر چه حکایات^۲ بسیارست اما ایسن حکایت عجب است که علی ناقد^۳ حکایت کرد که من در عهد خلافت امیرالمؤمنین^۴ مقتدر در بغداد نان^۵ محبوسان دادمی^۶ روزی در زندان مردی را دیدم دست و پای او^۷ در غل و^۸ زنجیر و دل و جانش در گرم و زحیر، آب عذاب برو گشاده^۹ و خشتی آهنین^{۱۰} به وزن سی من بر پشت ارنهاده^{۱۱}. گفتم ای مسلمان^{۱۲} سبب حبس و تعذیب تو^{۱۳} چیست. گفت من^{۱۴} مظلوم و جرمی^{۱۵} ندارم. شبی در بازار یحیی^{۱۶} به وثاق دوستی مهمان^{۱۷} بودم^{۱۸}.

→

و اضافه‌یی چند در حکایت به ذوق و سلیقه خود روا داشته و به صورت اقتباس و ترجمه آزاد حکایت تنوخی را به فارسی گردانیده است.

(۱) ← تنوخی. الفرّج بعد الشدة ج ۱ ص ۱۳۰. (۲) مپ ۲: حکایت. مج: - حکایات. (۳) تنوخی از قول بهلول (بن محمد بن احمد بن اسحاق بن بهلول التَنُوخِی) که از معاصران اوست (و در زمان نقل حکایت در قید حیات نبوده است) و بهلول از قول ابوعلی (الوکیل علی ابواب القضاة ببغداد، و يعرف بالناقد) این حکایت را نقل کرده است. مج: علی باقلى. (۴) بنیاد: - امیرالمؤمنین. (۵) مج و بنیاد: + به. (۶) کنت اُقیم خبزالمحبوسین. (تنوخی). (۷) مپ ۲: - او. (۸) مپ ۲: - غل و. (۹) متن و مپ ۲: - (و دل... گشاده). (۱۰) مپ ۲: آهن. (۱۱) «... فرأیت فی المطبق رجلاً مغلولاً علی ظهره لبنة حديد فیها ستون رطلاً» تنوخی. (۱۲) مپ ۲: - ای مسلمان. مج: مسلمانان. (۱۳) مپ ۲: + این. مج: - حبس و تعذیب تو. (۱۴) مج: - من. (۱۵) مج: جرم. (۱۶) مپ ۲: - در بازار یحیی. (۱۷) متن: - مهمان. (۱۸) «... فسألته عن قصته فقال: أنا والله مظلوم. فقلت: وكيف كان أمرک. فقال كنت ليلة من الليالي فی دعوة صديق لی بسوق یحیی» تنوخی.

بعد از استیفای^۱ مایده برای اقتباس فایده^۲ ساعتی آن جا تسوقف نمودم^۳ و چون قوت^۴ خواب بر لذت سمر^۵ غالب آمد^۶، عزیمت خانه کردم و در راه جماعتی^۷ عسسان^۸ پذیره^۹ من^{۱۰} آمدند^{۱۱}. من اندیشه کردم که نباید که مرا بگیرند^{۱۲} و به زحمت ایشان درمانم، از پس دکانی^{۱۳} نی بستی بود در آن جا رفتم چون عسسان آن جا رسیدند با شمع و^{۱۴} مشعله، گفتند درین نی - بست بیاید نگرید نباید^{۱۵} که کسی این جا^{۱۶} مخفی شده باشد. پس بدان جا درآمدند و مشعله در آوردند^{۱۷}. کشته یی دیدم که حالی^{۱۸} او^{۱۹} را کشته بودند و خون از وی می دوید^{۲۰} و کاردی برسینه او^{۲۱} نهاده و مرا دیدند آن جا ایستاده. بی گمان شدند که مگر کشنده او^{۲۲} من بودم^{۲۳}. مرا

- (۱) مپ ۲: - استیفا. (۲) مپ ۲: - برای اقتباس فایده. (۳) مچ: کردم. (۴) مچ: وقت. (۵) مچ: سر. (۶) مپ ۲: - (و چون... آمد). (۷) مپ ۲: جماعت. (۸) متن: عسسان. مچ: عسس. (۹) مچ: - پذیره من. بنیاد: برابر من. (۱۰) مپ ۲: مرا بدیدند. مچ: مرا بگرفتند. (۱۱) متن: برگیرند. (۱۲) مچ: - (من ... دکانی). (۱۳) مپ ۲: - شمع و. (۱۴) مپ ۲: - نباید. (۱۵) متن و مچ: آن جا. (۱۶) مپ ۲: - و مشعله در آوردند. (۱۷) مچ: - (نی بستی ... حالی). (۱۸) مچ: مردی. (۱۹) مچ: می رفت. (۲۰) مچ: وی. از قسمت «استیفای مایده» تا «قوت خواب بر لذت سمر غالب آمد» جمله پردازی عوفی است و چنان که چند جا اشاره کرده ام کار عوفی اقتباس است و نوعی ترجمه آزاد. دنباله حکایت را تنوخی چنین نقل کرده است: «فخرجت من عنده مغلسا وفي الوقت فضل و أنا لأعلم، فلما صرت فی قطعة من الشارع رأیت مشاعل الطائف فرهیته و لم أدر ما أعمل فرأیت شریحة مشوشة تحنها و دخلت و دورتها کما کانت و قمت فی الدکان لیجوز الطائف و أخرج، و بلغ الطائف الموضع فرأی الشریحة المشوشة قال فتشوا هذا الدکان فدخلت الرجاله بمشعل فرأیت فی ضوءه رجلاً فی الدکان

بگرفتند^۱ و به انواع ، تعذیب و تشدید^۲ کردند و چون من بی گناه بودم اقرار نکردم^۳ و آن خون بر من ثابت نشد^۴ مرا حبس فرمودند و جمعی^۵ از اتباع و اشیاع من که بیش تر معارف^۶ بغدادند^۷ بر دیانت و صلاح و عفت من شهادت اقامت کردند تا از کشتن من امتناع نمودند^۸ و مرا^۹ هم برین حالت که می بینی محبوس^{۱۰} بگذاشتند^{۱۱} و شانزده سال است که درین محنتم^{۱۲} و باین همه درین مدت، یک ساعت^{۱۳} از لطایف^{۱۴} فضل آفریدگار نو میدنی ام که زمان تا زمان^{۱۵} فرج روی نماید^{۱۶} و درهای خلاص بر من

→ مذبحاً و علی صدره سکین...» (تنوخی). (۲۱) مج : آن مرد. (۲۲) مپ ۲ : - (بی گمان... بودم). «... فجذعت و رأی الرجال ذلك و رأونی قائماً فلم یفتکروا فی الا أنا قاتله...» (تنوخی).

(۱) مج : - مرا بگرفتند. در اصل حکایت مفاد مرا بگرفتند آمده است. « و أخذنی صاحب الشرطة». (۲) مپ ۲ : - و تشدید. مج : + بر من می. (۳) متن و مپ ۲ : نمی کردم. (۴) مپ ۲ : - و آن خون بر من ثابت نشد. «... ثم عرضت فضربت ضرباً شديداً و عوقبت اصناف العقوبات و أنا أنکر.» (تنوخی) (۵) مج : جماعتی. (۶) مج : معارفان. (۷) مپ ۲ : - که بیش تر معارف بغدادند. (۸) مج : امتناع نمود. «و عندهم أنى أتجلدوهم یزیدونی فاجتمعت اهلی و کان لهم شغب بأسباب السلطان فتکلموا فی و استشهدوا خلقاً کثیراً علی سیری فبعد شدائد ألوان أعفیت من القتل.» (تنوخی) با مقایسه عبارت تنوخی با عبارت پردازی عوفی میزان تصرف و حذف و اضافه مترجم دیده می شود. (۹) مپ ۲ : - مرا. (۱۰) مج : - محبوس. (۱۱) مپ ۲ : کرده اند. (۱۲) « و نقلت الی المطبق ، و فی هذا الحديد من منذت عشرة سنه.» (تنوخی). مطبق به ضم اول و سکون دوم و کسر سوم زندان زیر زمینی ست. (۱۳) مپ ۲ : - درین مدت یک ساعت. (۱۴) مپ ۲ : - لطایف. (۱۵) مج : ستا زمان. (۱۶) «... ما آیس مع ذلك من فضل الله عز وجل فأن من ساعة الی ساعة فرجا.» (تنوخی)

بگشاید^۱ و تا^۲ ما درین حدیث بودیم^۳ درهای زندان^۴ بشکستند^۵ و غوغا^۶ در زندان آمدند^۷ و جمله رهایی یافتند^۸ و آن^۹ مسکین بیرون آمد^{۱۰} و چون^{۱۱} تفحص آن^{۱۲} حال بکردم^{۱۳} نازوك^{۱۴} را^{۱۵} که امیر عسس بود کشته بودند و فتنه یی عظیم قایم گشته^{۱۶} و آن فتنه گویی که سبب^{۱۷} حصول امید^{۱۸} و خلاص^{۱۹} آن محبوس^{۲۰} بی چاره بود و قوت یقین و ثقت^{۲۱} او به فضل اکرم^{۲۲} الا کریمین و سیلت^{۲۳} رهایی او گشت^{۲۴} تا عالمیان بدانند که هر که به فضل آفریدگار^{۲۵} امیدوار بود به عاقبت از همه محنت هاش^{۲۶} رهایی دهد^{۲۷}

- (۱) مپ ۲ : - و درهای خلاص بر من بگشاید. (۲) مچ : - تا.
 (۳) مچ : و من درین حدیث بودم که. (۴) مچ : در زندان. (۵) متن و مپ ۲ : بگشادند. (۶) مپ ۲ : غوغای. (شاید : غوغایی). (۷) متن : آمد. (۸) مچ : جمله را رها کردند. (۹) مچ : این. (۱۰) مپ ۲ : - و آن مسکین بیرون آمد. (۱۱) متن و مچ : + من. (۱۲) متن : - آن. (۱۳) مچ : چون من آن حال تفحص کردم. (۱۴) بعضی نسخه ها : ماروك. (۱۵) مپ ۲ : - را. مچ : + دیدم. (۱۶) مچ : قایم شده است. (۱۷) متن : و گویی که سبب آن فتنه. بنیاد : به سبب آن فتنه. مچ : - که سبب. (۱۸) متن : - امید. (۱۹) مپ ۲ : و گویی سبب آن فتنه خلاص. (۲۰) متن و مپ ۲ : محبوسان. (۲۱) مچ : - ثقت. (۲۲) متن : - به. (۲۳) مچ : سبب. (۲۴) مپ ۲ : - (و قوت ... گشت). ازین به بعد افزوده عوفی ست. تنوخی حکایت را تا این موضع تمام کرده است : «... فوالله ما خلص کلامه من فیه حتی ارتفعت ضجة عظيمة و کسر الحبس و وصلت العامة الى المطبق و مکائده فأخر جواکل می کان فی الحبس و خرج الرجل من جملتهم فانصرف و أنا اریدیبتی فاذا نازوك قد أقبل و الفتنة قد ثارت و فرج الله جل و عز عن الرجل » (تنوخی) ← الفرج بعد الشدة ج ۱. چاپ مصر : ص ۱۳۰ (۲۵) مچ : پروردگار. (۲۶) مپ ۲ : - ش. (۲۷) مچ : از همه محنت رهایش دهد. مپ ۲ : به عاقبت از همه محنت ها رهایی یابد.

و همه بستگی‌هاش^۱ را گشایش بخشد^۲ چنان که شاعر درین بیت گوید^۳.

نظم^۴

تکیه بر فضل خدا کن طمع از غیر^۵ بیر

که کست دست نگیرد چو به‌غم درمانی

بر درطاعت او باش ملازم شب و روز

نیک^۶ نبود که گه^۷ بار تو بر^۸ درمانی

گر تو درمانی در رنج بگو با کرمش

که خلاصیم بده زان که تو هم درمانی^۹.

حکایت^{۱۰} (۸) آورده‌اند که وقتی امیرالمؤمنین مأمون تغمدالله

برحمته^{۱۱} بر فرج رخجی^{۱۲} متغیر شد و بفرمود تا او را محبوس کنند. فرج

گفت به هر کس از ارکان دولت پناه گرفتم^{۱۳} و از ایشان در خلاص خود

(۱) - معج : - ش. (۲) مپ ۲ : - و همه بستگی‌هاش را گشایش بخشد .

(۳) معج : - چنان که شاعر درین بیت گوید. (۴) متن و مپ ۲ و بنیاد : بیت.

(۵) مپ ۲ : خلق. معج : زهمه خلق. (۶) مپ ۲ : ننگ. (۷) متن : -

گه. بنیاد و معج : دگر. (۸) معج : - بر. (۹) معج این بیت را ندارد.

(۱۰) اصل این حکایت را تنوخی درالفرج بعدالشیء آورده است: «وكان المأمون

قد غضب علی فرج الزحمی فتکلمه عبدالله بن طاهر و مسرور الخادم فی اطلاقه

قال فرج : قبت لیلتی و أنا مفکرا ذاتانی آت فقال لی : لما أتی فرج من ربه فرجا

جئنا الی فرج نبغی به الفرجا فلما أصبحت لم اشعر الا واللواء قد عقدلی علی

ولاية فارس و الاهواز و اطلق لی معونة خمسمائة الف درهم ، و اذا ابوالبغا

(دهستانی : ابوالهنیعی) الشاعر قایم علی باب داری و قد کتب هذا البیت فی رقعة

فقلت له : متى قلت هذا. فقال فی الوقت الذی رضی عنک فیه. فأمرت له بعشرين

الف درهم. « ← الفرّج بعدالشیء. ج ۱ ص ۱۳۲ (۱۱) مپ ۲ : رحمه الله.

معج : رحمة الله علیه. (۱۲) تنوخی : فرج زحمی. ← دهستانی ص ۴۴۰

(۱۳) مپ ۲ : پناه می گرفتم.

استعانت طلبیدم^۱ هیچ کس در آن نفسی نزد^۲ و مرا^۳ قوی دل نگردانید^۴. پس از همه دوستان^۵ نوید گشتم و امید به رحمت آفریدگار مستخلص گردانیدم و آن شب در آن زندان اضطراب بسیار می^۶ کردم و چون مرغ نیم بسمل^۷ در مضراب می^۸ تپیدم. آخر الامر^۹ به وقت نسیم سحر در خواب شدم و روح من به مطالعه عالم ارواح ترقی کرد^{۱۰}. یکی را دیدم که به نزدیک من آمد و این بیت بگفت :

شعر

لما أتى فرج من ربه فرجا^{۱۱} جئنا^{۱۲} الى فرج نبغى به^{۱۳} الفرجا
یعنی^{۱۴} چون فرج را^{۱۵} فرج رسید ما را^{۱۶} از فرج فرج طلبیم^{۱۷}. چون روح روح این سخن بیافت به خاص خانه خود مراجعت نمود. نرگس چشم چون بوی بهار فرج^{۱۸} شنید از غنچه اجفان برون آمد، چشم بگشادم و گوش بنهادم^{۱۹} که هر آینه تخم امید بری خواهد داد و از نهال این فال ثمری پدید خواهد آمد و تعبیر این خواب سبب بیداری بخت من خواهد شد^{۲۰}. در اثنای این حال

- (۱) مپ ۲ : می طلبیدم. (۲) مپ ۲ : - نفسی نزد. (۳) مچ : - مرا.
(۴) مچ : نکرد. متن : نگردانیدند. (۵) مپ ۲ : - دوستان. (۶) مچ : - می.
(۷) متن : - نیم بسمل. (۸) مپ ۲ : - (و چون ... می تپیدم).
(۹) مچ : آخر. (۱۰) مپ ۲ و متن : + در خواب. مپ ۲ : - (و روح ... ترقی کرد).
(۱۱) مچ و بنیاد : فرج. (۱۲) متن و مپ ۲ : حسی. مچ و بنیاد : حینا. (متن موافق ضبط تنوخی ست). (۱۳) نسخه ها : له.
(۱۴) متن و مچ : - یعنی. (۱۵) مچ : - را. (۱۶) متن و مپ ۲ : مرا.
(۱۷) مچ : طلبیم. (۱۸) مچ : رجا. (۱۹) متن : بگشادم. (۲۰) مپ ۲ : - (و تعبیر ... خواهد شد).

بیت

مبشر آمد و آورد نامه اقبال که دولت آمد، باید شدن به استقبال
 یکی از خواص من در آمد و گفت: امروز عبدالله طاهر در حق تو آثار
 تربیت ظاهر کرد به شفاعت مسرور خادم^۱ سرور قصد غم خانه^۲ سینه
 تو خواهد کرد و امارت فارس و اهواز ترا فرمودند. مبشر هنوز در تقریر
 این بشارت و تذکیر این اشارت^۳ بود که^۴ خواص حضرت خلافت در آمدند^۵
 و مرا از آن مسکن بلا بیرون آوردند و به جامه^۶ خانه امیر المؤمنین برد^۷
 و لوای ولایت فارس با^۸ تشریفی که معهود آن^۹ بود به من پوشاندند^{۱۰} و
 پنجاه هزار درم از برای ساختگی اسباب مرا دادند و به واسطه آن که امید
 از مخلوقات برداشتم و در خدا بستم آفریدگار تعالی اسباب مرا ساخته
 گردانید و آن^{۱۱} محنت و بلا را به دولت و غنا بدل کرد^{۱۲}. و این حکایت
 تنبیهی است تا عاقلان را معلوم شود که محنت و اندوه را دوامی^{۱۳} و شادی
 و نعمت را قوامی^{۱۴} نه^{۱۵} چنان که گفته اند

بیت

چون دایم^{۱۶} نیست دور ماه و خورشید
 پیوسته به فیض فضل حق دارم^{۱۷} امید

- (۱) متن و بنیاد: + قادم. (۲) متن - خانه. (۳) متن و مپ ۲: - و تذکیر این اشارت. (۴) مج: + بر من. (۵) متن: بیامدند. مج: بیامد. (۶) متن: خاص. (۷) مپ ۲: - (و به جامه ... برد). (۸) مپ ۲: - لوای ولایت فارس با. (۹) مپ ۲: - آن. (۱۰) متن و مج: داد. (۱۱) متن: از. (۱۲) مپ ۲: - (و آن محنت ... کرد). (۱۳) مپ ۲ و مج: + نبود. (۱۴) متن: ثباتی. (۱۵) مپ ۲: - نه. (۱۶) مج: میدانم. (۱۷) متن و مپ ۲: دار.

کاندر چمن دولت دنیسای دنی

نه^۱ خار همی ماند و نه^۱ گل جاوید
 اتفاق ارباب حقیقت است که چنان که امیدواری مایه^۱ شکیبایی است نیکو
 گمانی^۲ به خدای عزوجل امیدواری است، که عادت کرام آنست که کسی
 را که در حق ایشان نیکو گمان باشد او را از مواد^۳ احسان خود محروم
 نگردانند، و هر کس که به داعیه^۴ رجا^۴ به در کرم ایشان رود^۵ مقصود او در
 کنارش نهند و صفت^۶ اکرم^۶ الاکرمین در حق^۷ امیدواران آنست که ایشان
 را بیش از آرزوی ایشان^۸ نعمت فرماید و بعد از یأس و حرمان جمال
 مطلوب^۹ بدیشان نماید و ابواب حصول مقاصد بدیشان^{۱۰} گشاید^{۱۱} و امروز
 از کبار کرام درین ایام از صاحب دولتی که بدین خلق کریم تخلق
 می نماید^{۱۲} و امیدواران احسان و اجمال را به فیض یادی و لطف مساعی
 خویش تربیت می فرماید و قصه^{۱۳} حاجت ارباب حوایج به توقیع انجاح
 موشع می گرداند جز ذات کریم و عنصر رحیم خداوند خواجه جهان و
 دستور صاحب قرآن، صاحب^{۱۴} ملک نشان و آصف جم فرمان، نظام الملک،
 قوام الدوله والدین، قدوة صدور العرب و العجم^{۱۵}، مبارک وزیر همایون
 مشیر، آصف رای بزرجمهر تدبیر، ابوالمفاخر و المکارم، محمد بن ابی سعد
 الجنیدی لازالت جناب^{۱۶} جلاله بالمکارم مأنوسه و عن المکاره محروسه^{۱۷}

(۱) مپ ۲ و مچ : ننی. (۲) مچ : کاری. (۳) مچ : مراد. (۴) مچ :
 + رو. (۵) مچ : آورد. (۶) مچ : سنت. (۷) مچ : - حق.
 (۸) مپ ۲ : + رود. (۹) مچ : + را. (۱۰) مچ : بروی ایشان.
 (۱۱) مپ ۲ : - (نعمت... گشاید). (۱۲) متن و مپ ۲ و بنیاد : - (و
 امروز... نماید). (۱۳) مچ : قصر. (۱۴) مچ : - صاحب. (۱۵)
 مچ : + غیاث جمهور العالم. (۱۶) مپ ۲ : جلال. مچ : ساحات. (۱۷)
 متن و مپ ۲ : - (بالمکارم... محروسه).

نیست. صاحب دولتی که در تمهید قواعد سیاست و تشدید مبانی کیاست^۱ و رعایت حقوق کفات و اصطناع و^۲ ایادی در بساب عفات و^۳ مساعی جمیل و تحقیق آمال امیدواران بدان عطای جزیل از صدور ماضی و کرام^۴ سالف قصب السبق^۵ ربوده است و در کمال جلال و قدرت ید^۶ و نفاذ امر به غایتی ترقی کرده که جملگی کبار روزگار در مشارق و مغارب عالم^۷ به تقاعد و تقاصر^۸ خویش از ادراک و احراز جزوی از آن اجزا معترف و مقرند. لاجرم هر کس^۹ که به جبل اخلاص این دولت اعتصام نمود فقد استمسک بالعروة الوثقی و هر کس که به تخلف^{۱۰} از آن دولت^{۱۱} رضا داد ذلك هو الخسران المبین

بیت

نظام مملکت و^{۱۲} پشت دین و روی ظفر

قوام دولت و دین کان بذل و منبع داد

محمد بن ابی سعد صاحبی که شدست

به سعی رای منیرش خراب دهر آباد

ملك نشان ممالك ستان که شمشیرش

برای نصرت دین در جهاد^{۱۳} داد سداد

کمال لطف ورا بنده شد هر آزادی

کنون نخواند سر و را کسی آزاد

(۱) مج و بنیاد : سعادت. متن و مپ : ۲ : سعادت. (۲) مج : - و. (۳)

متن و مپ : ۲ : + افتاب. (۴) متن : اکرام. (۵) مج : قصب سبق.

(۶) متن و مپ : ۲ : + بیضا. (۷) متن و مپ : ۲ : - عالم. (۸) مج :

ناخر. (۹) مج : کسی را. (۱۰) متن و مپ : ۲ : + خویش. (۱۱)

متن : - دولت. (۱۲) مج : نظام ملك جهان. (۱۳) متن و مپ : ۲ : جهان.

زبان خلق چنان شد به مدح او گردان
که طفل بیش نخواند هجا بر استاد
همیشه تا که فلک را بود دوام مسیر
مدام تا که زمین را بود قوی بنیاد
عدوی دولت او باد از فلک غمگین
ولی حضرت او باد از جهان دلشاد^۱

باب چهارم

از قسم چهارم

در فضیلت دعا و ذکر کسانی که به وسیلت دعا
خلاص یافتند

دعا واسطه حصول آمال و امانیست و وسیلت استجابت حضرت ربانی چنان که آفریدگار سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرماید ادعونی استجب لکم^۱ و سید المرسلین صلعم می فرماید که الدعاء هو العباده^۲. دعا عبادتیست که عیار همه نقدهای طاعت بدو حاصل آید و هیچ عبادت را

۱) و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین. (مؤمن / ۴۰ / آیه ۶۰). ۲) و نیز : الدعاء مخ العباده. الدعاء مفتاح الرحمه. الدعاء سلاح المؤمن. الدعاء لا یرد بین الاذان و الاقامه. الدعاء بین الاذان و الاقامه مستجاب. الدعاء مستجاب بین النداء و الاقامه. الدعاء یرد القضاء. الدعاء چند من اجناد الله. الدعاء ینفع مما نزل و مما ینزل وعلیکم عباد الله بالدعاء. الدعاء یرد البلاء. الدعاء محجوب عن الله حتی یصلی علی محمد و اهل بیته.

آن خاصیت نیست که دعا را که در هیچ حال ازو معزولی نیست. روزه‌دار را صوم^۱ در تاریکی شب دستوری^۲ نداده‌اند و برای نماز اوقات معین کرده و زکات مال و صدقه فطر خود^۳ به سال و ماه موقوف فرمایند. بعضی ازین عبادت و ظایف روز و شب^۴ است چون نماز^۵ و بعضی وظایف هفته چون نماز^۶ روز جمعه و بعضی وظیفه ماه چون رمضان و بعضی وظیفه سال چون زکات و بعضی وظیفه عمر^۷ چون حج. اما عبادت دعا آن است که از^۸ پاك و آلوده و رنجور و آسوده در روز و شب و صبح و شام به کردار می‌رسد^۹ و همه عمر^{۱۰} وقت ادای آن است. و به حکم این معنی هر بنده که در حال اضطراب^{۱۱} دعایی کند هر آینه آن دعا زود اجابت شود. اما بعضی^{۱۲} آن باشد که مراد او بدهند بر سبیل تعجیل و بعضی را مدخر دارند^{۱۳} تا اگر مراد دنیاوی در توقف باشد^{۱۴} در آخرت اضعاف آن به وی رسانند و این باب مشتمل است بر ذکر کسانی که چون درماندند دست در عروقه و ثقای دعا زدند و آفریدگار تعالی ایشان را اجابت کرد و آثار رحمت خود به اظهار رسانید و آن مستمند را از آن بلیت خلاص داد.

حکایت (۱) در کتاب الفرج بعد الشده مسطور است^{۱۵} که جعفر عابد

- (۱) متن و مپ ۲ : + تا. (۲) مپ ۲ : - دستوری. (۳) مپ : - خود.
 (۴) متن و مپ ۲ : - و شب. (۵) مپ ۲ : + و اوراد. (۶) متن و مپ ۲ : - نماز. (۷) مپ : عمرست. متن و مپ ۲ : عمره. (۸) مپ : - آن است که از. (۹) مپ ۲ و مپ : صبح و شام بگزارد. (۱۰) مپ ۲ : - عمر. (۱۱) متن و مپ ۲ و بنیاد : اضطراب. (۱۲) مپ ۲ : و بعضی. مپ : و بسی. (۱۳) مپ ۲ : و گاهی اجابت ذخیره باشد. (۱۴) مپ : - اگر مراد دنیاوی در توقف باشد. (۱۵) تنوخی نظیر این حکایت را با اندک تفاوتی در باب مردی عابد از بنی اسرائیل نقل کرده است و در آن نامی

چنین گفت که وقتی به نزدیک ابوسفیان عینه^۱ بودم. پیری^۲ در خدمت او بود. او را گفت حکایتی^۳ ما را تقریر کن. پیر گفت عبدالله حمیری^۴ روزی به شکار رفته بود، ماری در پیش او آمد و گفت مرا زنهاده تا خدای عزوجل ترا زنهاده دهد در^۵ روزی که هیچ پناه^۶ نبود مگر رحمت او. ابو حمیر گفت از که زنهاده می خواهی. گفت از دشمنی^۷ که قاصد من است^۸ و در عقب من می آید. حمیر دامن بگشاد و مار در شکم او حلقه زد، در ساعت مردی برسد شمشیر کشیده^۹، پرسید^{۱۰} که ماری سیاه از پیش من بگریخته است و^{۱۱} برین طرف گذری کرد^{۱۲} حمیر گفت. من حالی چیزی^{۱۳} نمی بینم. آن مرد برفت. ساعتی بود، مار گفت آن^{۱۴} خصم

→
از جعفر عابد و ابوسفیان عینه و پیر مقرر حکایت و عبدالله حمیری نیامده است. «روی فی الاخبار أنه کان فی بنی اسرائیل رجل فی صحراء قریة من جبل یعبد الله عزوجل فیها اذمثلت له حية و قالت...» ← تنوخی ج ۱ ص ۴۹.

(۱) نسخه ها: عسه است. تنوخی از سفیان عینه (ابن عینه) دوجا نام برده است ← ج ۱ ص ۳۴ و ۳۵. به نقل رزکلی ابومحمد سفیان بن عینه بن میمون هلالی کوفی محدث از موالی ست. در کوفه ولادت یافت (۱۰۷ ه) و در مکه اقامت داشت و در مکه در گذشت (۱۹۸ ه). به وسعت علم و بزرگی قدر منسوب است. شافعی در حق او گفته است: لولا مالک و سفیان لذهب علم الحجاز. کتابی در تفسیر دارد و تألیفی در حدیث به نام الجامع. ← رزکلی. الاعلام. سفیان بن عینه. (۲) مج: - (به نزدیک... پیری). (۳) متن: حکایات. (۴) مج: حمیر. (۵) مج: - (تا... در). (۶) مج: پناهی. (۷) مج: - ابو. (۸) مج: دشمن. (۹) مج: که قصد من دارد. (۱۰) مج: + بود. (۱۱) مج: ۲ و مج: گفت. (۱۲) مج: و مپ ۲ و بنیاد: - و. (۱۳) مپ ۲: - و برین طرف گذری کرد. (۱۴) مج: - چیزی. (۱۵) مپ ۲: - آن.

من برفت. گفت رفت^۱ و ناپدید شد، تو سرخود گیر. مار گفت: نه ترا^۲ گفته اند که^۳ بر دشمن اعتماد مکن. عداوتی که میان من^۴ و تومی باشد دانم^۵ که بر تو^۶ پوشیده نباشد، معنی آیت قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو^۷ بر ضمیر تو روشن شد، بر من چرا اعتماد کردی که بی خوف دشمن^۸ خود را جای دادی و اکنون چاره نیست از آن که ترا هلاک کنم. حمیر گفت جزای نیکی و مکافات احسان اساعت واجب می داری. گفت آری، تو احسان کردی اما نه به جای گاه و لطف فرمودی نه بر^۹ موضع و دانسته بودی که دشمنی من با انسان موروئی ست^{۱۰} و حدیث عداوت^{۱۱} ما قدیم^{۱۲} و نیز با من مالی نبود که ترا دهم^{۱۳} و اسبی نه^{۱۴} که ترا بدان سوار کنم و خزینه یی نداشتم که ترا بدان مستظهر گردانم^{۱۵}، به چه امید این اقدام جایز داشتی. اکنون چاره نیست از آن که ترا زخمی زنم تا دیگر^{۱۶} فرزندان آدم را معلوم شود که بر دشمن اعتماد نباید کرد^{۱۷}. حمیر گفت اکنون چون بر من زینهار

- (۱) مج: - گفت رفت. (۲) متن و مپ ۲: - ترا. (۳) متن و مپ ۲: - که. (۴) مج: ما. (۵) مپ ۲: دایم. (۶) مپ ۲: - که بر تو. (۷) فازلهم الشیطان عنها فاخرجهما مما کانا فیه و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم فی الارض مستقر و متاع الی حین. (بقره ۲ / آیه ۳۶). قال اهبطوا.... (اعراف ۷ / آیه ۲۳). *مپ ۲: - بی خوف. متن: دشمن. (۸) مپ ۲: به. (۹) متن و مپ ۲: دشمنی من با ایشان ترا روشن. (۱۰) متن: - عداوت. (۱۱) مج: + است. مپ ۲: - و حدیث عداوت ما قدیم. (۱۲) متن و مپ ۲: - که ترا دهم. (۱۳) مپ ۲ و مج: نداشتم. (۱۴) مپ ۲: که ترا دهم. (۱۵) مپ ۲: دیگر. (۱۶) تفصیل حکایت و استشهاد به آیت از عوفی ست با تصرف و تقدیم و تأخیر بعضی از قسمت های منقول در فرج بعد از شدت. تنوخی تا این موضوع با اختصار به روایت از آن چه در باب مردی از بنی اسرائیل نقل شده چنین آورده است: «... اذ مثلت له حیه و قالت: قد فجانی من یرید قتلی

خوردی^۱ باری مرا چندان امان ده که بر دامن این کسوه روم و دو گانه بگزارم^۲ آن گاه تو دانی، هر چه خواهی کن^۳. مار گفت روا بود^۴. حمیر در دامن کوه رفت و دور کعبت نماز بگزارده و روی به آسمان کرد و گفت الاهی آن چه کردم به^۵ عون و عصمت تو کردم که تو در قسر آن مجید فرموده ای که انا لا نضیع اجر من أحسن عملاً^۶. اگر این مار غدیری کرد^۸، تو کرم و فضل و عون و^۹ عصمت خود از من باز مگیر^{۱۰}. پس قوتی در من پدید آمد، دست دراز کردم و گردن مار به قوت بگرفتم^{۱۱} و به برکت دعا و تضرع^{۱۲} از شر آن دشمن خلاص یافتم^{۱۳} و معلوم شد که در غرقاب

→ فَأَجْرَنِي أَجَارَكَ اللَّهُ وَاجْتَنَنِي. قَالَ : فَرَفَعَ ذَيْلَهُ وَقَالَ ادْخُلِي. فَتَطَوَّقَتْ عَلَى بَطْنِهِ وَجَاءَ رَجُلٌ بِسَيْفٍ وَقَالَ يَا رَجُلُ حَيَّةٌ هَرَبَتْ مِنِّي السَّاعَةُ أُرِدْتُ قَتْلَهَا فَهَلْ رَأَيْتَهَا. فَقَالَ : « مَا أَرَى شَيْئاً . فَانْصَرَفَ الرَّجُلُ » فَقَالَ الْعَابِدُ لَهَا : أَخْرَجَنِي فَقَدْ أَمِنْتُ. قَالَتْ بَلْ اقْتَتَلَكِ وَأَخْرَجَ. فَقَالَ لَهَا الرَّجُلُ : لَيْسَ هَذَا جَزَائِي مِنْكَ . قَالَتْ لَا بَدَّ...
←

- (۱) مپ ۲ : - چون برمن زینهار خوردی. مچ : چون هرآینه مرا خواهی خورد.
(۲) متن : آرم. (۳) مپ ۲ : - هرچه خواهی کن. (۴) مپ ۲ : شاید.
(۵) متن و مپ ۲ و بنیاد : آورد. مچ : بگذارد. (۶) مپ ۲ و مچ و بنیاد :
+ اعتماد. (۷) ان الذین امنوا و عملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملاً (کهف/۱۸ / آیه ۳۰). (۸) مچ و بنیاد : و این زمان مار غدیری کند.
(۹) متن : - عون و. (۱۰) مپ ۲ : تو کرم خود از من دریغ مدار. (۱۱) متن و مپ ۲ : برگرفتم. مچ و بنیاد : + و به قوت چنان بفشردم که مار سست شد و مرا رها کرد و سر او بکوفتم. (مپ ۲ : - و به قوت چنان). (۱۲) مپ ۲ : - و تضرع. (۱۳) امان خواستن مرد از مار را تا آخر حکایت تنوخی خالی از عبارت پردازی چنین آورده است «... قال فامهلنی حتی آتی سفح هذا الجبل فاصلي رکعتین و ادعوا لله و احفر لنفسی قبراً (این قسمت اخیر از حکایت عوفی حذف شده است). فاذا نزلته فثأنک و ما تریدین. قالت : افعل. فبقیت معلقة

بلا هیچ سفینه‌یی به^۱ از دعا نیست چنان که مصطفی صلعم فرموده است
که الدعاء سلاح المؤمن^۲ و شاعر گوید :

بیت

هست اند دعا صلاح همه ز آن که باشد دعا صلاح همه
حکایت (۲) مسرور شامی^۳ حکایت می کرد که وقتی به بلایی^۴
مبتلا شدم که طاقتم در آن طاق شد و ماه صبرم^۵ در محاق افتاد^۶، به^۷
نزدیک یحیی بن^۸ خالد ازرق^۹ رفتم که از زهاد زمانه بود و هرگز تیردعای
او از هدف اجابت خطا نشدی. حال خود در خدمت او تقریر کردم. گفت
هیچ پناهی در وقت نزول خیل حوادث منیع تر از صبر نیست. گفتم صبر
را دلی بیاید^{۱۰} و آن را لشکر غم به تاراج برده اند^{۱۱}

بیت

صبری که به روز سر^{۱۲} همی داشت به پای
هم چون دل و تن ترا بقا باد نماند

→

بجسمه فصلی بسفح الجبل ، و دعا لله فاوحى الله اليه انى قدر رحمت ثقتك بى، و
دعاءك اياى فاقبض على الحية فانها تموت فى يدك ولا تضرك ففعل ذلك فنجا،
وعاد الى موضعه و تشاغل بعبادته. «تنوخی دردنبال این حکایت، حکایت دیگری
برین سیاق نقل می کند ← الفرج بعدالشیء. ج ۱ ص ۵۰

(۱) مپ ۲ : + تر. (۲) الدعاء سلاح المؤمن و عمادالدين و نورالسموات
و الارض. (جامع الصغير) (۳) متن و مپ ۲ : مسرور اسامی. (۴) مپ
۲ : به نکایتی. (۵) مع : اهرم (!). (۶) مع : + قامت آه تا دهان
آمد. تیغ را سر [به] استخوان آمد. لشکر غم به صحن سینه رسید. سنگ محنت به
آبگینه رسید. (۷) مع : - به. (۸) مع : - ابن. (۹) متن : آورد.
«وكان مستجاب الدعوه» ← (تنوخی الفرج بعدالشیء ج ۱ ص ۵۴) (۱۰)
مپ ۲ : باید. مع : می باید. (۱۱) مع و بنیاد : برده است. (۱۲) متن
و مپ ۲ و بنیاد : به روز و شب.

امید آن است که مگر دعایی کنی تا ازین بلیت خلاص یابم^۱. می گوید یحیی لب بجنبانید و آهسته به حضرت عزت کلمه‌یی عرضه داشت و من از خدمت او بیرون آمدم و آن شب بر من شبی گذشت چون شب^۲ مار گزیده. چون صبح صادق طلوعه انوار^۳ آشکارا کرد^۴ آفرید گاره^۵ مرا از آن شدت فرج بخشید و آن خلاص نتیجه دعای به^۶ اخلاص^۷ آن زاهد متقی^۸ بود تا معلوم گردد که هر کس که در مقام تقوا قدم^۹ راسخ و ثابت^{۱۰} دارد، هراینه منشور حاجت او به توقیع اجابت موشح گردد، چنان که در قرآن مجید و فرقان حمید^{۱۱} فرموده است: قوله تعالی انا لا نضیع اجر من احسن عملا^{۱۲}

حکایت (۳) چنین گویند که در حضرت غزنین پنج شبان روز پیوسته^{۱۳} باران بارید و کار بر مسلمانان دشوار شد^{۱۴} و خانه ها روی به خرابی نهاد^{۱۵} و خلایق متحیر شدند و زحمت^{۱۶} از حد بگذشت. ^{۱۷} علاء - اردوله^{۱۸} روی بر خاک نهاد و زبان به مناجات برگشاد و گفت بار خدایا

(۱) مع: تا این بلیت دفع گردد. (۲) مپ: بر من چنان گذشت که شب. (۳) مپ: - طلوعه انوار. (۴) مپ: ظاهر شد. (۵) مپ: + تعالی (۶) مپ و بنیاد: با (۷) مع: به اخلاص. (۸) مپ: - متقی. (۹) مع: + را. (۱۰) مپ: - و ثابت. (۱۱) متن: جمیل. مپ: - و فرقان حمید. (۱۲) کشف / ۱۸ / آیه ۳۰ ← حکایت (۱) از همین باب / ح ۲. (۱۳) مپ و مع: - پیوسته. (۱۴) مپ: - و کار بر مسلمانان دشوار شد. (۱۵) مع: آوردند. (۱۶) مع: ضرورتشان. (۱۷) مپ: - و زحمت از حد بگذشت. (۱۸) چون سخن از حضرت غزنین است. باید مقصود سلطان علاءالدوله مسعود بن ابراهیم باشد متولد ۴۵۲ یا ۴۵۳ و در گذشته ۵۰۹ هجری قمری که در ۴۹۳ به سلطنت رسید و هفده سال پادشاهی کرد. داماد سلطان سنجر بود به خواهر. پنجاه و هفت سال عمر کرد. ممدوح ←

همه دروغ گویان^۱ برخرابی جهان اتفاق کرده اند تو برهان خویش بنمای و تصورات شان باطل کن. حق سبحانه و تعالی اثر رحمت و^۲ اجابت دعا ظاهر گردانید و باران منقطع گشت و رعایا در راحت افتادند و این دلیلی ظاهر بود بر صفای^۳ عقیدت پادشاه چه هر پادشاه که دل او با رعیت خوش باشد و نیت او در^۴ استمالت^۵ ایشان صافی بود، هر دعا که در باب ایشان فرماید به اجابت پیوندد.

حکایت (۴) آورده اند که وقتی مردی^۶ به حاجتی نزد فضل ربیع رفت. فضل در حق وی فضل نکرد و حاجت او روا نگردانید^۷ نو مید از در او باز گشت و به مسجد^۸ در آمد و در مناجات گفت خداوندا حاجت من می دانی و بر تو پوشیده نیست که به نزدیک فضل رفتم. حاجتم روا نگردد. به در تو آمده ام تا^۹ حاجت من^{۱۰} روا کنی. اگر او را سآمت و ملالت بود^{۱۱}، حضرت جلال تو از سآمت و ملالت منزّه است^{۱۲} مرا از در خود محروم باز مگردان. این دعا بکرد و بر راه گذر فضل بایستاد. فضل از دیوان بازمی گشت،^{۱۳} با قاعده تمام^{۱۴} مردی^{۱۵} بیامد و

شاعران بود، از جمله مسعود سعد سلمان را در مدح او قصیده های بسیار است (← مقدمه دیوان مسعود مصحح رشید یاسمی ص لا و دیوان مسعود مصحح دکتر نوریان نجف آبادی). به دین پروری و عدل و حیا و کرم منسوب و موصوف است. ← طبقات ناصری و مرجع های دیگر.

- (۱) مج: دروغ زنان (۲) مپ ۲: - اثر رحمت و (۳) مپ ۲: صفات.
(۴) مپ ۲: با. (۵) مپ ۲: - استمالت. (۶) متن: + بود. (۷) مپ ۲: - حاجت او روا نگردانید. مج: نکرد. (۸) مپ ۲: به مسجدی. (۹) مج: - تا. (۱۰) مپ ۲ و مج: حاجتم (۱۱) مج: برآر. (۱۲) مج: ملالت گرفت. (۱۳) مپ ۲: - (اگر... است) (۱۴) مپ ۲: دعا بکرد و بیرون آمد. (۱۵) متن: - می. (۱۶) مپ ۲: - با قاعده تمام. (۱۷) مج: مرد پیاده. (مردی نه به یای نکره و وحدت بل یای مسکنت و ترحم.)

عنان او بگرفت و گفت به در تو آمدم^۱ و حاجتی به تو مرافت کردم، مرا نومید گردانیدی به حضرت آفریدگار رفتم و این^۲ حاجت از تو خواستم و یقین من وثوقی تمام دارد^۳ که حاجت من روا کند و مرا از تو مستغنی گرداند. فضل ازین سخن درخشم شد^۴ و^۵ پیش از آن که فضل به خدمت^۶ رفتی^۷، صاحب خبر این معنی به سمع هارون^۸ رسانیده بود. چون فضل در آمد فضل را بفرمود تا به نزدیک او رود و حاجت او روا کند. فضل، ناکام به در آن مرد آمد و مطلوب او در کنار او نهاد و مقصود او حاصل کرد^۹ تا عالمیان^{۱۰} را یقین گردد^{۱۱} که هر که حاجت خود به حضرت آفریدگار بردارد^{۱۲} بی مدد و معونت خلایق، کارهای او را^{۱۳} کفایت کند.

بیت

حاجت ز کسی خواه که گریک باری

نومید شدی کسی ندانند باری

حکایت (۵) سلیمان مخلص^{۱۴} می گوید پیش از آن که رایت^{۱۵}

(۱) متن: - آمدم. (۲) مپ ۲ و مچ: - این. (۳) متن و مپ ۲: وثوقی داشت. (۴) متن و مپ ۲: - (که حاجت.. خشم شد) (۵) متن و مپ ۲ و مچ و بنیاد: - و. (۶) بنیاد و مچ: - عبدالرشید (شاید: عند). (۷) مچ: رفت. (۸) متن و مپ ۲ و بنیاد: - هارون. (به سمع او). (۹) مپ ۲: - و مقصود او حاصل کرد. (۱۰) متن و بنیاد: عاقلان. (۱۱) مچ: شود. (۱۲) متن و مپ ۲ و بنیاد: برد (۱۳) مپ ۲: - را. (۱۴) مپ ۲: سلیمی مخلص. ابوالیوب سلیمان بن مخلص موریانی خوزی از وزیران دولت عباسی ست. به وزارت منصور رسید (بعد از خالد برمکی) ولی مغضوب او شد و به عقوبت وزارت گرفتار آمد. وفات او را ۱۵۴ هجری قمری نوشته اند. (۱۵) متن: - رایت.

خلافت امیرالمؤمنین منصور^۱ ارتفاع پذیرد،^۲ در اول حال من در خدمت او به نزدیک مسلمة عبدالملك^۳ رفتم.^۴ میان او و مسلمة عبدالملك^۵ دوستی بود. چون به رصافه^۶ رسیدیم به نزدیک مسلمة فرود آمدیم و اولطف بسیار کرد به جای منصور و برادر^۷ را حکایت کرد که منصور آمده است و او را چیزی بفرماید تا باز گردد. هشام بن عبدالملك^۸ او را پانصد درهم^۹ فرمود و گفت این پانصد درهم^{۱۰} او را بده و بگو تاهم امشب ازین شهر برود.

(۱) ابو جعفر منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، دومین خلیفه عباسی است. در ۱۳۶ بعد از برادرش سفاح (۱۳۲-۱۳۶) به خلافت رسید. به امساک و کینه توزی و بدعهدی منسوب است. نسبت به خاندان علی (ع) دشمنی بسیار کرد. ابو مسلم خراسانی و ابن مقفع ترجمان بلیغ ایرانی را او کشت. بغداد را او بنا کرد. مدت خلافت او ۲۱ سال بود (۱۳۶ تا ۱۵۵). (۲) مع: منصوب گشتی. (۳) مسلمة بن عبدالملك بن مروان از بنی امیه دمشق است. او را جراده صفراء می گفتند. به شجاعت و لیاقت منسوب است. در ۹۶ هجری قمری در قسطنطنیه مسجدی بنا کرد. در سال ۱۰۹ با ترکان جنگید. در سال ۱۲۰ در شام درگذشت. ذهبی درباره او گفته است: «کان أولى بالخلافه من سائرا خوته» (۴) متن و مپ ۲ و بنیاد. - (در اول ... رفتم). (۵) مع: + مروان. (۶) رصافه نام چند موضع است (رصافه بصره، رصافه بغداد، رصافه حجاز: رصافه قرطبه، رصافه کوفه، رصافه واسط، رصافه نیشابور و رصافه شام) این جا مقصود رصافه شام است که هشام بن عبدالملك در مغرب رقه آن را بنا کرد یا بنای آن را تجدید کرد. تابستان ها در آن جا سکونت می گزید و در همان جا وفات یافت. (۷) مع: و بران دران (!) که هشام عبدالملك است. (۸) هشام بن عبدالملك بن مروان. در سال ۷۱ هجری قمری در دمشق ولادت یافت. بعد از وفات برادرش یزید (۱۰۱ تا ۱۰۵) به خلافت رسید. دولت اسلامی در دوران او بسطی یافت. زید بن علی (ع) در زمان این خلیفه قیام کرد و به دست والی هشام در کوفه کشته شد. مدت خلافت هشام ۲۰ سال بود (۱۰۵ تا ۱۲۵) در رصافه درگذشت. (۹) مع: دینار. (۱۰) مپ ۲: این مبلغ.

مسلمه پانصد درم^۱ دیگر از آن خود بر آن نهاد و هزار درم^۱ نزدیک او آورد و به جهت او توشه بی^۲ بساخت و پیغام هشام او^۳ را بگفت و او درازگوشی به کرا بگرفت و من پیاده بودم. سفره بردار از گوش نهادم و سحرگاه بیرون آمدم^۴ و او بردار از گوش و من پیاده^۵ روان شدیم. چون روز شد، ناگاه از دور هشام پیدا آمد^۶ که به شکار می رفت. منصور گفت از راه يك سوشویم تا وی بگذرد و مرا نبیند. از راه يك سوشدیم^۷ و او فرود آمد و نماز بامداد می گزارد هشام بن عبد الملك او را بدید^۸. از برادر خود مسلمه پرسید که آن کی ست. او گفت عم زاده تست، منصور محمد علی عبدالله عباس^۹. آن پانصد درم که انعام فرموده بودی به وی دادم و پیغام به وی رسانیدم و بگفتم تا هم^{۱۰} در شب از شهر بیرون آید^{۱۱}. پیغام تو بشنید^{۱۲} و برخی نشست و بیرون آمد^{۱۳}. هشام را رحمت آمد. از اسب فرود آمد^{۱۴} و به یکی از خواص^{۱۵} داد^{۱۶} تا اسب را به نزدیک او برد و گفت^{۱۷} تا بر اسب نشیند^{۱۸}. غلام اسب بیاورد بستدیم^{۱۹} و او بر اسب نشست و من برخی، و می رفتیم^{۲۰}. چون وقت نماز خاست^{۲۱} آمد

(۱) مج: دینار. (۲) مج: + نیکو. (۳) مج: - او. (۴) متن: آمد. (۵) مپ: ۲- (و او... پیاده). (۶) متن و مپ: ۲: شد. (۷) متن و مپ: ۲- (تا وی... شدیم). مج: نه بیند. (۸) مپ: ۲-: ابن عبد الملك او را بدید. (۹) مپ: ۲-: عبدالله عباس. (۱۰) مج: - (به وی... تا هم). مپ: ۲: چاشت (۱۱) مپ: ۲-: (و بگفتم... آید). (۱۲) مپ: ۲-: پیغام تو بشنید. (۱۳) مپ: ۲: اکنون بردار ازگوشی نشسته و برون آمده است. مج: - (و برخی... آمد). (۱۴) متن و بنیاد: فرو نشست. مج: فرود نشست. (۱۵) مپ: ۲ و مج: و یکی از خواص را. (۱۶) مج: داده. (۱۷) مج: گوید (۱۸) مپ: ۲: و فرمود تا آن اسب را به نزدیک او برند و بگویند تا بر نشیند. (۱۹) مج: و تسلیم او کرد. (۲۰) مپ: ۲: او بر اسب نشست، من بردار از گوش می رفتیم. مج: ... و من برخی رفتیم. (۲۱) متن: خواست. مپ: ۲: چاشت.

منصور از اسب فرو آمد. من اسب او را^۱ نگاه می داشتم^۲ شش رکعت^۳ نماز^۴ بگزارد و بعد از آن سربه سجده نهاد و در سجده چنان که من می شنودم^۵ گفت بار خدایا از تو می خواهم به حرمت محمد و آل محمد که چنان که مرا بر اسب او نشاندی بر جای گاه ویم بنشان. بارها این لفظ در سجود بگفت^۶ پس سر بر آورد و گفت چیزی هست تا بخوریم^۷. سفره پیش آوردم و در آن جا طعام های سخت پاکیزه بود^۸. می خوردیم^۹ ناگاه سایی بر سر^{۱۰} ما برسد و طعام خواست. منصور گفت خدایت نیکویی دهاد^{۱۱}. سایل از پیش ما بر گذشت. منصور پشیمان شد که چرا این سایل را محروم کردیم. پس آن سفره مرا داد^{۱۲} و گفت این سفره ببر و هم چنین بدان سایل ده. من بر اثر او بسیار بدویدم و او را دریافتم و گفتم ای شیخ بزرگوار آن جوان را می شناسی^{۱۳} که از وی سؤال کردی. او عم زاده پیغمبرست صلعم و این سفره به خدمت تو فرستاده است تا درین راه ضایع نمائی. آن پیر گفت مرا به طعام شما حاجت نیست و لاکن او را بگوی که این ساعت^{۱۴} در سجده مناجات کردی که خداوند چنان که مرا بر اسب هشام نشاندی بر جای گاه ویم بنشان، حق تعالی دعای ترا اجابت کرد و جای گاه او را روزی تو گردانید^{۱۵} اما تو بنگر که با خلق خدای چه گونه خواهی زیست. این بگفت و از پیش من

(۱) مج: - را. (۲) مپ: - (من.. داشتم). (۳) مپ: - شش رکعت. (۴) مپ: + چاشت. (۵) مپ: - در سجده چنان که من می شنودم. مج: - چنان که من می شنودم. (۶) مپ: - (بارها... بگفت). (۷) متن: بخورم. (۸) مپ: - (و در... بود). (۹) مپ: - بدان مشغول شدیم. (۱۰) متن و مپ: - سر. (۱۱) مج: خدایت دهد. (۱۲) مپ: - پس آن سفره مراداد. (۱۳) مپ: می دانی. (۱۴) مج: که ساعتی که. (۱۵) مپ: - (و جای گاه... گردانید).

چون باد بگذشت^۱ و من بیامدم و منصور را گفتم. گفت دروغ که آن خضر^۲ بوده است. در^۳ بیابان آن روز شتافتیم^۴ و گرد او نیافتیم^۵ و بعد از مدتی خلافت بدیشان رسید و آن آفتاب از مطلع بنی عباس طلوع کرد.

حکایت (۶) صاحب دولتی از یکی از علما^۶ که با کمال علم به جمال حکمت آراسته بود سؤال کرد که در دعا چه گویی و به چه وقت^۷ دعا باید کرد^۸ و تأثیر آن از چه وجه تصور توان کرد. گفت اگر نه آن بودی که شرع^۹ اجازت داده است و آفریدگار بدان امر کرده و لاحق آن عبودیت آن بودی^{۱۰} که بنده عنان دعا^{۱۱} کشیده داشتی چه یقین است که آفریدگار به سرایر^{۱۲} ضمائر بندگان عالم و دانا است و بدان چه به صلاح بندگان باز گردد قادر^{۱۳} و رؤفت او را غایت نیست چون دعا کردن و حاجت خواستن نوعی است از اقتراح و تحکم و خروج از مقام رضا و تسلیم و خاموشی به ادب نزد یک تروامساک از آن به^{۱۴} شرایط عبودیت لایق تر چنان که از سفیان عینه^{۱۵} پرسیدند که خدای را به چه^{۱۶} خوانیم^{۱۷} و حاجت از وی چه گونه خواهیم. سفیان این بیت ها انشا کرد و بخواند :

-
- (۱) مپ ۲: بگفت و ناپدید شد. مپ: ۲ + علیه السلام. (۳) مپ: +
 آن. (۴) مپ: بشتافتیم. مپ: ۲: شتافتیم. (۵) مپ: ۲: در نیافتیم. مپ: در نیافتیم.
 (۶) متن: - از یکی از علماء. (۷) متن: - وقت. (۸) مپ: ۲: - (و به چه...
 کرد). (۹) مپ: ۲: صاحب شریعت. (۱۰) مپ: - (که شرع... بودی).
 (۱۱) مپ: - دعا. (۱۲) متن و مپ: ۲: به سر. (۱۳) متن و مپ: ۲: - (و
 بدان چه... قادر). (۱۴) متن: - به. (۱۵) نسخه ها: عقبه ← تعلیقه
 کتاب (۱۶) مپ: + شناسی و به چه. (۱۷) مپ: خوانی.

شعر

أذكر حاجتي أم قد كفاني حياؤك إن شميئك^١ الحياء^٢
وعلمك بالأمور وانت قوم له الحسب المهذب والسناء^٣
إذا أننى عليك^٤ المرء يوماً كفاه من تعرضه الثناء^٥
بس خدای رابه تحمید^٦ وتهلیل بادکنید وزبان از^٧ التماس^٨ حاجت درکشیده
دارید که مصطفی صلعم فرموده است حکایة عن الله تعالى اذا شغل^٩ عبدی
ثناؤد^{١٠} على عن مسألتي أعطيته أفضل ما اعطى السائلين^{١١}. پس اخلاص و

(١) متن: شمیئت. (٢) بیت موافق ضبط ابن خلکان است. ج ٢ ص ٤٦٩

(٣) این بیت در مج نیامده است. (٤) متن و مپ ٢ و بنیاد: + و.

(٥) متن: تعرضه النساء.

*از این سه بیت، بیت اول با دوبیت دیگر در ترجمه شعبه بن الحجاج دروفیات الاعیان درضمن حکایتی آمده است:

« قدم شعبه البغداد مرتین وکان قدومها احدى المرتین بسبب أخ له كان قد حبس فی دین کان علیه، فجاء الى المهدي فی شأن أخيه. فقال سفيان الثوري: هوذا شعبه قد جاء اليهم، فبلغ شعبه فقال: هو لم يحبس أخوه. وکان أخوه اشترى طعاماً من طعام السلطان، فخره و شرکؤه، فحبس بستمائة الف دينار بحصته، فلما دخل شعبه على المهدي قال له: يا امير المؤمنين، أنشدني قتادة لامية بن أبي الصلت يقول لعبد الله بن جدعان:

أذكر حاجتي أم قد كفاني حياؤك إن شميئك الحياء
كريم لا يعطله صباح عن الخلق الكريم ولا مساء
فأرض أرض مكرمة بنوها بنوتهم و انت لهم سماء
فقال المهدي: لا يا أبا بسطام، لا تذكرها، قد عرفناها وقضينا هالك؛ ادفعوا إليه أخاه
ولا تلزموه شيئاً، ووهب له ثلاثين ألف درهم...»

(ابن خلکان، ترجمه شعبه بن الحجاج ج ٢)

(٦) متن: تمجید. (٧) مج: - از. (٨) مپ ٢ و بنیاد: التماسات.

(٩) مپ ٢ و مج: شغل. (١٠) مج: ثناء. (١١) متن کامل حدیث شریف:

مراقبت و نیاز و صدق و یقین حقیقت استجابت است که آفریدگار فرموده است فلیستجیبوا لی^۱ تا چون بنده به او امر آفریدگار انقیاد و امتثال واجب بیند حق سبحانه آنچه مراد و مطلوب او بود او را محصل گرداند. اما این مقام خواص حضرت است^۲ و لاکن بیشتی^۳ امت بل که طوایف ایمه^۴ برین اند که عواطف الاهی را بدین عالم لحظات^۵ و نظرات است^۶ و در آن زمان هر دعا که امیدوار بکند هر آینه بشرف اجابت پیوندند و بیش تر از حکم ای^۷ اوایل و اواخر بر آن اند که اگر دعا و طلب حاجت خود به اشکال کواکب در اوقات^۸ مسعود استعانت کرده شود، هر آینه مؤثر آید و امید اجابت بود، چنان که به تحریک فکرت و تصحیح نیت^۹ و نوحه و زاری و سوگواری و تقریب قربانها و تقدیم صدقات، طالب اجابت دعوات می باشد اگر این معنی که تقریر افتاد به این نوع بارشود قوی تر بود. و روایت کرده اند که در ایام خلافت^{۱۰} امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در عرب قحطی عظیم و

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «يقول الرب عز وجل من شغله القرآن و ذكرى عن مسئلتى أعطيته أفضل ما أعطى السائلين و فضل كلام الله على سائر الكلام كفضل الله على خلقه.»

(صحيح ترمذی. جزء یازدهم. ابواب فضائل قرآن ص ۴۶)

- (۱) و اذا سألك عبادى عنى فانى قريب أجيب دعوة الداع اذا دعان فليستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلمهم یرشدون. بقره (۲) آیه ۱۸۶. (۲) مپ ۲ و مچ: - است.
- (۳) مچ: بیش تر. (۴) مچ: امت. (۵) متن و مپ ۲ و بنیاد: بخطاب.
- (۶) متن و مپ ۲ و بنیاد: نظرست. (۷) مپ ۲: + و علما. (۸) مچ: وقت
- (۹) مچ: به تجدید و تصحیح فکرت و نیت. (۱۰) متن: - ایام خلافت. مپ ۲: - که ایام خلافت. + (در آن سال که)

جذب شگرف^۱ افتاد^۲ که آن را عام الرماده^۳ خواندند. خلقی خواستند تا امیرالمؤمنین عمررضی الله عنه به استسقا بیرون آید و دعا کند تا آفریدگار تعالی ایشان را باران دهد و عباس را که عم مصطفی صلعم بود شفیع آورد^۴ تا به برکت او این^۵ محنت به راحت بدل شود. امیرالمؤمنین عمر گفت: هل بقى من نور الثريا بقیه یعنی از طلوع و غروب ثریا که نزدیک ارباب نجوم دلیل باران^۶ باشد هیچ باقی مانده است^۷.

و روایت کرده اند که حکمای یونان حاجت از آفریدگار وقتی خواستندی که مشتری در وسط السماء بودی یا^۸ رأس و زهره در طالع بودی.

(۱) متن و بنیاد و مپ ۲: ب. و جذب شگرف. (۲) متن: بود. (۳) « عام الرماده سال هلاکی ستور و مردم و هی اعوام جذب تتابعت فی ایام عمررضی الله عنه فهلك فيه الناس و هلك الاموال » منتهی الارب. تلفیق و التقاط و ترجیح صورت متن به اعتبار معنی عام الرماده و قرینۀ عبارت است. (۴) متن: آورد. بنیاد: سازد. (۵) متن: از. (۶) متن و مپ ۲: بر آن. (۷) مپ ۲: + حکایت.

* قاضی تنوخی در باب جذب و قحط زمان خلافت عمر که نه يك سال بل چند سال پی در پی مداومت داشته، حکایت منقول متن ما را به صورتی دیگر آورده است: « بلغنی أن الناس قحطوا بالمدينة فی ایام عمررضی الله عنه فخرج بهم مستسقا فکان اکثر قوله الاستغفار. فقيل له: يا امير المؤمنين: لودعوت الله تعالى؛ فقال: أما سمعتم قوله تعالى: استغفروا ربكم انه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا » (نوح آیه ۱۱ و ۱۰) ← الفرج بعدالشدۀ ص ۳۷. چنان که در نقل تنوخی دیده می شود جواب عمر به تقاضای مستسقیان با آن چه در نقل عوفی آمده متفاوت است. ← حکایت ۹ در همین باب (و نیز نگاه کنید به بوستان شیخ اجل. باب چهارم. حکایت قحط سال مصر و تقاضای مردم به استسقا از ذوالنون و گریختن او به مدین.)

(۸) مح: با.

و بعضی گفته اند وقت^۱ دعا کردن آن گاه باشد که یکی از سعدین^۲ در طالع بود و دیگری در رابع و آفتاب قوی حال باشد و هیچ نحس^۳ را با طالع نظری نبود و ماه به اتصال و نظر^۴ آن مسعود قوی حال باشد و اتصال او با کوکبی^۵ که به^۶ حاجت مرد خواهنده نسبتی داشته باشد^۷ اتصالی محمود و مقبول^۸ باشد. و یعقوب بن اسحق الکنندی^۹ در رسالتی که مقصورست بر دعا آورده است که هر گاه که ماه و عطارد با کوکب کف الخضیب^{۱۰} قران کنند^{۱۱} در بیست و یک درجه از حمل، آن وقت اجابت دعا بود. هر دعایی^{۱۲} که به صلاح تن و عفت نفس تعلق دارد هر آینه اجابت شود. اگر آفتاب با عطارد و کف الخضیب قران کنند هر^{۱۳} دعایی که از^{۱۴} برای توان گری و قوت حال گفته شود، به اجابت پیوندد و اگر در اوقات منحوس دعا گفته شود^{۱۵} آن اجابت منعکس گردد بر محتاج^{۱۶} و بر ضد آن چه می خواهد ظاهر شود.

- (۱) متن: وقتی. (۲) مپ: ۲. سعد. (۳) متن و بنیاد: و هیچ از نحسین.
 (۴) متن: منظر. (۵) مپ: ۲ و موج و بنیاد: کوکب و اکبی. (۶) متن: - به.
 (۷) موج: داشته اند. (۸) متن: معقول. (۹) ابویوسف یعقوب بن اسحق بن صباح الکنندی (وفات ۲۶۰) فیلسوف مشهور قرن سوم است از بزرگ زادگان کنده است. در بصره نشأت یافت و به بغداد آمد. در طب و فلسفه و موسیقی و علم فلک و هندسه شهرت یافت. گفته اند قرب ۳۰۰ تألیف و ترجمه و شرح داشته است.
 (۱۰) متن و مپ: ۲ و بنیاد: با کوکب خضیب. * «و اما آن روشن که بر منبر خداوند کرسی است او را کف خضیب خوانند ای دست حنا بسته ازدودست پروین. و گروهی مر کف الخضیب را کوهان اشتر (سنام الناقه) خوانند زیرا که تازیان از کوکب خداوند کرسی اشتری تصور کردند.» ابوریحان - التفهیم. مصحح استاد فقید جلال الدین همایی. ص ۱۰۲ کف الخضیب داشت فلک و رنه گفتمی در سوك مهر جامه فروزد مگر به نیل (مسعود سعد سلمان). (۱۱) موج: کند.
 (۱۲) مپ: ۲. - هر دعایی (۱۳) مپ: ۲. - هر. (۱۴) متن و موج: آن.
 (۱۵) موج و بنیاد: - (به اجابت... شود). (۱۶) مپ: ۲ و موج: - بر محتاج.

حکایت (۷) آورده‌اند در آن وقت^۱ که حسن زید علوی^۲ خروج کرده‌بود و ولایت طبرستان فرو گرفته^۳، در آن ولایت قحط بود^۴. مردمان به نزدیک حسن زید آمدند که ما را دعای باران گوی. او^۵ اوقات مسعود را رعایت نکرد^۶ و با خلق به صحرا بیرون آمد و دعا گفت. هنوز^۷ از دعا فارغ نشده بود که سموم بزد^۸ و بیش‌تر نواحی و اطراف آن شهر از آن حریق بسوخت تا ابوالعمرو^۹ شاعر این دوبیت بگفت:

شعر

خرجوا^{۱۰} یسألون^{۱۱} صوب غمام^{۱۲} فاجیوا بصیب^{۱۳} من حریق
جاء هم ضد ما تمنوه از جاعت^{۱۴} قلوب محشوة بفسوق^{۱۵}
پس آنچه علما و حکما در معنی دعا و اوقات آن گفته‌اند خلاصه آن گفته

(۱) متن ومپ ۲: - در آن وقت. (۲) حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل حسنی علوی، مؤسس دولت علویست در طبرستان. در سال ۲۵۰ از ری به طبرستان رفت. بیست سال امارت با جدال و جنگ گذراند و در ۲۷۰ در آن ولایت درگذشت. (۳) نسخه‌ها: + و (۴) متن ومج و بنیاد: قحطی عظیم پدید آمد. (۵) متن ومپ ۲ ومج: - او (و به جای او، و). (۶) متن. کن. (۷) متن و بنیاد: - هنوز. (۸) مج: وزید. بنیاد: بوزید. (۹) مج: ابوعمر* از عبارت عوفی برمی‌آید که دوبیت ابوالعمرو یا ابوعمر و بعد یا هم‌زمان حادثه منقول زمان حسن زید سروده شده است و گوینده معاصرو شاید معاصر حسن زیدست. در چند مأخذ جست و جوشد از معاصران او کسی به کنیت ابوالعمرو یا ابوعمر دیده نشد جز ابوعمر جرمی که در ۲۲۵ وفات یافته (ابن خلکان. ج ۲ ص ۴۸۵) و بنا به قاعده نمی‌تواند گوینده دوبیت مذکور باشد - تعلیقه کتاب. (۱۰) متن ومپ ۲: خراجوا. (شاید: فراجوا) (۱۱) متن: سالون. (شاید: سائلون). (۱۲) بنیاد: جراحوا لتلون صوت الحمام (۱۳) متن ومپ ۲ و بنیاد: فاحبه الصب. (۱۴) متن: خاصم ندما تمنوه ان حاف. بنیاد: خاصم صدما بموته ارجاف. (۱۵) مپ ۲: ←

آمد^۱ و معظم ترین ابواب دعا^۲، ابتهال و تضرع است که چون بنده در مقام اضطراب^۳ دعا گوید خدای تعالی به کمال کرم هراینه اجابت کند چنان که فرموده است امن یجیب المضطر اذا دعاه.

حکایت (۸) یکی از آثار اجابت دعا که عجایب و غرایب عالم است آن است که چون کشتی در دریا می رود وقتی که افواج امواج متراکم شده و باد آب دریا را در جوش آورد و روی دریا در اضطراب و باد نکبادر اهتباب^۴ آید و همه^۵ امیدها گسسته شود و همه حیلها مدفوع گردد و مرگ پنجه بگشاید و امل سرفرو برد^۶ و اهل کشتی به تضرع و زاری^۷ و نوحه^۸ مشغول گردند و به ابتهال، حضرت ذوالجلال را خوانند و در مقام نومیدی حصول^۹ فرج^{۱۰} از پروردگار خواهند، بسیار^{۱۱} باشد که بر سر تیر کشتی علامت اجابت دعای ایشان پدید آید و^{۱۲} چیزی ظاهر شود بر مثال ستاره بزرگ روشن، می تابد^{۱۳} و چون اهل کشتی آن^{۱۴}

←

غریق. متن: محشره غریق. (به دلالت وزن موصول و مدور تحریر شد). بنیاد: (قلوب... بفسوق). متن موافق است با نسخه مج با اندک تصرف. ← تعلیقه کتاب.

(۱) متن: - گفته آمد. بنیاد: گفته اند. (۲) متن: - دعا. (۳) میج: اضطراب. (۴) میج: + محمد عوفی گوید. (۵) بنیاد: مطری کم شود. (۶) بنیاد: بادنکبات دروزیدن آید. متن و میج: ۲: در احتساب آید. میج: و با دور امتباب آید. (متن حدس است از روی میج. (۷) میج: و هم. (۸) میج: ۲: - و امل سرفرو برد. میج: سرفرو گیرد. (۹) بنیاد: + و گریه. میج: ۲: + و گریه و سوکواری. (۱۰) میج: ۲: - و نوحه. (۱۱) متن: فصول. (۱۲) متن: - فرج. بنیاد: حصول مقصود. (۱۳) متن: حرار (۹). (۱۴) متن و میج: - و. (۱۵) میج: ۲: - می تابد و بنیاد: بتابد. (۱۶) بنیاد: + را.

بینند^۱ اگر چه در میان گریه باشند به فرج مستبشر شوند^۲ و به اجابت دعای خود متیقن^۳ گردند و امید ایشان به خلاص خویش کامل شود^۴ و آن سال آن کشتی را هیچ آفتی نرسد و آن^۵ از نوادرو غرایب است^۶ و بیش تر کسی^۷ که ایشان مسافران دریا باشند این را دیده باشند و حقیقت این کس نداند که چی است^۸. بعضی گویند^۹ خضرست صلوات الله علیه و بعضی گویند فرشته^{۱۰} دریاست^{۱۱} و کس^{۱۲} بر غور آن واقف نشود ولیکن یقین است که اثر اجابت دعای ایشان است. محقق قول آفریدگار که فرموده است^{۱۳} قوله تعالی امن یجیب المضطر اذا دعاه^{۱۴}.

حکایت (۹) در غریب الحدیث^{۱۵} آورده است که در عهد امیر-

(۱) مج: به بینند (۲) متن و مپ ۲: فرح و مستبشر شوند. بنیاد: مسرور و مبتهج گردند. (۳) متن و مپ ۲ و بنیاد: معتقد. (۴) و امیدوار خلاص گردند. (۵) متن و مج: - و آن. (۶) مج: آن است. (۷) مج: کس. (۸) مپ ۲: - که چیست. (۹) مج: بر آن اند. (۱۰) بنیاد: بعضی گویند حضرات انبیا و بعضی گویند فرشتگان. (۱۱) بنیاد: دریاست. متن و مپ ۲: دریا. (۱۲) مج و مپ ۲ و بنیاد: و کسی. (۱۳) بنیاد: و معنی قول آفریدگار جل نعماته که فرموده است که. (۱۴) مج: - (محقق ... دعاه). (۱۵) متن: تهذیب الحدیث (به این صورت: «عهدیب الحدیث» که مذهب الحدیث نیز خوانده می شود). مج و مپ ۲ و بنیاد همه غریب الحدیث آورده اند. التهذیب فی غریب الحدیث از ابوالحسن عبدالواحد بن اسماعیل شافعی ست (حاجی خلیفه کشف الطنون ج ۱). به حدس قریب به یقین مقصود حاجی خلیفه ازین مؤلف همان ابوالحسن فخرالاسلام عبدالواحد بن اسماعیل بن احمد رویانی طبرستانی ست که در فقه شافعی تبحری شگفت داشت چندان که گفته است: اگر کتاب های شافعی سوخته شود آن ها را از حفظ املاء می کنم. صاحب چند تألیف است. ولادت او را ۴۱۵ و کشته شدن او را به تعصب جمعی در ←

المؤمنین عمر رضی الله عنه قحطی در عالم^۱ پدید آمد و آسمان از باریدن باز ایستاد^۲ و سحاب اقطار^۳ امطار^۴ نبارید و ادرار امطار^۵ از انبار خانه ایثار بر مستحق نرسید^۶. امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه^۷، عباس را که عم مصطفی (صلعم) بود درخواست^۸ تا به صحرا رود و دعا گوید^۹. پس خلق به صحرا رفتند و امیر المؤمنین عمر و عباس رضی الله عنهما^{۱۰} به بالای

→ ۵۰۲ ضبط کرده اند (← رزکلی. اعلام) و ابن خلکان ترجمه او را در جلد سوم وفيات آورده بی آن که نامی از تهذیب الحدیث برده باشد (وفیات ج ۳ ص ۱۹۸) شاید مقصود عوفی از غریب الحدیث (یا تهذیب الحدیث مطابق ضبط نسخه متن) همین التهذیب فی غریب الحدیث باشد. مؤلفان «غریب الحدیث» متعدّدند اول کسی که حدیث غریب جمع آوری کرد ابو عبیده معمر بن مثنی تمیمی بصری است در گذشته به سال ۲۱۰ ه. ق. و بعد از او ابوالحسن نصر بن شمیل مازنی نحوی در گذشته ۲۰۴. و بعد از او عبدالملک بن قریب اصمعی و از همه مشهورتر غریب الحدیث ابو عبید قاسم بن سلام است در گذشته به سال ۲۲۴ که کتاب خود را در طول چهل سال تألیف کرده است و پس از او ابوالحسن علی بن مغیره بغدادی در گذشته ۲۳۰ و ابوجعفر محمد بن عبدالله بن قادم کوفی در گذشته ۲۵۱ و نیز ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری در گذشته ۲۶۶. ازین پس کسان بسیار در تألیف غریب الحدیث یا رد ازین دست تحقیق کوشش فراوان کرده اند. به هر حال نمی دانیم مقصود عوفی که ام غریب الحدیث است.

- (۱) مپ ۲ : قحطی عظیم. (۲) مپ ۲ : بیستاد. (۳) مپ ۲ : - اقطار.
- (۴) مچ و بنیاد: امطار و اقطار. (۵) متن: امدار. (شاید بود که امدار جمع غیر معمول و مجعول مدر باشد به معنی خاك و شهرها و روستاها و نیز تواند بود که به حدس خانم دکتر کریمی تحریفی باشد از مدرار به معنی بسیار آب ریزنده و ابر بسیار بارنده و باران). (۶) مچ : و انبار خانه و ادرار ابر بر مستحق زمین نرسید (عبارت مچ مؤید احتمال حاشیه ۵ است). (۷) مچ : + مر.
- (۸) بنیاد : + ازو. (۹) مچ : + تا آن بلیت مندفع گردد. (۱۰) متن: رضی. مپ ۲ : - و عباس رضی الله عنهما.

منبربر آمدند^۱. پس امیرالمؤمنین عمر^۲ گفت : اللهم انا نتقرب اليك بعم نبيك وبقية آباءه^۳ و كبير^۴ رجاله فانك تقول و قولك الحق « واما الجدار فكان لفلان يقيم في المدينة و كان تحته كنز لهما^۵ فحفظتهما لصالح ابيهما، اللهم فاحفظ^۶ امة نبيك في عمه فقد دلونا به اليك مستشفعين* مستغفرين. ثم اقبل على الناس و قال: يا ايها الناس^۷ استغفروا ربكم انه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا^۸» گفت : اي آفریدگار^۹ ما تقرب می کنیم به حضرت^{۱۰} تو و به عم پیغمبر تو و یادگار پدران او^{۱۱} و بزرگتر^{۱۲} باقی ماندگان او^{۱۳} و تو فرمودای در کلام مجید^{۱۴} در قصه موسی و خضر^{۱۵} که آن دیوار که کز شده بود راست کردند که در زیر آن دیوار گنجی^{۱۶} بود از آن دو یتیم که پدران ایشان^{۱۷} مردمان^{۱۸} صالح بودند تو به سبب

- (۱) مپ ۲ : برآمد. (۲) مپ ۲ : - امیرالمؤمنین عمر. (۳) مج : بقية امامه. متن : فقيه ايامه. (رسول اکرم در حق عباس عم خود فرمود : هذا بقية آبائي.). (۴) مج : کبر (کبر القوم : کلان تر قوم) ولی سه نسخه دیگر کبرست و بد نیست. (۵) تتمه آیه این است : « و كان ابوهما صالحا فاراد ربك ان يبلغا اشد هما ويستخرجا كنزهما رحمة من ربك و ما فعلته عن امری ذلك تاویل مالهم تسطع عليه صبرا.» كهف (۱۸) آیه ۸۲. (۶) مپ ۲ و بنیاد : - فاحفظ. *مج : مستغثین. (۷) متن : فقلت... مج : - یا. متن و بنیاد : - یا ايها الناس (۸) « يا قوم استغفروا ربكم ثم توبوا اليه يرسل السماء عليكم مدرارا... » هود (۱۱) ۵۲. و نیز « فقلت استغفروا ربكم انه كان غفارا . يرسل السماء عليكم مدرارا.» نوح (۷۱) ۱۰ و ۱۱ صورت فقلت در نسخه متن ناظر به این آیت است. (۹) مج : + و پروردگار. (۱۰) مج : + عزت. (۱۱) متن و مپ ۲ و بنیاد : + را. (۱۲) مج : بزرگترین. (۱۳) متن و مپ ۲ و بنیاد : - او. (۱۴) مج : + خود. (۱۵) مج : + علیهما السلام. (۱۶) مج : گنج. (۱۷) متن : پدران شان. مپ ۲ : پدر ایشان. (۱۸) مج : - مردمان. بنیاد : مرد.

صلاح پدران^۱ دو پیغمبر را از برای حفظ کنز ایشان بفرستادی^۲ تا آن را اصلاح کنند و کودکان^۳ را به سبب صلاح پدران شان نگاه داشتی، امت حبیب^۴ خود را به برکت عم او فرو مگذار که ما به^۵ دولت او تمسک کرده ایم و او را در حضرت تو شفیع می آریم. پس بفرمود ای مردمان^۶ استغفار گوید که آفریدگار آمرزگارست^۷ تا به برکت استغفار اقطار^۸ امطار از آسمان^۹ باریدن گیرد^{۱۰} و آن گاه عباس رضی الله عنه^{۱۱} برخاست و آب از دیده او می رفت و رخسار مبارك او از اشك تر می شد^{۱۲} پس گفت اللهم انت الراعی و الراعی^{۱۳} لایهمل الضاله^{۱۴} ولایدع الکسیر بدار مضیعه^{۱۵} فقد صرق^{۱۶} الکبیر ورق الصغیر وارتفعت الشکوی و انت^{۱۷} تعلم السروا خفی^{۱۸} اللهم اغنهم بغیاثک من قبل ان یقنطوا فیهلكوا^{۱۹} فانه لایأس من روحک الا القوم الکافرون^{۲۰}. گفت الاهی تو نگاه بان بی چارگانی^{۲۱}

- (۱) بنیاد : + آن. (۲) مپ ۲ : از برای حفظ به ایشان فرستادی. (۳) متن و مپ ۲ و بنیاد : کودک. (۴) متن : - حبیب. مج : پیغمبر. (۵) متن : بر آرا. مج : بردا. (شاید : بردامن). (۶) یا ایها الناس در نسخه مپ ۲ و ایها الناس در نسخه مج بدین قرینه بی وجه نیست. (۷) مپ ۲ : - که آفریدگار آمرزگارست. (۸) مج : شایسته. (۹) مج : + بر شما. (۱۰) مپ ۲ و مج و بنیاد : باران گردد. (۱۱) متن : رضع. مج : - رضی الله عنه. (۱۲) مپ ۲ : - (و رخسار... می شد). (۱۳) متن و مپ ۲ : - والراعی. (۱۴) متن و مپ ۲ و بنیاد : الضالاه. (۱۵) متن و مپ ۲ : مضیقه. (۱۶) با توجه به ترجمه عبارت، مضیقه ترجیح داده شد. (۱۷) مج : ضرع. مپ ۲ و بنیاد : صغر. (صرق فعل است از صرق به دو فتح به معنی تنک از هر چیز). (۱۸) مج : + وانت. (۱۹) مقتبس از کلام رحمان است « فانه یعلم السر و اخی » طه (۲۰) آیه ۷. (۲۱) متن : فیهلکوا. بنیاد : ویهلکوا. (۲۰) مأخوذ از قول پروردگارست « انه لایایس من روح الله الا القوم الکافرون » یوسف (۱۲) آیه ۸۷. (۲۱) مج : نگهبان بی چارگان.

و^۱ راعی که گوسفندان نگاه دارد گوسفندی را که از رمه گم شود فرو نگذارد و شکسته^۲ بی چاره را ضایع نکند. الاهی بی چارگان عاجز شدند بزرگان متحیر و خردان بی چاره گشتند^۳. الاهی تو حال ایشان می دانی. دست شان گیر^۴ و به^۵ فریاد^۶ رس که بی چارگان اند^۷. پیش از آن که نومید شوند^۸ و به^۹ سبب نومیدی هلاک^{۱۰} گردند زیرا که^{۱۱} تو فرموده ای که از رحمت من نومید مشوید که از رحمت من جز کافران نومید نشوند^{۱۲}. او درین دعا بود که ناگاه ابر پاره یی در گوشه افق^{۱۳} پدید آمد و در یک ساعت آن ابر پاره^{۱۴} بگسترده و همه^{۱۵} آسمان را فرو پوشید و باران در گرفت و چنان به قوت بیاریسد که مردمان نعلین ها در دست گرفتند و^{۱۶} ایزارها برکشیدند و در میان آب به خانه می آمدند و دست در عباس می مالیدند و می گفتند هنیئاً لك ساقی الحرمین^{۱۷} زهی بنده با آب روی^{۱۸} که به مدد^{۱۹} دعای^{۲۰} تو آفریدگار مرحرم مدینه و حرم مکه را آب داد^{۲۱}

- (۱) متن و مپ ۲ : - و : (۲) متن : + و. (۳) مپ ۲ : - گشتند.
 (۴) مچ : دست گیر. (۵) مپ ۲ و متن و بنیاد : - به. (۶) مچ : + ایشان.
 (۷) مچ : که تو فریاد رس بی چارگانی. (۸) بنیاد : نشوند.
 (۹) مچ و بنیاد : - به. (۱۰) مچ : + ابد. (۱۱) مپ ۲ : - زیرا که.
 (به جای زیرا که : و). (۱۲) مپ ۲ . - (که از رحمت من جز کافران نومید نشوند). (۱۳) مپ ۲ : - در گوشه افق. (۱۴) مچ : - پاره. (۱۵)
 مپ ۲ : - (آن ... همه). (۱۶) مپ ۲ : - نعلین ها در دست گرفتند و.
 (۱۷) متن و مپ ۲ و بنیاد : هنیئالک منا فی الحرمین. (۱۸) مپ ۲ : به آب روی.
 (۱۹) مچ : - مدد. (۲۰) مپ ۲ : - دعای : (۲۱) متن و مپ ۲ و بنیاد : - (مرحرم ... آب داد). (عباس بن عبدالمطلب سقایت حاجیان را عهده دار بوده است).

و ما را باران فرستاد^۱. و اگر کسی از راه نیاز^۲ و اخلاص^۳ از آفریدگار حاجتی خواهد چون آن بزرگان را شفیع آورد امید بود که حاجت او به خلعت اجابت موشع شود^۴.

حکایت (۱۰)^۵ گویند وقتی پیرزنی به نزد^۶ جنید آمد و گفت مدتیست تا پسر^۷م رفته است^۸ و خبر او منقطع شده^۹، بیش ازین بر فراق او صبر نمی توانم کرد^{۱۰}. جنید گفت عليك بالصبر. پیر زن پنداشت که مگر جنید او را می گوید^{۱۱} که بر^{۱۲} تو باد که صبر خوری. به بازار رفت و شکسته یی به پيله ور^{۱۳} داد^{۱۴} و قدری صبر تلخ بستد^{۱۵} و به خانه آورد و آن را حل کرد و بخورد و^{۱۶} دهن او^{۱۷} بسوخت و احشاء^{۱۸} و^{۱۹} امعای او از

- (۱) میج : - ما را باران فرستاد. (۲) مپ ۲ : بیان. (۳) بنیاد : و اگر کسی را از راه بیابان و از روی. (۴) بنیاد : مزین گردد. میج : موشع شود. مپ ۲ : + والسلام. (- حکایت ۶ همین باب). (۵) «نقل است که پیر زنی پیش جنید آمد و گفت پسر^۷م غایب است دعایی کن تا باز آید. گفت صبر کن. پیر زن برفت و روزی چند صبر کرد و باز آمد. شیخ گفت صبر کن. تا چند نوبت صبر فرمود (یعنی جنید دستور صبر داد). روزی پیرزن بیامد و گفت هیچ صبرم نمانده است، خدای را دعا کن. جنید گفت اگر راست می گویی پسر^۷ت باز آمده است که حی تعالی فرموده است امن یجیب المضطر اذا دعاه ، پس دعا کرد. پیر زن چون باز خانه شد پسر آمده بود.» (فریدالدین عطار. تذکرة الاولیاء. ج ۲. ص ۱۸). از مقایسه دو حکایت پیدا است که عسوفی مأخذی غیر از مأخذ عطار داشته است. (۶) متن : نزد. میج : به نزدیک. (۷) بنیاد : + به سفر. (۸) میج : ... که پسر^۷م به مصلحتی رفته. (۹) مپ ۲ : + و. (۱۰) مپ ۲ : نتوانم کرد. میج : و من پیشتر ازین بر فراق او صبر می کردم اما اکنون بیش طاقت صبر نکردم نماند. (۱۱) میج : که مگر او می گوید. مپ ۲ : که او را گفت. (۱۲) میج : به. (۱۳) مپ ۲ : - پيله ور. (۱۴) میج : - و شکسته یی به پيله ور داد. (۱۵) میج : گرفت. (۱۶) مپ ۲ : - و. (۱۷) میج : وی. (۱۸) مپ ۲ : - و احشاء. (۱۹) متن : - و

آن تلخی ریش شد و اسهالی^۱ عظیم کرد^۲. بی چاره ضعیف و بی طاقت^۳ به نزدیک^۴ شیخ آمد و حال^۵ باز گفت^۶. شیخ او را گفت ترا گفتم که^۷ صبر کن نه^۸ صبر خور. پیرزن چون این بشنید^۹ بر سرو روی زدن گرفت و گفت مرا بیش طاقت صبر نیست. چون گریه و زاری پیرزن^{۱۰} از حد بگذشت^{۱۱} شیخ روی به^{۱۲} آسمان کرد و لب بجنبانید^{۱۳}، گفت^{۱۴} رو که پسر تو^{۱۵} به خانه رسیده است^{۱۶}. پیرزن به خانه آمد پسر خود^{۱۷} را دید که^{۱۸} آمده بود و بر در خانه ایستاده^{۱۹} به خدمت شیخ باز^{۲۰} آمد و گفت تو^{۲۱} به چه دانستی که پسر^{۲۲} آمده است^{۲۳} گفت^{۲۴} بدان که چون اضطراب و^{۲۵} اضطراب^{۲۶} تو بدیدم^{۲۷} دانستم که هر این دعا^{۲۸} اجابت کند^{۲۹} که او فرموده است امن یجیب المضطر اذا دعاه. پس دعا کردم و به اجابت^{۳۰} متیقن بودم.

- (۱) متن : انهماکی. (۲) متن : عظیمی کرد. بنیاد : به هم رسانید. مپ ۲ : - اسهالی عظیم کرد. (۳) بنیاد : + شده. (۴) مپ ۲ : به نزد. (۵) بنیاد : - حال. (۶) مپ ۲ : آمد و گفت خوردم. (۷) بنیاد : - که. (۸) مج : + گفتم که. (۹) مج : چون صبر شنید. (۱۰) مج : - پیرزن (۱۱) مج : گذشت. مپ ۲ : - (چون ... بگذشت). (۱۲) مج : + سوی. (۱۳) مج : + پس پیرزن را. بنیاد : + و. (۱۴) بنیاد : + برخیز و نه خانه. (۱۵) مج : که برو که پسرت. (۱۶) بنیاد : - است. مپ ۲ و بنیاد : + پس. (۱۷) مج : - خود. (۱۸) بنیاد : + به خانه. (۱۹) مپ ۲ : - و بر در خانه ایستاده. مج : استاده ، پیرزن. (۲۰) مپ ۲ و مج و بنیاد : - باز. (۲۱) مج : - تو. (۲۲) بنیاد : بگو که تو چون می دانستی که پسر من. (۲۳) مج : در خانه آمده است. (۲۴) مج : گفتم. (۲۵) مج : - اضطراب و. (۲۶) مپ ۲ : - و اضطراب. بنیاد : اضطراب و اضطراب. (۲۷) مج : دیدم. (۲۸) مج : + ترا. (۲۹) بنیاد : هر این دعا مستجاب کند. (۳۰) بنیاد : اجابت را.

و^۱ این باب را اطنابی دادم^۲ و هیچ کس نباشد که او^۳ به داعیه فقر^۴ و باعثة^۵ حاجت از حضرت رب الارباب^۶ حاجتی بخواسته است^۷ و تویق اجابت نسته^۸ اما خلاصه حاجات شریف و وضع و کریم و لثیم درین عصر^۹ جز بقای ذات و صحت نفس و انتظام^{۱۰} امور دولت خداوند خواجه جهان و دستور صاحب قران^{۱۱}، نظام الملک، قوام الدولة والدین، ملک ملوک الوزراء، قدوة صدور العظماء^{۱۲}، ابوالمکارم والمفاخر^{۱۳}، محمد بن ابی^{۱۴} سعد الجندی لازالت مشارع^{۱۵} جلاله صافیه^{۱۶} و مدارع اقباله^{۱۷} ضافیه^{۱۸} نیست چه کل خلاق به مدد عواطف شامل و عوارف کامل او از دست نواب زمان در امان اند و از هجوم لشکر فتنه در پناه جاه او مر فیه^{۱۹} و شادان^{۲۰} و همه این^{۲۱} می گویند از میان دل و^{۲۲} جان

قطعه^{۲۳}

عادل^{۲۴} نظام ملک مدار جلال باد ذاتش مصون ز آفت عین الکمال باد

- (۱) متن : - و. (۲) مپ ۲ : واین باب اطنابی دارد. مج : واین باب اطناب دارد. (۳) بنیاد : و هیچ نباشد که کسی. مج : + را. (۴) مج : - فقر. (۵) بنیاد : باعثة. (۶) مج : رب العالمین. (۷) مپ ۲ : خواسته شود. مج : خواسته باشد. (۸) متن و مج : نشده. (۹) مج : + و زمان. (۱۰) بنیاد : - (حاجات ... انتظام). (۱۱) مج : + و صدر قضا نفاذ قدر فرمان. (۱۲) متن : العلماء. مج : العالم. (۱۳) مپ ۲ و بنیاد : ابوالمفاخر والمکارم. (۱۴) مج : - ابی. (۱۵) متن : مشارع. (۱۶) متن و مپ ۲ و بنیاد : - صافیه. (۱۷) مپ ۲ و متن و بنیاد : - اقباله. (۱۸) بنیاد : - ضافیه (ضافیه به معنی کامل و تمام است). (۱۹) مج : مسرور. (۲۰) متن : شادمان. (۲۱) مج : - این. (۲۲) مج : + ضمیر. (۲۳) متن : بیت. مج و بنیاد : نظم. (۲۴) مج : صدر.

دین را زعین رایش چون اعتضاد هست
 مرمک را به^۱ رویش فرخنده فال باد
 از رمح و^۲ قوس چون الف و نون او مدام
 پشت عدوش بر صفت^۳ لام و دال باد
 دایم همای دولت سلطان شرق را
 از فر رای عالی او پسر و بال باد^۴
 ذاتش که هست ثانی خورشید، روز و شب
 در ظل عصمت و کنف ذوالجلال باد^۵

(۱) مپ ۲ و بنیاد : ز. (۲) مپ ۲ : - و. (۳) بنیاد : همچو رخ. مج :
 بر هم چون. (۴) در بنیاد به جای این مصراع، مصراع دوم بیت بعد آمده
 است. (۵) این بیت در بنیاد نیست. ترتیب بیت‌ها در مج متفاوت بامتن است :
 بیت آخر دومین و بیت دوم سومین و بیت سوم چهارمین و بیت چهارم آخرین
 بیت است.

باب پنجم

از قسم چهارم

در دعوات مائورا^۱ یاد کرده شود^۲

چون در باب متقدم^۳ فواید دعا و ذکر بندگان در مانده که به^۴ دعا تمسک کرده‌اند و از بلاها خلاص یافته، تحریر و تقریر پذیرفته است^۵ و مقرر گشته که دعا به حکم نص^۶ نبوی سلاح مؤمن است چنان که مصطفی صلعم فرموده است^۷ که^۸ الدعاء سلاح المؤمن^۹ از بهر آن که مؤمنان^{۱۰} در

-
- (۱) بنیاد : در ادعیه مذکوره مأثوره منقوله از بزرگان . مپ ۲ : مأثوره .
(۲) مپ ۲ : می‌شود . مچ : - یاد کرده شود . (۳) بنیاد : گذشته . (۴)
بنیاد : بر . (۵) مپ ۲ : افتاد . (۶) مچ : حدیث . (۷) بنیاد :
رسول (ص) فرموده . مپ ۲ : رسول علیه السلام فرمود . متن : - است . مچ :
مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است . (۸) مچ : - که . (۹) الدعاء
سلاح المؤمن و عماد الدین و نور السموات و الارض . (جامع الصغیر) . (۱۰) مپ
۲ : مؤمن .

حجر لطف و پرورش الاهی^۱ بر مثال طفلان اند و طفل از هر که بترسد^۲ سلاحش^۳ آن بود که به مادر گریزد^۴. بنده مؤمن چون از دشمن و^۵ شیطان بترسد سلاحش آن بود که به مادر دعا^۶ گریزد^۷. و چون بزرگان دین از^۸ صحابه و تابعین به بلیات گرفتار شده اند و در دست ظالمان درمانده^۹ و در معرض مهالك^{۱۰} افتاده، به حکم نص^{۱۱} نبوی دعا کرده اند و^{۱۲} دعای ایشان^{۱۳} اجابت^{۱۴} شده است و از^{۱۵} بلیات خلاص یافته اند^{۱۶} و^{۱۷} علمای متأخر گفته اند که^{۱۸} اگر چه مقصود درمانده^{۱۹} دعاست و چون^{۲۰} از^{۲۱} بندگی و شکستگی و نیازمندی بر آید^{۲۲}، به هر زبان که خدای^{۲۳} را خوانی علم او بدان محیط است ولیکن^{۲۴} اولی آن^{۲۵} باشد که به الفاظی که بزرگان گفته اند^{۲۶} تبرک کرده آید^{۲۷} و دعا هم بر آن^{۲۸} لفظ که ایشان بر زبان رانده اند خوانده^{۲۹}

- (۱) مپ ۲ و بنیاد : - الاهی. (۲) متن : ترسد. (۳) متن و مپ ۲ : صلاحش. (۴) (مصاحب نائینی راست
مصاحب در ره این عشق جان سوز محبت را هم از کودک بیاموز
که چون با طفل خود مادر ستیزد هم اندر دامن مادر گریزد).
مج : + و. (۵) مپ ۲ : - و. (۶) مج : خدای تعالی. (۷) بنیاد :
صلاحش در آن بود که به مادر گریزد. متن : - (سلاحش ... گریزد). (۸) مپ ۲ :
و. (۹) مپ ۲ : - و در دست ظالمان درمانده. (۱۰) متن و بنیاد :
حکایات. مج : هلاک. (۱۱) مج : + حدیث. (۱۲) متن : + از آن.
(۱۳) مپ ۲ : - و دعای ایشان. متن : + را. بنیاد : و از آن دعای ایشان.
(۱۴) مج : و این دعا البته مستجاب. (۱۵) مج : + آن. (۱۶) مپ ۲ :
- اند. (۱۷) متن : - و. (۱۸) مج : - که. (۱۹) مج : + به.
(۲۰) مج : چاره. (۲۱) متن و مپ ۲ و مج : - از. (۲۲) متن و مپ ۲
و بنیاد : - بر آید. (۲۳) مج : خدا. (۲۴) بنیاد : ولیکن. (۲۵)
مج : آن اولی. بنیاد : ازلی آن. (۲۶) مج : که به الفاظ بزرگان. (۲۷)
متن و بنیاد : اند. (۲۸) مج : و دعاها هم بدان. (۲۹) بنیاد : کرده.

شود و درین باب چند دعای مأثور^۱ و حکایت^۲ مشهور روایت کنیم تا فایده عام و کتاب^۳ تمام بود بعون الله^۴.

حکایت (۱) صالح مسمار^۵ گفت وقتی حسن بصری^۶ رضی الله عنه^۷ به نزدیک حجاج یوسف*^۸ در آمد و^۹ او قصری عالی و سرایی^{۱۰} بزرگ بنا کرده بود. حسن را^{۱۱} نظر بر آن منظر افتاد و آن بناها را^{۱۲} بدید^{۱۳}. زبان بر گشاد^{۱۴} و آفریدگار را حمدی^{۱۵} گفت، [پس گفت : پادشاهان در در حق خود تعبیرها می بینند و ما در ایشان عبرت ها^{۱۶} مشاهده می کنیم^{۱۷} یکی از ایشان قصری بنا کند و صحن آن به فرش های ملون بیاراید. جماعتی

(۱) مپ ۲ و بنیاد : مؤثر. متن : مؤثر. (۲) متن و مپ ۲ و بنیاد : حکایات. (۳) مپ ۲ : - کتاب. (۴) مپ ۲ : - بعون الله. (۵) متن : مسمار. (عوفی حکایت را از قول صالح بن مسمار به نقل آورده است اما قاضی تنوخی در پایان قصه از نقل می کند که گفته است : از حسن پرسیدند بم کنت تحرك شفتیک ؟ قال : قلت یا غیائی ... و نیز آخرین عبارت قاضی تنوخی درین حکایت قول صالح است : قال صالح : فماد عوننا بها فی شدة الافرج عنا) . اختلاف دیگر آن است که در الفرج بعدالشدّه حکایت بی ذکر راوی روایت شده و حسن در واسط پیش حجاج رفته است. (الفرج بعدالشدّه ج ۱. ص ۴۸). صالح مسمار معاصر حسن بصری و به قرینه نقل عوفی و قبل از او تنوخی از ملازمان حجاج بوده است. (۶) ابوسعید حسن بن ابوالحسن یسار بصری (۲۱ - ۱۱۰ ه. ق). ← تعلیق کتاب. (۷) بنیاد : - رضی الله عنه. مپ ۲ : رحمة الله علیه. * ابومحمد حجاج بن یوسف بن حکم ثقفی (۴۵ - ۹۵ ه. ق). (۸) مپ ۲ : - در. (۹) مپ ۲ : - و. (۱۰) مپ ۲ : - و سرایی (۱۱) مپ ۲ : - بنا. بنیاد : و او قصری بزرگ و بنایی عالی. (۱۲) میج : و خواجه حسن بصری رضی الله عنه. (۱۳) بنیاد : + که. (۱۴) مپ ۲ : - و آن بناها را بدید. (۱۵) متن و بنیاد : بگشاد. (۱۶) مپ ۲ : حمد. بنیاد : - حمدی. (۱۷) میج : غیرت ها (متن مستند به قول تنوخی ست). (۱۸) میج : می کنم.

که مگس طمع^۱ و پروانه^۲ آتش خورش اند^۳، گردوی درآیند و آن را محمدتی^۴ می کردند که خوب بنا کردی.^۵ پس روی به حجاج آورد که ای^۶ فاسق ترین فاسقان^۷ اهل آسمان ترا دشمن گرفتند^۸ و اهل زمین بر تو^۹ لعنت کردند^{۱۰}. این بگفت و از پیش حجاج بیرون آمد^{۱۱} و گفت آفریدگار تعالی مر عالمان^{۱۲} را^{۱۳} فرموده است^{۱۴} تا^{۱۵} حق نبوشند و نصیحت بساز

- (۱) مج : طبع (متن از روی عبارت تنوخی تصحیح شد). (۲) مج : - و .
 (۳) مج : خورسند. (۴) مج : محمدی. (۵) متن و مپ ۲ و بنیاد : -
 (پس گفت ... بنا کردی). (در نسخه های جوامع الحکایات عبارت میان دو قلاب
 نیامده است. تنها نسخه مج آن را آورده است و تصور آن که کاتب به الفرج بعد
 الشده یا مأخذ دیگر مراجعه و متن حکایت را مقابله کرده باشد سخت بعیدست و
 می توان گفت نسخه مأخذ نقل اوجامع و معتبر بوده است زیرا مفاد عبارت مذکور
 ترجمه گونه بیست از نقل تنوخی از قول حسن که به دیدار بنای حجاج گفت :
 الحمد لله ان هؤلاء الملوك ليرون في انفسهم عسرا ، و انا لنرى فيهم عبرا . يعمد
 احدهم الى قصر فيشيد و فرس فيتخذ و قد حف به ذباب طمع و فراش نار ، ثم
 يقول . ألا فانظروا ما صنعت). در ترجمه عوفی محمدت بنا و تحسین آن از جانب
 جماعت گرد آمدگان ، مگسان طمع و پروانگان آتش خورش (ذباب طمع و فراش
 نار) صورت می گیرد اما در عبارت تنوخی گوینده این محمدت و اعجاب سازنده
 عمارت (حجاج) است : « ألا فانظروا ما صنعت ». چنان که در جای دیگر گفته ام
 عوفی در ترجمه ها متصرف است و آزاد از قید نقل عین حکایت ها و ذوق صنعت -
 گری و سجع بندی خود را در آن به کار می گیرد. (۶) مج و بنیاد : - ای .
 (۷) « فقد رأينا يا عدو الله ما صنعت فماذا يا افسق الفاسقين ... » تنوخی. (۸)
 بنیاد : گرفته اند. (۹) مج : ترا. (۱۰) مپ ۲ : ترا لعنت می کنند. بنیاد :
 ترا لعنت می کردند. « اما اهل السماء فمقتولك ، و اما اهل الارض فلعنوك » تنوخی.
 (۱۱) مپ ۲ : برون آمد. مج : برون شد. (۱۲) بنیاد : عالمان . متن و
 مج : علما. (۱۳) مپ ۲ : - مر عالمان را. (۱۴) مج : بفرموده است.
 (۱۵) مپ ۲ : که.

نگیرند.^۱ چون او بیرون^۲ رفت^۳ آتش خشم حجاج^۴ اشتعال پذیرفت و^۵ گفت ای اهل شام، یکی از اهل بصره بیاید^۶ و در روی من مرا^۷ دشنام دهد و^۸ ناسزا گوید^۹ و^{۱۰} شما هیچ کس^{۱۱} او را منع نکنید^{۱۲} به خدای^{۱۳} که او را بکشم^{۱۴}. پس سیاف را بخواند و فرمان داد تا نطع بگسترند^{۱۵}

(۱) «ثم خرج وهو يقول: انما اخذالله الميثاق على العلماء ليبينه للناس ولا يكتُمونه» تنوخی (و اذا اخذالله ميثاق الذين اتوا الكتاب لتبينه للناس ولا تكتُمونه. قسمتی از آیه ۱۸۷ از آل عمران/۳. ونیز: و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس. قسمتی از آیه ۴۴ از نحل/۱۶. (۲) مپ ۲: - بیرون. متن: برون. (۳) بنیاد: چون او برفت. (۴) بنیاد: - حجاج. (۵) مچ: یافت. و مپ ۲: - (آتش... پذیرفت و). (۶) مپ ۲: بیامد. (۷) مچ: - من مرا. (۸) بنیاد: + مرا. (۹) مپ ۲: - و ناسزا گوید. (۱۰) مچ: - و. (۱۱) متن: - و شما. مچ: هیچ کسی. مپ ۲: - هیچ کس. بنیاد: - کس. (۱۲) مپ ۲: نکنند. (۱۳) مچ: به خدا. (۱۴) بنیاد: + و از شما هم انتقام تغافل از کار او بکشم. (فتیغظ الحجاج عليه غيظاً شديداً وقال يا اهل الشام: هذا عيب اهل البصره يدخل على فيشتمني في وجهي فلا يكون له مغير ولا نكير و الله لا قتلنه...) تنوخی. ازین موضع حکایت منقول تنوخی خلاصه تر از نقل عوفی است. تنوخی گفته است: اهل شام حسن را به نزدیک حجاج بردند و حسن از حال و کار آگاه شد و در طول راه لب او می جنبید و چون به نزدیک حجاج درآمد نطع در برابر حجاج گسترده دید و شمشیر آخته و حجاج خشم گین چون او را بدید سخنی سخت بر زبان راند و حسن از در نرمی و اندرز درآمد پس حجاج فرمان داد تا شمشیر و نطع برچیدند و حسن هم چنان به سخن خود لب می جنبانید تا حجاج او را به طعام خواند و باهم طعام بخوردند و وضو ساخت. و حجاج به دست خویش بر حسن غالیه زد و او را گرامی داشت... اما در عبارت عوفی از اهل شام درین موضع سخنی نیست و عبارت پردازی و صنعت گری بر آن مزید کرده است. (۱۵) مپ ۲ و مچ: بگسترند. بنیاد: گسترده.

ومثال داد تا حسن بصری را^۱ بیاوردند و^۲ حسن^۳ می آمد^۴ و لب می جنبانید^۵ چندان که^۶ نزدیک حجاج آمد^۷ حجاج بانگک بروی زد^۸ و گفت همین ساعت خواهم^۹ فرمود^{۱۰} تا^{۱۱} به شمشیر آب دار^{۱۲} روی نطع^{۱۳} از خون تو^{۱۴} رنگ ادم دهند^{۱۵}. حسن جواب او به نرمی باز داد^{۱۶} و او را به^{۱۷} وعظ و نصیحت ساکن گردانید^{۱۸} و البته گرد مدهانت و تضرع بر نیامد^{۱۹}. حجاج بفرمود تا نطع^{۲۰} برداشتند و حسن^{۲۱} هم چنان وعظ می فرمود^{۲۲} چندان که^{۲۳} دل حجاج نرم شد و اثر رقت ظاهر آمد^{۲۴}، پس^{۲۵} مثال داد تا خوان آوردند و^{۲۶} چون از تناول^{۲۷} طعام^{۲۸} فارغ شدند^{۲۹} غایب آوردند و حجاج به دست خویش^{۳۰} آب به دست^{۳۱} حسن بصری ریخت^{۳۲} و او را عذر ها خواست

- (۱) متن : - را. (۲) مپ ۲ و مچ و بنیاد : - و. (۳) مچ : + بصری رضی الله عنه. (۴) مپ ۲ : بیامد. مچ : می آمدی. (۵) مچ : می - جنبانیدی. (۶) مچ : چنان که. (۷) مچ : در آمد. بنیاد : رسید. مپ ۲ : - (چندان ... آمد). (۸) مچ : بروی بانگ زد. (۹) متن و مچ : - خواهم. (۱۰) بنیاد : گفت. مچ : همین ساعت بفرمایم. (۱۱) مچ : که تا. (۱۲) مپ ۲ : - به شمشیر آب دار. (۱۳) متن : زمین. مچ : + را. (۱۴) متن : او. (۱۵) بنیاد : دهد. مچ : حسن بصری جواب او به نرمی داد. (۱۶) متن و مچ : - به. (۱۷) متن و مچ : + را. (۱۸) مچ : + را. (۱۹) مپ ۲ : - (و البته ... بر نیامد). (۲۰) مچ : + را. (۲۱) مچ : + بصری. (۲۲) بنیاد : - (و البته ... می فرمود). (عبارت تنوخی : ولم یزل الحسن یمرکلامه). (۲۳) مپ ۲ : - (حسن ... چندان که). (۲۴) متن و مچ و بنیاد : شد. (۲۵) مچ : + حجال (!). (۲۶) مپ ۲ : - و. (۲۷) بنیاد : خوردن. (۲۸) مپ ۲ : - طعام. مچ : خوان. (۲۹) مپ ۲ : آمدند. مچ و بنیاد : شد. (۳۰) مچ و مپ ۲ : خود. (۳۱) متن و مچ و بنیاد : - آب به دست. (به دست خویش بر حسن بصری). (۳۲) بنیاد : پاشیدن گرفت.

و^۱ باز گردانید^۲. او را گفتند سبب این همه لطف چه بود^۳ که حجاج با تو کرد. گفت در آن وقت که به نزد او درآمد^۴ این دعا می خواندم^۵ یا غیائی^۶ عند دعوتی ، و^۷ یا عدتی فی مملتی^۸، و^۹ یا ربی عند^۹ کربتی ، و^{۱۰} یا صاحبی فی شدتی^{۱۰}، و^{۱۱} یا ولیی فی نعمتی، و^{۱۲} یا الهی واله^{۱۱} ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و موسی و عیسی^{۱۲} و یا^{۱۳} رب النیین کلهم اجمعین و یا رب کهیص و طه و طس^{۱۴} و یس و یارب^{۱۵} القرآن الکریم صل علی محمد و آله الطیین الطاهرین^{۱۶}

(۱) مج : و از وی عذرخواست و او را. (۲) «... ولم یزل الحسن یمرفی کلامه حتی دعا الحجاج بالطعام فأکلا ، و بالوضوء فتوضأ ، و بالغالیه فغلفه یدیه و صرفه مکرمأ ...» تنوخی. (۳) مج : سبب این لطف چه بوده است . (۴) مپ ۲ : به نزدیک او می آمدم. (۵) مپ ۲ : بخواندم . بنیاد : + که. (۶) متن و مج : یا غایتی. (۷) متن و مپ ۲ و مج : - و. (۸) متن و مپ ۲ : فی همتی. بنیاد : فی شدتی. (۹) مج : یا ثقتی عند. متن و مپ ۲ : یا عند ربی (!). (۱۰) مج : - یا صاحبی فی شدتی. (۱۱) متن و مپ ۲ و مج و بنیاد : + آبائی. (۱۲) مج : - (یا الهی ... و عیسی). (۱۳) مج و بنیاد : + ربی و. (۱۴) متن و مپ ۲ و مج و بنیاد : - و طس. (۱۵) متن و مپ ۲ و مج و بنیاد : - یا رب. (۱۶) متن : صلی الله علیه و علی آله الطاهرین. مپ ۲ : صلی الله علی محمد و اله الطاهرین. مج : صل علی محمد و آله اجمعین الطاهرین. بنیاد : - الطیین. دعای متن از روی نقل تنوخی تحریر شد. (حسن بصری را با حجاج جز این حکایت روایتی چندست از جمله «یک روز مجلس می داشت حجاج درآمد با لشکریان بسیار و تیغ های کشیده. بزرگی حاضر بود گفت امروز حسن را امتحان کنم که وقت آزمایش است. حجاج بنشست ، حسن یک ذره درون نگرید و از آن سخن که می گفت بنگریدید تا مجلس تمام کرد آن مرد دین گفت : حسن حسن است آخر حجاج خویشتن آن جا افکند که حسن بود و بازویش بگرفت و گفت : انظروا الی الرجل اگر می خواهید که مردی را ببینید در حسن

→

نگرید.» و نیز «حجاج را به خواب دیدند در عرصات قیامت افتاده و گفتند چه می‌طلبی گفت آن می‌طلبم که موحدان طلبند و این از آن بود که در حالت نزاع می‌گفته خداوند بدین مشتی تنگ حوصله نمای که غفارم و اکرم الاکرمین ام که همه یک دل و یک زبان اند که مرا فروخواهی برد، مرا به ستیزه ایشان برآور و بدیشان نمای که فعال لما یرید منم. این سخن حسن را برگفتند. گفت بدان ماند که این خبیث به طراری آخرت نیز بخواهد برد.» (عطار. تذکرة الاولیاء ج ۱ ص ۲۸ و ۲۹) و روایت کرده اند که حسن بصری، حجاج را فاسق ثقیف می‌نامیده است (نشوار المحاضر. و وفیات الاعیان) و این دلیری به جای مردیست که درباره او گفته اند: کان عدوانه. و کان اکذب فی حدیثه من الدجال، و کان یقید الجماعه من المسجونین فی قید واحد و فی مکان ضیق، لایجد الرجل الا موضع مجلسه و فیه یا کلون و فیه یتغوطون و فیه یصلون (البیان و التبیان. نشوار المحاضر. الفرج بعد الشدة). ابو عمرو بن علاء حسن بصری و حجاج را فصیح ترین اهل زمان خوانده است: ما رأیت أفصح من الحسن البصری ومن الحجاج بن یوسف الثقفی، فقیل له: فأیهما کان أفصح؟ قال: الحسن. (وفیات ج ۲ ص ۷۰). و نیز ابن خلکان به نقل از تاریخ مختار حکایتی آورده است که من آن را به فارسی گردانده ام این است: مردی به نزدیک حسن آمد که ای ابو سعید من به جدایی جفت خود سوگند یاد کرده ام اگر حجاج دوزخی نباشد. تو درین چه گویی. با اهل خود بمانم یا ازو کناره کنم. حسن گفت: حجاج فاجر بود و فاسق بود و نمی دانم ترا چه گویم همانا رحمت حق همه چیز را فراگیرد. آن مرد به نزدیک ابن سیرین آمد و از سوگند خود او را آگاهی داد. ابن سیرین جوابی گفت به سخن حسن مانده. پیش عمرو بن عبید رفت. عمرو او را گفت با اهل خویش بمان. اگر خدای تعالی حجاج را آمرزد. تواز گزند زنا ایمن خواهی ماند. و نیز در روزهای آخر زندگی، حجاج از درد پیش حسن نالید. حسن او را گفت قدکنت نهیتک الا تتعرض الی الصالحین فلججت. حجاج گفت: لا أسألك ان تسأل الله ان یفرج عنی، ولكنی أسألك ان تسأله ان لا یعجل قبض روحی ولا یطیل عذابی، فبکی الحسن بکاء شدیداً—تعلیقه کتاب.

وارزقنی مودة عبدك^۱ الحجاج و خيره و معروفه^۲ و اصرف عنی اذاه و شره و مكروهه و معرفته^۳. برحمتك يا ارحم الراحمين^۴.

حكايت (۲)^۵ ابو جعفر منصور^۶ وقتی فرمان داد تا اسماعيل اميه^۷ را به حبس^۸ بردند در اثنای آن كه^۹ موكلان او را می بردند، بردیواری نوشته^{۱۰} دید كه^{۱۱} یا ولی فی نعمتی و^{۱۲} یا صاحبی فی وحدتی و^{۱۳} عدتی فی^{۱۴} کربتی. این دعا^{۱۵} یاد گرفت و بسر^{۱۶} خواندن آن مواظبت نمود^{۱۷} و در^{۱۸} مدت نزدیک از حبس خلاص یافت^{۱۹}. بر آن دیوار گذر^{۲۰} کرد و آن^{۲۱} نوشته^{۲۲} ندید^{۲۳}. دانست كه آن تلقین الهی بوده است^{۲۴} و رحمت^{۲۵}

- (۱) متن ومپ ۲ عند. بنیاد: - عبدك. (۲) متن ومپ ۲: و معرفته. مج: و معرفه. بنیاد: - و معروفه. متن ومج و بنیاد: + و رحمته. (۳) متن ومعهده. ومپ ۲: - و معرفته. بنیاد: و تعذیه. (۴) تنوخی: - برحمتك يا ارحم - الراحمين. (۵) مج: - حكايت (تنوخی: لما اخذ ابو جعفر المنصور اسماعيل - بن اميه امر به الى السجن فمر على حائط مكتوب عليه يا ولي ... فلم يزل يدعو بها حتى خلى سبيله. فمر على ذلك المكان فلم ير شيئاً مكتوباً). الفرج بعد الشدة ص ۴۹. (۶) ابو جعفر منصور بن محمد خليفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸). (۷) متن ومپ ۲ و بنیاد: امير - ح ۵ همین صفحه. (اسماعيل بن اميه أموى متوفى به سال ۱۳۹ هـ. ق زمان حیاتش با روزگار خلافت منصور - زامیاور. معجم الانساب) انطباق دارد ممكن است مقصود عوفی و تنوخی همین اسماعيل بن اميه باشد. (۸) متن و بنیاد: به زندان. (۹) متن و بنیاد: - كه. (۱۰) ومپ ۲ و بنیاد ومج: نبشته. (۱۱) متن ومج: - كه. (۱۲) ومپ ۲: - و. (۱۳) مج و بنیاد: + یا. ومپ ۲: یا (-و). (۱۴) بنیاد: و. (۱۵) مج: + را. (۱۶) ومپ ۲: به. (۱۷) مج: این دعا ملازمت نمود. (۱۸) متن ومج: - و. مج: به. (۱۹) ومپ ۲ و بنیاد: + هم. (۲۰) مج: گذری. (۲۱) مج: و این. (۲۲) مج: نبشته. ومپ ۲: نبشته را. (۲۳) بنیاد: - (این دعا ... نوشته

پادشاهی^۱.

نظم

زیر استار غیب ایزد را گنج‌های علوم مدفون است^۲
 لطف او با شکستگان نیاز^۳ از شمار قیاس بیرون است
 حکایت (۳)^۴ ولید عبدالملک^۵ به عامل مدینه صالح عبدالله^۶ مثال
 فرستاد که حسن بن الحسن^۷ بن علی رضعهم^۸ از حبس برون آر و به در

→

ندید (۲۴) بنیاد : دانست که تلقین الهی اشاره کرده است. (۲۵) متن
 و مپ ۲ : و رخت.

(۱) متن : +وی را زیر استار نرد (= ایزد) را گنج‌های علوم مدفون است بیت
 مپ ۲ : + در استار غیب ایزد را گنج‌های علوم مدفون است. (صورت درهم ریخته‌ی
 است) (۲) ← ح ۱ درهمین صفحه. (۳) بنیاد : غریب. (۴) مج : + آورده اند که.
 (۵) ولید بن عبدالملک (ولید اول) از ۸۶ تا ۹۶ ه. ق خلافت داشت. قاضی تنوخی
 به جای ولید، پدر او عبدالملک بن مروان (۶۵ تا ۸۶) را درین حکایت ذکر کرده
 انت ← الفرج بعدالشیء ص ۴۹. (۶) متن : حوی (شاید : جون ← صالح
 بن عبدالله بن موسی الجون العلوئی. زامبور، معجم الانساب ص ۱۳۸). مپ ۲ :
 صالح بن عبدالله مرسی (شاید : موسی ← ضبط متن درهمین حاشیه). مج : + مری.
 در میان عاملان و والیان مدینه در زمان ولید عبدالملک نامی از صالح بن عبدالله
 جون یا مرسی یا صالح بن عبدالله بن موسی دیده نمی‌شود. قاضی تنوخی عامل
 مدینه را (در زمان عبدالملک بن مروان) هشام بن اسماعیل ذکر کرده است و هشام
 بن اسماعیل بن هشام بن الولید مخزومی از بزرگان مکه است. از ۶۷ تا ۹۶ والی
 مدینه بود. در زمان عبدالملک والی شد و تا زمان ولید به این سمت باقی بود و
 در سال ۸۲ از جانب او عزل شد. به اغلب احتمال ضبط تنوخی اگر در مورد
 عبدالملک ترجیحی نداشته باشد در باب هشام بن اسماعیل بی‌ترجیح نیست. (۷)
 متن و مپ ۲ و بنیاد : الحسن. متن ما مطابق است با ضبط نسخه مج و تنوخی به

←

مسجد رسول صلعم^۱ سد^۲ تازیانه^۳ بزن و يك روز ایستاده بدار تا مردمان^۴ بینند^۵. پس صالح او را به مسجد^۶ آورد و^۷ خلق جمع شدند. صالح به منبر برآمد^۸ تا^۹ مثال بر سر^{۱۰} خلق^{۱۱} بخواند و آن گاه فرمان را امثال نماید^{۱۲} در اثنای آن^{۱۳} حال عم زاده او علی بن الحسین بن علی رضعهم^{۱۴} به مسجد آمد و خلق او را تعظیم کردند. او^{۱۵} پیش تر آمد^{۱۶} و به نزدیک حسن شد^{۱۷} و گفت ای^{۱۸} برادر خدای را به دعای فرج یاد کن تا شرظالمان از تو دفع کند^{۱۹}. حسن گفت آن دعا کدام است. گفت بگو^{۲۰} لا اله الا الله^{۲۱} الحکیم الکریم. لا اله الا الله العلی العظیم. سبحان الله^{۲۲} رب السموات [السبع]^{۲۳} و رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین. حسن^{۲۴} این دعا^{۲۵} مکرر گردانید^{۲۶}. صالح از منبر فرود آمد و در روی حسن نگریست و^{۲۷}

←
به تأیید عبارت عوفی در همین حکایت «عم زاده او علی بن الحسین...» و روایت تنوخی «فقام الیه علی بن الحسین...» (۸) بنیاد و مج: رضی الله عنهم.

- (۱) مپ ۲: صلی الله علیه. مج: رسول الله صلی الله علیه و سلم. بنیاد: ص.
- (۲) بنیاد: - سد (ممکن است کاتب نسخه بنیاد صد را ص خوانده باشد) در ضبط تنوخی سخنی از تازیانه و تعداد آن نیامده است. (۳) بنیاد: + پرو.
- (۴) متن و مج و بنیاد: خلاق. (۵) بنیاد و مج: به بینند. (۶) مپ ۲:
- به مسجد. (۷) مپ ۲: بیاورد (- و). بنیاد: در آورد و. (۸)
- مج: رفت. (۹) مپ ۲: و. (۱۰) بنیاد: - سر. (۱۱) مپ ۲ و
- مج: خلاق. (۱۲) مج: کند. مپ ۲: - (و آن گاه... نماید). (۱۳)
- مج: این. (۱۴) مج: رضی الله عنهم. مپ ۲: - علی رضعهم. بنیاد: ع.
- (۱۵) متن و مپ ۲ و بنیاد: او. (۱۶) مپ ۲: بیامد. (۱۷) متن: آمد.
- (۱۸) مج: این. (۱۹) مج: گردد. (۲۰) مج: - بگو. (۲۱)
- مج: هو. (۲۲) متن: - الله. (۲۳) متن و مپ ۲ و مج و بنیاد: - السبع.
- متن ما موافق ضبط تنوخی است. (۲۴) مج: - حسن. (۲۵) متن و مج
- و بنیاد: + را. (۲۶) تنوخی «واقبل الحسن یکررها». (۲۷) مج: - و.

شرم داشت و گفت او را موقوف کنید^۱ تا^۲ من به خدمت امیرالمؤمنین پیوندم^۳ و بگویم^۴ که او بی گناه است تا از سر این^۵ تأدیب^۶ درگذرد و او^۷ را مخلص گرداند. پس نامه^۸ نوشت^۹ و ولید با او بر سر رضا باز^{۱۰} آمد و مثال داد که او را اطلاق کنند^{۱۱}

حکایت (۴) عبدالله احمد بصری^{۱۲} می گوید که وقتی من^{۱۳} به رنجوری عظیم^{۱۴} گرفتار شدم و ضعفی قوی روی به من آورد و علتی بر من مسئولی شد^{۱۵} معالجت اطبا را فایده و تأثیر نماند^{۱۶} و تدبیرها در آن^{۱۷} خطا شد^{۱۸} و از خود نومید شدم^{۱۹} یکی از اصحاب ابومحمد تستری روزی^{۲۰} به عیادت من آمد^{۲۱} و گفت ابومحمد وقتی که^{۲۲} رنجور شدم این

- (۱) بنیاد : کنند. (۲) میج : - تا. (۳) میج : بنویسم. (۴) متن و میج : - و بگویم. (۵) متن و بنیاد : آن. (۶) بنیاد : + بی تقریب. (۷) میج : وی. (۸) متن و میپ ۲ و بنیاد : + عباس. میج : + عنایت. (۹) تنوخی : « أنا اراجع امیرالمؤمنین فیه فأخروه ، و کتب الی عبدالملک. ». (۱۰) متن و میج و بنیاد : - باز. (۱۱) تنوخی : « فکتب (عبدالملک) الیه (هشام بن اسماعیل) فاطلقه بعد ایام. » ← تنوخی . الفرغ بعد الشدة ص ۴۹. (۱۲) تنوخی : احمد بن عبدالله بن داسه. در جای دیگر: از عبدالله بن احمد بن داسه المصری حکایتی روایت کرده است. ← الفرغ بعد الشدة ص ۸۲. ← دهستانی: عبدالله بن احمد بن داسه البصری. ج ۱/ ص ۱۲۵ (۱۳) میج و بنیاد : که من وقتی. (۱۴) متن : ضعیف. میج : - عظیم. تنوخی : اعتللت علة عظیمه. (۱۵) متن و بنیاد : - و. (۱۶) بنیاد : و معالجه اطبا فایده و تأثیر نمی داد. میپ ۲ : و معالجت اطبا فایده نداشت. (۱۷) بنیاد : - در آن. (۱۸) میپ ۲ : بود. (۱۹) تنوخی : یئست فیها من نفسی (بی آن که ذکر از معالجت طبیبان کرده باشد). (۲۰) میج . روزی یکی از اصحاب ابومحمد تستری. میپ ۲ : - روزی. (۲۱) متن : می آمد. تنوخی : « فعادنی بعض اصحاب سهل بن عبدالله التستری. » (۲۲) میپ ۲ : وقتی که ابومحمد . میج : ←

دعا بگفتی^۱ اللهم اشفنی بشفائك و داوئی^۲ بدوائك و عافنی من بلائك و

→ محمد صلی الله علیه وسلم وقتی. (ـ که). سبب ترجیح صورت مضبوط سه نسخه متن و مپ ۲ و بنیاد بر ضبط مج سیاق حکایت است و تأیید روایت تنوخی که گفت: «فقال: (احمد بن عبدالله یا عبدالله بن احمد) کان سهل ید عوفی علله به دعاء» و ابو محمد سهل بن عبدالله بن یونس بن عیسی بن عبدالله بن رفیع تستری (= ششتری) عارف و صاحب کرامت بزرگ و بی مانند قرن سوم هجری (۲۰۵ یا ۲۷۳ - ۲۸۳) مشهورست که درمان بیماران به دعا کردی (مقصود این نیست که به قطع و یقین دعای منقول تنوخی و عوفی ساخته سهل است.) چنان که: «نقل است که عمرو لیث بیمار شد (به روایت ابن خلکان یعقوب لیث ← و فیات الاعیان ج ۲ ص ۴۲۹) چنان که همه اطبا از معالجت او عاجز شدند. گفتند این کار کسی ست که دعا کند. گفتند سهل مستجاب الدعوه است. او را طلب کردند و به حکم فرمان اولوالامر اجابت کرد. چون در پیش او بنشست (بعد عندرأسه. و فیات) گفت دعا در حق کسی مستجاب شود که توبه کند و ترا در زندان مظلومان باشند همه رها کرد و توبه کرد (این فقره دروفیات نیست). سهل گفت خداوندا چنان که ذل معصیت او به او نمودی عز طاعت من بدو بنمای (اللهم اریته ذل المعصیه فاره عز الطاعة. و فیات). چنان که باطنش را لباس انابت پوشانیدی، ظاهرش را لباس عافیت پوشان (این فقره نیز در وفیات نیامده است) چون این مناجات کرد، عمرو لیث بنشست وصحت یافت (فرج الله عنه من ساعته). مال بسیار برو عرضه کرد هیچ قبول نکرد و از آن جا بیرون آمد. مریدی گفت (فلما رجع الی تستر قال له بعض اصحابه) اگر چیزی قبول کردی تا در وجه اوام (= وام) که کرده بودیم بگزاردیمی به نبودی. (لواخذت تلك الدراهم و فرقتها علی الفقراء. و فیات). مرید را گفت ترا زرمی باید بنگر. آن مرید بنگریست همه دشت و صحرا دید جمله زر گشته و لعل شده (فقال انظر الی الارض فاذا الارض کلها ذهب. و فیات) گفت کسی را که با خدای چنین حالی بود از مخلوق چرا چیزی بگیرد (من کان حاله مع الله سبحانه هذا لایستکثر هذا. و فیات) ← عطار تذکرة الاولیاء ج ۱ ص ۳۵۵.

(۱) بنیاد: بخواندی. (۲) متن و مپ ۲ و بنیاد: دوائی.

هر کس^۱ که به ذیل این^۲ دعا تمسک نموده است^۳ علت او^۴ به صحت بدل^۵ شده است^۶ راوی می گوید من برخواندن این دعا^۷ مواظبت کردم آفریدگار تعالی^۸ به برکت این دعا اثر شفا ظاهر کرد^۹ و بعد از نومییدی^{۱۰} جمال^{۱۱} صحت و عافیت به من نمود^{۱۲} تا معلوم گردد که دعا کلید حاجت^{۱۳} محتاجان است و گشاینده ابواب راحت درماندگان چنان که نص قرآن^{۱۴} بدان^{۱۵} وارد است ادعونی استجب لکم^{۱۶}.

حکایت (۵) آورده اند که موسی بن جعفر صادق^{۱۷} رضعهما^{۱۸} که از سادات و^{۱۹} ائمه^{۲۰} خاندان به زهد مستثنی است^{۲۱} میان او^{۲۲} و هارون – الرشید^{۲۳} در وقت هادی نقاری بود^{۲۴} و سبب آن بود که روزی هارون^{۲۵} او را گفت^{۲۶} شما چنان^{۲۷} گمان برید که شما به پیغمبر علیه السلام^{۲۸} نزدیک –

(۱) مع : و هر کسی. (۲) مپ : هر کس که بدین. متن و بنیاد : و هر کس که به دل بدین. (۳) مع : کرده است. (۴) مع : - او. (۵) بنیاد : مبدل. (۶) تنوخی : ما دعا به احد الا عوفی. (۷) مپ : به خواندن این (- دعا). (۸) متن و مع : - تعالی. (۹) مع : به اظهار رسانید. (۱۰) بنیاد : و بعد از آن (- نومییدی). (۱۱) مع : - جمال. (۱۲) مع : به من روی نمود. (۱۳) مع : و کیل در. (۱۴) مع : - قرآن. (۱۵) بنیاد : بدا [ن]. (۱۶) متن و مپ : و بنیاد : - ادعونی استجب لکم. و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین. مؤمن (۴۰) آیه ۶۰. (۱۷) (ولادت ۱۲۸ یا ۱۲۹ رحلت ۱۸۳ یا ۱۸۶). بنیاد : که حضرت موسی بن جعفر الصادق. (۱۸) مپ : و مع : رضی الله عنهما. بنیاد : - رضعهما. (۱۹) مع : - و. (۲۰) مپ : و مع : ایمه. (۲۱) مع : بود. (۲۲) مع : وی. (۲۳) مع : هرون رشید. (خلافت هارون ۱۷۰ تا ۱۹۳). (۲۴) مع : منازعت بوده است. (خلافت هادی ۱۶۹ تا ۱۷۰). (۲۵) مپ : و مع : و بنیاد : هرون. (۲۶)

ترید. او^۱ گفت اگر پیغمبر صلعم^۲ زنده شود و^۳ دختر ترا^۴ خطبه کند تو دختر خود او^۵ را دهی. گفت دهم و بدان^۶ مفاخرت کنم و مباحات نمایم. موسی^۷ گفت اگر^۸ دختر مرا بخواهد من^۹ به وی ندهم و او خود هرگز دختر مرا^{۱۰} خطبه نکند و او را روا^{۱۱} نبود از بهر آن که او جد ما بود و فرزندان ما نسل او باشند. پس معلوم شد که ما به وی نزدیک تریم. هارون^{۱۲} او را^{۱۳} گفت شما خود را چرا^{۱۴} دزیه^{۱۵} رسول^{۱۶} نام کرده اید و به چه سبب خود را فرزندان او می خوانید و شما پسران علی^{۱۷} اید نه پسران محمد و انتساب^{۱۸} مردمان^{۱۹} به پدر بود نه به جد مادر^{۲۰} سید موسی^{۲۱} گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و من ذریته داود و سلیمان^{۲۲} و ایوب و یوسف و

→
مچ و بنیاد : + که. (۲۷) مپ ۲ و مج : چنین. (۲۸) مپ ۲ : به پیغام بر علیه الصلوه والسلام. مج : بر پیغام بر صلی الله علیه و سلم. بنیاد : به پیغمبر ص.

(۱) مج : و. (۲) مپ ۲ : علیه السلام. مج : - صلعم. (۳) مج : - و. (۴) مج : مرا. (۵) متن : - او. (۶) مج : بعد از جمله شما به پیغمبر علیه السلام نزدیک ترید، تا این جا چنین ضبط کرده است : و گفت (شاید مقصود این است که هارون به سخن خود ادامه داد و گفت) اگر پیغمبر زنده شود، دختر مرا [بخوا] هد و بدهم و بدان سبب ... (۷) متن و مپ ۲ : - موسی. (۸) بنیاد : - (اگر پیغمبر ... موسی گفت). (۹) بنیاد : - من. (۱۰) بنیاد : من. مج : - (بخواهد ... دختر مرا). (۱۱) مج : - روا. (۱۲) مج : هرون رشید. (۱۳) بنیاد : - او را. (۱۴) مپ ۲ و بنیاد : چرا خود را. (۱۵) مج و بنیاد : دزیت. (۱۶) مج : + صلی الله علیه و سلم بنیاد : + ص. (۱۷) بنیاد : + بن ابوطالب. (۱۸) متن و مپ ۲ و بنیاد : اثبات. (۱۹) مپ ۲ و مج و بنیاد : مردم. (۲۰) مج : مادری. (۲۱) بنیاد : حضرت امام موسی ص. (۲۲) مپ ۲ و مج : سلیم. بنیاد : - سلیمان.

موسی و هارون^۱ و كذلك نجزی المحسنین^۲ و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین^۳ و اتفاق است که عیسی^۴ را پدر نبود و چون پدر مریم از ذریه^۵ ابراهیم بود آفریدگار عیسی را به دیگر انبیا ملحق گردانید^۶ و گوهر ذات او را هم در سلك ذریه^۷ خلیل منتظم کرد و دیگر حجت^۸ آن^۹ است که آفریدگار سبحانه و^{۱۰} تعالی در قصه^{۱۱} مباحله^{۱۲} بیان کرده است^{۱۳} قوله تعالی^{۱۴} فمن حاجك فيه من بعدما جائك^{۱۵} من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساؤنا و نساؤکم^{۱۶} و شك نیست که پیغمبر صلعم^{۱۷} در دعوت ترسایان بنی نجران^{۱۸} فاطمه را بخواند و علی را^{۱۹} و

- (۱) مپ ۲ و متن و مح : هرون . (۲) انعام (۶) قسمتی از آیه ۸۴ و وهیناله اسحاق و یعقوب کلا هدینا و نوحاً هدینا من قبل و من دزیته
(۳) انعام (۶) آیه ۸۵ . (۴) بنیاد : + ع . (۵) مج : ذریت . (۶) مج : دیگری از انبیا ملحق نگردانید . (با سیاق عبارت مناسب ترست ولی گویی مقصود از دیگر انبیا یا دیگری از انبیا غیر پدرست و نه غیر ابراهیم) . (۷) متن : - دزیت . مپ ۲ : - در دزیت . مج و بنیاد : - در . (متن التقاط است) .
(۸) مج : حجت دیگر . (۹) متن : - آن . (۱۰) بنیاد : - سبحانه و .
(۱۱) بنیاد : قضیه . (۱۲) متن و مپ ۲ : مباحله . (۱۳) مج : بیان کرد . بنیاد : فرموده است . (۱۴) مج : - قوله تعالی . (۱۵) نسخه ها : جاك .
(۱۶) نسخه ها : ابنانا و ابنائكم و نسانا و نساكم . مپ ۲ : + و انفسنا و انفسكم . مج : + و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين . (آل عمران (۳) آیه ۶۱) (۱۷) مج : صلی الله علیه و سلم . بنیاد : ص . (۱۸) « ... چون رسول علیه السلام مکه بگشاد و حجت رسول قاهر گشت و فود آمدن گرفتند . بهری اسلام می آوردند و بهری امان طلب می کردند . در جمله فود و فدنجران بود و رئیس ایشان ابو حارثه اسقف باسی مرد آمد و نماز دیگر در مدینه آمدند و جامه های دیا پوشیده بودند و صلیب ها در گردن افکنده . چون رسول

حسن را و حسین را که پسران دختر اگر فرزند نبودندی^۱، حسن و حسین را قائم مقام انبیا نداشتی. هارون ساکت^۲ شد و بدین سبب بروی ساخت می بود و او به مدینه رفت^۳ و آن جا می بود^۴. جماعتی به خدمت او بنشستند^۵ که امیر المؤمنین* با تو عظیم بدست و قصد گرفتن تو کرده است. پس او اتباع و قرابتان^۶ خود را جمع کرد و با ایشان^۷ درین معنی مشاورت^۸ کرد، همه گفتند صواب در^۹ آن است که از مدینه بروی و خود را از وی^{۱۰} پنهان داری چه^{۱۱} از شر او ایمن نتوان بود^{۱۲}. او تبسم کرد و این بیت^{۱۳} بر زبان راند و گفت^{۱۴}

→ علیه السلام نماز دیگر بکرد ایشان روی به رسول کردند و گفتند: عیسی را چه گویی. گفت: بنده بی بود که خدای تعالی او را برگزید. گفتند یا محمد او را پدری شناسی. گفت: اونه از نکاح زاد تا او را پدر باشد. گفتند هیچ بنده مخلوق را دیدی که نه از نکاح باشد و او را پدر نباشد خدای تعالی این آیه فرستاد (.. فنجعل لعنة الله على الكاذبين) رسول ایشان را گفت چون شما قول من باور نمی کنید و حجت قبول نمی کنید بیایید تا مباحله کنیم...» تفسیر ابوالفتح رازی. سورة آل عمران ج ۲ ص ۳۷۸. به تلخیص. (۱۹) مپ ۲ و مچ و بنیاد: - را.

(۱) متن: اگر پسران خود را فرزند. مپ ۲: و اگر پسران فرزند. بنیاد: پسران خود ندانستی. (۲) مپ ۲: ساکن. (۳) مچ: - رفت. (۴) مچ: می بودی. بنیاد: + و. (۵) مپ ۲ و متن و بنیاد: بنشانند. * مرادهادی ست نه هارون. (۶) متن و مپ ۲ و بنیاد: - (امیر المؤمنین... قرابتان). (۷) متن: با او. (۸) مچ: مشورت. (۹) مپ ۲ و مچ و بنیاد: - در. (۱۰) مپ ۲ و مچ: - از وی. (یعنی هادی) (۱۱) متن و مپ ۲ و بنیاد: و. (۱۲) متن: نتواند بود. مپ ۲ و مچ: + پس. (۱۳) مچ: + را. (۱۴) مپ ۲ و مچ: - و گفت. بنیاد: و این بیت بخواند.

شعر

زعمت سخینه^۱ ان ستغاب^۲ ربها^۳ و لتعلنن مثالب^۴ العزباب^۵
 پس دست به^۶ دعا برداشت و گفت^۷: الهی [کم]* من عدو^۸ شخذ^۹ لی
 ظبه مدیته و أرهف لی^{۱۰} شفا حده^{۱۱} و داف لی قوائل^{۱۲} سموه و لم تنم
 عنی عین حراسته فلما رأیت ضعفی عن احتمال العوارج^{۱۳} و عجزی عن
 مللمات الحوائج صرفت ذلك عنی بحولك و قوتك لا بحولی و قوتی
 فاكفیه^{۱۴} فی الحضر^{۱۵} الذی احضره^{۱۶} لی هائماً^{۱۷} فی الدنيا ، متباعداً عما
 رجاه^{۱۸} فی آخرته فلك الحمد، ذلك قدرا ستحقاقك^{۱۹} سیدی اللهم فحده^{۲۰}

- (۱) متن و مپ ۲: سحر. بنیاد: بحر. (۲) متن: سعلت. بنیاد: ینقلب.
 (۳) متن و مپ ۲ و بنیاد: بها. (۴) متن و مپ ۲ و مچ و بنیاد: معالب.
 متن ترجیح به قرینه و سیاق عبارت بیت است. (۵) مچ: العادات. (۶)
 مچ: - به. (۷) مچ: اللهم اصرفه عنی بحولك و قوتك الخ. * نسخه‌ها:
 - کم. (به مقابله خانم دکتر کریمی با جوشن صغیر) ← مفاتیح الجنان ص ۱۸۴.
 البته در مپ ۲ کم آمده ولی سرکچ آن پاک شده است. (۸) مپ ۲ و متن:
 عدولی. (۹) مپ ۲: - شخذ. و متن: سعد (= شخذ). (۱۰)
 نسخه‌ها: اهفسلی ← * درهمین حکایت. (۱۱) بنیاد: شفا حده. جوشن
 صغیر: شباحده. (۱۲) متن و بنیاد: دوارنی فرامک. مپ ۲: دوارلی درانک.
 متن ما موافق جوشن صغیرست به مقابله خانم دکتر کریمی. (۱۳) بنیاد:
 الفوادح (: سختی‌ها). متن و مپ ۲: العوادج (ظ همان العوارج است به معنی
 لنگانی‌ها و لنگیدن‌ها) ترجیح و تصرف متن به حکم سجع عبارت است و تقریب
 آن با ضبط دو نسخه معتبر متن و مپ ۲. ۱۴ متن: و النفسه. مپ ۲:
 فالنفسه. (متن موافق است با ضبط بنیاد). (۱۵) مپ ۲: فی الحضری. متن:
 فی الحضری. (۱۶) متن: احصره. (۱۷) مپ ۲: جاصما. متن: حامما.
 (متن موافق ضبط بنیاد است). (۱۸) متن و بنیاد: فمارجاه. مپ ۲: فمارجاؤه.
 (صورت متن ترجیح خانم دکتر کریمی ست). (۱۹) مپ ۲ و بنیاد: استحقاقاً.
 (۲۰) بنیاد: تحده.

بعزتک و املک حده عنی بقدرتک و اجعل له شغلا فیما یلیه^۱ وعجزاً عن من
 یناویه^۲. اللهم واعدنی علیه عدوی^۳ حاضره یکون من غیظی شفاء^۴ من
 حقّی^۵ علیه وفاء. اللهم اوصل دعایی بالاجابه وانظم شکایتی بالنصر^۶ وعرفه
 عما وعدته الظالمین وعرفنی ما وعدت^۷ فی اجابة المضطربین. انک ذوالفضل
 العظیم والمن الکریم^۸. راوی می^۹ گوید چون او این دعا بکرد^{۱۰}، جمع آمین
 بگفتند و پراکندند. روز دیگر خبر وفات هادی^{۱۱} رسید^{۱۲} و اثر اجابت
 دعای^{۱۳} او ظاهر شد و از سطوت و بأس او ایمن گشت^{۱۴} و این دعا از
 جمله دعاهای ماثور^{۱۵} است.

- (۱) مپ ۲ : ملته. (۲) مپ ۲ : ثناؤه. بنیاد : عنسی مساؤه. (۳)
 متن : عدری. (۴) بنیاد : شفاؤه. (۵) مپ ۲ : شفا و من حقّی.
 (۶) متن : بالمعر. مپ ۲ : بالمعر. (۷) بنیاد : - (اللهم اوصل... وعدت)
 (۸) مج : - (الهی کم من عدو... الکریم). این دعا قسمت اندکیست باختلافی
 چند از دعای مفصل جوشن صغیر. مرحوم حاج شیخ عباس قمی درمقدمه این دعا
 نوشته است «در کتب معتبره به شرحی مبسوطتر از شرح جوشن کبیر نقل شده
 و کفعمی در حاشیه بلدالامین فرموده که این دعاییست رفیع الشان عظیم المنزله و
 چون هادی عباسی قصد قتل حضرت کاظم علیه السلام نمود آن حضرت این دعا
 را خواند، جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که با وی فرمود حق
 تعالی هلاک خواهد کرد دشمن ترا و این دعا در مهج الدعوات سیدین طاوس نیز نقل
 شده و مابین نسخه کفعمی و سید اختلاف است و ما موافق بلدالامین کفعمی نقل
 نمودیم.» ← مفاتیح الجنان به خط دوست دانشمند حاج شیخ عباس مصباح زاده
 ص ۱۸۴. (ممکن است سبب اختلاف قسمت منقول عوفی با ضبط مرحوم حاج شیخ
 عباس قمی اختلاف مأخذ عوفی با مأخذ کفعمی باشد). (۹) بنیاد : - می
 (۱۰) مج و بنیاد : + و آن. (۱۱) وفات هادی ۱۷۰ ه. ق. خلافت او
 (۱۶۹ تا ۱۷۰). (۱۲) مج و بنیاد : رسید. (۱۳) بنیاد : - دعای.
 (۱۴) بنیاد : شد. ← تعلیقه. (۱۵) بنیاد : ماثوره مج : - (و اثر... ماثورست).

حکایت (۶)^۱ آورده اند که وقتی^۲ اعرابی به خدمت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه^۳ آمد و از شدت حال و ضیق مجال و قلت مال و کثرت عیال شکایت کرد. امیرالمؤمنین علی رضع^۴ او را فرمود که تسراه به استغفار مشغول می^۵ باید شد که آفریدگار تبارک^۶ و تعالی مدرار اولاد و اموال^۷، بستان های خوش و جوی های^۸ آب روان^۹ دل کش^{۱۰} را جزای استغفار گردانیده است^{۱۱}. چنان که فرموده است^{۱۲} «قللت استغفروا ربکم انه

(۱) ← تنوخی ص ۳۳ و دهستانی / ترجمه فرج بعد از شدت به تصحیح دوست فاضل دکتر اسماعیل حاکمی ص ۷۸. (۲) متن و بنیاد : - وقتی. (۳) بنیاد : ع. (۴) مع : - علی رضع. بنیاد : حضرت امیر علیه السلام. (۵) مع : - ترا. (۶) مع : - می. (۷) مع : - تبارک. (۸) مع : - ۲ : در مدرار اموال و اولاد. مع : ادرار مراد. بنیاد : در مدد اولاد. (۹) مع : ۲ : - ها. بنیاد : - جوی ها. (۱۰) مع : - و جای های دل گشا. (۱۱) مع : - دل کش. (۱۲) بنیاد و مع : گردانیده. * «حدثنی ایوب بن العباس بن الحسن : أن اعرابیاً شکا الی امیرالمؤمنین رضی الله عنه شکوی لحقته و ضیقاً فی الحال و کثرة من العیال، فقال له علیک بالاستغفار فان الله عزوجل یقول استغفروا» تنوخی. «و اعرابی (اعرابی) شکایت کرد با امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه (نسخه بدل : کرم الله وجهه. و هر دو صورت در عبارت عوفی آمده است) از شدتی که برونازل بود و کربتی که بدولاحق (آیا لاحق ترجمه بی ست از : شکوی لحقته. و گزارنده آن را از لاحق دانسته است ← تعلیقه) و ضیق حال و کثرت عیال، امیرالمؤمنین فرمود که علیک بالاستغفار. بر تو بادا به استغفار که خدای عزوجل چنین می فرماید قوله تعالی...» دهستانی. با آن که مأخذ عوفی و دهستانی یکی ست ترجمه دهستانی خشک و خالی از طراوت ابداع است هر چند که عوفی در متن حکایت ها همه جا به ذوق و سلیقه خود تصرف روا می دارد و اگر کار او نیز هم چون دهستانی ترجمه باشد ترجمه بی ست آزاد یا آن که دهستانی به هنگام ترجمه، متن عوفی را پیش چشم داشته و خواسته است در سیاق عبارت برای گریز از يك سانی و برائت از انتحال تغییری کرده باشد. (۱۳) مع : - چنان که فرموده است.

كان غفارا. يرسل السماء عليكم مدرارا^۱. اعرابي بعداز^۲ مدتی به حضرت خلافت^۳ باز آمد و گفت یا امیرالمؤمنین^۴ استغفار کردم بسیار اما^۵ آن را اجابت ظاهر نشد^۶. امیرالمؤمنین^۷ فرمود^۸ که مگر تو^۹ استغفار نمی‌دانی. اعرابی گفت اگر^{۱۰} از روی^{۱۱} کرم مرا پیاموزانی^{۱۲} از الطاف^{۱۳} تو بدیع نبود^{۱۴} و بعید نباشد^{۱۵}. امیرالمؤمنین کرم الله وجهه^{۱۶} فرمود که نیت خالص کن و آفریدگار خود را مطیع باش و این دعا را به نیاز^{۱۷} و تضرع^{۱۸} و حضور دل^{۱۹} می‌خوان^{۲۰} اللهم انی استغفرك من کل^{۲۱} ذنب^{۲۲} قوی علیه^{۲۳}

- (۱) مپ ۲ و بنیاد : - يرسل السماء عليكم مدرارا. مع : يرسل السماء الآیه. بنیاد : و قلت ... (نوح/۷۱/آیه ۱۰ و ۱۱). (۲) مپ ۲ : پس از. (۳) مپ ۲ : به خدمت او. مع : امیرالمؤمنین (امیرالمؤمنین مکرر شده است). (۴) بنیاد : - المؤمنین. (۵) مپ ۲ : و. (۶) مع : - (وگفت ... ظاهر نشد). * «وگفت یا امیرالمؤمنین آنچه فرمودی کردم و کار بسته خود را گشایشی نمی‌بینم و از آنچه در آن گرفتارم فرجی حاصل نمی‌آید.» دهستانی. «فمضی الرجل وعاد الیه فقال یا امیرالمؤمنین انی قد استغفرت الله کثیراً و لم افرجاً بما انا فیه.» تنوخی. عوفی و دهستانی هر يك قسمتی از عبارت تنوخی را تغییر کرده یا از آن افکنده است. دهستانی قد استغفرت الله کثیراً را وعوفی و لم افرجاً بما انا فیه را. (۷) مپ ۲ : - امیرالمؤمنین. بنیاد : - المؤمنین. (۸) مع : گفت. (۹) مپ ۲ و بنیاد : که تو مگر. (۱۰) مپ ۲ : - اگر. (۱۱) مپ ۲ و مع و بنیاد : از راه. (۱۲) مپ ۲ : پیاموز. مع و بنیاد : پیاموزی. (۱۳) متن و مع : کرم. (۱۴) بنیاد : - بدیع نبود. متن : - نبود. (۱۵) مپ ۲ : - (از الطاف ... نباشد). (۱۶) بنیاد : - المؤمنین کرم الله وجهه. (۱۷) مپ ۲ : + دل. مع : + تمام. (۱۸) مع : - و تضرع. (۱۹) مپ ۲ : - و حضور دل. (۲۰) بنیاد : بخوان. * «گفت نمی‌دانی که چه گونه استغفار می‌باید کرد. اعرابی گفت یا امیرالمؤمنین مرا پیاموز. امیرالمؤمنین فرمود که روی به طاعت و عبادت خدای تعالی آور و نیت خود خالص کن و این دعا

بدنی بعافیتک^۱ وأوکلت^۲ فيه عند خوفی منه علی أمانک^۳ أو^۴ وثقت^۵ فيه^۶
 بحملک^۷ و عوات^۸ فيه علی کریم^۹ عفوک. اللهم انی^{۱۰} أستغفرک من کل ذنب
 خنت^{۱۱} فيه أمانتی^{۱۲} او بخست^{۱۳} فيه^{۱۴} نفسی أو قدمت فيه لذتی و آثرت
 فيه شهوتی اوسعیت^{۱۵} فيه لغیری^{۱۶} أو استغویت^{۱۷} الیه^{۱۸} من تبعنی^{۱۹} او غلبت^{۲۰}
 فيه^{۲۱} بفضل^{۲۲} حیلتي^{۲۳} او أحلت^{۲۴} فيه عليك مولای^{۲۵} فلم يعاجلنی^{۲۶}

→ بخوان «دهستانی». «فقال له لعلك لاتحسن الاستغفار. قال علمنی. فقال أخلص نیتک
 و أطع ربك و قل ...» تنوخی. عبارت دهستانی ملخص و نزدیک به ترجمه لفظ
 به لفظ است ولی عوفی با آزادی بیش تر به گزارش حکایت ادامه می دهد.
 (۲۱) متن : بکل. (۲۲) مج : الخ و هودعاء مشهور. - (قوی ... العرش
 العظيم). (۲۳) مپ ۲، و بنیاد و دهستانی : علمه.

(۱) تنوخی و دهستانی : + أو نالته قدرتی بفضل نعمتک، أو بسطت الیه یدی
 بسایغ رزقک. (۲) تنوخی : واتکلت. دهستانی : اواتکلت. (۳) نسخه ها :
 أناتک. متن ما موافق است با تنوخی و دهستانی. (۴) تنوخی : و. (۵)
 متن و مپ ۲ : وقعت. (۶) نسخه ها : - فيه. متن ما موافق است با تنوخی
 و دهستانی. (۷) متن و مپ ۲ و بنیاد : بحملک. (۸) دهستانی : او عولت.
 (۹) متن و مپ ۲ و دهستانی : کرم. بنیاد : - کریم. متن موافق است با ضبط
 تنوخی. (۱۰) دهستانی : - انی. (۱۱) تنوخی و دهستانی : خفت.
 (۱۲) بنیاد : نفسی. (۱۳) متن و مپ ۲ : بحت. (۱۴) بنیاد : - او بخست
 فيه. (۱۵) بنیاد : شیعت. (۱۶) متن و مپ ۲ و بنیاد : نضری (= نظری).
 دهستانی : لعثرتی (نسخه بدل : لغیری). متن ما موافق است با تنوخی.
 (۱۷) نسخه ها : اسعوب. متن ما موافق است با تنوخی و دهستانی. (۱۸) متن
 و بنیاد : فيه. (۱۹) مپ ۲ : نئی. متن و بنیاد : بصی. (۲۰) متن و مپ
 ۲ و بنیاد : او علت. (۲۱) دهستانی : الیه. (۲۲) نسخه ها :
 بفضلک. (۲۳) متن و مپ ۲ : حلتی. بنیاد : جعلی. (۲۴) متن و مپ ۲
 و بنیاد : او حلت. (۲۵) تنوخی و نسخه بدل دهستانی : علی مولای. (۲۶)
 متن و مپ ۲ و بنیاد : فلم تغلبنی (و نسخه بدل دهستانی) متن دهستانی : فلم تقلبی علی.

على فعلى^۱، اذا كنت سبحانك كارها لمعصيتي^۳ غير مریدها منى^۴ ولكن^۵ سبق علمك فى باختيارى^۶ و استعمال مرادى^۷ و ايثارى فحلمت عنى^۸ و لم یدخلنى^۹ فيه جبراً^{۱۰} و لم تحملنى عليه قهراً و لم تظلمنى عليه^{۱۱} شيئاً یا ارحم الراحمين یا صاحبى فى^{۱۲} شدتى، یا مونسى فى وحشتى^{۱۳}، یا حافظى فى غربتى^{۱۴}، یا ولى فى نعمتى، یا کاشفى فى^{۱۵} کربتى، یا مستمع دعوتى^{۱۶} یا ارحم عبرتى، یا مقيل عشرتى، یا الهى بالتحقيق، یا ركنى الوثيق^{۱۷}، یا ولى التوفيق^{۱۸} یا رجاى للضيق^{۱۹}، یا مولای^{۲۰} الشفيق، یا رب البيت العتيق، أخرجنى من خلق^{۲۱} المضيق الى سعة^{۲۲} الطريق، بفرج^{۲۳} من عندك قريب وثيق^{۲۴}. اللهم فرج عنى كل غم و هم و اخرجنى من كل خرب^{۲۵} و كرب یا

- (۱) دهستانی : فلم تعاجلنى على فعلى را در نسخه بدل دارد. (۲) تنوخى : اذ. (۳) بنیاد : بالعصى. (۴) نسخه‌ها و دهستانی : - غیر مریدها منى. (۵) نسخه‌ها : - و. (۶) بنیاد : اختیاری. متن و مپ ۲ : - فى. (۷) دهستانی : و استعمالى و مرادى. (۸) دهستانی : - فحلمت عنى. (۹) بنیاد : ولم یدخلنى. (۱۰) متن و مپ ۲ و بنیاد : خیراً. متن ما مطابق است با تنوخى و دهستانی. (۱۱) متن و مپ ۲ و بنیاد و دهستانی : - عليه. متن ما برابر است با تنوخى. (۱۲) متن و مپ ۲ و بنیاد و دهستانی : عند. (۱۳) تنوخى : وحدتى. (۱۴) نسخه بدل دهستانی : عزتى. (۱۵) تنوخى و دهستانی : یا کاشف. (۱۶) متن و مپ ۲ : دعایى. دهستانی : یا مجيب دعوتى. (۱۷) بنیاد : - یا ركنى الوثيق. متن و مپ ۲ : یا رأى الوثيق. (۱۸) تنوخى و دهستانی : - یا ولى التوفيق. (۱۹) متن و مپ ۲ : یا جارى الصديق. بنیاد : یا جارى الضيق. دهستانی : یا جارى للضيق. (نسخه بدل : یا رجاى، یا رجایى، یا حاوى، للضيق. شاید : یا حارى الضيق). (۲۰) متن و مپ ۲ : یا مولایى. (۲۱) بنیاد و نسخه بدل دهستانی : خلق. (۲۲) نسخه بدل دهستانی : سفر. (۲۳) متن و مپ ۲ و بنیاد و دهستانی : وفرج. (متن مطابق است با تنوخى و نسخه بدل دهستانی). (۲۴) متن و مپ ۲ و

فارج الهم^۱ ویا کاشف الغم و یا^۲ منزل القطر و^۳ یا مجیب دعوة المضطر^۴
یا^۵ رحمن الدنيا ورحیم الآخره صل علی^۶ خیرتک من خلقک محمدالنبی
و آله الطیبین الطاهرین^۷ و^۸ فرج عنی ما قد ضاق به صدری و عیل^۹ مع^{۱۰}
صبری و قلت فی^{۱۱} حیلتنی و ضعفت له^{۱۲} قوتی. یا کاشف^{۱۳} کل ضر و بلیه^{۱۴}
او^{۱۵} یا عالم کل سر و خفیه، یا أرحم الراحمین و^{۱۶} افوض أمری الی الله ان
الله بصیر بالعباد و ما توفیقی الا بالله. علیه توکلت و هو رب العرش العظیم.
عرابی گفت چون این^{۱۷} دعا بیاموختم و^{۱۸} آفریدگار^{۱۹} را به این^{۲۰} استغفار
بخواندم، خدای عزوجل^{۲۱} ابواب غنا بر من^{۲۲} گشاده گردانید^{۲۳} و از مضیق
عسرت به فضای ثروت رسیدم.

→
بنیاد : - وثیق. (متن ما مطابق است با تنوخی و دهستانی). تنوخی و دهستانی :
+ واکشف عنی کل شدة وضیق. واکفنی ما اطیق (نسخه بدل دهستانی : ما یطیق)
و ما لا اطیق (نسخه بدل دهستانی : و ما لا یطیق). (۲۵) بنیاد : حرب. تنوخی
و دهستانی : حزن.

(۱) دهستانی : الضر. (نسخه بدل دهستانی : الهم). (۲) دهستانی : - یا.
مپ ۲ : یا. (۳) بنیاد : - و. (۴) متن و مپ ۲ و بنیاد : المضطربین.
(متن ما = تنوخی و دهستانی). (۵) متن و مپ ۲ : و یا. (۶) تنوخی :
صل علی محمد خیرتک من خلقک. دهستانی : صل علی محمدالنبی. (۷) متن
و مپ ۲ : - الطاهرین. (۸) بنیاد : - و. (۹) بنیاد و تنوخی : - قد.
(۱۰) مپ ۲ : عند. بنیاد : عید. (۱۱) دهستانی : منه. (نسخه بدل دهستانی :
بعد). (۱۲) دهستانی : منه. (نسخه بدل دهستانی : فی). (۱۳) مپ
۲ : لی. (۱۴) مپ ۲ و بنیاد : و یا کاشفی. (۱۵) مپ ۲ : ذبله.
(۱۶) تنوخی و دهستانی : - و. (۱۷) بنیاد و دهستانی : - و. (۱۸)
بنیاد : - این. (۱۹) مپ ۲ : - و. (۲۰) مپ ۲ : + تعالی. (۲۱)
مچ : بدین. (۲۲) بنیاد : و از حضرت آفریدگار به این استغفار طلب آمرزش

حکایت (۷) ^۱ یحیی بن سلیمان ^۲ گفت که از ^۳ ثقات شنیدم که روایت

→ کردم، خدای تعالی. (۲۳) مج: - برمن. (۲۴) مپ ۲: کرد. * «قال الأعرابی. فاستغفرت بذلك مراراً فكشف الله عني الغم والضيق ووسع علي في الرزق و ازال المحنة» تنوخی. «بعد از آن اعرابی حکایت کرد که چند بار بر این دعا استغفار کردم خدای عزوجل روزی برمن فراخ گردانید و از آن تنگ دستی و فقر نجات یافتم و آن محنت زایل شد و غم و شدت مکشوف گشت.

شعر

کسی کو از خدا خواهد به اخلاص مرادی بسی گمان کارش برآید
هر آن بنده که اندر خدمت او نماید پایداری بر سرآید» دهستانی.

(۱) این حکایت در مج نیامده است. * ← ابوالفتوح رازی/روح الجنان و روح - الجنان فی تفسیر القرآن/ج ششم/ص ۴۷. و دهستانی/ ترجمه فرج بعد از شدت/ج ۱ ص ۱۴۸. (۲) هر چهار نسخه یحیی بن سلیمان است و لسی در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی و ترجمه فرج بعد از شدت یحیی بن سلیم آمده است. در میان اهل روایت و حدیث از چند یحیی بن سلیمان نام رفته است از آن جمله اند یحیی بن سلیمان محاربی/ یحیی بن سلیمان جعفی کوفی/ یحیی بن سلیمان جفری افریقی/ یحیی بن سلیمان قرشی/ یحیی بن سلیمان مدنی/ یحیی بن سلیمان بن نضله خزاعی مدنی ← میزان الاعتدال/ج ۴/ص ۳۸۴. زمان و نشانی که حکایت از انطباق یکی از این جمله با منقول عوفی داشته باشد در دست نیست. در همین مأخذ نام سه تن که به نام و نام پدر سمی اند با منقول شیخ ابوالفتوح و دهستانی آمده است: یحیی بن سلیم «مولی النبی صلی الله علیه وسلم...» یحیی بن سلیم یا ابن ابی سلیم و یحیی بن سلیم طائفی نزیل مکه «... مات سنه خمس وتسعين ومائه ۱۹۵» که نام و نسبت او در بعضی از مأخذها یحیی بن سلیمان ذکر شده است (← میزان/ج ۴/ص ۳۸۳ تا ۳۸۵). احتمال من این است که منظور عوفی از یحیی بن سلیمان همین شخص است که در مأخذ او یحیی بن سلیمان و در مرجع شیخ ابوالفتوح و دهستانی یحیی بن سلیم ضبط شده بوده است. عبارت عوفی در بن حکایت به عبارت شیخ ابوالفتوح نزدیک است و عبارت دهستانی به صورتی تصرف شده در عبارت عوفی می ماند.

←

کرده‌اند^۱ که در عهد یعقوب پیغمبر صلوات الله علیه^۲ ملک الموت از حضرت عزت^۳ دستوری خواست^۴ تا او را زیارت کند و^۵ اجازت یافت. به نزدیک^۶ یعقوب آمد و او را در بیت الاحزان بدید^۷ یعقوب او را گفت به خدایی که جان بندگان^۸ به قبض تو باز بسته است که مرا اعلام دهی^۹ که روح یوسف قبض کرده‌ای یا نه. ملک الموت گفت نی^{۱۰} و اگر خواهی ترا دعایی بیاموزم^{۱۱} که هر حاجت که بدان دعا از حضرت عزت^{۱۲} بخواهی

→ «یحیی بن سلیم روایت کرد که یعقوب علیه السلام من اکرم خلق الله بود. پس ملک الموت دستوری خواست از خدای تعالی تا به زیارت یعقوب آید. دستوری یافت. چون بیامد یعقوب او را گفت یا ملک الموت به آن خدای که ترا آفرید که بگو تا جان یوسف در میان جان‌ها قبض کردی. گفت نه. گفت من رنجور از آنم که هیچ خبر از او نمی‌دانم. گفت من ترا کلماتی بیاموزم که به برکات آن ممکن که میان شما ملاقات شود. گفت بگوی. ملک الموت گفت یا ذاالمعروف الذی لاینقطع ابداً ولا یحصیه غیرک. یعقوب علیه السلام آن شب این کلمات بگفت. هنوز صبح برنیامده بود که مبشر آمد و پیرهن بروی افکند و او بینا شد.» ← تفسیر ابوالفتح رازی ج ششم / ص ۴۷. «یحیی بن سلیم گوید چنین به من رسید که ملک الموت علیه السلام از حق تعالی درخواست کرد تا به زیارت یعقوب النبی علیه السلام رود. چون دستوری یافت بر یعقوب سلام کرد. یعقوب علیه السلام گفت بدان خدای که ترا آفرید که روح یوسف قبض کرده‌ای یا نه. گفت نی. بعد از آن ملک الموت گفت. بیاموزم ترا کلماتی که چون بخوانی هرچه از خدای تعالی بخواهی بدهد و کلمات این است: یا ذاالمعروف الذی لاینقطع ابداً ولا یحصیه غیره. چون این بگفت آن شب به روز نرسیده که پیراهن یوسف بپاوردند». دهستانی / ج ۱ / ص ۱۴۸.

(۳) متن : - از.

(۱) مپ ۲ : کردند. (۲) بنیاد : ع. (۳) مپ ۲ : + جل ثناؤه. (۴) بنیاد : طلبید. (۵) مپ ۲ و بنیاد : - و. (۶) مپ ۲ : به نزد. بنیاد : + حضرت. (۷) بنیاد : ملاقات کرد. (۸) متن : + را. (۹) بنیاد : ده. (۱۰) بنیاد : نه. (۱۱) متن : دعا آموزم. (۱۲) مپ ۲ : - عزت.

شرف اجابت^۱ بدان پیوندند^۲. یعقوب آن لطف^۳ را به منت فراوان مقابله کرد^۴. ملك الموت او را^۵ گفت. پیوسته این دعا می گوی^۶ یاذا^۷ المعروف الذى لا یقطع ابدأ ولا یحصیه غیرك^۸. یعقوب بر خواندن این دعا توفیر نمود. هنوز صبح طلوع نکرده بود که نسیم پیرهن^۹ یوسف به مشام جان^{۱۰} او رسیده بود^{۱۱}.

حکایت (۸) ^{۱۲} آورده اند که یکی ^{۱۳} مر ^{۱۴} یعقوب را علیه السلام ^{۱۵} گفت : ای پیغام بر ^{۱۶} خدای ترا بر آن حالت نمی بینم که وقتی دیده بودم

(۱) متن : اجازت. بنیاد : + البته. (۲) بنیاد : + و. (۳) بنیاد : حکایت. (۴) متن : مقابل کرد. مپ ۲ : یعقوب گفت این لطف را به منت بسیار مقابله افتاد. (۵) مپ ۲ : - او را. (۶) بنیاد : می خوان. (۷) متن و مپ ۲ : یاذو. (۸) متن : ولا یحصیه غیره. مپ ۲ : ولا یحب غیره. بنیاد : ولا تحصنت غیره. متن ما موافق است با ضبط شیخ ابوالفتوح و دهستانی. (۹) مپ ۲ : پیراهن. (۱۰) بنیاد : - جان. (۱۱) «... بعضی گفتند او ملك الموت در خواب دید گفت جان یوسف برداشتی. گفت لا والله و هو فی الاحیاء لا والله...» (← ابوالفتوح/ج ۶/ص ۳۹). (۱۲) این حکایت در معجم نیامده است. * «روایت است از پیغام بر صلی الله علیه وسلم که یعقوب را دوستی بود. از یعقوب پرسید که سبب زایل شدن نور چشم و دوتا گشتن قامت مستوی توجه بود. گفت : سبب تاریکی چشم من از آن بود که چون مردم دیده من یوسف در حجاب شد، جهان بر چشم من تاریک گشت. و چون ابن یامین مانند تیر پرتاب از نزدیک من روان گشت، پشت من از بار اندوه او کمان صفت مقوس گشت. پس از خدای تعالی وحی آمد که ای یعقوب از دوستان شکایت نکنند و سری که با ایشان باشد با اغیار حکایت روا ندارند. شرم نداری که از من با دیگران گله کنی. یعقوب گفت : انما أشکوا بئى و حزنى الى الله (یوسف/۸۶) پس این مناجات بر زبان راند : یا رب ارحم الشیخ الکبیر. أذهب بصرى وقوس ظهرى. اردد علی ریعانى اسمہ یوسف ثم افعلى بى ما أردت. چون یعقوب این دعا بخواند جبرئیل پیامد و

قد خود خیزرانی^۱ ورخ خویش زعفرانی کرده‌ای و آینه دیده^۲ مبارک غبار سفیدی در آورده است^۳. تا^۴ این چه حالت است. گفت: آری درازی روزگار و بسیاری اندوه مرا بدین عبارت^۵ کرده است^۶ آن شخص^۷ مروی^۸ را گفت: بگو اللهم اجعل لی^۹ من کل هم کربنی^{۱۰} من امر دنیای فرجاً^{۱۱}

گفت خدای عزوجل سلام می‌رساند و می‌گوید بشارت ترا و می‌باید که شادمان باشی که به عزت و جلال من که اگر دوپسر تو مرده بودند (نسخه بدل دهستانی: ده پسر، پسران) بدین مناجات ایشان را احیا فرمودمی...» دهستانی/ ترجمه فرج بعد از شدت/ ج ۱/ ص ۱۵۰. «... در خبر می‌آید که روزی مردی یعقوب را گفت چشم تو به چه آفت چنین شد. گفت به گریه بر یوسف. گفت پشت تو چرا چنین دو تا شد. گفت به غم یوسف. گفت از چه چنین درهم افتادی و خراب شدی. گفت به فراق یوسف. خدای تعالی وحی کرد، بدو گفت. اُتشکونی الی خلقی: شکایت با بندگان من می‌کنی. به عزت و جلال من که این غم از تو کشف نکنم تا مرا نخوانی. عند آن یعقوب علیه السلام گفت: اشکو بشی و حزنی الی الله. خدای تعالی وحی کرد به او و گفت به عزت من که اگر مرده بودند این فرزندان تو من ایشان را زنده کردم و با تو دادمی...» ابوالفتوح/ ج ۶/ ص ۳۷. (۱۳) بنیاد: شخصی. (۱۴) بنیاد: - مر. (۱۵) مپ ۲: - علیه السلام. بنیاد: یعقوب ع را. (۱۶) متن و بنیاد: پیغمبر.

(۱) بنیاد: صرانی. (۲) متن: دل. (۳) متن: در آوردست. مپ ۲: - (و آینه... است). (۴) مپ ۲ و بنیاد: - تا. (۵) مپ ۲ و بنیاد: هیأت. (۶) در مأخذهای دیگر به دنبال این گفت و گوی آمده است که به یعقوب وحی رسید که: اُتشکونی الی خلقی و یعقوب گفت اشکو بشی... (ح ۱۲ در همین حکایت). اختلاف روایت مربوط است به اختلاف مأخذ. گویی مأخذ دهستانی (الفرج بعد الشده) درین حکایت با منقول شیخ ابوالفتوح انطباق بیش‌تر دارد و با آن که مأخذ دهستانی نیز از مأخذهای عوفیست، تغییر و تصرف در حکایت عوفی مشهودست. (۷) مپ ۲: آن مرد. (۸) بنیاد: - مر. (۹) متن و مپ ۲ و بنیاد: اجعلنی. متن ما موافق است با ضبط ابوالفتوح و دهستانی. (۱۰) متن: کربتی. (۱۱) بنیاد: منی فرجاً.

و مخرجاً فاغفر لی ذنوبی و ثبت رجاءك فی قلبی واقطعه^۱ ممن سواك حتی لا یكون لی رجاء^۲ الا ایاك^۳. حسن بصری گفت^۴ رحمة الله علیه^۵ که اگر

(۱) متن : و اوطعه. بنیاد : فاقطعه. (۲) متن و مپ : ۲ : رجاً. (۳) مپ : ۲ : الاياك. * « و به روایتی دیگر این دعا در مجلس حبس، جبرئیل یوسف را تعلیم کرد : اللهم اجعل لی من كل ما أهمنی و یحزننی من امر دنیای و آخرتی فرجاً و مخرجاً و ارزقی من حیث لا یحتسب و اغفر لی ذنوبی و ثبت رجاءك فی قلبی واقطعه ممن سواك حتی لا أرجواحدأ غیرك » دهستانی/ ج ۱/ ص ۱۵۱. در روایت دیگر نیز این دعا با اختلافی چنین آمده است : « دعایی که جبرئیل یوسف را در سجن تلقین کرد این بود : اللهم یا شاهدأ غیر غایب و یا قریبأ غیر بعید و یا غالبأ غیر مغلوب اجعل لی من امری فرجاً و مخرجاً و ارزقنی من حیث لا یحتسب. » همان مأخذ. « چون سه روز در چاه بود روز چهارم جبرئیل آمد و گفت که تو را درین چاه افکند. گفت برادرانم. گفت بگو یا صانع کل مصنوع و یا جابر کل کسیر و یا حاضر کل ملا و یا شاهد کل نجوی و یا قریبأ غیر بعید و یا مونس کل وحید و یا غالبأ غیر مغلوب و یا حیأ لا یموت و یا محیی الموتی و یا لا اله الا انت. اللهم انی أسئلك بأن لك الحمد لا اله الا انت بديع السموات و الأرض ذوالجلال و الاکرام ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری فرجاً و مخرجاً و ارزقنی من حیث لا احتسب » ابوالفتوح/ ج ۵/ ص ۴۸۶. صورت دعای متن ما با اختلافی در روایتی دیگر چنین است : « از یعقوب پیغام بر مردی که در بلایی مانده بود دعایی خواست که وسیلت فرج باشد. یعقوب فرمود بگوی اللهم اجعل لی من كل ما أهمنی و کربنی (نسخه بدل : کربتی) من امر دنیای فرجاً و مخرجاً و اغفر لی ذنوبی و ثبت رجاءك فی قلبی و اقطع ممن سواك حتی لا یكون لی رجاء الا ایاك » دهستانی/ ج ۱/ ص ۱۴۹. (۴) « حسن بصری گفت : میان آن که یوسف از پدر غایب شد تا آن روز که آن را دید هشتاد سال بود که درس هشتاد سال چشم او از گریه نیاسود و أجفان او خشك نشد و بر همه روی زمین ازو گرامی تر نزد خدای تعالی نبود. » ابوالفتوح/ ج ۶/ ص ۳۶. (۵) مپ : ۲ : رحمة الله علیه گفت. متن : رضی الله عنه. بنیاد : - رحمة الله علیه.

کسی^۱ از بلا تعذیب کردند ی آل یعقوب را بودی که^۲ هشتاد سال در تصرف بلا و تکلف عنا و رنج هجران و اعتکاف بیت الاحزان بودند^۳. و^۴ گویند روزی جبرئیل^۵ نزد^۶ یعقوب آمد و گفت به حضرت آفریدگار به تضرع و ابتهال قصه^۷ حاجت خود عرضه دار تا به توقیع اجابت موشع شود و پیوسته این کلمه^۸ بر زبان می ران : یا کثیر الخیر و یا دایم المعروف^۹. و^{۱۰} چون تیغ زبان یعقوب به گوهر این دعا مشحون گشت ، آفریدگار^{۱۱} به وی وحی فرستاد که مرا به دعایی^{۱۲} خواندی که اگر هر دو پسر تو^{۱۳} جام فنا نوشیده بودند ی به برکت^{۱۴} این دعا خلعت ارادت^{۱۵} حیات^{۱۶} در سر ایشان افکندمی.

(۱) بنیاد : + را. (۲) بنیاد : - که. (۳) « و درخبر آورده اند که درین مدت یعقوب خانه بی ساخت و آن را بیت الاحزان نام کرد و در آن جا رفت و با کسی سخن نگفت و نخورد و نیاسود و گفتند چشم او را آفت نبود ، برهم نهاد، گفت: نیز (= بیش = دیگر) نخواهم تا پس از یوسف کسی را ببینم...» ابوالفتح/ج ۶/ص ۳۷. (۴) بنیاد :- و. (۵) مپ ۲ : + علیه السلام. بنیاد : + ع. (۶) مپ ۲ و بنیاد : به نزدیک. (۷) مپ ۲ : - قصه. (۸) متن: کلمات را. بنیاد : + هارا. (۹) « روایت کرده اند که جبرئیل پیش یعقوب علیه السلام آمد و گفت خدای را بخوان و در دعا تملق نمای. یعقوب گفت چه گویم. جبرئیل گفت : بگو : یا کثیر الخیر و یا دائم المعروف. پس خدای تعالی وحی فرستاد بدو که بدین دعا که خواندی مرا اگر هر دو پسر (نسخه بدل : ده پسر) تومرده بودند ی، زنده کردم ی به برکت این دعا.» دهستانی/ج ۱/ص ۱۴۹. (۱۰) بنیاد : - و. (۱۱) بنیاد : + تعل. (۱۲) متن : مرا دعا. (۱۳) بنیاد: هرده پسر تو. ابوالفتح : این فرزندان تو. دهستانی: دو پسر تو (نسخه بدل: ده پسر، پسران) و نیز: هر دو پسر (نسخه بدل : ده پسر) جهت ترجیح متن ماغیر از موافقت با ضبط دهستانی و ضبط دو نسخه متن و مپ ۲ عبارت دهستانی است در حکایت مشابه که یعقوب در جواب دوست خود گفت «سبب تاریکی چشم من از آن بود که چون

حکایت (۹) در تفسیر آورده اند^۱ که چون یوسف صلوات الله علیه^۲ به بلای چاه تاریک گرفتار شد و در آن بلا تنگ دل گشت^۳، جبریل امین از حضرت رب العالمین در رسید و او را این دعا بیاوخت تا او آفریدگار را بدین دعا بخواند. حق سبحانه و تعالی^۴ او را از آن بلا فرج داد^۵ و دعا این است: اللهم^۶ یا صریخ المستصرخین و^۷ یا غیاث^۸ المستغیثین، یا مفرج کرب المکروبین. قدری^۹ حالی و تعرف مکانی^{۱۰} و لایخفی علیک شیء من امری^{۱۱}، اجعل لی^{۱۲} فرجاً و مخرجاً برحمتک یا ارحم الراحمین^{۱۳}.

و این روایت جامع الکبیر فی التفسیر است^{۱۴} که امام ناصر^{۱۵} غزالی^{۱۶} تألیف کرده است^{۱۷}. امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله علیه^{۱۸}

→

مردم دیده من یوسف در حجاب شد، جهان بر چشم من تاریک گشت و چون ابن یامین مانند تیر بر تاب از نزدیک من روان گشت هشت من مقوس گشت» ← حاشیه همین حکایت.

(۱۴) متن : به برکات. (۱۵) مپ ۲ : - ارادت. (۱۶) متن و مپ ۲ : حیوة.

(۱) بنیاد: - اند. (۲) بنیاد: ص. (۳) بنیاد: گردید. مپ ۲: - و در آن بلا تنگ دل گشت. (۴) مپ ۲ و بنیاد: و آفریدگار تعالی به سبب این دعا. (۵) بنیاد: + و به مطلب رسانید. (۶) بنیاد: - اللهم (و ابوالفتوح) (۷) بنیاد: - و (و ابوالفتوح) (۸) ابوالفتوح: غوث. (۹) متن: یری. (۱۰) ابوالفتوح: قدری مکانی و تعرف حالی. (۱۱) ابوالفتوح: + برحمتک یاربی. (۱۲) نسخه ها: اجعلنی. (۱۳) ابوالفتوح: - (اجعل... الراحمین) (۱۴) ← تعلیق کتاب. (۱۵) بنیاد: نادر. ← تعلیق کتاب. (۱۶) متن: غزال سا (!) (۱۷) «... روایت دیگر آن است که این فرشته از بهشت بهی بیاورد تا بخورد. چون شب درآمد، فرشته خواست تا برود، یوسف علیه السلام گفت: اگر تو بروی

←

در کتاب التیسیر^۱ فی التفسیر^۲ آورده^۳ که دعایی^۴ که یوسف علیه السلام^۵ در چاه گفت^۶ این بود: اللهم یا فارج الهم^۷ و یا کاشف الغم و یا منزل القطر^۸ و یا مجیب دعوة^۹ المضطربین^{۱۰}. قد ترى حالى و تعرف^{۱۱} مکانی. فرج عنی ما انا فیہ. برجمتک یا ارحم الراحمین. و به روایتی دیگر: اللهم یا کاشف کل کسربة و^{۱۲} یا مجیب کل دعوة و^{۱۳} یا جابر کل کسیر^{۱۴} و یا میسر کل عسیر^{۱۵} و یا صاحب کل غریب و^{۱۶} یا مونس کل وحید

→
من تنهامانم و متوحش. گفت من ترا دعایی بیاموزم که چون بخوانی وحشت از تو برود. بگو: یا صریخ المستصرخين، یا غوث المستغيثين، یا مفرج الكرب المکروبين. قد ترى مکانی و تعرف حالى و لا يخفى عليك شیء من امری. برحمتک یا ربی» ابو الفتوح ج/۵/ص ۴۶۸. (۱۸) بنیاد: - عمر نسفی رحمة الله علیه.

- (۱) بنیاد: تفسیر. (۲) ابو حفص نجم الدین عمر بن محمد بن احمد بن اسماعیل بن لقمان نسفی معروف به مفتی الثقلین (۴۶۲-۵۳۸) ← تفسیر نسفی مصحح دوست فاضل دکتر عزیز الله جوینی. دعای منقول عوفی درین تفسیر نیامده است. مربوط است به التیسیر فی التفسیر که هم تألیفی از نسفی است. ← تعلیق کتاب.
- (۳) متن: + اند. بنیاد: + است. (۴) متن و مپ: ۲: دعا. (۵) بنیاد: - علیه السلام. (۶) بنیاد: + و خلاصی یافت. (۷) دهستانی: الضبر (دو نسخه بدل: الهم). (۸) متن: - و یا منزل القطر. بنیاد: المطر. (۹) متن: الدعوة. (۱۰) دهستانی: المضطر. (تا این قسمت از دعا در حضرت شکایت اعرابی به حضرت علی علیه السلام در پایان دعای استغفار که آن حضرت بدان اعرابی تعلیم فرمود آمده است. ← دهستانی/ج ۱/ص ۷۹ و نیز اصل عربی حکایت: تنوخی/ص ۳۳. (۱۱) متن و مپ: ۲: يعرف. (۱۲) بنیاد: - و. (۱۳) متن: کسره. (۱۴) بنیاد: و یا مسیر کل مسیر و یا صاحب کل عسیر (!) (۱۵) بنیاد: - و.

و یا لا اله الا انت. سبحانك اسألك ان تجعل لی^۱ فرجاً ومخرجاً^۲ وان ترحمنی برحمتك یا ارحم الراحمین. و این دعاها از برای خلاص^۳ از مضایق و نجات از مهالك و دفع شر و ظلم و محنت و کفر^۴ مجرب است.^۵

حکایت (۱۰) و^۶ آورده اند که روزی جبریل^۷ علیه السلام^۸ در زندان به نزدیک یوسف^۹ آمد و^{۱۰} گفت: ای پاك این چه جای تست^{۱۱}. این منزل بلا و مسکن عنا و مجلس بد کرداران است، تو این جا^{۱۲} چه می کنی. یوسف^{۱۳} گفت با تو حال خود چه تقریر توان کرد^{۱۴}، چون تومی دانی^{۱۵}. اما از راه کرم^{۱۶} دعایی آموز که چون آن را بخوانم، آفریدگار مرا فرج بخشد. جبریل علیه السلام^{۱۷} گفت بگوی: اللهم یا شاهدأ غیر غایب و یا قریبأ غیر بعید و یا غالبأ غیر مغلوب. اجعل لی^{۱۸} من امری فرجاً ومخرجاً و ارزقنی من

(۱) نسخه ها: تجعلی. (۲) متن و بنیاد: + و ان لقد وحبك فی قلبی حتی لم تنزکی هم غیرك (!) (۳) مپ ۲: اخلاص. بنیاد: خلاصی. (۴) بنیاد: رفع شرطالم و ظلم او به غایت. (۵) این حکایت در نسخه مج نیامده است. (۶) بنیاد: ـ و. (۷) بنیاد: جبرئیل روزی. (۸) بنیاد: ـ علیه السلام. (۹) بنیاد: + ع. (۱۰) متن: توست. (۱۱) متن: آن جا. (۱۲) بنیاد: ـ (ای پاك... یوسف). (۱۳) مپ ۲: تقریر چه توان کرد. بنیاد: حال خود با تو چه تقریر توان کردن. (۱۴) مخاطبه جبرئیل و یوسف در بعضی از تفسیرها چنین آمده است: «در خبرست که چون یوسف علیه السلام جبرئیل را دید در زندان گفت: مالی اراك بین الخاطئين. جبرئیل اورا گفت: یا طاهر الطاهرین، یقرء عليك السلام رب العالمین و یقول لك ما استحیت منی اذا استعنت بالادمیین...» ابوالفتوح/ج ۵/ ص ۵۰۱. خطاب جبرئیل در نقل عوفی یوسف را که گفت: «ای پاك» موافق است با یا طاهر الطاهرین و قول یوسف در نقل ابوالفتوح که جبرئیل را گفت: مالی اراك بین الخاطئين، با خطاب جبرئیل به یوسف: «این چه جای تست. این مجلس بد کرداران است» مطابق می آید. (۱۵) مپ ۲ و بنیاد: + مرا. (۱۶) بنیاد: جبرئیل ص. (۱۷) هر سه نسخه: اجعلنی.

حیث لایحتسب.

ودر بعضی از روایات^۱ آمده است که جبریل علیه السلام گفت مر یوسف را^۲ که هرگاه آتش اندوه در ضمیر تو ارتفاع یابد به آب این^۳ دعا اطفاده و بگوی: اللهم اجعل لی من کل ما اُهمنی^۴ و کربنی^۵ من امر^۶ دنیای^۷ و آخرتی^۸ فرجاً و مخرجاً و ارزقنی من حیث لایحتسب^۹ و اغفر ذنوبی و وثبت رجاءک فی^{۱۰} قلبی و اقطعه ممن سواک حتی لا یرجوا احداً^{۱۱} غیرک^{۱۲}. حکایت (۱۱) ابوسعید بقال^{۱۳} گفت: وقتی در حبس حجاج بودم و ابراهیم تیمی^{۱۴} با ما بود. روزی از وی^{۱۵} سؤال کردم که موجب حبس تو چه بود^{۱۶} گفت مرا عریف بگرفت و گفت این مرد بسیار نماز

- (۱) متن: رایات. مپ: ۲. روایت. (۲) مپ: ۲. یوسف را گفت (جبریل علیه السلام).
 (۳) بنیاد: - این. (۴) مپ: ۲. این دعا بگوی. - (به آب این دعا اطفاده).
 (۵) هر سه نسخه: اجعلنی. (۶) مپ: ۲. بلاهمنی. (۷) متن و بنیاد: خربنی.
 مپ: ۲. حزنی. دهستانی دریک حکایت (یعزنی) و در حکایت دیگر موافق متن ماست.
 (۸) مپ: ۲. امور. (۹) مپ: ۲. دنیایی. (۱۰) دهستانی در یک حکایت: (-).
 آخرتی) و در حکایت دیگر مطابق متن ماست. (۱۱) ابوالفتوح: لا احتسب. دهستانی در یک حکایت (- و ارزقنی من حیث لایحتسب). و در حکایت دیگر موافق متن ماست.
 (۱۲) مپ: ۲. - فی. (۱۳) متن: احد. (۱۴) دهستانی در یک حکایت: حتی لا یكون لی رجاء الا ایاک. و در حکایت دیگر: حتی لا ارجو احداً سواک. مپ: ۲. - والله اعلم. ← دهستانی/ ج ۱/ ص ۱۴۹ و ۱۵۱. ابوالفتوح/ ج ۵/ ص ۴۶۹ و نیز حکایت ۸ حاشیه ۸ در همین باب. (این حکایت در نسخه مج نیامده است). (۱۵) ← تعلیق کتاب. (۱۶) متن و مپ: ۲. صمی. بنیاد: مسمی (۹). متن ماموافق است با ضبط دهستانی. (۱۷) مپ: ۲. ازو. (۱۸) مپ: ۲. چبود. (در روایت دهستانی ابوسعید بقال از ابراهیم تیمی این سؤال نکرده است و جوابی که می آید ابراهیم تیمی نگفته است، بل که این هر دو این سؤال از مردی کرده اند که به وقت غروب به زندان آورده اند.

می‌گزارد^۱، شاید که از خوارج باشد. بدین ظن و تهمت مرا محبوس^۲ گردانید^۳ و طاعتی که از وی^۴ ثواب طمع می‌داشتم و بال من شد. ما با يك- دیگر این حدیث می‌گفتیم و این ساعت^۵ وقت غروب بود. ناگاه مردی را^۶ به زندان در آوردند که^۷ سیمای صالحان^۸ در بشره^۹ او^{۱۰} پیدا بود^{۱۱} و آثار عفت را^{۱۲} جبین او هویدا^{۱۳}. در آمد و^{۱۴} بر ما سلام گفت. از وی پرسیدیم که ای برا^{۱۵} درین جا چون افتادی و موجب حبس تو چه بود^{۱۶}. گفت نمی‌دانم، گمان می‌برم که مگر مرا به رأی^{۱۷} خوارج نسبت کرده‌اند و^{۱۸} بدان تهمت گرفته^{۱۹} و من^{۲۰} مبرا ام و هرگز مرا با خوارج الفت نبوده است و با ایشان مصاحبت نداشته‌ام^{۲۱} پس قدری آب خواست و وضو کرد و چهار رکعت نماز بگزارد^{۲۲}، به خضوعی^{۲۳} هر چه تمام تر و خشوعی هر چه کامل تر^{۲۴}. آن گاه^{۲۵} این دعا بگفت^{۲۶}:

→ به نظر می‌رسد که قسمت سؤال ابوسعید از ابراهیم الحاقی و اضافی باشد و ضبط دهستانی نزدیک تر به صورت اصل و مقبول ترمی نماید، هر چند که در بیان عوفی خلاف طبع و عقل و درك نیست و دلیل تاریخی و عقلی بر نقض و رد آن نداریم

- (۱) مپ: ۲ و بنیاد: می‌کند. (۲) مپ: ۲: حبس. (۳) بنیاد: کردند.
 (۴) مپ: ۲: آن. (۵) مپ: ۲: این ساعت. (۶) متن و مپ: ۲: را.
 (۷) متن: و بنیاد: - که. (۸) متن: صلاح. مپ: ۲: + و زاهدان. (۹) مپ: ۲: درو (- بشره) (۱۰) متن و بنیاد: - بود. (۱۱) متن: - از. (۱۲) متن: واضح. (۱۳) مپ: ۲: - (و آثار... در آمد و) (۱۴) بنیاد: - که ای برادر.
 (۱۵) بنیاد: چیست. مپ: ۲: - و موجب حبس تو چه بود. (۱۶) بنیاد: - رای.
 (۱۷) متن و بنیاد: - و. (۱۸) متن: - گرفته. بنیاد: + اند. (۱۹) بنیاد: + ارین تهمت. (۲۰) مپ: ۲: - و با ایشان مصاحبت نداشته‌ام. (۲۱) متن: + و. بنیاد: بگذارد. (۲۲) مپ: ۲: خشوعی. (۲۳) مپ: ۲: - و خشوعی هر چه کامل تر. (۲۴) مپ: ۲: و (- آن گاه). (۲۵) بیان دهستانی تا این موضع حکایت
 ←

اللهم انك تعلم على اسائتي^۱ وظلمي^۲ واسرافي^۳ اني^۴ لم اجعل لك^۵ ولداً ولانداً ولا صاحبة^۶ ولا كفواً فان تعذب فبعذل^۷ وان تعف^۸ فانك انت الغفور الرحيم^۹. اللهم اني اسالك^{۱۰} يا من لا يغلطه^{۱۱} كثرة^{۱۲} المسائل ويا من لا يشغله سمع عن سمع^{۱۳} ويا من لا يبرمه الحاح الملح^{۱۴} ان تجعل لي^{۱۵} في ساعتى هذه^{۱۶} فرجاً ومخرجاً من حيث ارجو ومن حيث لا

→

چنین است: «ابوسعید بقال حکایت کند که من و ابراهیم تیمی (ح: بهیمی) در حبس حجاج بودیم. یک شب به وقت نماز شام باهم سخن می گفتیم که شخصی را در آورده اند. گفتیم یا عبدالله ما قصبتک. از حال و سبب حبس او سؤال کردیم گفت: هیچ موجب دیگر نمی دانم. الا آن که عریف محله رفته است و از من برائت کرده و گفته: او نماز بسیار می کند و روزه بسیار می دارد، همانا که مذهب خوارج دارد. و بدین تهمت مرا بگرفته اند و محبوس کرده و به خدا که این مذهبی است که هرگز نپسندیده ام و هوای آن بردل من نگذاشته است و دوست نداشته ام آن مذهب را و بعد از آن گفت بفرماید تا مرا آب وضو بدهند. التماس کردیم تا او را آب وضو آورده و وضو ساخت و برخاست و چهار رکعت نماز بگزارد و بعد از آن گفت:» دهستانی/ج ۱/ص ۱۵۲.

- (۱) بنیاد: اسمائی. مپ ۲ و متن: اسائتی. (ح دهستانی: ایمائی). (۲) بنیاد: و ظلمتی. (۳) متن و مپ ۲: واسراتی. بنیاد: و اسرانی. (۴) متن و مپ ۲ و و بنیاد: -انی. (۵) مپ ۲: نجعل. بنیاد: لم نجعلك (-لك). (۶) متن. فبعذلك. مپ ۲: فسعدوا. بنیاد: فبعدوا. (ح دهستانی: فان تعذبني فاني عبدك). (۷) متن و مپ ۲ و بنیاد: تغفر. (ح دهستانی: تعفوا). (۸) ح دهستانی: وان تغفر لي فانك انت العزيز الحكيم. (۹) مپ ۲: اسئلك. (۱۰) بنیاد: بعليظه. (۱۱) بنیاد: كثرت. دهستانی: -كثرة. (۱۲) متن و مپ ۲ و بنیاد: سمعی. (۱۳) مپ ۲: -و يا من لا يبرمه الحاح الملح. (۱۴) متن و مپ ۲ و بنیاد: -لي. (۱۵) مپ ۲ و بنیاد: ساعتی في هذا. متن: ساعتی هذا. متن دهستانی: -هذه.

ارجو^۱ وخذلی^۲ بقلب عبدك الحجاج وسمعه وبصره و لسانه و یده و رجله
عنی^۳ فان قلبه و ناصيته بيدك ای رب ای رب^۴.

پس چند بار^۵ این دعا^۶ بخواند. هنوز در خواندن این دعا بود، در
زندان را بگشادند و او را بخواندند. پس^۷ روی به ما کرد و گفت ای برادران
اگر عافیت خواهید بود^۸، از خدای عزوجل در خواهم تا شما را و ما را در آن^۹
خوان هم کاسه گرداند و^{۱۰} ازین بلیت و محنت^{۱۱} خلاص^{۱۲} دهد و اگر تقدیر
چیزی دیگرست^{۱۳}، آفریدگار^{۱۴} درهای فلاح و نجات بر ما گشاده کند^{۱۵}. این
بگفت و ما را وداع^{۱۶} کرد و برفت^{۱۷}. بعد از آن شنیدیم که^{۱۸} او را خلاص^{۱۹}
دادند، تا عاقلان را معلوم شود که هر کس که اعتصام به حبل متین دعوات
صالحه واجب بیند، آفریدگار او را^{۲۰} از مکاره نگاه دارد و از محبس بلاش به
سلامت^{۲۱} بیرون آورد^{۲۲} و السلام^{۲۳}.

(۱) متن: من حیث لا یرجو. مپ ۲ و بنیاد: من حیث ارجو و من حیث لا ارجو. (من
حیث لا یحتسب) (۲) مپ ۲: تعذلی. (۳) دهستانی: عنی. (۴) بنیاد:
ای رب ای رب. مپ ۲: ای رب (در نسخه بنیاد عبارت «الحاح الملحین... تا... لا
یحتسب» مکرر شده است. (۵) مپ ۲: بار. (۶) متن و بنیاد: + را.
(۷) مپ ۲ و بنیاد: (هنوز... پس) (۸) مپ ۲ و بنیاد: خواهید. (۹) بنیاد:
بدان. (۱۰) مپ ۲: (در آن... گرداندو). (۱۱) بنیاد: محنت و بلیت.
(۱۲) متن: خلاصتان. بنیاد: خلاصی. (۱۳) مپ ۲: + حاکم اوست.
(۱۴) بنیاد: + تعالی. (۱۵) مپ ۲: (آفریدگار. گشاده کند). (۱۶) مپ ۲:
دعا. (۱۷) مپ ۲: و برفت. (۱۸) مپ ۲: شنیدیم که. (۱۹) بنیاد:
خلاصی. (۲۰) مپ ۲: + و ما را. (۲۱) بنیاد: به سلامت. (۲۲) مپ
۲ و بنیاد: برد. (۲۳) این حکایت در نسخه میج نیامده است. (دهستانی به شیوه
معمول خود از نتیجه گیری چشم پوشیده است و لسی عبارت به عبارت از جمله بندی
عوفی متأثرست. گویی در میان عبارت عوفی برای مختلف نشان دادن ضبط خود با

حکایت (۱۲) ابوالسرایا^۱ گفت^۲ عادت من آن بود که من^۳

ضبط عوفی کلمه‌یی چند بترادف جای جای می‌نشاند. در عبارت دهستانی در همین موضع از حکایت نگاه کنید «چند بار چنین بگفت. بدان خدای که جز او خدای نیست هنوز دعای تمام نکرده بود که در زندان بگشادند و او را آواز دادند. برخاست و گفت اگر عافیت باشد به خدای که شما را فراموش نکنم و اگر حالی دیگر بود، خدای تعالی میان ما دردار رحمت و ثواب در آخرت جمع گرداناد. روز دیگر شنیدیم که دست تعرض از او کوتاه کردند و او را مطلق العنان گردانیدند» دهستانی/ج ۱/ص ۱۵۱ اصل عربی حکایت را در تنوخی نیافتم.

(دهستانی: ابوالبرایا. در هیچ‌یک از مأخذهایی که در دست دارم نام و نشانی از ایوالبرایا نیافتم. در اصل عربی فرج بعد از شدت نیز این حکایت را ندیدم. نه منقول از ابوالبرایا و نه ابوالسرایا.

در معجم الانساب از دو ابوالسرایا نام و نشانی آمده است. یکی ابوالسرایا نصر، از والیان موصل و از حمدانیان که از ۳۱۷ تا ۳۱۹ امسارت داشته است (زامباور/معجم الانساب/ص ۵۸) و همان نصر بن حمدان بن حمدون تغلبی است که به هیبت و شجاعت شهرت داشت. در بغداد القاهر بالله او را به منادمت خودم مخصوص گردانید اما در سال ۳۲۲ به سببی بکشت (زرکلی/ج ۸/ص ۳۳۹) و نیز کامل ابن اثیر.

دو دیگر ابوالسرایا از والیان کوفه که در ۱۹۹ تا ۲۰۰ همراه ابن طباطبا حکم می‌راند. (زامباور/معجم الانساب/ص ۶۹). و این همان سری بن منصور شیبانی است که به دلیری و پر خاش‌گری شهرت داشت. در آغاز کار هم چون احمد بن عبدالله خجستانی خر بنده بود و خران به کرا می‌داد. چون قوی‌حال شد به راهزنی پرداخت (اگر این همان ابوالسرایاست که عوفی حکایتی از او آورده است و اصل آن در الفرج بعدالشد بوده مگر عیاری و اهل فتوتی بوده است که به هنگام عزیمت قافله‌زنی و هزیمت از دلیری قوی‌تر از خود، به دامن دعا چنگ در می‌زند.) به شجاعت و دلاوری شهرتی تمام یافت. به سپاه هرثمه بن اعین درآمد و دلیری‌ها کرد و امیر خوانده شد. بعد

تنها به زمین روم رفته‌ی و^۱ ناگاه بر^۲ قبیله‌ی زدمی و خلقی را بکشتی^۳ و جمعی اسیر^۴ آوردی*: روزی در سایه درختی^۵ خفته بودم، ناگاه یکی بیامد و مرا از خواب^۶ بیدار کرد و گفت: ای^۷ اعرابی نخواستم که ترا خفته هلاک کنم^۸ چه از طریق مروت و مردمی^۹ دور بود^{۱۰}، برخیز و با من بگرد، به هر-

←

از کشته شدن امین (۱۹۳-۱۹۸) هرثمه او را خوار گرفت و از مستمری و اجرای او و یارانش بکاست. ابوالسرایا عصیان کرد و از نهب و غارت مالی به دست کرد و بایاران به این طباطبا پیوست و سردار سپاه او شد. یرکوفه دست یافتند. قلمرو ابوالسرایا بسط یافت و سکه زد و امیران و عاملان به یمن و حجاز و واسط و اهواز فرستاد. سرانجام در جنگ با سپاه مأمون (۱۹۸-۲۱۸) به دست هرثمه اسیر و به فرمان مأمون کشته شد (زرکلی/ سری بن منصور به نقل از البدایه و النهایه و مقاتل الطالبین و طبری). و به قولی (به نقل لغت نامه از تجارب السلف) به دسب حسن بن سهل برادر فضل بن سهل که نیابت مأمون داشت کشته شد و گویند این حسن سهل سراورا به خدمت مأمون برد و جسم او را از جسر بغداد آویخت. این هردو ابوالسرایا که نام و نشانی از آنان آمد به شجاعت و هیبت و دلیری شهره اند، اما به راهزنی دومی را نسبت کرده اند و در لغت نامه از برای سه ابوالسرایا عنوان گشوده اند و بعد از حال و کار سری بن منصور (بی ذکر نام و نام پدر) کار و حال ابوالسرایای دوم را به سری بن منصور حواله کرده اند و در آن عنوان به ابوالسرایای اول (و ابوالسرایای سوم نصر بن حمدان است) گمان من این است که مراد تنوخی و بعد از و عوفی همان سری بن منصور بوده است. (۲) مج: گوید. (۳) بنیاد: من.

(۱) بنیاد: و. (۲) بنیاد: به. (۳) متن: بیستمی. (۴) مج: + کردمی و. بنیاد: + را. (*) دهستانی حسرفی از بستن و کشتن و اسیر آوردن نیاورده است «ابوالبرایا حکایت کرد که عادت من آن بود که تنها در ولایت روم رفته‌ی و بر هر چه ظفر یافتی غارت کردم» (۵) مج: در سایه‌ی در (-درختی) (۶) مپ: ۲- از خواب. (۷) مج: این. دهستانی: ای. (۸) مج: کردمی. (۹) مپ: ۲- و مردمی بنیاد: و مردی. (۱۰) مپ: ۲: دور بودی. مج: مردی نباشد. + و در مذهب شجاعت و مردی محظور بود.

سلاح^۱ که خواهی^۲ تا محاربت کنیم. اگر تو غالب آیی مرا بکش و اگر من غالب آیم ترا بکشم^۳. پس^۴ با خود گفتم اگر به سلاح^۵ حرب کنم باشد که شمشیری^۶ ناگاه^۷ بر من زند و به يك زخم^۸ هلاک شوم. گفتم من^۹ با تو کشتی می گیرم. پس مرد سلاح^{۱۱} بینداخت^{۱۲} و بامن در کشتی شد^{۱۳} و هم^{۱۴} در حمله اول مرا بر زمین زد و من در آن حال معاینه مرگ را^{۱۵} بدیدم^{۱۶} و امید از جان^{۱۷} بیریدم^{۱۸} و^{۱۹} روی به آسمان کردم و این دعا بخواندم: اشهد ان کل^{۲۰} معبود مادون عرشك الى قرار الارضين باطل غير وجهك القدیم^{۲۱}. قدری^{۲۲} ما انا فيه ففرج^{۲۳} عنی. پس بی هوش شدم. ساعتی بود^{۲۴} به هوش باز آمدم^{۲۵}، اورا در پهلوی خود^{۲۶} کشته دیدم. اسحاق

- (۱) بنیاد: سلیحی. (۲) مپ: (و بامن بگرد... خواهی). (۳) مج: -.
 (اگر تو غالب... بکشم) (۴) در دهستانی از مروت و مردمی و هلاک سختی به
 میان نیامده است «يك نوبت رفته بودم و در موضعی از مواضع آن ولایت (با ارفاق
 می توان حشو متوسط به حساب آورد) خفته بودم و در خواب مانده. ناگاه شخصی را
 دیدم که مرا بیدار می کرد. چون برخاستم کافری بود از کافران روم، مرا گفت ای
 اعرابی اختیار تراست. اگر به نیزه با یکدیگر مطاعنه کنیم در قتال و اگر نه به شمشیر
 بازی و مسابقه با هم محاربه آغاز نهیم و اگر باید کشتی گیریم» (۵) متن: من.
 (۶) بنیاد: با سلیح. (۷) بنیاد: شمشیر. (۸) مپ: ناگاه شمشیر.
 مج: ناگاه. (۹) مپ: -. به يك زخم (۱۰) بنیاد: -. من. (۱۱) بنیاد:
 سلیح. (۱۲) مج: بنهاد. (۱۳) مپ: آمد. (۱۴) مپ: -. هم.
 (۱۵) بنیاد: مرگ را معاینه. (۱۶) مپ: -. (در آن حال... بدیدم). مج: و من
 در آن حال و آن ساعت وقت غروب. (۱۷) مج: حیوة خود. (۱۸) مج:
 بریدم. (۱۹) مپ و مج: -. (۲۰) نسخه: بآن کل. آن بکل.
 (۲۱) بنیاد: غيرك (- وجهك القدیم). دهستانی: الکریم. (۲۲) مج: -. قدری.
 (۲۳) بنیاد: فرج. (۲۴) مپ: -. ساعتی بود. مج: -. بود. (۲۵) مپ: چون
 به هوش باز آمدم. مج: -. باز. متن و بنیاد: + و. (۲۶) متن و مپ و بنیاد: خویش.

داوود^۱ گفت: من این^۲ دعا را بیازمودم چند بار و جماعتی را از یاران و دوستان خود را^۳ بیاموختم و این را سخت^۴ مجرب یافتم و این سر^۵ را عظیم نافذ^۶ مشاهده کردم^۷. و این دعای خلاص^۸ است بعینه. اما خواننده باید که از سر اخلاص خواند و در اجابت او^۹ متیقن باشد تا اثر آن ظاهر شود و^{۱۰} امثال این دعوات^{۱۱} که بزرگان دین به اوقات برزبان رانده‌اند و بعضی را ورد ساخته^{۱۲} بسیارست و در کتب ادعیه^{۱۳} مسطورست و ایراد آن جماعه

(۱) بنیاد: داوود (به همین املاء با دو واو). در مأخذهای معمول از اسحاق داوود نام و نشانی نیافتم، در لغت‌نامه آمده است: «اسحاق بن داوود شیخ طوسی در باب ثواب زیارت حضرت حسین (ع) از کتاب تهذیب آورد: علمی بن یعلی از وی روایت دارد و او از عبدالله روایت کند (تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۱۴)» آیا این همان اسحاق داوودست. (۲) مج: - ابن. (۳) متن و مپ: و بنیاد: - (بیازمودم... خود را). (۴) مپ: - سخت. (۵) مج: - سر. (۶) مج: - نافذ. (۷) مپ: - (و این سر... کردم). دهستانی از مشاوره به نفس و مصلحت اندیشی ابوالسرایا خبری نیاورده است اما يك دوسه نکته از جمله غنیمت گرفتن اسب را افزون دارد و تفصیل در عبارت را «من مصارعه یعنی کشتی گرفتن اختیار کردم: از اسب فرود آمد و بامن برآویختن همان بود و مرا بر زمین افکندن همان، چون بیفتادم بر سینه من نشست و گفت کشتن خود چه گونه اختیار می‌کنی. من در آن حالت خدای را یاد کردم و نظر بر آسمان افکندم و گفتم اشهد... چون این سخن بگفتم بی‌هوش گشتم از صعوبت آن حالت. چون با خویش آمدم چشم باز کردم رومی را دیدم کشته در پهلوی من افتاده، برخاستم و اسب او بگرفتم و خدای مرا فرج داد و به سلامت خلاص یافتم (بعد از ذکر قطعه‌بی فارسی از سروده‌های خود) اسحاق بن داوود گفت این دعا را بیازمودم و مردمان را بیاموختم نافع یافتم» دهستانی/ج ۱/ص ۱۵۵. (۸) متن: اخلاص. (۹) مج: - از. (۱۰) مپ: آن. (۱۱) بنیاد: - (من این دعا... ظاهر شود و). (۱۲) بنیاد: دعوت. (۱۳) مج: + اند. (۱۴) متن: رعایت. بنیاد: - ادعیه.

سبب اطالت شود^۱ و خلاصه این معانی^۲ نیاز و اخلاص است که^۳ هر کس^۴ که^۵ آفریدگار را^۶ به نیاز بخواند به هر لغت که خواند^۷ او را اجابت کند چنان که آورده اند که^۸ یکی^۹ به^{۱۰} نزدیک بایزد^{۱۱} آمد^{۱۲} که^{۱۳}: نام بزرگ خدای^{۱۴} کدام است. بایزد گفت تو مرا^{۱۵} بگوی که خدای را نام خرد^{۱۶} کدام است، همه نام های خدای^{۱۷} بزرگ است^{۱۸}.

اما راه گذر ذکر باید که پاک باشد تا هر دعا که مرد امیدوار گوید اجابت شود. و اگر امروز کسی را^{۱۹} خلعت اجابت^{۲۰} کرامت کنند، بر وی واجب بود که این دعا را در سؤال ادامت^{۲۱} بقای خداوند خواجه جهان و دستور صاحب قران^{۲۲} و خلاصه کبار و کرام^{۲۳}، نظام الملک، قوام الدوله-

(۱) بنیاد: ملالت طالب می شود. (۲) معنی: (۳) مپ: ۲. و. (۴) معنی: هر کسی. (۵) معنی: بنیاد: - که. (۶) متن و مپ: ۲ و بنیاد: - را (۷) معنی: - به هر لغت که خواند. (۸) معنی: + حکایت. (۹) معنی: + از بزرگان دین. (۱۰) معنی: به. (۱۱) معنی: + قدس سرد. (۱۲) مپ: ۲: + و گفت. معنی: بنیاد: + و رسید. (۱۳) بنیاد: + یا شیخ. (۱۴) معنی: خدا. بنیاد: + تعل. (۱۵) مپ: ۲: - مرا. (۱۶) معنی: خورد. مپ: ۲: که نام خرد خدای. بنیاد: که نام خرد حق تعل. (۱۷) مپ: ۲: + عظیم و. (۱۸) نظیر این حکایت را در تفسیر شیخ ابوالفتح دیده ام که چنین به خاطر مانده است.

«یکی پیش صادق علیه السلام آمد و سؤال کرد از نام بزرگ خدای تعالا. روزی سرد بود و حوضی در پیش. امام یاران خود را گفت تا او را در آن افکندند و چون خواست بر آید فرمود مگذاریدش گفت: رب اغثنی. امام فرمود این است که گفتی».

← تعلیقه.

(۱۹) مپ: ۲ و معنی: امروز اگر کسی را. (۲۰) معنی: استجابت دعا. (۲۱) متن: ادای. (۲۲) متن و مپ: ۲ و بنیاد: - و دستور صاحب قران. (۲۳) معنی: و خلاصه کبار و کرام. + آصف ثانی و قهرمان قاهر در جهان فانی.

والدين، ملك ملوك الورزاء، ضاعف الله جلاله صرف كند. از بهر آن كه وجود او سبب سكون واستقامت خلايق است وراى جهان آرايش^۱ مظهر^۲ اسرار دقايق^۳. تاظل^۴ دوات او^۵ ظليل [شد]^۶ تيغ حوادث زمانه^۷ كليل^۸ شد و تاراي صائبش مالكان مسالك دولت را دليل شد، دين عزيز و كفر ذليل شد^۹. چون بساط حشمت او عريض است، مدت^{۱۱} دولت او^{۱۲} طويل باد. آمين رب العالمين^{۱۳}.

قطعه^{۱۴}

صاحب قران عرصه عالم^{۱۵} نظام ملك
دايم ظلال عزو^{۱۶} جلالش ظليل باد
اسلام را حريم در [ش] آزيند شد
اقبال را فنای^{۱۷} جنابش^{۱۸} مقبل باد^{۱۹}
چون دست او به رزق جهاني ضمير شده ست^{۲۰}
پيوسته عون خالق خلقش كفيل باد

-
- (۱) مج: وراى او. (۲) متن: مظاعر. (۳) مج: + است.
(۴) مج: و. (۵) مپ: ۲: + از. (۶) مج: و ظل دولت او آسایش را دليل شد و در عهد ضبط او. (۷) مج: - زمانه. (۸) متن و مپ: ۲ و بنياد: كليد.
(۹) مپ ۲: - شد. (۱۰) مپ ۲ و بنياد: گشت. مج: + و. (۱۱) متن و مپ ۲: مدد (شاید: مده). بنياد: مده. (۱۲) مج: وى. (۱۳) مج و بنياد: - آمين رب العالمين. (۱۴) متن: بيت. مج و بنياد: نظم. (۱۵) مج: - عالم. (۱۶) متن: عزت. (۱۷) بنياد: لقای. (۱۸) مپ ۲: جلالش. (۱۹) اين بيت در مج نيامده است. (۲۰) مج: ضمير شد. بنياد: ضمن شده ست.

زین^۱ چرخ و سمرنگ^۲ حناب رکف عدو

خون بر [و] رخس ز سم اسب نیل باد^۳

دین نبی ز رای رفیعش عزیز شد

چندان که هست کفر ز^۴ تیغش ذلیل باد.

(۱) متن: این (۲) متن: آن که. (۳) متن و مپ ۲ و میج: از خون چو بر
 رخس ز سم اسب نیل باد. (متن ما تصرف والتقاط است). (۴) متن: به. میج:
 راباب کفر نیز.

باب ششم

از قسم چهارم

در ذکر ۱ عجایب فال‌های خوب ۲ و تأثیر آن ۳

علما و حکما فال را ۴ ستوده‌اند و در شرع مصطفی صلعم ۵ فال نیکو ۶ پسندیده است و طیره ناپسندیده چنان که منقول است از صدر رسالت ۸، محمد رسول الله صلعم ۹ که: انه کان یحب الفأل ویکره الطیره ۱۰ و از طیره ۱۱ مصطفی صلعم ۱۲ مرامتان خود را نهی کرده است، ۱۳ چنان که فرموده

-
- (۱) مج: - در ذکر. بنیاد: - ذکر. (۲) مج: - های خوب. بنیاد: + زده‌اند.
(۳) مپ: در فاقال گرفتن در هر حال که باشد. بنیاد: و تأثیر آن. (۴) بنیاد: - را.
(۵) مپ ۲ و بنیاد: ستوده داشته‌اند. (۶) مپ ۲ و مج: صلی الله علیه وسلم.
بنیاد: حضرت مصطفی ص. (۷) مج: + را. (۸) مج: + حضرت سرور.
(۹) بنیاد: ص. (۱۰) مپ ۲ و مج: - کان. متن و مپ ۲: الطیره. (۱۱)
بنیاد: - و از طیره. مج: + حضرت. (۱۲) مپ ۲: صلی الله علیه وسلم. بنیاد: ص.
(۱۳) بنیاد: کرد.

است^۱ قوله عليه السلام: ^۲أقروا الطير علسى وكناتها ويروى علسى مكانها^۳

(۱) مپ ۲: - چنان که فرموده است. (۲) مچ: - قوله عليه السلام. بنیاد: ع. (۳) بنیاد: أقروا الطير على كتابها (أقروا الطير على مكناستها/ جامع الصغير أقروا الطير على مكناتها، مكناستها/ مسند احمد حنبل/ سنن أبى داود).

درباب طيرة و فال و خط (= عیافة) وعدوى وصفروهامه وطرق محدثان از قول رسول اکرم حدیثی چند به نقل آورده اند که از آن جمله چنین بر می آید که آن حضرت فال را دوست می داشت و آن باقی را ناپسند می انگاشت چنان که فرموده است:

العیافة (: خط کشیدن در زمین) والطيرة (= زجر = طرق: پراندن پرندگان) والطرق من الجبت. / سنن ابی داود/ ج ۲/ ص ۳۴۲ چاپ مصر. و نقل است که معاویه حکم سلمی از رسول اکرم پرسید:

با رسول الله و منارجال یخطون. قال: کلن نبی من الانبیاء یخط فمّن وافق خطه فذاك. / سنن ابی داود/ ج ۲/ ص ۳۴۲. عبدالله مسعود نقل کرده است که رسول فرمول:

«الطيرة شرك، الطيرة شرك» ثلاثاً و منالا ولكن الله يذهب بالتوكل. /

سنن ابی داود/ ج ۲/ ص ۳۴۲. از ابوهریره نقل کرده اند که رسول فرمود:

لاعدوى (: سرایت مرض از کسی به کسی نیست) و لا طيرة و لا صفر ولا

هامة (: بوم، پرندۀ شوم) سنن ابی داود/ ج ۲/ ص ۳۴۳.

مردم جاهلی صفر را شوم داشتندی و سالی آن را حرام و سالی حلال شمردندی. رسول فرمود: لا صفر. (بعضی صفر را نیز دردی درونی گفته اند که سرایت کننده است چون عدوی و رسول فرمود: لاعدوى ولا صفر، شاید به حیث ترادف یا در دو معنی جداگانه.

و هم مردم جاهلی بوم را شوم دانستندی که اگر بر سر ساری نشستی در آن سرای مصیبت افتادی و رسول فرمود لاهامه (: بوم شوم نیست) و نیز: لاهامه و لاعدوى ولا طيرة والا تكن الطيرة فى شيء ففى الفرس والمرأة والدار همان مأخذ و هم درین معنی و درباب فال صالح فرموده است:

لاعدوى ولا طيرة/ سنن ابن ماجه.

وعادت عرب آن بوده است که هر گاه^۱ که به سفری رفتندی مرغان را^۲ از جای گاه خود بپرانیدندی^۳ از خوف آن که نباید که از دست راست بانگی

→
لاعدوی ولا طيرة ويعجنی الفأل الصالح. والفأل الصالح الكلمة الحسنة.
/ سنن ابی داوود/ ج ۲/ ص ۳۴۴.

و نیز: خیر الفأل الكلمة الطيبة/ مسند احمد حنبل/ ۲/ ۳۸۷.
و حدیثی که عوفی در صدر این باب ذکر کرده است و مأخوذ از نقل محدثان است
به صورتی و عبارتی چند دیده شد:

كان النبی (ص) یحب الفأل ویكره الطيرة/ سنن ابن ماجه.
كان رسول الله (ص) یتفأل ولا یتطیر/ مسند احمد حنبل/ ۱/ ۲۵۷/ ۳۰۴.
۳۱۹/

كان رسول الله یحب الفأل الحسن ویكره الطيرة/ مسند احمد حنبل/ ۲/ ۳۳۲.
ان النبی (ص) كان لا یتطیر من شیء/ سنن ابی داوود/ مسند احمد حنبل.
و أحب الفأل الصالح/ صحیح مسلم/ صحیح ترندی/ سنن ابن ماجه/ مسند
احمد حنبل.

نقل است که نزد رسول اکرم (ص) از طیره گفتند، فرمود:
أحسنها الفأل ولا ترد مسلماً فإذا رأى أحدكم ما يكره، فليقل: اللهم
لا يأتي بالحسنات إلا أنت ولا يدفع السيئات إلا أنت ولا حول ولا قوة إلا بك
/ سنن ابی داوود/ ج ۲/ ص ۳۴۴.

و نیز نقل است که چون رسول (ص) عاملی را به کاری می گماشت نام او
را می پرسید فاذا اعجبه اسمه فرح به و نشان این نشاط در چهره آن عزیز آشکارا
می شد و آن کره اسم، کراهیت آن در روی او دیده می شد و چون به قریه بی در
آمدی نام آن قریه پرسیدی فان أعجبه اسمها فرح بها و رؤى بشر ذلك في وجهه وان
كره اسمها رؤى كراهية ذلك في وجهه. / سنن ابی داوود/ ج ۲/ ص ۳۴۴. (استاد وهم
کار دانشمند دکتر حسین لسان اشاره کردند که در باب تفأل و تطیر مقاله بی در مجله
فرهنگ و هنر دارند این مقاله را زیارت نکرده ام).

(۱) مج: که هر گاهی. (۲) بنیاد: -را. (۳) بنیاد: به پرانیدندی (باهمین املاء).

کند^۱ که ایشان را^۲ به^۳ شگون بد دارند^۴. مصطفی صلعم^۵ ایشان را^۶ نهی کرد اما فال را^۷ دوست داشتی^۸. و آن روز که به حرب خیبر^۹ می^{۱۰}رفت در راه^{۱۱} امیرالمومنین علی رضع^{۱۲} بر زبان^{۱۳} راند که: اخضر^{۱۴}، ای خوشاسبزی^{۱۵}. پیغمبر صلعم^{۱۶} فرمود: اخذنا فالك من فيك^{۱۷} از دهان تو فال گرفتیم^{۱۸} که به سعی تو^{۱۹} به سرسبزی نصرت^{۲۰} رسیم. و در آن وقت که مصطفی^{۲۱} صلعم^{۲۲} به مدینه هجرت می فرمود^{۲۳} در راه او را مردی^{۲۴} پیش آمد. از وی^{۲۵} پرسید^{۲۶} که نام تو چیست. گفت: ابو برده^{۲۷} فرمود:

- (۱) مج: کنند. بنیاد: بانگ کنند. (۲) بنیاد: - را. مج: که آن (- را)
(۳) مج: - به. (۴) مپ: ۲: دارد. مج: رانند. (کان اهل الجاهلیة يتطیرون / مسند احمد حنبل)
(۵) بنیاد: حضرت رسالت ص. (۶) مج: + از آن.
(۷) مج: - را. (۸) مپ: ۲: + در. (۹) مپ: ۲ و بنیاد: حنین.
(۱۰) مج: - می. (۱۱) بنیاد: + حضرت. (۱۲) مپ: ۲: رضی الله عنه.
مج: کرم الله وجهه. بنیاد: ع. (۱۳) بنیاد: + مبارک: (۱۴) متن: اخضره.
مج: با خضره (شاید: یا خضره. بدین استناد که: در تفال از عبدالله بن ابی حذر و تزویج او حدیثی نقل است که بعد از دعای رسول اکرم (ص) در حق او، به شنیدن یا خضره از مردی فال نیک زد و گفت: فتفالت بانا من نصیب منهم خضره. و راست آمد ← مسند احمد حنبل / ج ۶ / ص ۱۱ / چاپ بیروت) (۱۵) مج: سبزه.
(۱۶) مج: صلی الله علیه و سلم. بنیاد: ص. (۱۷) بنیاد: اصدنا فالك من فمه. متن و مپ: ۲: من فیه. (از ابوهریره نقل کرده اند که رسول (ص) سمع کلمة فاعجبته فقال: اخذنا فالك من فيك. سنن ابی داود / ج ۲ / ص ۳۴۴) و نیز برای توجیه ترجیح صورت متن ← جامع الصغیر. (۱۸) مپ: ۲ و بنیاد: گرفتیم.
(۱۹) بنیاد: - تو. (۲۰) مج: - نصرت. (۲۱) مپ: ۲: رسول علیه السلام بنیاد: حضرت رسالت پناه. (۲۲) مج: صلی الله علیه و سلم (۲۳) متن: - به مدینه هجرت می. (۲۴) مپ: ۲ و بنیاد: مردی او را. مج: مردی بود که او را. (۲۵) مپ: ۲: - از وی: مج: از او. (۲۶) مپ: ۲: پرسید.
(۲۷) ابو برده بن نیار الصحابی، خال البراء بن عازب و اسم هانی او الحارث ←

بردامرنا. * مهتر صلعم^۱ از نسام او فال گرفت و ابو برده از آن فال نام گرفت. و^۲ از راه معنی فال نیکو شعاع خورشید دل^۳ است که پرتو^۴ زبان بخشد و همای همت کامل^۵ است که^۶ سایه برجها را افکند و درین باب حکایات غریب و اخبار عجیب روایت کرده اند در ذکر کسانی که به فال های خوب تفرج^۷ جسته اند و به وسسیت تفأل^۸ از چند محنت جسته. و ما حکایتی چند درین باب بیاریم و ذکر^۹ جماعتی که به کلام قدیم^{۱۰} یا به اشعار عرب تفأل کرده اند^{۱۱} و مقاصد ایشان^{۱۲} بر آمده^{۱۳} بیان کنیم.

→

(تاج العروس) در لسان العرب این دیدار با بریده الاسلامی نقل شده است.
(در میزان الاعتدال برید نامی با کنیت ابو برده ذکر شده است / ج ۴ ص ۴۹۴ ولا يعرفی با کنیت ابو بریده / همان جلد / ص ۴۹۵) و نیز ابو برده / ج ۱ / ص ۳۰۵ اگر ابو برده صحابی همان باشد که از تفال رسول (ص) نام گرفت می توان پنداشت که از پس این دیدار در شمار صحابیان آمده است. (*) برد امره: آسان شد (منتهی الارب)

«و فی الحدیث سما تلقاه بریده الاسلامی قال له: من انت؟ قال انا بریده. قال لابی بکر: برد امرنا و صلح ای سهل (والمعروف: وسلم) و هو المناسب للإسلامی فانه صلی الله علیه وسلم کان يأخذ الفال من اللفظ / حاشیه لسان العرب» لسان العرب.

- (۱) مپ ۲ و بنیاد: - صلعم. (۲) مچ: - (برد امرنا... گرفت و) (۳) مچ: - دل. (۴) مچ و بنیاد: + بر. (۵) مچ: همای همه همت کاه. (!)
- (۶) بنیاد: - (از آن فال ... کامل است که) (۷) مچ: فرج. بنیاد: تقرب.
- (۸) مپ ۲: فال. (۹) مچ: - ذکر. (۱۰) بنیاد: مجید. (۱۱) متن و مچ و بنیاد: کردند. (۱۲) متن: + بر عقب ایشان. (۱۳) مچ: + ایشان را مذکور داریم و یکی از عجایب فال قرآن است که به آیات قرآن تفأل کنند و درین معنی غریبه که آورده اند. (قریب به این عبارت در نسخه های دیگر در اول حکایت آمده است چنان که بیاید)

بم[ن^۱] الله و عونہ^۲ .

حکایت (۱) و یکی از عجایب فال‌ها^۳ ، فال قرآن است که به آیات آن تفأل کنند و درین معنی حکایات^۴ غریب^۵ آورده‌اند^۶. یکی آن است که ابن حمدون ندیم^۷ گفت از امیرالمومنین معتضد شنیدم که در ایام خلافت پدرم الموفق بالله ابوالصقر^۸ اسماعیل بلبل^۹ میان من و پدرم تضریی کرد و او را بر من متغیر گردانید^{۱۰} و کار بدان جا رسید که مرا حبس فرمود^{۱۱} و در معرض سخط امیرالمومنین^{۱۲} افتادم^{۱۳} و خوف و هراس بر من غالب شد و بعد از مدتی پدرم^{۱۴} به طرفی خرامید و خوف بر^{۱۵} من به سبب غیبت پدر زیادت گشت^{۱۶}. چه اندیشه کردم که^{۱۷} نباید که در غیبت چیزی نویسد^{۱۸} که سبب هلاک من گردد و هیچ دست‌آویزی

(۱) مپ ۲: بمنہ. (۲) مپ ۲: - الله و عونہ. مچ: - (بیان کنیم... عونہ) بنیاد: - بمن الله و عونہ. (۳) مچ: - فال‌ها. (۴) مچ: - حکایات. (۵) مچ: غریبه که. (۶) مچ: + حکایت. (۷) تنوخی: ابی محمد عبدالله بن حمدون ندیم. (آل حمدون و هو حمدون بن اسماعیل بن داود الکاتب و هو اول من نادى من اهلہ و ابنہ احمد بن حمدون... وله من الكتب كتاب النماء و الجلساء) الفهرست/ ص ۲۱۳ / چاپ مصر / ص ۱۶۱ مصحح مرحوم تجدد. ضبط دهستانی موافق متن است. (۸) مچ: ابوالفضل. (۹) نسخه‌ها: بلبل. الفهرست: اسماعیل بن نبیل (حاشیه بلبل). تنوخی و دهستانی: اسماعیل بن بلبل. (۱۰) مچ: + و غمز و سعایت او میان شفقت ابویت پدر و خدمت پسر حایل آمد. (۱۱) مچ: کردند. (۱۲) مچ: - امیرالمومنین. (۱۳) مپ ۲: - و در معرض سخط امیرالمومنین افتادم. (۱۴) مچ: - پدرم. (۱۵) مچ: - بر. (۱۶) تنوخی: حتی خرج الموفق الی جند فازداد خوفی. دهستانی: تا موفق به تابستان به کوهستان رفت خوف من زیادت شد. (۱۷) مچ: - که. (۱۸) مچ: بنویسد. (این ضبط موافق است با ترجمه دهستانی: ترسیدم که اسماعیل غیبت او را فرصتی شمارد و به مکاتبت خیانتی به من منسوب کند. و موافق است با اصل عبارت تنوخی: و أشفقت ان یکاتبه اسماعیل. ولی چنان که می‌دانیم عوفی متصرف در اصل حکایت و عبارت است)

به^۱ از قرآن ندانستم . به حبل متین واعتصموا بحبل الله تمسك كردم^۲ و شب و روز قرآن می خواندم و اسماعیل که قاصد من بود^۳ پیوسته به نزدیک من آمدی و چنان نمودی که به خدمت می آیم اما غرض او آن بود که مگر از من سخنی شنود یا حرکتی بیند که دست موزه^۴ سعایت^۵ سازد^۶. روزی به نزدیک من در آمد و من قرآن می خواندم چون او برسد من ترك قرائت گرفتم^۷ و به وی مشغول گشتم. او گفت مصحف مرا ده تا به جهت توفال^۸ کنم^۹. پس مصحف برداشت و^{۱۰} به نیت من بگشاد و^{۱۱} این آیت بر آمد که^{۱۲} عسی ربکم ان یهلك عدوکم ویستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون^{۱۳}. یعنی شاید که پروردگار شما مردشمنان شما^{۱۴} را هلاک گرداند و شما را در زمین خلافت دهد^{۱۵} تا پدید آید که شما چه کار خواهید کرد و زندگانی چه گونه^{۱۶} خواهید گذاشت^{۱۷}. اسماعیل چون آن فال بدید بشره^{۱۸} او متغیر گشت. باردیگر مصحف بگشاد و این آیت بر آمد که^{۱۹} ونرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین^{۲۰}. یعنی خواهیم که منت نهیم^{۲۱} و نعمت فرستیم بر کسانی که ضعیف می شمرند ایشان را^{۲۲} و ایشان را^{۲۳} پیشوای عالمیان گردانیم. تنیر اسماعیل بدین فال زیادت

- (۱) مپ ۲: به تر. (۲) مپ ۲: - به حبل... کردم. (۳) مج: بوده است.
 (۴) مج: - موزه. (۵) متن: سعادت. (۶) مپ ۲: - که دست موزه سعایت سازد. (۷) مج: گفتم. (۸) مج: یا از جهت توفال کشم. (۹) مپ ۲: - برداشت و. (۱۰) مج: - و. (۱۱) مج: - که. (۱۲) اعراف ۷/ آیه ۱۲۹. (۱۳) مج: - شما. (۱۴) مج: بدهد. (۱۵) مج: چه نوع. (۱۶) مپ ۲: - و زندگانی چه گونه خواهید گذاشت. (۱۷) مج: - که. (۱۸) قصص ۲۸/ آیه ۵: (۱۹) مج: - و. (۲۰) متن و مپ ۲: - ایشان را. (۲۱) مج: - را.

شد. با رسوم مصحف بگشاد و این آیت بر^۱ آمد که وعد الله الذین آمنوا [منکم] و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض^۲. یعنی وعده کرد^۳ خدای تعالی^۴ مرکسانی را^۵ که ایمان آورده اند^۶ و عمل صالح کرده اند^۷ که هراینه ایشان را در زمین خلیفه گرداند. پس مصحف بنهاد و گفت ای امیر هراینه تو خلیفه ای بی شک^۸ و هراینه طایر^۹ این سعادت و اقبال^{۱۰} به واسطه^{۱۱} این فال از آشیان جلال تو پرواز خواهد کرد و سریر خلافت به مکان تو رونق خواهد گرفت. حق بشارت من چیست. من گفتم زینهار^{۱۲} درخون من سعی مکن. مرا با خلافت چه کار. مردی مقید و محبوس^{۱۳}. مراد من آن است که آفریدگار سبانه و تعالی امیرالمومنین را سالهای بسیار بقا دهد. تفأل اگر چه معهود عقل است اما^{۱۴} بر آن اعتماد نباشد چه آن را از برای سکون دل و آرامش^{۱۵} خاطر وضع کرده اند^{۱۶}. هر چند من این^{۱۷} مدافعت کردم مفید نبود و سخن میان من و او^{۱۸} دراز شد و^{۱۹} عاقبت بدان جا رسید^{۲۰} که ماده^{۲۱} تغیر خاطر پدر من^{۲۲} یا^{۲۳} من تقریر کرد و ایمان^{۲۴} غلاظ و شداد بر زبان راند^{۲۵} که او را در آن

(۱) مج: برون. (۲) نور / ۲۴ / آیه ۵۵. (۳) مج: کردند. (۴) مج: + عزوجل. (۵) متن و مپ ۲: - ایشان را. (۶) مج: آوردند. (۷) مج: کردند. (۸) مج: بی شک. (۹) متن: - هراینه طایر. مپ ۲: - طایر. (۱۰) متن و مج: - و اقبال. (۱۱) متن: اقبال. مپ ۲: - به واسطه^{۱۱} این فال. (۱۲) مج: زینهار. (۱۳) مج: محبوس. (۱۴) مج: فاما. (۱۵) مپ ۲ و مج: آرام. (۱۶) مج: کردند. (۱۷) مج: - این. (۱۸) مپ ۲: - میان من و او. (۱۹) مج: - و. (۲۰) متن: ادا کرد. (۲۱) متن: - پدر من. (۲۲) مج: بر. (۲۳) مپ ۲ و متن: - ایمان. (۲۴) مج: - بر زبان راند.

ابواب و معانی هیچ قصدی نبوده است ^۱. و چون این معنی را به برهان ثابت کرد من دل بروی خوش کردم و او را محمّدت و ثنا گفتم ^۲ و عذرا و قبول کردم ^۳ و بعد از آن هر يك چندی به خدمت آمدی و رضا طلبی کردی و من او را ملاطفت فرمودم تا ساکن گشت ^۴. پس امیرالمومنین موفق از سفر باز آمده و علتی بر وی مستولی گشت ^۵ و به سفر آخرت رفت. غلامان ^۶ مرا از ^۸ حبس بیرون آوردند و به جای او نشانند ^۹ و خداوند ^{۱۰} عزوجل مرا از آن محنت فرج بخشید و حکم من بر اسماعیل و دیگر دشمنان نافذ گشت. و فایده این حکایت اظهار صحت فال مصحف است که غایت ^{۱۱} معجزه است و مر مستمندان را هیچ مونس و رای قرآن نیست و دیگر مر ^{۱۲} نزدیکان حضرت ^{۱۳} ملوک را ^{۱۴} و مخصوصان قربت ^{۱۵} پادشاه را تنبیهی است که در حق اولاد ملوک و شاهزادگان قصد نباید پیوست که عاقبت آن وخیم ^{۱۶} و خاتمت آن ترس و بیم بود چنان که گوید ^{۱۷}

بیت ^{۱۸}

تو با اصل ^{۱۹} مرفرغ را نیک دار که آن فرع روزی شود میوه دار
مکن بد که گر تاج ور گردد او نصیب تو باشد از آن تساج دار

- (۱) مج: + کردند. (۲) مپ: - و او را محمّدت و ثنا گفتم. (۳) مج: -
(و او را... کردم). (۴) مج: شد. (۵) مج: گشت. (۶) مج: شد.
مپ: ۲: - و علتی بروی مستولی گشت. (۷) مپ: ۲: پس. (۸) مج: -
از. (۹) مج: بنشانند. (۱۰) مج: خدای. (۱۱) مج: ثبات.
(۱۲) مج: - مر. (۱۳) مج: - حضرت. (۱۴) متن و مج: - را.
(۱۵) مج: قرب. (۱۶) مج: + است. (۱۷) مج: - بود چنان که گوید.
(۱۸) مج: نظم. (۱۹) مج: من.

حکایت (۲) ابوعلی مقله^۲ که از اکابر وزرای بنی العباس بود گفت پیش از آن که شغل وزارت را متقلد شوم^۳ ایام نکبت و روزگار محنت بر من اقبال^۴ کرده و د و من در شهر فارس از طالع منحوس محبوس بودم و^۵ امیر فارس یاقوت^۶ بود. مدتی در آن حبس بماندم. روزی دبیر یاقوت^۷ نزدیک ما درآمد و گفت^۸ امیر سلام می‌رساند و می‌گوید^۹ التفات^{۱۰} من بر استخلاص شما بسیارست اما من مأمورم و دیرست^{۱۱} که گفته‌اند که^{۱۲} المأمور معذور. اگر مراد و دل خواستی^{۱۳} هست^{۱۴} اشارت کنی^{۱۵} مهیا گردانیده آید. من گفتم سلام من بدو برسان^{۱۶} و شکر این^{۱۷} الطاف از زبان ما^{۱۸} تقریر کن و بگوی که^{۱۹} چون^{۲۰} درین اشارت^{۲۱} لطف امیر باوی بود اجابت^{۲۲} ماتمسس ما بروی واجب شد و روزهاست که قبض بردل مستولی گشته است^{۲۳} و

(۱) مج: + چنین گویند. (۲) ← دهستانی / ترجمه فرج بعد از شدت / باب سوم / حکایت دوازدهم و ← تنوخی / الفرّج بعدالشدّه / ص ۵۸ و نیز حکایت ابن مقله در التزام المتقی بالله / ص ۳۳۴.

(ابوعلی محمد بن مقله چهار بار در زمان مه‌خلیفه (مقتدر ۳۱۶ تا ۳۱۸ - قاهر ۳۲۰ تا ۳۲۱ راضی ۳۲۲ تا ۳۲۴ و ۳۲۶ تا ۳۲۷) به وزارت رسید. سرگذشت عبرت‌انگیز او خواندنی‌ست. در ۲۷۲ متولد شد و در دهم شوال سال ۳۲۸ در زندان درگذشت ← معجم‌الانساب / و فیات و مأخذهای دیگر). (۳) مج: شدم. (۴) مج: اقبالی. (۵) مج: - و. (۶) مج: باقره (!) یاقوت درین زمان (خلافت‌القاهر بالله) امیر فارس بود و به روایت تنوخی و ترجمه دهستانی ابن مقله همراه مردی در خانه یا حکومت خانه این یاقوت زندانی بوده است).

(۷) مج: + به. (۸) مج: + آن. (۹) مج: + که. (۱۰) مج: + خاطر. (۱۱) مج: زیر دست. (۱۲) مج: - که. (۱۳) مپ: ۲: دل خواهشی. (۱۴) متن: - هست. (۱۵) مج: کنید تا. مپ: ۲: کن تا. (۱۶) مج: رسان. (۱۷) مج: - این. (۱۸) مپ: ۲: - زبان. (۱۹) مج: - بگوی که. (۲۰) متن و مپ: ۲ و بنیاد: - چون. (۲۱) مج: - درین اشارت. (۲۲) مج: عرض. (۲۳) مج: شده است.

اندیشه عاقبت احوال^۱ در ذوق^۲ حیات و لذت زندگانی نقصان^۳ فاحش پدید آورده^۴. اگر امیر لطف فرماید^۵ و مغنی را اجازت دهد^۶ تا ساعتی ما را سماع کند^۷ و روح ما از آن روحی^۸ یابد از کمال کرم بدیع نبود^۹. چون من این التماس بکردم رفیقی بود با من^{۱۰} در آن حبس فریاد در گرفت که آخر چه وقت^{۱۱} این^{۱۲} حدیث^{۱۳} است که^{۱۴} سماع مفتاح ابواب عشرت و مصباح لیالی لذت است. درین مجلس که ما گرفتار شده ایم ما را کجا پروای^{۱۵} تماشا^{۱۶} باشد^{۱۷}. گفته ام لایحه نامه بالشهوات^{۱۸}. مراد من آن است که سماعی شنوم و از معنی بیت اول فال گیرم. پس کاتب یا قوت برفت و هم در ساعت اسباب آن مهیا گردانید و^{۱۹} مجلس خانه بیاراستند^{۲۰} و^{۲۱} مطربی خوش احسن^{۲۲} چابک دست^{۲۳} لطیف زخمه^{۲۴} موزون ترنم^{۲۵} را حاضر کردند^{۲۶} و آن فراخ شکم سطر گردن هشت گوش عبا پوش^{۲۷} را بر کنار نهاد و چون فصاد استاد به نیش^{۲۸} زخمه رگک جان او بگشاد. گوشش بمالید تا

- (۱) مج: - احوال. (۲) متن و مپ: ۲ و بنیاد: + و. (۳) مج: نقصانی.
 (۴) مپ: ۲: - (و اندشه... آورده) (۵) مج: کند. (۶) مج: فرماید.
 (۷) مج: کناند. (۸) مج: روح. (۹) مج: + ازین ملتس.
 (۱۰) مج: - (چون من... با من) (۱۱) مج: + سماع. (۱۲) متن و مپ: ۲ و مج: - سماع و. (۱۳) بنیاد: + مغنی. (۱۴) متن و مپ: ۲: - است که.
 (۱۵) مپ: ۲: + این. (۱۶) بنیاد: + و شنیدن این نغمه.
 (۱۷) مج: + و شهباز لهو گرد هوای دلی که مطاف عقاب عقاب است کجا پرواز کند. (و المحبوس معی یخاض منی. تنوخی). (۱۸) مج: فی الشهوات.
 (۱۹) مج: - مجلس. (۲۰) مج: بیاراست. مپ: ۲: - و مجلس خانه بیاراستند.
 (۲۱) مج: - و. (۲۲) مج: خوش کن. (۲۳) متن: چابک داستان.
 (۲۴) متن: - زخمه. (۲۵) متن و مپ: ۲: - ترنم. (۲۶) مج: گردانید.
 (۲۷) مج: جهان نوش (مگر صفت سازی هشت تار باشد) (۲۸) مج: بیش.

زبان‌ش از دل بنالید.^۱ اول بیتی که سماع کرد این بود

شعر

فواعد المبین^۲ لخلیسط^۳ لیبتوا^۴ وقالوا الراعی الدور^۵ موعداک السبت^۶
ولکنهم^۷ بسانوا ولم ادر بفتة و افطع^۸ شیء حین یفجؤک^۹ البغت
خلاصة معنی آن است که یاران رفتن را موعدی نهادند و گفتند به^{۱۰} شب‌ه
شدن^{۱۱} به^{۱۲} و لاکن ناگاه برفتند و من از رفتن ایشان آگاه نشدم^{۱۳}. چون
معنی از سماع برداخت آن رفیق محبوس مرا گفـت در این بیت^{۱۴} چه معنی
بود^{۱۵} و ازین سماع چه فال گرفتی. گفتم این فالی ست مبارک^{۱۶} و شگونی سبب
سکون^{۱۷} و متیقن باش که لطف آفریدگار ما را^{۱۸} ازین محنت خلاص^{۱۹} کرامت
کند^{۲۰} و روز شب‌ه موعـد خلاص ما باشد و آن روز به نشاط این فال سماع
کردیم^{۲۱} و ساعتی خود را مشغول گرد ندیم^{۲۲} و چون آن هفته به آخر
رسید^{۲۳} و روز شب‌ه^{۲۴} طلایع نور به اطراف و اکناف جهان فرستاد هنوز

(۱) تنوخی و دهستانی وصفی ازین هشت تار نیاورده‌اند. (۲) نسخه‌ها: تواعد
للبنین (متن موافق است با تنوخی) (۳) دهستانی: النخیل. (۴) تنوخی:
لینبوا. دهستانی: فیبتوا. (شاید: لییشوا) (۵) تنوخی: لراعی الدور. نسخه‌ها
و دهستانی: لداعی الزور. (داعی الزور طالب دیدارست و راعی دورنگهبان بیت‌ها،
سرای دار) (۶) متن و مپ ۲: مواعد السیف. (۷) مپ ۲: ولکنکم.
(۸) نسخه‌ها: واقطع. (۹) مپ: ینجاک. نسخه‌های دیگر: یفجؤک.
(۱۰) متن و مپ: - به. (۱۱) مپ ۲: شنیدن. (۱۲) بعضی نسخه‌ها: نه.
(۱۳) دهستانی: «الترجمة: مرا به هجران انداز کرد و پس فرمود که وقت رفتن من
روز شب‌ه است یگاه ولیک ناگه رفت و خبر نکرد مرا عذاب سخت‌ترین هست فرقت
ناگاه». (۱۴) نسخه‌ها: بیت. مپ: بیعت. (۱۵) متن و مپ ۲ و بنیاد:
معنی چه بود. (۱۶) مپ ۲: فالی مبارک است. (۱۷) متن و مپ ۲: -
و شگونی سبب سکون. (۱۸) متن: مرا. (۱۹) مپ و بنیاد: خلاصی
(۲۰) مپ ۲: دهد. (۲۱) متن: کرده‌ایم. (۲۲) مپ ۲: - و ساعتی خود را
مشغول گردانیدم. (۲۳) مپ: شد. (۲۴) مپ: آفتاب طالع شد.

صحن^۱ فیروزه‌یی آسمان را آفتاب^۲ تابان چون کوه^۳ بدخشان^۴ محل لعل
نگردانیده بود که^۵ یاقوت به^۶ نزدیک مادر آمد و مرا^۷ به وزارت تهنیت کرد
و به خلاص^۸ بشارت داد و مثال امیر المومنین القاهر بالله به من نمود. مضمون
آن مثال^۹ این بود که منصب وزارت^{۱۰} به مکان تو معهود گردانیدم^{۱۱} باید که
به دل قوی روی بدین کار آری و اموال فارس را جمع کنی و^{۱۲} هر چه^{۱۳}
زودتر به حضرت شتابی^{۱۴} و آن جا کارداری^{۱۵} فرموده ایم تا به نیابت تو
کارداری^{۱۶} می کند و مصالح را تیمار می دارد. پس در حال بند از من برگرفتند
و آن رفیق را هم مخلص گردانیدم و در مدت نزدیک اموال خطیر جمع
کردم^{۱۷} و به حضرت شتافتم و از آن بلیت خلاص یافتیم. وفایده این حکایت
آن بود که^{۱۸} خلاص از بند محنت و فرج از ورطه شدت^{۱۹} بی سعی و اهتمام^{۲۰}
و بی استخلاص^{۲۱} و استهجام^{۲۲} فایده تفأل و منفعت تو کل است که^{۲۳} مرد

- (۱) مج: - صحن . (۲) متن: - آفتاب . (۳) متن و بنیاد: کاه .
(۴) مپ ۲: - (هنوز... بدخشان) (۵) مپ ۲: - محل لعل نگردانیده بود.
(۶) مج: - به . (۷) مج: ما را . (۸) مج: خلاصی . (۹) مج: فرمان .
(۱۰) مج: + را . (۱۱) مپ ۲: - (مضمون... گردانیدم) (۱۲) مپ ۲: -
(به دل... کنی و) (۱۳) متن و مج: هر چند . (۱۴) مپ ۲: + و به دل
قوی روی بدین کار آری و بروی و اموال فارس را جمع کنی . (۱۵) متن:
کازاری . بنیاد: کلواری (شاید هردو مصحف و محرف کارداری باشد) . مج:
دیوانی . (۱۶) متن و مپ ۲ و بنیاد: کاری (کارداری دوم را در متن به یای
مصدری بخوان) (۱۷) مپ ۲: - (و آن جا... جمع کردم) (۱۸) متن و
مپ ۲ و بنیاد: بعد از . (۱۹) مپ ۲: - و فرج از ورطه شدت .
(۲۰) متن و مپ ۲: اهمال . (۲۱) متن و بنیاد: اختلاص . (۲۲) متن:
احتلام . بنیاد: اسام (!) مپ ۲: - و بی استخلاص و استهجام . (۲۳) متن و
مپ ۲: - که .

مستمند محبوس نژند^۱ به هرچه^۲ که فال گیرد فضل ذوالجلال آن فال را
 نهال گرداند و آن نهال را به ثمر خلاص^۳ بارور کند چنان که از سید المرسلین
 صلعم روایت کرده اند که کان^۴ یحب الفأل و یکره الطیره^۵

بیت

فال نیکو بگیر در هر حال وز شگن^۶ های بد حذر بهتر
 شگن بد^۷ نداشت دوست نبی فال را دوست داشت پیغمبر
 حکایت (۳) ابراهیم عباس صولی حکایت کرد که من دبیر احمد
 ابو خالد بودم و در خدمت او قربتی تمام^۸ و منزلتی شریف^۹ داشتم. روزی
 به خدمت او در آمدم و او را متفکر^{۱۰} دیدم. آثار تغیر برجبین او مبین^{۱۱}
 و علامات تحیر در ناصیه او پیدا. از کیفیت اندیشه او استعلام واجب
 داشتم^{۱۲}. رقعهای پیش من انداخت و در آن جا نوشته بود که دو^{۱۳} سریت
 از سریتان^{۱۴} خاصه در حرم تو خیانت می کنند و در فراش تو بد می اندیشند
 و تسویل شیطان^{۱۵} به سنگ شهوت قنديل عصمت ایشان^{۱۶} را می شکند.
 و دو خادم که امینان حرم توند ازین حال خبر دارند اگر خواهی که صدق
 این حال و حقیقت این مقام بر تو روشن شود^{۱۷} از خادمان سؤال کن و اگر

- (۱) مپ ۲ و مچ: - نژند. بنیاد: بزندان. (۲) متن و مپ ۲: به هر جا.
 (۳) متن و مپ ۲ و بنیاد: اخلاص. (۴) متن و مپ ۲: - کان. (۵) نسخه ها:
 الطیر (← حاشیه مقدمه همین باب). (۶) شگن = شگون. (۷) متن و
 مپ ۲: - بد. (۸) متن و مپ: - تمام. (۹) مپ ۲: - شریف.
 (۱۰) مچ: دلتنگ. (۱۱) متن: - آثار تغیر درجبین او مبین. (۱۲) مپ ۲:
 (روزی... داشتم) (۱۳) نسخه ها: فلان. (۱۴) متن و مپ ۲: - از سریتان.
 (۱۵) متن و مپ ۲: - (در حرم... شیطان) (۱۶) نسخه ها: او.
 (۱۷) مپ ۲: که صدق این... روشن شود.

به خوشی^۱ اقرار نکنند و به رفق و نرمی ترا از آن حال خبر نکنند^۲ در تخویف و تهدید^۳ استقصا نماید تا بر تو این معنی روشن گردد. احمد می گوید خادمان را بخواندم و از ایشان سؤال کردم. اول انکار کردند و بعد از تخویف و تهدید^۴ و تشدید اقرار کردند و آنچه در رقعۀ نوشته بودند^۵ تقریر کردند. گفت: من از دی باز طعام نخورده‌ام و از شراب نصیب نگرفته^۶ و^۷ بر کشتن این دو کنیزک اندیشه مصروف و موقوف است و اگر این ساعت به تقدیم رسد^۸ حیات بر من منغص خواهد شد و زندگانی مشوش و عیش ناخوش^۹ چه دل من بسته شکن زلف پرتاب ایشان است و مرغ روح در مضراب لطف و عنایت^{۱۰} ایشان. کرشمه^{۱۱} چشمشان^{۱۲} دل می‌رباید و لطف لفظشان جان می‌افزاید اگر ساعتی از مزاحمت اشغال زنگی بر روی آئینه صفای عیش نشیند صیقل وصال ایشان^{۱۳} آن را به قرار صفا باز^{۱۴} برد و اگر طوطی روح در قفس دودری ترکیب^{۱۵} بی‌قوت ماند از یاقوت لب ایشان به^{۱۶} شکر گفتار غذای او ترتیب کنند^{۱۷}. پای بر سر جان می‌باید نهاد و سر جانان را به دست خود در^{۱۸} پای^{۱۹} انداخت. ۲۰ ابراهیم صولی گفت چون

- (۱) مپ ۲: رفق و نرمی. (۲) مپ ۲ - و به رفق و نرمی.... خبر نکنند.
(۳) مچ: تخفیف. (۴) مپ ۲ - و تهدید. مچ: تضییق. (۵) مپ ۲: نوشته بود. مچ: نوشته‌اند. (۶) مپ ۲ - و از شراب نصیب نگرفته. (۷) متن: پس.
(۸) متن و مپ ۲: خواهد رسید. (۹) مپ ۲: و زندگانی مشوش و عیش ناخوش.
(۱۰) مچ: غنا. (۱۱) مپ ۲: به کرشمه. (۱۲) متن: چشمان. مچ: چشم ایشان. (۱۳) مپ ۲ - اگر ساعتی از... وصال ایشان. (۱۴) متن: - باز.
(۱۵) مچ: - در قفس دودری ترکیب. (۱۶) متن و مچ: - به. (۱۷) متن و بنیاد: ترکیب کند. (۱۸) متن: بر. (۱۹) مچ: + می‌باید
(۲۰) مپ ۲: - (آن را.... انداخت) مچ: + راوی این حکایت.

این فصول به سمع من رسید^۱ مصحف نهاده بود^۲ آن را برداشتم و تفأل کردم و بگشادم و این آیت برآمد که یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنباء فتینوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین^۳ معنی آیت آن است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی به شما خبری آورد آنرا معلوم گردانید و تفحص و تجسس کنید و در تبیین آن جد نمائید^۴ تا به نادانی جماعتی را ضرر نرسانید که از آن فعل جز پشیمانی نزیاید. چون این آیت برخواندم و^۵ این فال مشاهده کردم متیقن گشتم که کنیزکان بی گناهند و درین^۶ تزویری هست که صورت آن فال^۷ و حقیقت آن [حال]^۸ به وی نمودم و گفتم: اگر فرمان دهی من این خادمان را در خلوت ببینم و از ایشان تفحص کنم باشد که چیزی روشن شود^۹. پس شرف اجازت بر آن پیوست. یکی از آن خادمان را در گوشه‌یی بردم و به رفق از آن حال پرسیدم و در استکشاف مبالغت نمودم و گفتم: به شهادت شما^{۱۰} دویی گناه شهادت خواهند یافت و هر امروزی را فردایی هست و هر بدی را مکفاتی^{۱۱}. اگر در اینچه تقریر کرده‌اید خلفی باشد^{۱۲} یقین باید داشت که شومی آن در جوانی^{۱۳} شما^{۱۴} برسد^{۱۵} و واثق باید بود که هم در دنیا جزا و مکافات آن مشاهده خواهید کرد^{۱۶}. خادمان^{۱۷} چون این فصول بشنیدند گفتند: ^{۱۸} چون این معنی تقریر

(۱) مج: استماع کردم. (۲) مج: دیدم نهاده. (۳) حجرات/۴۹/ آیه ۶.
 (۴) مپ ۲: - و در تبیین آن جد نمایید. (۵) مپ ۲: - این آیت برخواندم و.
 (۶) مج: + زیر تعزیر. (۷) متن. این چیست. مپ ۲ و بنیاد: - فال.
 (۸) مپ ۲ و بنیاد: - حال. (۹) متن: - باشد که چیزی روشن شود.
 (۱۰) مج: تو. (۱۱) مپ ۲: مکافات. (۱۲) متن: رسد. (۱۳) مپ ۲: - جوانی.
 (۱۴) مج: تو. (۱۵) متن: رسید. مج: رسد.
 (۱۶) مج: خواهی کرد. (۱۷) مج: خادم. (۱۸) مج: بشنید گفت.

می کنی بدان که این کنیزکان ازین^۱ تهمت مبرا اند و ازین خیانت دور.
هرگز تیر غمزه ای که از کمان ابروی^۲ نامحرمی جهد در تضاعیف نسبیج زره^۳
صلاح ایشان راه نیافته است^۴ و ما را باعث و محرض برین جرأت آن
بوده است که کدبانوی حرم ما را بفریفت و دوصره زربه نزدیک مافرستاد
تا ما برین جرأت^۵ اقدام نمودیم و اکنون از آن پشیمان شدیم و صورت
حال به راستی تقریر کردیم. تا ما درین حدیث بودیم^۶ رقه ای از حرم
وزیر^۷ برسد که زینهار تا^۸ درخون این کنیزکان نشوی^۹ که ایشان بی گناهند
و مبدأ و منشأ آن تهمت بر ایشان از من بوده است و غیرت ورشک مرا^{۱۰}
بر آن داشت و چون^{۱۱} معلوم شد که ایشان را هلاک خواهند کرد^{۱۲} از سر
آن درگذشتم و پشیمان شدم. چون این هر دو معنی موافق افتاد^{۱۳} احمد
ابو خالد را برائت ساحت کنیزکان معلوم شد مرا ایشان را تشریف داد و در
حق ایشان احسان فرمود. و این حکایت چند فایده را متضمن است یکی
فایده^{۱۴} تفأل به^{۱۵} قرآن که قوی ترین معجزات سید پیغمبران و پیغمبر^{۱۶}
آخر الزمان است و دیگر فایده^{۱۷} تثبت^{۱۸} و آهستگی و اندیشه کردن در کارها
و^{۱۹} اگر احمد ابو خالد در آن سیاست تعجیل کرده بودی^{۲۰} بسیار شب^{۲۱}
دست ندامت گزیدی و مفید نبود. و دیگر فایده^{۲۲} صلاح و عفت که آن دو^{۲۳}

- (۱) مپ: ۲: این. (۲) مپ: ۲: - (هرگز.... ابروی). (۳) مپ: ۳: برد.
(۴) مپ: ۲: نامحرمی جهد.... نیافته است. (۵) مپ: ۲: حرکت. (۶) متن
ومپ: ۲: تا مادرین حدیث بودیم. (۷) مپ: به وزیر. (۸) مپ: + دست.
(۹) مپ: نشویی. (۱۰) مپ: مارا. (۱۱) متن و مپ: + مارا.
(۱۲) مپ: خواهی کرد. (۱۳) مپ: ۲: این هر دو معنی موافق افتاد. (۱۴) متن:
فال. (۱۵) مپ: به. (۱۶) مپ: ۲: رسول. (۱۷) متن و مپ: ۲: تثبیت.
(۱۸) متن - و، مپ: چه. (۱۹) مپ: ۲: تعجیل کردی. (۲۰) مپ: ۲: به
شب. مپ: شب. (۲۱) متن - دو.

کنیزک را از آن ورطه هایل خلاص داد و ثمره این آیت بدیشان رسید که
ومن یتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب^۱

بیت

فال قرآن مگبر و گسر گیرى مکن آنرا تو از گزاف خلاف
جز بر آن ره که فال گفت مرو لاف کم زن زرای خود به گزاف
زان که قلب است رای و^۲ فالت نقد^۳ درنگر قلب فسال باشد لاف
حکایت (۴) احمد مدبر^۴ گفت سبب رفتن من به شام آن بود که
امیرالمؤمنین متوکل به^۵ تماشا به محمدیه^۶ رفت و اهل قلم آن جا حاضر
بودند و من از بغداد برفته بودم. ایشان غیبت مرا غنیمت دانستند و در
باب من قصدی پیوستند و خواستند که مرا از مواقف^۷ خلافت دور اندازند^۸
و چنین باز نمودند به حضرت امیرالمؤمنین که اعمال رقه^۹ پریشان است و
اگرچه آن شغل عظمی ندارد^{۱۰} امیرالمؤمنین احمد مدبر را بفرماید^{۱۱} تا

(۱) تغابن/ ۶۵ / آیه ۲ و ۳. (۲) متن و مپ ۲: - و. (۳) مج: نقل.
(۴) دهستانی این حکایت را در باب احمد بن محمد المنذر (نسخه بدل: المدبر) آورده
است. تنوخی از احمد بن مدبر حکایتی نقل کرده است منقول از کتاب الوزرا و
زندانی شدن او به فرمان محمد بن عبدالملک و هم بندی او با احمد بن اسرائیل و
سلیمان بن وهب (تنوخی ص ۱۷۲) و نام نشان احمد بن محمد المنذر را در الفرج
بعدالشدّه تنوخی نیافتم. (۵) مج: + تنزه و. (۶) مج: - محمدیه.
(دهستانی: به تماشای متنزهی که آن را محمدیه می خوانند رفته بود) (۷) مپ ۲:
موقف. (۸) دهستانی و کتاب غیبت مرا فرصتی شمرده بودند و با متوکل خلوت
ساختند و مقرر گردانیدند که مرا به رقه فرستد و غرض ایشان آن که من از حضرت
دور افتم. (۹) متن و مپ ۲: رقه. بنیاد: رفته. (۱۰) متن و مپ ۲ و
بنیاد: - و اگرچه آن شغل عظمی ندارد. مپ ۲: + اگر. (۱۱) مپ ۲:
امیرالمومنین بفرماید تا احمد مدبر.

روزی چند آن جا رود و به آن شغل نظر می کند و آن را طراواتی و نظامی دهد. پس کس به طلب^۱ من^۲ فرستادند و مرا استدعا کردند و چون به محمدیه رسیدم و به خدمت ایشان پیوستم [موسی بن^۳] عبدالملك گفت امیرالمومنین فرموده است که به رقه روی و در آن اعمال نظری کنی. به جهت اخراجات چه حاجت است بگو تا مهیا کرده شود. گفتم به جهت اخراجات^۴ سی هزار درم بیايد.^۵ و هم در ساعت سی هزار درم به من تسلیم کردند و گفتند همین ساعت برون باید رفت. گفتم امیرالمومنین را خدمت وداع کنم. گفتند میسر نخواهد شد. گفتم باری ساختگی خود بکنم. گفتند فرمان نیست و موسی به تعریض گفتن گرفت که خاطر مبارك امیرالمومنین بر تو^۶ متغیرست.^۷ و مصلحت تو در آنست که زودتر بروی چه پادشاه چون با کسی درخشم رفت^۸ مصلحت آن باشد که در^۹ هر چه او را^{۱۰} فرماید امتثال نماید و^{۱۱} مراجعت نکند که گفته اند^{۱۲} پادشاه بر مثال دریاست.

- (۱) متن: - طلب. (۲) مپ ۲: - به طلب من. (۳) هر چهار نسخه: - موسی بن. (موسی بن عبدالملك صاحب دیوان الخراج. تنوخی ص ۵۲).
 (۴) مپ: + مگر امتثال امیرالمومنین بر میان جان دارم. (۵) دهستانی: موسی بن عبدالملك گفت که امیرالمومنین فرموده است که به رقه روی و نفقه راه و استعداد و اخراجات آن چند می باید تا از خزینه برساند. گفتم سی هزار دینار. ترجمه فرج بعد از شدت / باب سوم / حکایت پانزدهم / ص ۱۴۳. (۶) متن: بر من.
 مپ ۲: - بر تو. (۷) توجه به عبارت دهستانی احتمال انتقال از عوفی را بیدار می کند. «... گفتم امیرالمومنین را وداع کنم گفتند نه البته اجازت نیست که هیچ توقف کنی و سامان مراجعت وداع نه. و موسی به تعریض فرامی نمود که امیرالمومنین بر تو ساخط است...». (۸) مپ ۲ و مپ: شد. (۹) مپ ۲ و مپ: - در. (۱۰) مپ ۲ و مپ: - را. (۱۱) مپ ۲: - امتثال نماید و.
 (۱۲) متن و مپ ۲: گفت. مپ: گفتند.

شعر

و ما السلطان الا البحر عظاما و قرب البحر محظور العواقب
و دریا چون بر آشفست و فوج موج به اوج فلک رسانید از وی
دوری بهتر و اجتناب به عقل نزدیک تر.^۱ و هم در حال بر من موکل کردند
که روان شوم^۲ و مرا نگذاشتند که به حضرت امیر المؤمنین رفتنی و خدمت
وداع گفتمی.^۳ و من مر آن سفر را کاره بودم و نه باختیار روی به راه آوردم.
چون به يك منزلی رقه رسیدم شبی که بامداد به شهر خواستم شد از جانبی
آوازی شنیدم که مردی سرود می گفت و شتر می راند و این بیت می خواند
و می رفت.

شعر

کم مرة^۴ حفت^۵ بك المکاره خارك^۶ الله و انت کاره^۷

بیت

ای بس که بلا رخ به تو آورد و تو آنرا
از غایت بی صبری از آن بودی کاره
چون نيك نگه کردی خیر تو در آن بود
ایزد در راحت بگشادت ز مکاره^۸

(۱) مپ ۲ : - و اجتناب به عقل نزدیک تر. (۲) مپ ۲ : - که روان شوم.
مج : روم. (۳) مپ ۲ : - و خدمت وداع گفتمی. (۴) نسخه بدل
دهستانی: مسرة. (۵) نسخه بدل دهستانی: خفت. (۶) نسخه بدل
دهستانی: جارتك، جازلك. متن و مج: خابلك. (۷) مپ ۲ این بیت را ندارد.
(۸) «معنی آن باشد که بسا وقت ها که مکاره و نامرادی جوانب و اطراف تو فرو
گرفته باشد و تو آن را کاره باشی و خدای عزوجل به افتاد تو در عین بلا تعبیه
←

پس چون این بیت استماع کردم^۱ فال گرفتم و خوش دل گشتم و به دل قوی و امل فسیح^۲ روز دیگر به شهر رقه در آمدم و هنوز درین مدت مقام من در رقه امتداد نگرفته بود که مثال امیرالمومنین رسید. مضمون مثال آن بود که باید^۳ به شام روی و مصالح آن ممالک^۴ را به توفویض نمودم تا تیمار آن مهم بداری و اموال بستانی و آن مهم چنان خطیر است که به جهت تقدیم آن شغل عظیم امیرالمومنین مأمون به نفس خود آنجا خرامیده بوده و ما ترا اهلیت آن بابت^۵ دیدیم آن شغل به تو حوالست فرمودیم.^۶ پس مثال بخواندم.^۷ صبح اقبال من طلوع کرد. برخاستم و^۸ به شام رفتم و آنجا خوش دل بودم^۹ و مال بسیار به دست آوردم و از آنچه می ترسیدم و از آن کراهیت می داشتم آفریدگار سبحانه و تعالی هم آنرا سبب فراغت و آسایش خاطر من گردانید تا عاقلان بدانند که.

بیت

آنرا که خدای آسمان باشد یار هرگز نکند تیغ عدو بروی کار

→

کرده بود و آن مکاره را سبب دولت و موجب نعمت ساخته و من در معنی آن این بیت می گویم.

دل تنگ مکن اگر چه محنت باشد	محنت ز خدا موجب نعمت باشد
هر حال که آن را تو بلا پنداری	چون درنگری غایت دولت باشد»

(دهستانی)

-
- (۱) مپ ۲: پس ازین بیت. (۲) متن و مج: فصیح: مپ ۲: و امل فسیح.
 (۳) متن: - باید. (۴) مپ ۲: ملک. (۵) مپ ۲: - (تایمار... بود).
 (۶) متن: تأدیب. (۷) مپ ۲: - پس. مج: چون. (۸) مپ ۲:
 بخواند. مج: بخواندیم. (۹) متن و مج: - خاستم و. (۱۰) مپ ۲: -
 و آن جا خوش دل بودم.

حکایت (۵)^۱ امیرالمؤمنین هادی مرهارون الرشید را ولی عهد کرده بود و پشیمان شده و می خواست که او را خلع کند. یحیی بن خالد را بخواند و گفت: سعی کن تا هارون خود را خلع کند. یحیی گفت: بسیار ازین معنی باوی گفته ام که خلافت پسر آفت است و ضرر آن بر^۲ نفع^۳ آن را جح، اگر هیچ دقیقه از دقایق آن اهمال افتد و به حظ نفس^۴ خود میل کرده شود متقلد را فردای قیامت معاتب و معاقب آید، اما این معانی^۵ مفید نمی آید و هارون سخن من نمی شنود. هادی بر آشفت و گفت: به خدای که تو او را نمی گذاری تا خود را خلع کند و او را تهدیدها فرمود.^۶ یحیی در آن هراس، و حیرت به وثاق خود آمد، خادمی را سخنی گفت جوابی نه بروفق مراد خود شنید. او را طپانچه زد چنان که حلقه انگشتری^۷ او بشکست و نگین آن ضایع شد. در اثنای آن حال بشاره^۸ شاعر درآمد. یحیی را اندوهگن یافت. پرسید که موجب تنگ دلی چیست. گفت: از انقطاع خاتم و تضييع نگین، که^۹ فال من بد شده است و اندیشه بر من مستولی گشته.

بشاره^۸ گفت: خداوند را اندیشه نمی باید کرد، که این فال عظیم خوبست و در اینجا امیدهاست و در بدیهه این دوییت بگفت.

(۱) ← تنوخی / الفرّج بعد الشدة / ص ۶۳ - دهستانی / ترجمه فرج بعد از شدت / باب سوم / حکایت ۳۳ / ص ۱۶۷. (۲) متن: - بر. (۳) مپ ۲: ضرر. (۴) متن: - نفس. (۵) مپ ۳: - (آن را حج... معانی). (۶) متن و مپ ۲: قوموده ای. (۷) مپ ۲ و مپ: انگشترین. (۸) متن و مپ ۲ و بنیاد: یساری. تنوخی: شیاری. دهستانی: بشاری. (نسخه بدل: یساری). (۹) مپ ۲: - که.

شعر

اخلاك^۱ من كل الهموم سقوطه و اتاك^۲ بالفرح انفراج الخاتم
 قد كان ضاق فقلت^۳ حلقه اسره^۴ فاصبر فما^۵ صبر^۶ الزمان بدایم^۷
 یعنی افتادن نگین و خالی ماندن حلقه دلیل است که ترا از کل^۸
 غم‌ها فرج بود و گشاده شدن انگشتری از بند گشایش کارتو باشد. یحیی
 بدین سخن حیاتی یافت و بدین بشارت که از لفظ بشار^۹ بشنید^{۱۰} مستبشر^{۱۱}
 گشت. هنوز شب نیامده بود که هادی وفات کرد^{۱۲} و هارون الرشید^{۱۳} بر
 تخت خلافت نشست و اقبال بر یحیی اقبال کرد. یحیی بفرمود تا صد هزار
 درم به بشار^{۱۴} دادند و این دو بیت از نواذر ایام و عجایب الهام شمردند
 تا عاقلان را معلوم شود که^{۱۵}

(۱) متن: احل بكم. مپ ۲ و بنیاد: احل لك.

(تنوخی و دهستانی: أخلاك)

(۲) متن و مپ ۲: و اياكم. (نسخه بدل دهستانی: اياك). (۳) متن: وملحقه

مپ ۲: ملحقها. دهستانی: فلك. (۴) تنوخی: ضيق. دهستانی: ضيقه.

(۵) متن و مپ ۲: كما. (۶) تنوخی: ريب. دهستانی: ضيق.

(۷) «الترجمه:

انگشتری ار شکست و بفتاد نگین زنهار بدین سبب نباشی غمگین

آن حلقه گشاده گشت و آن بند شکست فالی ست نكو نيك بیندیش درین»

دهستانی.

(۸) متن. کلی (۹) متن و مپ ۲ و بنیاد: یساری. (۱۰) مپ ۲: - که از

لفظ بشار بشنید. (۱۱) مپ ۲: مبشر. (۱۲) مپ ۲: یافت.

(۱۳) متن: امیر المومنین هادی. (۱۴) متن و مپ ۲ و بنیاد: یساری.

(۱۵) متن: بیت.

بیت

در تفأل بسی عجایبهاست فال نیکو دلیل اقبال است
دولت از بر کسی کند اقبال راست گوتر مبشرش فال است

حکایت (۶) چون ترکان امیرالمؤمنین متوکل را بکشتند و پسر او را به^۱ خلافت بنشانند و او را منتصر^۲ لقب دادند مدت خلافت او شش ماه بیش نبود^۳ و یکی از ندمای او حکایت می کرد^۴ که روزی به خدمت او رفتم و او بارعام داده بود. در صحن بارگاه او^۵ بساطی گرانمایه دیدم منقش به نقش های عجیب و صور غریب^۶. دایره ها کرده بودند و در آن دایره ها^۷ نام های^۸ پادشاهان و احوال و تاریخ^۹ ایشان نبشته. و من در آن به عبرت می نگریستم و تأمل می کردم^{۱۰}. ناگاه چشم من^{۱۱} بردایره ای افتاد که در پیش او بود^{۱۲} و بر آنجا نبشته دیدم^{۱۳} که چون شیرویه پدر خود پرویز را بکشت بعد از و شش ماه بیش بقانیافت. چون آن بدیدم درخاطرم آمد که روا باشد که حال این خلیفه همچنان باشد که از آن او که^{۱۴} این فال نیک نیست که درپیش او چنین بساط کشند^{۱۵}. و چشم منتصر بدان مکتوب افتاد و همچنان که در خاطر من آمده بود در ضمیر او بگشت^{۱۶} و دلنگ شد چنان که اثر آن تنگ دلی در بشره او پدید آمد و^{۱۷} در حال برخاست و در حرم

(۱) متن. او بر. (۲) متن. مستنصر. (۳) مپ: ۲: شش ماه بود. (۴) متن: می کند: مپ: ۲: کرد. (۵) متن- او. (۶) مپ: ۲: نقش های غریب عجیب. (۷) مپ: ۲- دایره ها. مج: دوایر. (۸) مپ: ۲- های. (۹) مپ: ۲: پادشاهان و تواریخ. (۱۰) مپ: ۲- و تأمل می کردم. (۱۱) متن- من. (۱۲) مپ: ۲- درپیش او بود. (۱۳) مپ: ۲: بود. (۱۴) متن و مج- از آن او که. (۱۵) متن و بنیاد: کنند. مج: بسط کنند. (۱۶) مپ: ۲: در خاطر او بگشت. (۱۷) مپ: ۲- چنان که اثر.... پدید آمد و.

رفت و بفرمود تا آن بساط را برداشتند^۱ و بیش نینداختند. و آن فال^۲ زود^۳ اثر خود ظاهر^۴ کرد و صدق آن پدید آمد. چه^۵ بعد از کشته شدن پدر او شش ماه بیش بقا نیافت والسلام.

حکایت (۷)^۶ در آن وقت که طاهر حسین برای جنگ علی عیسی ماهان بیرون آمد آستین^۷ پر^۸سیم کرده بود و به دست خود مردرویشان را صدقه می داد. ناگاه به فراموشی آستین را^۹ فرو گذاشت^{۱۰} و سیم ها از آستین او بریخت و پریشان شد. طاهر آنرا به فال بد داشت^{۱۱} و از آن حال اندیشمند^{۱۲} شد. شاعری بود در خدمت او بر^{۱۳} فور این دو بیت بگفت.

شعر

هذا تفرق جمعهم^{۱۴} لا غیره
و ذها به منه ذهاب الهم
شیء یکون الهم بعض^{۱۵} حروفه
لا خیر فی امسا که فی الکم

(۱) مپ ۲: در نوشتند. (۲) مپ ۲ و مچ + خود. (۳) متن: + تر.
(۴) مپ ۲ و مچ: - خود ظاهر. (۵) متن و مپ ۲ - چه. (۶) - تنوخی / ص
۳-دهستانی / باب سوم / حکایت ۳۲. (۷) مپ ۲: آستینی. (۸) مچ: +
از. (۹) مچ: - را. (۱۰) عبارت دهستانی عین عبارت عوفی است:
«ناگاه آستین فرو گذاشت» قید به فراموشی که از عبارت دهستانی افتاده است در
اصل عربی الفرج بعدالشیء آمده است که «ثم اسبل کمه ناسیاً» (۱۱) عبارت
دهستانی درین موضع چنین است: «ریختن آن درم و پراکنده شدن به فال
نداشت» عبارت عوفی برابرست با اصل عربی «فتطیر من ذلک واغتم» و این با
نسخه بدل متن مصحح دهستانی سازگارترست (به فال بد داشت). (۱۲) مچ:
اندیشه مند. (۱۳) متن و بنیاد: در. (۱۴) دهستانی: هذا الفراق
جمعهم. (۱۵) تنوخی: نصف

بیت

ز آستین تو اگر گشت پریشان در هم
از پریشانی خصم است مشوزان درهم
در نگه داشتن او نبود خیر بسی
که بود نیمه آخر ز حروف او هم^۱
چون این ابیات بشنید آنرا به فال^۲ گرفت و آن شاعر را سی^۳
هزار درم بخشید و به دلی نشیط^۴ و املی بسیط^۵ روی بدان محاربت آورد
و مظفر و منصور و قوی دل و مسرور گشت.
حکایت (۸) گویند وقتی پادشاهی بر^۶ وزیر خود متغیر شد و او
را از پیش خود براند. وزیر شبی می رفت،^۸ در اثنای راه^۹ مردی این دو
بیت می خواند

شعر

احسن الظن برب عودك^{۱۰} حسناً اس^{۱۱} و سوی اودك

(۱) «ترجمه این است:

چیزی که یکی نیمه او هم باشد آن به که ز آستین تو کم باشد
گر ریخته شد خون حسود تو بود و از تو برفت رفتن غم باشد»
دهستانی.

(۲) مج: آن تفال. (۳) مپ: ۲. بیست. (۴) متن و مپ: ۲ و بنیاد: دلی
بسیط. مج: دل نشیط. (۵) مج: امل بسیط. مپ: ۲ و بنیاد: املی فسیح.
متن: املی فسیح. (۶) ← تنوخی / ص ۶۲ دهستانی / باب سوم / حکایت ۲۸ /
ص ۱۶۱. (۷) متن: به. (۸) متن: برفت. (۹) متن: حال.
(۱۰) متن و مپ: ۲ و بنیاد: عدول. (۱۱) دهستانی: کل احسان. تنوخی:
حسناً اس.

ان ربا كان^۱ يكفيك الذي كان بالامس سيكفيك^۲ غدك^۳

بیت

به خدا نيك گمان باش كه او راست کرده ست كارهای ترا
دی مهمات توزو مكفی شد پس بود کافی فردای ترا^۴
وزیر چون این ابیات بشنید اندوه از دل او برفت و از این^۵ فال
خوب گرفت و آن مرد را تشریفی فرمود و به عاقبت فال او نهال شد و
آن^۶ پادشاه با وی به سر رضا آمد و تشریف رضا پوشید^۷ و به سرشغل
خود باز رفت و این از نوادر اتفاقات فال خوب بود.

حکایت (۹)^۸ در آن وقت كه معتضد بالله را وفات نزدیک آمد
وزیر او قاسم بن عبیدالله^۹ مونس خادم^{۱۰} را بفرمود تا عبد الله بن المعتز را

(۱) متن: رباك. مپ و بنیاد: رمان. (۲) متن: يكفيك. (۳) متن و مپ: عدوك.
(۴) «ترجمه:

به لطف ایزد بی چون گمان نیکو بر
چو کارهای تو دایم به لطف او شد راست
کند کفایت اندوه و محنت فردا
همان خدای که دی روز نعمت آراست»
دهستانی

از عبارت ترجمه دهستانی در نظم نیز اقتباس از عوفی آشکارست.

(۵) متن + ابیات. مج: و این ابیات را. (۶) مج: و در آن هفته. (۷) مپ
۲: - و تشریف رضا پوشید. (۸) ← تنوخی / ص ۶۳ - دهستانی / ص ۳۵۸ تا
۳۷۰. (۹) هر چهار نسخه و تنوخی و متن دهستانی: قاسم بن عبد الله. نسخه
بدل متن مصحح دهستانی همه جا: قاسم بن عبیدالله. معجم الانساب: ابوالحسن
قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب بن سعید مسمی به ولی الدوله (وزیر المعتضد و
المکتفی سال وزارت ۲۸۸ و فات ۲۹۱). (۱۰) متن و بنیاد و مج: یونس خادم.
الفهرست: سوسن الخادم (نسخه بدل: مونس الخادم) ← الفهرست / ص ۱۴۲. مپ: ۲: ←

وقصی^۱ مؤید و عبدالعزیز معتمد^۲ را در يك سراى محبوس کنند والحق^۳ ایشان^۴ در غایت خوف و هراس^۵ بودند. چندان^۶ که مکفی بالله به بغداد آمد و تخت خلافت به مکان اوجای گرفت ایشان را اطلاق فرمود^۸. عبدالله معتز می گوید شبی در آن حبس به وقت سحر^۹ چشم نهاده بودم و درهای فکرت بر خود گشاده^{۱۰}. ناگاه مرغی بر من گذشت و بانگ بکرد. من تمنی بردم کاشکی^{۱۱} من^{۱۲} چون^{۱۳} او مطلق العنان بودمی و هر جا که^{۱۴} خواستی پریدمی^{۱۵} و از هر منهل که دل خواستی^{۱۶} آب خوردمی. پس این ایات بگفتم^{۱۷}.

→ یونس حازم. تنوخی: «كان القاسم بن عبدالله الوزير قد تقدم عند وفاة المعتض بالله لى صاحب الشرطة يونس الخازن ان يوجه الى عبدالله بن المعتز وقصى بن المؤيد و عبدالعزیز بن المعتز فيحبسهم في دار...». وفيات: مونس الخادم العازن (ابن خلکان ج ۳. ۳۴۱). ابو العباس عبدالله بن معتز که يك روز و يك شب خلافت یافت به دست همین مونس خادم خبه گردید و هم این ابن معتز در رثای قاسم بن عبیدالله وزیر معتضد و پدر قاسم بن عبیدالله گفت

قد استوى الناس و مات الكمال و قال صرف الدهر أين الرجال
هذا ابو القاسم فى نعشه قوموا انظروا كيف تزول الجبال

بن خلکان / ج ۳ / ص ۲۱۴ و نیز ج ۴ / ص ۳۴۰.

(۱) متن و مج: قاضی. ← حاشیه قبل. (۲) مج: مقتدر. (۳) مپ ۲ و مج: - الحق. (۴) متن: + را. (۵) مج: + آن حبس. (۶) مج: وسواس. (۷) متن: چنان. (۸) تنوخی: «أمر باطلاقهم» (۹) متن: - سحر. مپ ۲: - به وقت سحر. (۱۰) مج: + که. (۱۱) مپ ۲: که کاجکی (= که کاشکی) (۱۲) مج و بنیاد: - من. (۱۳) مج: مثل. (۱۴) متن: - که. (۱۵) مج: بنشستی. (۱۶) متن: - که دل خواستی. (۱۷) «فحدثنا ابن المعتز، قال سهرت ليلة دخل فى صبيحتها المكتفى. الى بغداد،

شعر

یا نفس صبراً^۱ لعل الخیر^۲ عقباک^۳
 خانتک^۴ من بعد طول الامن^۵ دنیاک
 مرت^۶ بنا سحرا طیر^۷ فقلت لها
 طوباک یا لیتنی ایاک طوباک^۸
 لکن هو الدهر فألقیه^۹ علی حذر
 قرب^{۱۰} مثلك تنزوا^{۱۱} بین^{۱۲} اشراک^{۱۳}

فلم أنم خوفاً على نفسي، وقلقاً بوروده. فمرت بي في السحر طير فصاحت، فتمنيت أن أكون مخلي مثلها، لما يجري على من النكبات. ثم فكرت في نعم الله علي، وما خارته لي من الاسلام والقراية من رسول الله صلى الله عليه وسلم، وما أوامره من البقاء الدائم في الآخرة فقلت في الحال «نشوار المحاضرة / ج ۶ / قصه ۸۵ / ص ۱۳۳»

(۱) متن و مپ ۲. الصبرا مج: صبر. (۲) مج و بنیاد: تحسن - متن و مپ ۲: الی. (۳) متن و مپ ۲: عقابک (۴) متن و بنیاد و مج: جائتک. مپ ۲: حابک. تنوخی: حاشاک (متن موافق است با ضبط نشوار). (۵) متن: برامس. مپ ۲ و بنیاد و مج: الامس. (۶) هر چهار نسخه: مرت. (۷) متن و مپ ۲: طیر. (۸) متن و مپ ۲: الطوباک. (۹) بنیاد فالسته. سه نسخه دیگر: فیالیته (متن موافق است با ضبط نشوار و تنوخی) (۱۰) هر چهار نسخه: مرت. (متن برابرست با ضبط نشوار و تنوخی) (۱۱) متن و بنیاد: سرور. مپ ۲: سروک (بیت درمجم نیست و ضبط متن موافق است با ضبط نشوار). تنوخی: ینزو. (۱۲) نسخه ها: - بین. تنوخی: تحت. (۱۳) هر چهار نسخه: اسراک. (اشراک جمع شرک به فتح اول و دوم به معنی یک حبل و شرک به تحریک به معنی دام صیادان است و آن چه برای صید مرغان برپا کنند)

بیت

مرغی به سوی من به سحرگه طیران کرد
گفتم که خنک حال تو تازی^۱ تو بر^۲ من
پس گفتمش ای مرغ^۳ نکو بال سبک پر
زنهار مباحش ایمن ازین گنبد ریمن
بس مرغ که مانند تو دی بود گشاده
امروز به دام اندر می دارد شیون
همان روز که^۴ این ایسات بگفتم مکفی امیرحبس را مکفی^۵
گردانید و از آن حبس خلاص یافتم

و^۶ این باب اطنابی دارد و حکایات^۷ که درین معنی آمده است از
حصار^۸ و احصا متجاوز است. و در هر عصری طائفه ای از عقلا و علما
چیزی را^۹ فال فرخ گرفته اند و به نوعی از شگون^{۱۰} سکون طلبد، و
امروز درین قرن^{۱۱} و زمان و عصر و اوان^{۱۲} مر ارباب دولت و خداوندان
حاجت^{۱۳} را هیچ فال در نجح^{۱۴} مراد فرخنده تر از جمال همایون و غره

(۱) مپ ۲ و مج: باری. متن و بنیاد: تاروی. (۲) متن: توی. مپ ۲: تویی.
مج: تومر. (نسخه ها مربوط و منضبط نیست شکل مصراع دوم تصرف مصحح است.
وجه مرهج خانم دکتر کریمی درین مصراع چنین است:
گفتم که خنک حال تو تا روی تو زی من.

واز نظر مصحح این وجه مرجوح است نه مرهج.

(۳) متن و مپ ۲: - مرغ. (۴) متن: - که. (۵) متن و مپ ۲ و بنیاد:
طنی (!) (۶) مج + واز حضيض هراسانی بهراسانی رسید و. (۷) مج +
دیگر (۸) مپ ۲: حد. (۹) مپ ۲- را. (۱۰) متن و مپ ۲: - از
شگون. (۱۱) مپ ۲: دور. (۱۲) متن و مپ ۲: - و عصر و اوان.
(۱۳) متن: حاجات. (۱۴) متن: و هیچ. مپ ۲: و نجح.

میمون صاحب قران جهان^۱ و دستور سلطان نشان و صاحب ملك شكار
آصف اقتدار. نظام الملك، قوام الدوله والدين، ملك ملوك الوزراء، مبارك وزير
همایون مشیر، آصف رای بزرجمهر تدبیر، ابوالمفاخر والمکارم،^۲ محمد
بن ابی سعد الجندی اطاب الله حیاته و اطالها^۳ و افاض علیه من النعم سجالها^۴
نیست^۵

بیت

صاحب عادل نظام الملك دستوری که کرد
در مصاف رای کار ملك و دین آراسته
آسمان رتبت قوام الدین حق پشت هدی
آنکه شد از رتبتش روی زمین آراسته
گر نکردی دست رای صائبش مشاطگی
کی بدی رخسار دولت این چنین آراسته
از برای قهر خصمانش همیشه روزگار^۶
لشکر احداث دارد در کمین آراسته
تا بود سقف فلک هر شب به عون ایزدی
از مه و سیاره چون در ثمین آراسته
سلك اقبالش همیشه منتظم بادا ز بخت
روی قدرش دایم از رای متین آراسته

(۱) مج: - جهان. (۲) متن: والمعانی. (۳) متن و مپ: ۲ و بنیاد: طالها.
(۴) متن و مپ: ۲: سالها. (۵) متن و مپ: ۲: - نیست، مج: + صاحبی که به یمن
رای مشکل گشای او همه را صعب دولت مذل است و همه مقاصد محصل، دوحه
دولت را در جویبار ملك باغبان رای دوربین او پیرامته است و چهره نصرت را
بر منصه سعادت مشاطه رای رزین او آراسته. (۶) مج: گرنگشتی رام
این خنگ فلک حکم وزیر.

باب هفتم

از قسم چهارم

در ذکر جماعتی که به ورطه محنت درماندند و به اتفاق حسن خلاص یافتند^۱

مقرر اصحاب نظر و معلوم ارباب دانش است^۲ که در عالم دنیا صاف بی درد و راحت بی درد نیست و عادت زمانه است که هر دل^۳ که دور جور و مدار جراحات کرده اند همان دل را مدارج^۴ راحت کرده اند و در^۵ هر سینه که دست محنت^۶ خار نهد عاقبت هم از آنجا گل^۷ اقبال^۸ شکفاند و حکمت بالغه آفریدگار در تقلب احوال و تبدل دور آنست^۹ تا^{۱۰} چون بندگان در نعمت باشند [شکر] شکر^{۱۱} خایند و چون در محنت افتند به ذیل

-
- (۱) مج: در ذکر جماعتی که از ورطه هلاک برستند. (۲) مپ ۲: - است.
(۳) متن و مج: + را. (۴) متن: مخارج. (۵) متن و مپ ۲: - در.
(۶) مج: + او. (۷) مپ ۲ و بنیاد: دل. (۸) متن و مپ ۲ و بنیاد:
عقبی. (۹) مج: ادوار آنست. (۱۰) مج: - تا. (۱۱) متن و
بنیاد: - شکر.

صبر تمسک نمایند چه در ناز^۱ [و] غنا هیچ لباسی به از شکر^۲ نیست^۳ و در نیاز و غنا هیچ دست آویزی به از صبر نی^۴. و چون مرد عاقل اسیر نوایب و اجیر^۵ مصایب گشت واجب کند که دست در دامن صبر زند که^۶ صبر^۷ نیمه^۸ ایمان و نامه^۹ امان است و امید به فضل عمیم پروردگار مستحکم دارد که هر آینه او را از آن بلا خلاص دهد. و قاضی محسن تنوخی^{۱۰} کتاب لفرج بعدالشدّه تألیف کرده است اندرین معنی. و آن کتابی مرغوب است و مؤلف این کتاب به لغت فارسی آنرا ترجمه کرده است و بیشتر حکایات آن درین مجموع^{۱۱} مسطورست و حکایاتی چند که بدین باب تعلق دارد ایراد کرده آید^{۱۲} به عون الله و توفیقه^{۱۳}.

حکایت (۱) مقررست که آفریدگار سبحانه و تعالی انبیاء مکرم و پیغمبران مرسل را^{۱۴} به بلا و اذای^{۱۵} کفار مبتلا گردانید و ایشان به ذیل^{۱۶} صبر تمسک نمودند. تا هم حق تعالی به کمال کرم^{۱۷} و رحمت^{۱۸} ایشان را از آن بلیت خلاص داد. و واقعه^{۱۹} آدم^{۲۰} و ابلیس و نوح و قوم او^{۲۱} ابراهیم و نمروود مشهورست. و واقعه^{۲۲} یعقوب و عنای او و یوسف و جفای برادران به جای

(۱) مج: - ناز. (۲) متن: صبر. (۳) مپ ۲: - تا چون بندگان در نعمت... به از شکر نیست. (۴) متن و مپ ۲ و بنیاد: احمد. مج: دخیل. تصحیح قیاسی ست. (۵) مج: - زند که. (۶) متن و مپ ۲: + با. (۷) بنیاد: مایه. (۸) متن و مپ ۲: + در (۹) مج: مجموعه. (۱۰) مج: آنرا ذکر کرده آید. (۱۱) مپ ۲: و منه. مج. بمشیه الله و عونته. (۱۲) متن و مپ ۲: - را. (۱۳) مج و بنیاد: ایدای. (۱۴) متن: بدان. (۱۵) مج: - کرم. (۱۶) متن: - و رحمت. (۱۷) مج: + علیه السلام. (۱۸) متن و مپ ۲: - اوو.

اودر کتب مسطورست^۱. و قصه ایوب صابر و یونس^۲ از مشهورات قصص است^۳ و وقایع موسی عمران با فرعون از مشاهیر اخبار و^۴ به ذکر آن احتیاج نیفتد^۵.

حکایت^۵ (۲) عبدالله بن^۶ ابی الهذیل^۷ روایت کرده است که چون

(۱) مج: - است. (۲) مج: + علیهما السلام. (۳) مپ: ۲: از مشهور

است (۴) متن و بنیاد: - و.

در نگر اول که با آدم چه کرد
باز بنگر نوح را غرقاب کار
باز ابراهیم را بین دل شده
باز اسماعیل را بین سوگوار
باز در یعقوب سرگردان نگر
باز یوسف را نگر در داوری
باز ایوب ستم کش را نگر
باز یونس را نگر گم گشته راه
باز موسی را نگر ز آغاز عهد
باز داوود زره گسر را نگر
باز بنگر کز سایمان خدیو
باز آن را بین که دل پر جوش شد
باز یحیی را نگر در پیش جمع
باز عیسی را نگر کز پای دار
باز بنگر تا سر پیغمبران
تو چنان دانی که این آسان بود

عمرها بر وی در آن ماتم چه کرد
تا چه برد از کافران سالی هزار
منجنیق و آتشش منزل شده
کبش او قربان شده در کوی یار
چشم کرده در سر کار پسر
بندگی و چاه و زندان بر سری
مانده در کرمان و گرگان پیش در
آمده از مه به ماهی چند گاه
دایه فرعون و شده تابوت مهد
موم کرده آهن از تف جگر
ملک وی بر باد چون بگرفت دیو
اره بر سر دم نزد خاموش شد
زار سر بریده در طشتی چو شمع
شد هزیمت از جهودان چند بار
چه جفا و رنج دید از کافران
بل که کم تر چیز ترك جان بود
آغاز منطق الطیر فریدالدین عطار

(۵) - تنوخی/ ص ۱۸ (متن و مج: - حکایت). (۶) مپ: ۲: - ابن. (۷) مج:

ابی البدیل. (این حکایت را تنوخی در الفرج بعدالشدّه از طریق کسانی که از عبدالله بن ابی الهذیل نقل کرده اند روایت کرده است) اگر این ابوالهذیل همان ابوالهذیل

بخت نصر^۱ مر دانیال پیغمبر را علیه السلام بگرفت بفرمود تا او را^۲ در چاهی انداختند^۳ و دو شیر گرسنه را که دل شیر فلک از هیبت ناب ایشان آب شدی در آن چاه انداخت. شیران البته قصد او نکردند و او را زحمت ندادند و بدو تعرض نرسانیدند^۴ و در پیش او به حرمت بنشستند. و چون مدتی در آن چاه محبوس بماند نفس انسانی متقاضی طعام و شراب شد. و موکل^۵ بی محابای گرسنگی او را زحمت دادن گرفت.^۶ آفریدگار تبارک و تعالی وحی فرستاد به ارمیای پیغمبر و او ساکن شام بسود تا^۷ به جهت دانیال علیه السلام طعام و شراب مهیا گرداند. ارمیا متعجب شد و گفت الهی من در شام^۸ و او در عراق و میان من و وی مسافت بعید در میان است. خطاب آمد که آنچه ترا فرموده ایم مهیا گردان.^۹ پس ارمیا طعام و شراب مهیا^{۱۰} گردانید. خداوند عزوجل فرشته ای را^{۱۱} فرمان داد تا در^{۱۲} زمانی^{۱۳} اندک^{۱۴} ارمیا را با آن طعام و شراب به سر آن چاه رسانید که مجلس دانیال

→
اعلاف باشد این خلکان نام و نسبت او را ابوالهذیل محمد بن عبدالله بن مکحول العبدی معروف به علاف ضبط کرده است که از بزرگان متکلمسان است و شیخ بصریان در اعتزال و صاحب کتابی چند در مذهب اعتزال و کتاب میلاس به نام مردی از مجوسان که پیش ابوالهذیل اسلام آورد. ولادت او بعد از ۱۳۰ و وفاتش در سال ۲۳۵ اتفاق افتاده است. در آخر عمر دراز خود نایبناوکانا و کالیو گردید ← بن خلکان/وفیات/ ج ۴/ ص ۲۶۵.

- (۱) مپ ۲: بخت النصر. تنوخی: بخت نصر. (۲) مپ ۲: - او را. (۳) مپ ۲: افکندند. (۴) مپ ۲: - و بدو تعرض نرسانیدند. (۵) متن: - و موکل. (۶) مپ ۲: - (و موکل... گرفت) (۷) متن: - تا. (۸) مج: شام. (۹) مپ ۲: دار. (۱۰) مپ ۲: پس ارمیا آنرا آماده. (۱۱) متن و مج: را. (۱۲) متن: در. (۱۳) مج: زمان. (۱۴) مپ ۲: اندک زمان. مج: - اندک.

علیہ السلام بود۔ پس ارمیا اورا^۱ آواز داد۔ دانیال سؤل کرد کہ تو کیستی۔ ارمیا نسب^۲ خود بیان کرد و گفت: مرا^۳ خداوند عزوجل بہ نزدیک تو فرستادہ^۴ است و طعام و شراب کہ آرزو کردہ ای آورده ام۔ دانیال گفت: خدای عزوجل مرا یاد کردہ است۔ گفت: آری پس مناجاتی^۵ کرد^۶ بہ^۷ شکر و سپاس مرخدای را کہ یادکنندہ خود را فراموش نکند^۸ و امیدوار خود را نومید نگرداند۔ نیکویی را^۹ نیکویی جزا دہد و صبر را بہ نجات مقابلہ فرماید۔ و شکر مرخدای را کہ چون درکار خود بدگمان شویم^{۱۰} اعتماد ما بر وی بود۔ پس آفریدگار بواسطہ ارمیا دانیال را از آن چاہ خلاص داد تا عاقلان را^{۱۱} معلوم شود کہ^{۱۲} در جمیع احوال پناہ بہ درگاہ ذوالجلال دارند چنان کہ بزرگان گفتہ اند۔^{۱۳}

بیت

پناہ خویش بہ درگاہ پادشاهی ساز
کہ بندگان درش جملہ خسروان باشند
بہ پیشگاہ قبولش اگر بیابی بار
شہان بہ جنب تو فردا ز پس روان باشند
حکایت (۳) ابن الجصاص^{۱۴} جوہری^{۱۵} گوید: وقتی امیر المؤمنین

(۱) مپ ۲ و مج :- اورا۔ (۲) مج: نسبت۔ (۳) مج :- مرا۔ (۴) مپ ۲: فرستاد۔ (۵) مج و بنیاد: مناجات۔ (۶) مپ ۲: پس مناجاتی کرد۔ (۷) مپ ۲: گفت۔ (۸) مپ ۲: نکرده است۔ (۹) مج: + بہ۔ (۱۰) مج: شدیدم۔ (۱۱) مج :- را۔ (۱۲) متن و مج :- معلوم شود کہ۔ (۱۳) مج :- بزرگان۔ (۱۴) مج: ابوالجصاص۔ (۱۵) ابی عبداللہ الحسین بن عبداللہ بن الحسین معروف بہ ابن جصاص تاجر جوہری همان کسی ست کہ ابن المعتز در خانہ او پنهان شد ← ابن خلکان / وفیات / ج ۳ / ص ۷۷ و نیز ← حکایت ۹ / باب ششم ہمین قسم۔

مقتدر بر من متغیر شد و اموال من بستد و مرا حبس فرمود و چون مدت حبس من متناول شد شبی طلایع فلاح بدمید و نصدای بشارت^۱ خلاص پیش از تابشیر صبح به^۲ من رسید و خادمی به نزدیک من آمد و گفت که آفریدگار به مدد اخلاص^۳ تو ترا خلاص داد^۴ و سیده یعنی مادر مقتدر در معنی تو مفاوضه فرمود و^۵ ترا شفاعت کرد و در محل قبول افتاد. پس من^۶ از حبس خود برون آمدم و با آن خادم می رفتم. در اثنای آن حال چشم بر تنگ های خیش^۷ افتاد که از وثاق من آورده بودند و آن صد تنگ^۸ بود که در هر یک^۹ هزار دینار سرخ تعبیه کرده بسودم در مصر به سبب خوف راه و از آنجا^{۱۰} به بغداد فرستاده و هنوز آنرا^{۱۱} نگشاده بودند^{۱۲} و همچنان به مهر من بود. چون آنرا بدیدم قوتی در من پدید آمد و همت بر استخلاص آن مقصور گردانیدم.^{۱۳} و بعد از روزی چند به خدمت سیده رقعهای نوشتم و از حال تنگ دستی و ضیق مجال خود^{۱۴} شکایتی تقریر کردم و التماس نمودم که آنچه از من به دارالخلافه آورده اند سخن آن^{۱۵} نمی گویم و آنرا استرداد نمی کنم^{۱۶} اما^{۱۷} صد تنگ خیش است که از آن من آورده اند و آنرا درین حضرت بس^{۱۸} قیمتی نیست. اگر بفرماید^{۱۹} تا آنرا به من رسانند

- (۱) مج: + به. (۲) متن: - به. مج: + سمع. (۳) متن: - اخلاص.
 (۴) مپ: ۲- اخلاص تو ترا خلاص داد و. (۵) مپ: ۲- در معنی تو مفاوضه فرمود و.
 (۶) مج: - من. (۷) مج: تنگهای خویشت. (۸) مج: تنگه.
 (۹) متن: + صد. (۱۰) مپ: ۲- از آنجا. (۱۱) متن: آنجا. (۱۲) مپ: ۲: - و هنوز آنرا نگشاده بودند.
 (۱۳) مپ: ۲: - و همت بر...
 گردانیدم. (۱۴) مپ: ۲- خود. (۱۵) متن: مجرم. (۱۶) مپ: ۲ و مج: - آنرا استرداد نمی کنم. (۱۷) مپ: ۲: + آن. (۱۸) متن: بسی.
 (۱۹) مج: بفرمایند.

من از بهای آن انتفاع^۱ گیرم و حضرت عالی^۲ را بس^۳ تفاوتی^۴ نکند. سیده چون این قصه را بخواند مرا به حماقت نسبت کرد و گفت صد تنگ خیش را چه قیمت باشد که به جهت آن به ما وسیلت باید طلبید. پس فرمان صادر شد تا جمله به^۵ من تسلیم^۶ کردند. و من آنرا به خانه آوردم و تمام آن مال^۷ به دست من آمد و سبب استظهار و تجمل من گشت و به تقویت ان کرت دیگر^۸ کار من بالا گرفت و اسباب من ساخته و مهمات من^۹ پرداخته شد.

حکایت (۴) قیس بن کلثوم السکونی^{۱۱} بر بعضی از بلاد یمن پادشاه بود. وقتی بر عزم حج بیت الله از شهر خود رحلت کرد. بعد از آن که شرایط زیارت و مناسک^{۱۲} به اقامت رسانید در وقت مراجعت گذر^{۱۳} او بر بنی^{۱۴} عقیل افتاد. اهل قبیله برون آمدند و با او [به] محاربت و مقاتلت مقابله کردند و چون با او جمع بسیار^{۱۵} نبود مغلوب آمد^{۱۶} و مال او تمام و کمال بستند و او را اسیر کردند و مدت سه^{۱۷} سال در آن^{۱۸} حبس بماند و اهل یمن را کس^{۱۹} از حال او اعلام نداد^{۲۰} و جماعتی چنین الفا کردند که در بادیه و را پری ببر^{۲۱}. چون مدت^{۲۲} محنت او امتداد پذیرفت و از فرج نومید شد

- (۱) متن: ارتفاع. (۲) متن و مج: عالیّه. (۳) مپ ۲: - بس. (۴) متن: تفاوت. (۵) مپ ۲ و بنیاد و مج: + مهر. (۶) مپ ۲: + به من. (۷) مپ ۲: نقد را. (۸) متن: - دیگر. مپ ۲: - کرت دیگر. (۹) متن: - من. (۱۰) ← تذوخی ص ۱۳۶. (۱۱) تذوخی: قیس بن قیسبه بن کلثوم السکونی. (هر چهار نسخه: قیس بن کلثوم السکونی) (۱۲) مپ ۲: - و مناسک. (۱۳) متن: مراجعت کرد و. (۱۴) متن و مپ ۲: بنا. (۱۵) مج: جمعی کثیر. (۱۶) مپ ۲: شد. (۱۷) متن: سی. (۱۸) مپ ۲: + قید. (۱۹) مپ ۲: - کس. (۲۰) مپ ۲: نبود. (۲۱) مج: - و جماعتی چنین.... پری ببر. (۲۲) مپ ۲: - مدت.

روزی مردان قبیله غایب بودند زالی بود که قیس^۱ در وثاق او بودی^۲. آن زال را گفت^۳. اگر اجازت فرمایی تا^۴ ساعتی بر آن^۵ پشته روم و برطرفی^۶ نظری کنم باشد که روح از نسیم هوا روحی یابد. آن عجوزه او را اجازت داد. قیس برون آمد^۷ و بر سربالایی^۸ رفت و روی به جانب یمن کرد و باد سرد و آب^۹ گرم زدن گرفت و آتش دل آب^{۱۰} دیده او را فورانی^{۱۱} داد. پس روی به آسمان کرد و گفت: ای قادر بر کمال وای صانع بی زوال ای^{۱۲} فریادرس مظلومان و دستگیر محرومان،^{۱۳} اگر وقت آمد مرا ازین بلیت خلاص ده. او درین مناجات بود که شتر سواری پدید آمد و چون^{۱۴} او را بدید و در جبین او آثار بزرگی تفرس^{۱۵} کرد^{۱۶} بر وی سلام گفت. قیس از وی پرسید که نام تو چیست و مقصد تو کدام است. را کب گفت: مرا طمحان^{۱۷} نام است و عزیمت یمن می دارم. پس از وی پرسید که تو نیز نام خود با من بگوی. گفت: مرا قیس بن کلثوم خوانند. فلان سال از خانه^{۱۸} بر عزیمت جح برون آمدم و چون بدین قبیله رسیدم این جماعت با من کارزار^{۱۹} کردند. سه سال است تا در^{۲۰} افتاده ام و جز

- (۱) متن: قسه. مپ: ۲: هفته. (۲) مپ: - زالی بود... بودی. (۳) مپ: زالی را که قیس در وثاق او بود گفت. (۴) مپ: - تا. (۵) مپ: ۲ و مپ: این. (۶) مپ: ۲: بهر طرف. مپ: در هر طرفی. (۷) مپ: ۲: - برون آمد. (۸) مپ: ۲: و بر آن بالا. مپ: بالا من. (۹) متن و مپ: و بنیاد: آه. (۱۰) مپ: + از. (۱۱) متن و بنیاد: بزاری. (۱۲) مپ: ۲: - و آتش... داد. (۱۳) متن: - ای. (۱۴) مپ: مرحومان توی. (۱۵) متن: + آن مادام (!) (۱۶) متن: تقریر. بنیاد: مشاهده. (۱۷) مپ: ۲: - چون او را بدید... کرد.. (۱۸) متن و مپ: ۲: طللمان. مپ: طمسحان. تنوخی: ابوالطمحان العینی. (۱۹) مپ: ۲: - از خانه. (۲۰) مپ: ۲: مرا حرب. (۲۱) متن: بر.

از باد خبر^۱ من به یمن^۲ نمی رساند.^۳ اگر خبر من به قبایل و عشایر من رسانی
 ضمانی می کنم^۴ که ترا صد شتر سرخ موی سیاه چشم کوه کوهان^۵ سبک
 حرکت خدمت کنند. و اگر تحقیق این^۶ معنی خواهی، لطف فرمای و
 شتر^۷ بخوابان تا برپالان شتر تو چیزی نویسم که غرض تو و من از آن
 حاصل شود. پس اعرابی شتر بخوابانید. قیس^۸ برچوب پالان به خط مسند^۹
 که جز اهل یمن بر کتابت و قرائت^{۱۰} آن وقوف نداشتندی،^{۱۱} این اشعار
 بنوشت که

شعر

بلغوا^{۱۲} کنسدة^{۱۳} الملوك جميعا

حيث سارت بالاكريمين الجمال

أوردوا^{۱۴} الخيل بالخميس^{۱۵} عجالا

واصدروا عنه والروايا^{۱۶} ثقال

هزيت^{۱۷} جارتى وقالت عجيبة

اذ^{۱۸} رأتنى^{۱۹} فسى^{۲۰} جىدى^{۲۱} الاغلال

- (۱) میج: + از. (۲) میج: یمن به من. (۳) متن: نمی رسد. (۴) میج: ضمان ام. (۵) متن و مپ ۲: - کوه کوهان. (۶) میج: - این. (۷) میج: + خود را. (۸) هر چهار نسخه: قسه (در تمام داستان جز آغاز حکایت در تنوخی نیز). (۹) فکتب علیها قیسبة بالمسند (تنوخی) نسخه ها: سند. (۱۰) مپ ۲: - قرائت. (۱۱) میج: هیچ کس واقف نشود. (۱۲) تنوخی: بلغن. (۱۳) متن و مپ ۲: بلغا کند. (۱۴) تنوخی: ان ردوا. (۱۵) میج: والخمیس. (۱۶) متن و مپ ۲: و اصد قاعنه الروایا. (۱۷) تنوخی: هربت. (۱۸) تنوخی: ان. (۱۹) متن و مپ ۲: راس. (۲۰) میج: + سمع. (۲۱) متن و مپ ۲: جدی.

ان تری^۱ عامری العظام^۲ اسیرا
 قد ترانی^۳ و قد عرانی^۴ جلال^۵
 ولقد^۶ أقدم الکتیبة بالسـ————یف علی السلاخ و السربال

بیت

از حال این شکسته یلان را خبر کنید
 کای صفدران برای خلاصم گذر کنید
 لشکر سوی ولایت دشمن بیاورید
 خون حسود دولت ما را هدر کنید
 در گردنم که جایگه طوق ملک بود
 بینید غل ذل^۶ و سخن مختصر کنید
 دشمن زغل ذل^۷ من افسوس می کند
 او را ز حال عز و جلالم خبر کنید
 بدم شهی کبیر و شد ستم کنون اسیر

ای اهل اعتبار به حالم نظر کنید
 چون این ابیات برپالان شتر ابوطمخان^۸ ثبت کرد بر اثر آن این^۹ مکتوب
 نزدیک برادر خویش در قلم آورد که صد شتر سرخ موی دو کوهان^{۱۰} برای
 بشارت باید که به ابوطمخان دهید و او را گفت که نبشته به قوم من برسان
 و صد شتر سرخ موی از ایشان بستان. پس ابوطمخان سوار شد و از آنجا

(۱) مج: ان ترانی. (۲) متن و مپ ۲: ان ترینی عارالعظام. (متن موافق تنوخیست)
 (۳) تنوخی: قدیرانی. (۴) متن و مپ ۲: قدتری انی یصعصع و اختیال. تنوخی: تضعضع و اختیال. (۵) مپ ۲: قاید. تنوخی: فلقد.
 (۶) متن و مپ ۲: و بند. (۷) مپ ۲: زغل و ذل. مج: زذل و غل.
 (۸) مج: ابوطمخان. (۹) متن و مپ ۲: -این. (۱۰) مج: کوه.

بیرون آمد^۱ و از قیس یاد نکرد و صورت آن حال برخاطر او فراموش گشت تا روزی برموضعی گذری کرد زنی از زنان یمنی حکایت قیس می گفت با زنان دیگر^۲ و از اخلاق او ذکر می کرد^۳ و می گریست^۴. در آن حال ابوطمحان را^۵ از واقعه وی^۶ یاد آمد. برادر او را طلب کرد و نبشته بدو نمود. برادر او چون^۷ آن نبشته بخواند^۸ این بشارت استماع کرد^۹ صد شتر بدان اعرابی داد و به نزدیک قیس معدی کرب آمد و از وی استعانت^{۱۰} جست^{۱۱}. قیس^{۱۲} گفت: اگر زیر^{۱۳} علم من می روی^{۱۴} کین^{۱۵} تو از خصمان تو بخوام و برادر ترا مخلص گردانم^{۱۶} و اگر در^{۱۷} متابعت من^{۱۸} نخواهی رفت^{۱۹} دست ازین التماس بردار. چون^{۲۰} گفت: جان کندم ازین آسان تر^{۲۱} می آید و خواست که امتناع نماید، اقارب و عشایر او را بر آن ملامت کردند تا بدان راضی شد که در زیر لوای قیس برود. پس قیس لشکر^{۲۲} جمع کرد و کلثوم باکنده^{۲۳} و سکون^{۲۴} در زیر علم او روان شد و پیش از آن هرگز این سه قبیله را اجتماع نیفتاده بود و قیس را بدان

- (۱) مپ ۲: سوار شد و براند. مج: سوار شد و از آنجا به حضرموت رسید و مهمی که داشت پرداخت. (۲) مپ ۲:- با زنان دیگر. (۳) مپ ۲: و زنان با یکدیگر اخلاق او ذکر می کردند. (۴) مج: می گریستند. (۵) مپ ۲:- را. (۶) متن و مپ ۲: او. (۷) نسخه ها: چون. تنوخی: چون بن مالک. (۸) متن:- آن نبشته بخواند. مپ ۲: چون نبشته او بدید. (۹) مپ ۲:- این بشارت استماع کرد. (۱۰) مج: استغاثه. (۱۱) مج: + و مدد طلبید. (۱۲) مپ ۲: + او را. (۱۳) مج: + رایت و. (۱۴) مج: بروی. (۱۵) مج: کینه. (۱۶) مج: اخلاص رهانم. (۱۷) مج: + موافقت و. (۱۸) مپ ۲:- من. (۱۹) مپ ۲: خواهی نمود. (۲۰) نسخه ها: کلثوم. (۲۱) مج: جان کندن آسان تر ازین. (۲۲) مج: + ی. (۲۳) مپ ۲:- باکنده. متن و بنیاد: باکند. (۲۴) مپ ۲ و مج:- سکون.

شرقی حاصل آمد و همچنان براند^۱ تا به بنی عقیل رسید^۲ و میان ایشان محاربتی عظیم و جنگ سخت^۳ شد^۴ و به عاقبت ایشان ظفر یافتند و قیس را از آن بلا خلاص دادند^۵ و اگرچه قیس مدتی در حبس اضطراب کرد از آن اضطراب^۶ کاری بر نیامد^۷ و چون وقت خلاص آمد آفریدگار تعالی لطایف تقدیر از زیر پرده غیب ظاهر گردانید^۸ تا متضمن خلاص و نجات او شد و حکایت او مشکات انوار مظلومان شد تا به ذیل صبر تمسک نمایند و این بیت را نمودار حال خود سازند.

بیت

ما صبر گزیدیم^۹ به دام تو که در دام

بیچاره شکاری خبه^{۱۰} گردد ز^{۱۱} طبلیدن^{۱۲}

حکایت^{۱۳} (۵) محمد ابوالقاسم علی حسین رضعم^{۱۴} در زمین جرجان^{۱۵}

بر معتصم خروج کرد. امیرالمومنین معتصم عبدالله^{۱۶} طاهر را به حرب او فرستاد. عبدالله طاهر لشکر او را بشکست و او را بگرفت و به بغداد آورد. معتصم بفرمود تادربستان موسی^{۱۷} زندانی بنا کنند و در درون آن

- (۱) مج: براندند. (۲) مج رسیدند. (۳) مپ ۲: و جنگ سخت. مج: جنگی سخت. (۴) مپ ۲: رفت. (۵) متن: داد. (۶) متن: حبس. (۷) مپ ۲: از آن اضطراب کاری بر نیامد. (۸) مج: کرد. (۹) متن: چو کردیم. مپ ۲: کردیم. (۱۰) متن: چه. بنیاد: که چه. مج: خفه. (۱۱) متن و مپ ۲: کرد و نه. (۱۲) مج: در طبلیدن. بنیاد: بطلبیدن. (۱۳) ← تنوخی/الفرج بعدالشد/ص ۱۳۸. دهستانی/ترجمه فرج بعد از شدت/ص ۴۴۶. (۱۴) تنوخی و دهستانی: محمد بن القاسم بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم. (۱۵) متن و مج: جرجان. تنوخی و دهستانی: جوزجانان. (۱۶) متن و مپ ۲: عبدالله. (۱۷) تنوخی: «امر آن یبنی حبس فی بستان موسی». دهستانی: «بفرمود تا او را در بستان موسی در خانه یی محبوس کردند». مج: تاشارستان اموی.

چاهی سازند و به آب رسانند^۱ و در میان آن چاه بنایی^۲ بر مثال مناره کنند^۳ که ظاهر و باطن آن مجوف باشد^۴ و از بهرنشست را بر هر دریچه خانه‌ای بر آرند^۵ چنان که يك کس در آن خانه نشیند و پای دراز نتواند کرد. چون آن زندان و چاه برین جمله بپرداختند^۶ فرمود که جای محمد ابوالقاسم فروتر خانه‌ها باشد. او را بیاوردند و به رسن در آن چاه فرو گذاشتند چندان که اثر سرما و تاریکی و ظلمت به وی رسید^۷ از حیات نومید شد و به آواز بلند گفت اگر مراد خلیفه هلاک من است آن^۸ نزدیک است و اگر مراد حبس است مرا در این جا يك روز بیش بقا نخواهد بود. چون این خبر به سمع امیر المومنین رسید^۹ گفت: مراد من کشتن او نیست. پس در حال مثال داد تا او را از آنجا بیرون آوردند^{۱۰} و در آن حال^{۱۱} عقل از وی زایل شده بود. زمانی او را در آفتاب بداشتند و جامه بروی پوشیدند^{۱۲} تا اثر سرما^{۱۳} نقصان پذیرد^{۱۴} بعد از آن حبس او را در موضعی فرمود که آنرا در بوستان نظر بود و آن غرفه ای بود بلند و در آن غرفه سوی بام راهی بود^{۱۵} و^{۱۶} مدتی در آنجا محبوس بود. علی بن الحسین که پسر عم او بود حکایت کرد که روز عید فطر عزیمت نمازگاه^{۱۷} عید داشتم و جامه پوشیده بودم و کمر می‌بستم، درین حال محمد ابوالقاسم را^{۱۸} دیدم که نزدیک من آمد.

- (۱) مپ: ۲ - و به آب رسانند. (۲) مپ: ۲ - بنایی. (۳) متن و مپ: ۲ - کنند. (۴) متن و مپ: ۲ - + بر آرند. (۵) متن و مپ: ۲ - بر آرند. (۶) متن: پرداخت رسید. (۷) مپ: ۲ - چندان که ... وی رسید. (۸) مپ: ۲ - آن. (۹) مپ: ۲ و مپ: رسانیدند. (۱۰) مپ: باز کشیدند. (۱۱) مپ: ۲ - در آن حال. (۱۲) متن: پوشید. مپ: پوشانیدند. (۱۳) متن: سرما. (۱۴) مپ: ۲ - تا اثر سرما نقصان پذیرد. مپ: پذیرفت. (۱۵) مپ: ۲ - و در آن غرفه سوی بام راهی بود. (۱۶) مپ: + وی. (۱۷) مپ: ۲ - گاه. (۱۸) متن و مپ: ۲ - را.

چون او را بدیدم خوفی و هراسی^۱ بر من غالب شد و گفتم: چه گونه مخلص گشتی. گفت: از آن روز باز^۲ که ترا در حبس آوردند تدبیر کار خود می کردم و مخلص می طلبیدم و از آن حبس سوی غرفه راهی بود و از غرفه سوی بام راهی^۳. روز اول که مرا در حبس آوردند پاره ای نمذ بامن بود که آنرا^۴ بساط و لحاف ساختمی^۵ و من در بلاد جبال دیده بودم که از نمذ رسن می بافتند. من از آن نمذ هم بر آن شکل و^۶ هیأت رسنی بافتم. بر در خانه^۷ قومی بودند که مرا محافظت می کردند و هیچ کس از آن جماعت^۸ نزدیک من نمی آمد^۹. روزی ایشان را گفتم: ناخن های من دراز شده است و من محتاجم به ناخن پیرای^{۱۰}. یکی از آن جماعت که مذهب زید داشت ناخن پیرایی نزدیک^{۱۱} من آورد^{۱۲}. من به^{۱۳} ناخن پیرا حلقه بند^{۱۴} را می سودم چندان که یک پای من گشاده شد. پس ایشان را گفتم درین خسانه موش بسیارست و مرا تعرض می رسانند^{۱۵}. چوبی از خرما مرا دهید تا ایشان را از خود دفع کنم^{۱۶}. پس چوبی بیاوردند و من پیوسته آنرا می گردانیدم تا طایفه موکلان آواز می شنیدند^{۱۷}. پس از مدتی آن چوب را پاره پاره گردانیدم^{۱۸} و^{۱۹} آن رسن که از آن نمذ بافته بودم بر میانه هر پاره^{۲۰} می بستم

- (۱) مپ ۲:- و هراسی. (۲) مپ ۲:- باز. (۳) مپ ۲:- و از آن غرفه سوی بام راهی. (۴) مپ: از آن. (۵) مپ ۲: می ساختم. مپ: ساخته بودم. (۶) مپ ۲:- شکل و. (۷) مپ ۲:- و بر در خانه. (۸) مپ ۲:- و هیچ کس از آن جماعت. (۹) مپ ۲:- نزدیک من نمی آمد. (۱۰) مپ ۲: ناخن پیرایی مرا دهید. مپ: و من محتاج به ناخن بر می باشم. (۱۱) مپ ۲:- یکی از آن... نزدیک. (۱۲) مپ ۲: پس بیاوردند. (۱۳) متن و مپ ۲: + حلقه. (۱۴) مپ: + ها. (۱۵) مپ ۲: زحمت می رسد. (۱۶) مپ ۲: دور می کنم. (۱۷) مپ ۲:- تا طایفه موکلان آواز می شنیدند. (۱۸) مپ: قطعه قطعه کردم. (۱۹) مپ: + از. (۲۰) مپ ۲ و بنیاد: پایه. مپ: قطعه.

تا بر مثال نردبانی شد. سپس آن را بر روزن انداختم و حیلت کردم^۱ تا چوب تمامت عرض روزن^۲ را فرو گرفت^۳ و محکم^۴ شد. پس بر آن نردبان بر رفتم^۵ و از روزن برون آمدم و^۶ بر غرفه رفتم و از غرفه بر بام رفتم^۷ و چون شب عید بود موکلان به خانه های خود رفته بودند^۸ و در آن موضع جز يك کس نمانده بود^۹. من از غرفه بر بام نگر بستم، معتصم را دیدم که افطار می کرد و خلقی پیش خدمت^{۱۰} او ایستاده بودند. از آنجا باز گشتم و به گوشه ای مخفی^{۱۱} شدم، چندان^{۱۲} که نصفی از شب بگذشت بعد از آن بر بام شدم و خلقی خفته بودند و از هیچ طرف آواز حرکتی نشنیدم^{۱۳}. رسن را در دیوار استوار^{۱۴} کردم^{۱۵} و فرود آمدم^{۱۶} و در بوستان سرهنگی بود و چند مرد در خیل او بودند^{۱۷} و چون مرا بدیدند گفتند تو کیستی؟ گفتم: مردی ام از نگاه بانان کبوتران^{۱۸}. گفتند^{۱۹}: کبوتران در کوشک اند بدین وقت کجا می روی و بخسب تا صبح بدمد. بخوابیدم تا صبح بدمید^{۲۰} و در بوستان بگشادند^{۲۱}. از آنجا بیرون آمدم و به طرف پل روان شدم. در آن حال یکی از آن موکلان من آنجا رسید و او^{۲۲} می خواست که از پل بگذرد.

- (۱) مپ ۲:- و حیلت کردم. (۲) مچ:- تا چوب تمامت عرض روزن. (۳) مپ ۲:- تا چوب تمامت... فرو گرفت. مچ: از آن وا فرو گرفت. (۴) مپ ۲:- در آنجا. (۵) مچ: بر رفتم. (۶) مپ ۲:- برون آمدم و. (۷) مپ ۲:- و از غرفه بر بام رفتم.. مچ: شد. (۸) متن: می رفتند. (۹) مپ ۲:- و در آن موضع جز يك کس نمانده بود. (۱۰) مپ ۲:- خدمت. مچ: تخت. (۱۱) مچ: مخفی. (۱۲) متن: چنان. (۱۳) مپ ۲: آوازی و حرکتی ندیدم. (۱۴) متن:- استوار. (۱۵) مپ ۲:- آن رسن را در دیوار استوار کردم. (۱۶) مپ ۲: از دیوار فرو آمدم. (۱۷) متن و مچ:- بودند. (۱۸) متن و مپ ۲: کبوتر. (۱۹) متن: گفتم. (۲۰) متن و مپ ۲ و مچ:- بخوابیدم تا صبح بدمید. (۲۱) مپ ۲: بگشودم. (۲۲) مپ ۲:- او.

و ملاح از من اجرت خواست. من^۱ گفتم: مردی غریب و از مال دنیاوی بی نصیبم^۲، از راه کرم مرا بگذار. آن موکل من^۳ گفت: از برای این مرد مزد من بدهم. پس دو برده^۴ اجرت بداد و به سلامت بگذشتم و به نزدیک تو آمدم. پس اورا گفتم: درخانه من نتوانی بود که همین ساعت به طلب تو آیند و نباید که بار دیگر درمانی. پس از پیش من^۵ برون شد و درخانه یکی از شیعه مخفی گشت^۶ و آنجا پوشیده ماند^۷ و آفریدگار اورا از آن بند خلاص^۸ ارزانی^۹ فرمود و روی خلاص^{۱۰} در^{۱۱} آینه فرج^{۱۲} بدو نمود والله اعلم.

حکایت (۶)^{۱۳} محمد عبدالحمید حسمی^{۱۴} حکایت کرد در^{۱۵} سنه ثلاث^{۱۶} و ثلاثین و مائین حج اسلام بگزاردم^{۱۷} و بعد از تقدیم شرایط^{۱۸} مناسک روی به خانه آوردم. در بعضی از منازل و مراحل روزی زنی را دیدم که از آن قبایل آمده بود و^{۱۹} در میان قافله سؤال می کرد^{۲۰}. حسن رخسار

(۱) مپ: ۲- من. (۲) مپ ۲: مردی غریب و چیزی ندارم. مچ: + از من در گذر. (۳) مپ ۲: فرد موکل. (۴) مپ ۲ و مچ: دو برده. (۵) مپ ۲: پیش من. (۶) مچ: مخفی شد. (۷) مپ ۲: و آنجا پوشیده ماند. ۸- بنیاد: خلاصی. (۹) مپ ۲ و مچ: ارزانی. (۱۰) مپ ۲ و بنیاد: فلاح. (۱۱) مچ: روی خلاص در. (۱۲) مپ ۲ و بنیاد: خلاص. (۱۳) ← تنوخی/ ص ۲۰۷. دهستانی/ ص ۵۸۸/ حکایت ششم از باب هفتم. (۱۴) نسخه بدل دهستانی: حبشی، حشمی. مچ: حسمی. (۱۵) متن: در. مپ ۲ و مچ: + سال. (۱۶) مچ: ثلاث. (۱۷) دهستانی عین همین جمله را آورده است «در سال دویست و سی و سه از هجرت حج اسلام بگزاردم». (۱۸) مچ: شرایط. (۱۹) مچ: از آن قبایل آمده بود و. (۲۰) مپ ۲: + از. تنوخی: «فراء المدینه یستمیجون». دهستانی: «فرا و مساکین مدینه به خیمه های ما می آمدند» (عوفی از مدینه حرفی به میان نیاورده است).

جان پرور^۱ او ماه آسمان و حورجنان را^۲ تعبیر^۳ می کرد و تاب آفتاب^۴
جمال او آیت فاحسن صورکم^۵ را تفسیر می گفت:

بیت

روی چون حاصل نکوکاران زلف چون نامة گنه کاران
غمزه مانند آرزوی بصر در کمین گاه طبع بیماران^۶
قدی چون تیر و ابرویی چون کمان^۷. خورشید آسمان در میدان حسن او
از کهان دو کمند عنبرینش^۸ [و درو گوهر عمان در ضمان]^۹ عقیق شکرینش^{۱۰}.
چون^{۱۱} چشم من بر آن روی افتاد^{۱۲} از وی سؤال کردم که ای ماه از کدام

(۱) مپ ۲: - جان پرور. (۲) متن و مپ ۲: - و حورجنان را. (۳) متن و
مپ ۲: تغیر. بنیاد: تغیر. مع: تعنیه. (۴) مع: - آفتاب. (۵) خلق
السموات والارض بالحق و صورکم فاحسن صورکم والیه المصیر/ تغابن/ ۶۴/ آیه ۳.
(۶) مپ ۲ و مع بیت را ندارد.

(دهستانی شبیه مصرع دوم بیت اول را به نثر آورده است:
«مویی سیاه تر از نامة فاسقان و پریشان تر از حال عاشقان» در عبارت
وصفی عوفی نشانه تصرف و حذف و اضافه نسبت به اصل بیش از دهستانی مشهودست.
به عبارت تنوخی توجه کن «فوقفت علی جاریة کأنه القمر حین استدار و لون الشمس
حین أنار» دهستانی گوید: «دختری دیدم خدی چون آفتاب رخشان منیر و رویی چون
ماه شب چهارده مستدیر» و رباعی زیبایی بدین توصیف افزوده است:

گفتی که مهی ست از طراز آورده یا حور ز فردوس به نیاز آورده
خورشید نموده پیش رویش سجده با قامت او سرو نماز آورده

(۷) بعضی نسخه ها: قد چون تیرو ابروی چو کمان. (شاید مصرعی ست دنبال دو بیت
قبل که مصرع دیگرش افتاده است). (۸) مع: - (خورشید... عنبرینش)
(۹) متن و مپ ۲: - دو. (۱۰) مع: + زدو گهر مرکب می گوید. متن و مپ ۲:
+ در دو گوهر مرکب می گوید (!) (۱۱) متن و مپ ۲: - چون. (۱۲)
دهستانی: «چون چشم من بروی افتاد». مع: + به استعاذت و استغفار مشغول گشتم و.

آسمانی و ای سرواز کدام بستانی. ای گل شکفته در میان بادیه چه کارداری^۱
وای بهشت در میان هاویه^۲ چرا قرارداری. شرم نداری که چنین رخسار
چون نگار آشکار^۳ می کنی و به دام مسلل زلف، دل های^۴ مرغ دلان^۵ را شکار
می کنی. [گفت]^۶

بیت

همیشه بود گلم در نقاب غنچه ولیک

کنون به خارج جفا خسته شد گل خودروی

بسان پرده و آینه کسر چرخ مرا

ز فقر در به درو از نیاز روی به روی

مه جمالم محجوب بود چندان

که طبع اهل زمان گشت^۷ هم چو آهن و روی^۸

امید من به خدای است تا مگر به کرم

درین بوادی حیرت نمایدم ره و روی^۹

(۱) مج: - چه کارداری. (۲) مج: هاوی. (۳) متن و مپ: ۲: آشکارا.
(۴) مپ: ۲ و مج: - دل های. (۵) مپ: ۲: مرغ دل ها. مج: مرغان دل ها
(۶) تنوخی: «حتی وقت و قلت لها: أما تستحین أن تبدین مثل هذا الوجه فی مثل
هذا الوقت والموضع بحضرة الخلائق فلطمت وجهها وقالت « پس ازین شش بیت
آورده است که عوفی آن را از حکایت حذف کرده و ترجمه گونه منظومی از آن نقل
کرده است و دهستانی پنج از آن شش بیت را آورده و به نظم فارسی گردانیده است.
(۷) نسخه ها: آهن. (۸) متن: است. (۹) مج: سبب ندارد حدود گرد ندارد
روی. (۱۰) دهستانی:

پرده ز روی برنگرفتم مگر ز عجز
برداشتم به ناکام از روی خود نقاب
این پرده روزگار درید و درین مقام
سخت است بر من این وز غم سست شد دلم
اندر حجاز خوار و غریبم ولی به شام
زین غصه دام دودیده شب و روز پرنم است
داند خدا که بردل من زین سبب غم است
خواری من چنین ز عزیزی درهم است
وین زیستن به سختی م از مرگ هیثم است
پیوند ابوربیع و خویشم محلم است

محمد عبدالحمید گفت چون این ابیات از وی استماع کردم گفتم ای خورشید درخم چوگان زلفت^۱ چون^۲ گوی، نام خود بگوی. گفت نام من مهتا^۳ و پدرم هیثم شیبانی بود که اساس کرم و مجد را بانی بود و در مجاورت^۴ بنی فزاره مدتی دراز بگذاشت^۵ و آخر الامر رخت^۶ ازین سرای فانی برداشت. به آخرت رحلت کرد و من چون بی پدر بودم^۷، از فقر و محنت در به در شدم^۸. راوی می گوید که چون این شعر از وی یاد گرفتم او را صلتی دادم^۹ و چون از آن منزل برفتم^{۱۰} و رواحل بر^{۱۱} قطع مراحل تحریر نمودم^{۱۲} در اثنای آن سوق^{۱۳} و اطوار^{۱۴} این^{۱۵} شوق^{۱۶} به منزل مالک طوق رسیدم. چون به خدمت مالک رفتم به دیدار من اهتراز نمود و از منازل و سفر من بپرسید و من آنچه^{۱۷} از رنج و راحت و مرهم و جراحت که در آن سفر مشاهده کرده بودم^{۱۸} تقریر می کردم. تا^{۱۹} به حکایت دختر هیثم شیبانی^{۲۰} رسیدم، قصه^{۲۱} حال و حکایت^{۲۱} جمال او تمام^{۲۲} بگفتم^{۲۳} و از سیرت^{۲۴} و صورت او آیتی

- (۱) متن و مپ ۲ و بنیاد: زلف. مج: الف. مپ ۲: - درخم چوگان زلفت.
 (۲) متن و بنیاد: چو. (۳) تنوخی و دهستانی: مهتا. (۴) مپ ۲: - مجاورت. (۵) متن: بگذشت. (۶) متن: - رخت. (۷) مج: شدم.
 (۸) مپ ۲: - (و من ... شدم) مج: + بدین جا رسیدم. (۹) متن: و او را صلت بدادم. مج: - او را صلتی دادم. (۱۰) متن و بنیاد: برداشتم. مج: بگذشتم.
 (۱۱) مج: - بر. بنیاد: در. (۱۲) مپ ۲: - و رواحل ... نمودم.
 (۱۳) متن و مپ ۲ و بنیاد: شوق. (۱۴) متن و مپ ۲ و بنیاد: اطرار.
 (۱۵) متن و مپ ۲ و بنیاد: - این. (۱۶) متن و مپ ۲ و بنیاد: ذوق.
 (۱۷) مپ ۲: آنرا. (۱۸) مپ ۲: - از رنج و راحت ... کرده بودم. (۱۹) متن و مپ ۲: ناگاه. (۲۰) متن و مپ ۲: بنی هیثم. (۲۱) مپ ۲: - حال و حکایت. (۲۲) مپ ۲: - تمام. (۲۳) مج: قصه^{۲۱} حال او حکایت کردم و صفت جمال او به تمام بگفتم. (۲۴) متن: سورت. مپ ۲: سیرت.

ننهفتم. يك روز آنجا مقام کردم و صبحدم^۱ ز آنجا عزم شام کردم^۲. بعد از مدتی رسول مالك طوق به نزدیک من آمد و به حضرت خود^۳ استدعا کرد. چون به حضرت شافتم و سعادت خدمت او دریافتم^۴ در حق من احسان بسیار^۵ فرمود و^۶ الطاف^۷ بی شمار نمود^۸. روزی خالی^۹ در خدمت او نشسته بودم^{۱۰} و خادمان^{۱۱} پیامدند و کیسه های مختوم بیاوردند و^{۱۲} پیش من بنهادند. مالك را گفتم که^{۱۳} این سیم^{۱۴} چیست و این لطف^{۱۵} از آن کیست^{۱۶}؟ گفت: این نعمتی است که از مهتاه به تو رسیده است و حق دلالت ترا شناخته است و شکرانه^{۱۷} ارشادی که کرده ای^{۱۸} این لطف واجب می دارد. گفتم: حال بر چه نوع بوده است؟ گفت: آن روز چون وصف جمال مهتاه از تو استماع کردم در حال جماعتی را به قبیله بنی فزاره فرستادم تا مهتاه را^{۱۹} بطلبیدند^{۲۰} و او را بیافتند و به جهت او راحله^{۲۱} مهیا گردانیدند و به حرم مارسانیدند^{۲۲} من او را در نکاح خود آوردم و از جمال او تمتع بسیار گرفتم^{۲۳} و الحق نظر بر خبر راجع بود و عیان بر بیان سابق^{۲۴}. چون من حسن معاشرت و لطف محاورت^{۲۵} او مشاهده کردم او را بر تمامت حرم خود مالك^{۲۶} گردانیدم

- (۱) مج: - دم. مپ ۲: بامداد. (۲) مج: سفر بکردم و بشام رفتم.
 (۳) مپ ۲: - به حضرت خود. (۴) مپ ۲: - و سعادت خدمت او دریافتم
 (۵) مج: - بسیار. (۶) متن: + اول. (۷) مج: مرحمت. (۸) مج: ارزانی داشت. (۹) مپ ۲: - خالی. (۱۰) مج: در آمدم. (۱۱) مج: دو خادم. (۱۲) متن و مج: - بیاوردند. (۱۳) متن: - که. (۱۴) مج و متن و مپ ۲: - سیم. (۱۵) مج: لطایف. (۱۶) مپ ۲: - و این لطف از آن کیست. (۱۷) مج: + آن بتو فرستاده از. (۱۸) مج: کرده بودی.
 (۱۹) متن و مپ ۲: - را. (۲۰) متن: بطلبید. مج: بطلبید. (۲۱) مج: به جهت او را مهدی. (۲۲) مپ ۲: آوردند. (۲۳) مپ ۲: - و از جمال او تمتع بسیار گرفتم. (۲۴) مپ: - و عیان بر بیان سابق. (۲۵) مج: لطافت مجاملت. بنیاد: مجاورت. (۲۶) مپ ۲: واقف.

و چون پرده حشمت از میان ما مرتفع و مواد وحشت منقطع گشت^۱ روزی از من سؤال کرد که ترا به من که دلالت کرد؟ من حال تو حکایت کردم. از آن معنی تعجب نمود و گفت^۲ که اگر او این جا^۳ آمدی حق او بگزاردمی^۴ اشارت او حضور تو التماس فرموده^۵ و این شکر آن لطف است که می گزارد و حق آن دلالت است که^۶ بجای می آورد. چون مهر کیسه ها را برگرفتم بیست هزار درم^۷ بود و ده تخت جامه و مالک نیز مثل آن لطف فرمود از آنجا رجب الجنان و^۸ رطب اللسان باز گشتم و از آن^۹ انعام با فرح^{۱۰} دانستم که همه دولت ها در قیادت بوده است^{۱۱} و این^{۱۲} شغل^{۱۳} سبب حصول سعادت^{۱۴} بود^{۱۵} چنانکه گفته اند

بیت

مہتران زمانہ بسی سببی بکسی عز و جاہ می ندهند
باز قواد نیست چون ہدہد سر او را کلاہ می ندهند
ہر کہ قالی ہمی نداند بافت گرد قالیش^{۱۶} راہ می ندهند
حکایت (۷) معمربغدادی می گوید کہ وقتی اسباب معیشت من تنگ گشت^{۱۷}
و کار^{۱۸} وجوہ اخراجات تعذری تمام گرفت و در دیوان امیر المؤمنین معتمد

- (۱) مپ ۲:- و چون پرده... گشت. (۲) متن و مچ: التماس کرد. (۳) متن: اگر او را آنجا. (۴) مچ: بگزارد + من به حکم. بنیاد: + به. (۵) مپ ۲:- اشارت او حضور تو التماس فرمود. مچ: نمودم. بنیاد: نمود. (۶) مپ ۲:- است که. (۷) مچ: دینار. (۸) مپ ۲:- رجب الجنان و. (۹) مچ: و بدان. (۱۰) مچ: + و ناز باز گشتم. (۱۱) متن: در افتادگی ست. (۱۲) متن: + همه. (۱۳) مچ: + همیشه. (۱۴) بنیاد:- سعادت. (۱۵) مچ: گشت. (۱۶) متن و مپ ۲: گرد دولتش. (۱۷) مپ ۲: آمد. (۱۸) مپ ۲:- کار.

هرچند شغلی^۱ طلبیدم که بدان انتعاش کنم^۲ میسر نگشت و در آن وقت رکاب دولت امیرالمؤمنین معتصم بر جانب مصر حرکت فرموده بود و رایات دولت^۳ او از آن دیار خافق گشت و من در میان لشکر بیامدم و در راه خود را بر هر کس از اکابر عرضه^۴ می کردم و شغلی می طلبیدم میسر نگشت و چون به مصر رسیدم به سرایی نزول کردم^۵ و حیرت و فکر بر من مستولی شد و آنچه داشتم از نقود و عروض جمله خرج کردم^۶ و متحیر بماندم . بامدادی غلام^۷ در آمد که خواجه وجوه اخراجات امروز فرمای . من ساعتی تفکر کردم آنگاه غلام را گفتم که من اسبی دارم و زینی و لگامی و لگام در زر گرفتست^۸ آن لگام را به بازار برو بفروش و بدانگی^۹ لگامی ساده بخر و باقی را یک بره شیرمست و ده من نان مید^{۱۰} و یک صراحی شراب خالص بخرو^{۱۱} بیاور تا امروز^{۱۲} به مراد خود بگذرانیم ، فردا چون بیاید روزی^{۱۳} خود بیاورد^{۱۴} . و غلام برفت و لگام زر^{۱۵} بفروخت^{۱۶} و دانگی بداد و لگامی ساده بخريد و باقی را بره یی شیرمست^{۱۷} بخريد و صراحی^{۱۸} شراب^{۱۹} بدست آورد و نان های^{۲۰} سپید مید^{۲۱} بیاورد و بره در تنور آویخت و قدری

- (۱) متن و مپ ۲: شغل. (۲) مپ ۲: - که بدان انتعاش کنم. (۳) متن و مپ ۲ و بنیاد: - امیرالمؤمنین رایات دولت. (۴) مپ: عرض. (۵) مپ ۲: - و شغلی می طلبیدم نزول کردم. (۶) مپ ۲: - و آنچه داشتم ... خرج کردم. (۷) متن: غلامی. مپ: غلام من. (۸) مپ ۲: اسبی دارم با زین و لگامی که در زر گرفتست. مپ: غلام را گه تم اسب من در کوفته است. (۹) مپ: - بدانگی. (۱۰) متن: - مید. مپ: نان رفاق مصر. (۱۱) متن و مپ: - بخرو. (۱۲) متن و مپ ۲: + دیگر. (۱۳) مپ: + ما با. (۱۴) مپ ۲: - فردا چون ... بیاورد ، مپ: آرد. (۱۵) متن: - زر. (۱۶) مپ ۲: غلام برفت و اینها را حاصل آورد و بیاورد. (۱۷) مپ: + فربه. (۱۸) مپ: قرابه. (۱۹) مپ: + صافی. (۲۰) مپ: + رفاق.

نقل تر از بازار نقل کرد^۱ و درین کار بود که^۲ ناگاه جمعی سپاهیان به در سرای آمدند و درخانه به قوت بزدند چنانکه جوان را دهشت آمد متحیر در بگشاد^۳ جماعتی را دید که در آمدند میتین ها در دست گرفته . پس محمد عبدالملك را دیدم^۴ که وزیر امیر المؤمنین معتصم بود و حاجب بزرگ او اسناس* هر دو در آمدند^۵ و من^۶ به خدمت ایشان باز آمدم^۷ و ایشان را تعظیم کردم^۸ و بنشاندم^۹ و آن سپاهیان میان سرای را کاویدن گرفتند و خاک از زمین برمی آوردند^{۱۰} و من^{۱۱} در خدمت ایشان نشسته بودم^{۱۲} و ظرف^{۱۳} و اشعار و روایات^{۱۴} می کردم^{۱۵} تا بعد از ساعتی اسناس گفت راست گفتمی که من به طعامی محتاجم. من ایشان را خدمت کردم و گفتم: وزیر گفت مرا گرسنه شده است^{۱۶} و لشکر جوع بر نهاد من تا ختن آورد. من بنده به جهت خود قدری طعام ساخته است اگر فرمان باشد تا حاضر کنم. گفتند نیک آمد. به غلام اشارت کردم^{۱۷}. جوان برفت و آن خوان^{۱۸} بیاورد^{۱۹} و آن بره شیر مست پیش ایشان نهاد و به رغبتی هر چه تمام تر^{۲۰} از آن تناول کردند. و چون تمام^{۲۱} بخوردند

- (۱) مج: از بازار خرید. (۲) مپ: ودانگی بداد و ... کار بود که.
 (۳) متن و بنیاد: جمعی سپاهیان به در ... در بگشاد. (۴) متن و بنیاد: دید.
 *ابو جعفر اشناس (وفات ۲۳۰) ← زامباور / معجم الانساب: ۴۱. ابن خلکان / وفيات
 / ج: ۲، ۴۱۵، ج: ۳، ۸۹. (۵) متن و مپ: ۲ و بنیاد: اسناس هر دو در آمدند .
 (۶) متن و مپ: جوان (۷) متن: باز آمد. (۸) متن و مپ: ۲: کرد.
 (۹) متن و مپ: ۲: بنشانند. (۱۰) مپ: ۲: آن سپاهیان ... برمی آوردند.
 (۱۱) متن و مپ: ۲: بود (۱۲) مج: + و نتف. (۱۳) مج: + اسمار .
 (۱۴) متن و مپ: ۲: می کرد. (۱۵) مپ: ۲: گرسنه شد. مج: گرسنگی شده است.
 (۱۶) متن: اسناس گفت راست ... غلام اشارت کردم. مپ: ۲: و لشکر جوع بر من
 غلام اشارت کردم. (۱۷) متن: برفت و آن خوان. (۱۸) مج: غلام سفره طعام بیاورد .
 (۱۹) مپ: ۲: رغبتی صادق. مج: هر چه صادق تر.
 (۲۰) مج: طعام.

گفتند: اگر قدری شراب بودی، به جهت هضم طعام سخت نیکو بودی. جوان خدمت کرد و گفت: اگر فرمان باشد^۱ قدری شراب مهیاست. پس شرابی صافی لطیف بیاورد و چاشنی کرد و پیش خدمت ایشان^۲ داشت و آنرا به کار بردند و از من کیفیت حال سؤال کردند^۳. من شرح^۴ حال خود به تمام^۵ تقریر کردم^۶ و در اثنای این حال جماعتی که چاه می کنند تکبیر گفتند^۷ که به سر گنج رسیدیم. پس بیست دیگ زر سرخ از آنجا برون آوردند و امیر المؤمنین معتصم را اعلام دادند. فرمود که آنها را به خزانه نقل کنید. خواستند که زرها به خزانه برند^۸ محمد عبدالملک گفت: تا اکنون نان^۹ و شراب این بیچاره خوردیم این ساعت^{۱۰} زرهای ببریم و او [را] در محنت بگذاریم این مناسب مروت نباشد. اسناس حاجب گفت فرمان خداوند راست^{۱۱}. وزیر گفت: از هر دیگ يك مشت اورا دهیم که به^{۱۲} امیر المؤمنین^{۱۳} پیدا نیاید و این بیچاره توانگر شود و به خدمت امیر المؤمنین عرضه^{۱۴} داریم تا از طریق خیانت دور بود. پس از هر دیگ مشتی زر به من دادند. و چون برفتند^{۱۵} من زرهارا وزن^{۱۶} کردم قریب بیست هزار دینار آمد^{۱۷}. زرهای به بغداد^{۱۸} نقل کردم^{۱۹} و زندگانی در رفاهیت گذرانیدم و آفریدگار تعالی بعد از آن همه محنت

- (۱) مپ: ۲- اگر فرمان باشد. (۲) متن و مپ: ۲. او. (۳) متن و مپ: ۲- و از من کیفیت حال سؤال کردند. (۴) متن و مپ: ۲. و جوان از کیفیت. (۵) مپ: ۲- به تمام. (۶) متن و مپ: ۲: کرد. (۷) متن و مپ: کردند. (۸) متن و مپ: نقل کنند. (۹) مپ: ۲: + و گوشت. (۱۰) متن و مپ: ساعت. (۱۱) متن و مپ: ۲: - اسناس... راست. (۱۲) مپ: که به. (۱۳) مپ: + از آن کمی مال. (۱۴) مپ: عرض. (۱۵) مپ: ۲- و چون برفتند. (۱۶) مپ: شمار. (۱۷) مپ: از هزار دینار بیشتر بود. (۱۸) مپ و بنیاد: و زرهای به تعداد. (۱۹) مپ: نقل کردیم.

چنین دری از ابواب غنا بر من بگشاد^۱.

حکایت (۸) آورده اند که چون امیر المؤمنین معتصم به خلافت بنشست ندیمی داشت از ندما که او را بوجعفر همدانی گفتندی و مردی بود در غایت فضل و نهایت هنر^۲ و با^۳ و فور دانش کار دیده و جهان گشته بود. شبی معتصم نشسته بود^۴ و ندیم^۵ در خدمت او بود^۶. او را گفت که سمری بگوی. گفت: اگر فرمان باشد سرگذشتی^۷ از آن خود به سمع اشرف رسانم^۸. فرمود که باید گفت^۹. گفت: وقتی تنگ دستی به من راه نمود و عطالت و^{۱۰} بطالت مرا از پای در آورد و آنچه داشتم^{۱۱} خرج کردم و چون مدتی در محنت فقر^{۱۲} و فاقه گذاشتم حیلتي کردم و درمی چند به دست آوردم و به وجه انتجاع به خدمت ابودلف خزر جی رفتم و به حبل دولت او تمسک نمودم. چون روزی چند بر آمدم^{۱۳} يك روز ابودلف مرا گفت که حکایت محمد بن المغیث شنیده ای و او را دیده ای؟ گفتم: او را ندیده ام و قصه او شنیده^{۱۴}. ابودلف گفت: اصحاب اغراض در بساب او^{۱۵} تخلیطی کرده بودند و رأی امیر المؤمنین معتصم را بروی متغیر کرده تا فرمان شد که چون^{۱۶} او را دریابند به درگاه خلافت برند. و چون او را بدیدند بند کردند^{۱۷} و به بغداد

- (۱) مج: + تا عاقلان را معلوم باشد نظم: هر که دل در کرمش بست گشایشها دید - دل درو بند که از کس نگشاید کاری. (۲) متن: - هنر. (۳) متن: - و با. (۴) مپ: ۲ - از ندما که او... نشسته بود. مج: + و جزا. (۵) مپ: ۲ - ندیم. (۶) مج: در خدمت بیش نبود. (۷) متن: - سرگذشتی. (۸) مپ: ۲ - از آن خود بگویم. (۹) متن: کفایت باشد. (۱۰) مج: - و. (۱۱) مج: + از نفود و عروض. (۱۲) متن: - فقر. (۱۳) مپ: ۲ - چون روزی چند بر آمد. (۱۴) متن و مج: + ام. (۱۵) مج: + چندی. (۱۶) مج: - چون. (۱۷) مج: - بند کردند.

بردند و امیرالمؤمنین معتصم از حال او تفحص فرمود و متیقن شد که آن جماعت دروغ گفته‌اند.^۱ اورا تشریف داد و بار دیگر به سر ولایت فرستاد. و من می‌خواهم که رسولی نزدیک او فرستم و او را برخلاص او تهنیت کنم. اگر تو رغبت نمایی ترا بدین مهم فرستم و ترا نیز^۲ منفعتی بحاصل آید. من گفتم: فرمان بردارم و به هر خدمت که فرمایی قیام نمایم.^۳ پس هزار دینار مرا داد تا^۴ در وجه اخراجات خود صرف کنم^۵ و مرا به ارمینیه فرستاد. و چون برفتم و رسوم سفارت و^۶ رسالت تقدیم نمودم محمدبن - المغیث در حق من الطاف بسیار نمود و مرا به مجلس‌های^۷ شراب پیوسته طلب می‌کرد^۸ و من بیشتر نقل مجلس او قدید^۹ گوشت آهو دیدم^{۱۰} و پیوسته هرچه از نو باوه پیش او آوردندی اول نصیب آن به من فرستادی و مرا^{۱۱} آهوپی فرستاده بود و من غلام را می‌گفتم این گوشت‌ها را قدید کن^{۱۲}. روزی نشسته بودم^{۱۳} و گوشت^{۱۴} قدید می‌کردم^{۱۵}. زاغی به طمع گوشت از هوا در پرید و عقدی مروارید^{۱۶} از دهن^{۱۷} بینداخت و قدری گوشت در ربود. و من آن عقد مروارید را بدیدم در غایت حسن بود^{۱۸}. و چون کارهای من ساخته شد از محمدبن المغیث اجازت خواستم و اجازت

(۱) مج: کذب باز نموده‌اند. (۲) مج: + از وی. (۳) مپ ۲: - و به هر خدمت که فرمایی قیام نمایم. (۴) مپ ۲: - تا. (۵) مپ ۲: - خود صرف کنم. (۶) مپ ۲: - سفارت و. (۷) مج: - های. (۸) مپ ۲: - و مرا به مجلس ... کرد. (۹) متن و مپ ۲: + و. (۱۰) مپ ۲: و بنیاد: - و من بیشتر نقل ... دیدم. (۱۱) مج: - هرچه از نو باوه فرستادی و مرا. مپ ۲: + یکبار. (۱۲) متن و مج: می‌کن. (۱۳) مپ ۲: - نشسته بودم. (۱۴) مج و بنیاد: + را. (۱۵) مپ ۲: + ناگاه. (۱۶) مج: + که ربوده بود. (۱۷) مپ ۲: منقار. (۱۸) مپ ۲: حسن و لطایف بود. مج: لطیف بود و آبدار.

یافتم^۱ و با حصول مراد^۲ مراجعت کردم و به خدمت ابودلف پیوستم و^۳ ابودلف حق من بشناخت^۴ و مرا انعام و تشریف فرمود و از وی اجازت یافتم و به بغداد آمدم و آن عقد مراورید را به صرافى فروختم به پانزده هزار درم و از آن جا ساخته شدم و^۵ به مصر رفتم و خواهجای بود با ثروت از همدان که ساکن مصر بود و مرا باوی دوستی پیدا^۶ شد^۷ و اوحق تعظیم من نگاه می داشت^۸ و در حق من لطف بسیار می کرد تا آن صداقت به مصاهرت انجامید و دختری داشت در پرده^۹ اورا در حکم من آورد. مرا^{۱۰} با آن دختر موافقتی و^{۱۱} الفتی عظیم پدید آمد^{۱۲}. روزی غلام من بر بام نشسته بود و گوشت قدید می کرد. بر همان امید که مگر بار دیگر زاغ عقدی آرد^{۱۳}. ناگاه لقلقی^{۱۴} ماری بر گرفته^{۱۵} بود چون به سر غلام من رسید مار از دهان او در کنار غلام افتاد و غلام را زخمی بزد و برجای سرد گشت. زن من گفت: لعنت بر زاغ باد. من گفتم: خیانت لقلق معلوم است اما جرم زاغ معلوم نیست. دختر گفت: روزی در بام خانه خویش نشسته بودم و عقدی مروارید قیمتی داشتم در پیش نهاده و با مادر به سخن مشغول شدم. زاغی بیامد و آنرا در ربود و بیرد. پدرم کسان فرستاد تا در طلب او برفتند و نیافتند^{۱۶}. بعد از مدتی آنرا در دکان^{۱۷} صرافى بیافتند از صرافان بغداد و به پانزده هزار درم^{۱۸} باز خریدند و به نزدیک من آوردند. من بخندیدم. گفت: موجب خنده

(۱) مپ: ۲- و اجازت یافتم. (۲) مپ: ۲- و مطلوب خاطر خود. (۳) مپ: ۲- و به خدمت ابودلف پیوستم و. (۴) مپ: ۲- حق من بشناخت. (۵) مپ: ۲- ساخته شدم و. (۶) متن و مپ: ۲- پیدا. (۷) مپ: ۲- بود. (۸) مپ: ۲- و او حق.... می داشت. (۹) مپ: ۲- در پرده. (۱۰) متن: من. (۱۱) مپ: ۲- موافقتی و. (۱۲) مپ: موافقت عظیم افتاد و الفت سخت بسیار ظاهر شد. (۱۳) مپ: ۲- خود. (۱۴) مپ: لقلقه. (۱۵) متن: بردم. (۱۶) متن: ۲- و نیافتند. (۱۷) مپ: ۲- به دست. (۱۸) متن: دینار. (۱۹) متن و مپ: بخیریدند.

چیست. گفتم: مرا از برای آن عقد پنج هزار درم^۱ بر آن صراف باقی است. و حکایت باز گفتم. دختر بخندید و گفت: این حکایت مرکل عقلا را پسندیده است که آنچه دست قضا در پس پرده تقدیر نهان دارد هیچ دیده آن را^۲ نبیند.

بیت

خدای را به همه حال زیر پرده غیب

خزینه‌های علوم است و گنج‌های حکم
حکایت (۹) ابوالحسن عبدالله انطاکی^۴ حکایت کند که من در دیوان اسحاق ابراهیم مصعب^۵ تحریر می کردم و یکی بود از معارف دیوان بوغالب نام و مرا با وی دوستی بود و پیوسته باهم بودیم^۶. قضا را طایفه‌ای از یاران و هم کاران بوغالب در دیوان تزویری کردند و چیزی از مال اسحاق بردند. چون او را معلوم شد ایشان را طلب کردند^۷. بعضی به دست آمدند^۸ و بعضی بگریختند. ابوغالب هم بگریخت و در موضعی پنهان شد. چون اسحاق آن طایفه را که گرفته بود برنجانید ابوغالب^۹ از بغداد^{۱۰} به مصر رفت و آن چه داشت خرج کرد و در دیوان مصر او را^{۱۱} کاری میسر نگشت^{۱۲}. او حکایت کرد که چون تمامت آنچه بود خرج کردم و هیچ نماند عظیم دلتنگ شدم و حیرت

(۱) مپ: ۲. و مج: پنجاه دینار. بنیاد: هزار دینار. (۲) مپ: ۲. - این حکایت مرکل عقلا را پسندیده است که. (۳) مپ: ۲. هیچ دیده را آن. (۴) مج: بسطامی. (۵) متن: + طاهری. مج: + طاهر. (۶) مپ: ۲. - و پیوسته باهم بودیم. (۷) مج: و ایشان را طلب کرد. (۸) متن: آوردند. مپ: ۲. آمد. (۹) مج: + بترسید. (۱۰) متن: - و در موضعی پنهان از بغداد. (۱۱) متن: - مصر او را. (۱۲) مپ: ۲. - و در دیوان میسر نگشت.

بر من مستولی شد و ندانستم که چه حیلت سازم. روزی غلام را گفتم که آسترجه من به بازار برو و بفروش و طعام آر تا به کار بریم. چون غلام را بفروستادم عظیم دلشنگ شدم و گفتم امروز هر چه گونه که بود قوتی به دست آمد، فردا چه توان کرد.^۱ من درین تفکر بودم ناگاه^۲ موشی دیدم که از سوراخ^۳ بر آمد و درستی زر برون آورد و بنهاد و همچنین مراجعت می کرد و زر می آورد^۴ چندان^۵ که سی درست زر برون آورد و بنهاد^۶ و ساعتی بر آنجا غلطید و بازی کرد^۷. چون^۸ خواست که باز گردد و در سوراخ رود و زر ببرد^۹ من از جای برخاستم و بانگ بروی زدم. موش بگریخت و زر بر جای بماند. من آن را^{۱۰} برداشتم. درین^{۱۱} حال^{۱۲} غلام از بازار^{۱۳} باز آمد و طعام بیاورد و بخوردیم. زر به غلام دادم و حال با وی تقریر کردم و گفتم: برو و دیناری بده و بیل و میتینی بخر و^{۱۴} بیار. غلام به بازار شد و بیل و میتینی^{۱۵} بیاورد و سوراخ موش^{۱۶} بکندیم. دیگری مسین یافتیم پر زر. آن را در تصرف آوردیم و از اتفاق نیک^{۱۷} خبر رسید که والی بغداد، اسحاق را وفات رسید. غلام گفت: مصلحت آن است که این زر را به بازار گانان^{۱۸} دهیم تا اینجا بستانند و به بغداد باز رسانند^{۱۹}. پس یک هزار دینار به جهت اخراجات خود باز گرفتیم^{۲۰} و باقی به سفته^{۲۱}

- (۱) مپ ۲: - و حیرت چه توان کرد. (۲) متن و مچ: که.
 (۳) مپ ۲ و مچ: سوراخی. (۴) مپ ۲: مراجعت کرد و دیگر بیاورد.
 (۵) متن: چنان. (۶) مپ ۲ و مچ: - و بنهاد. متن +: و همچنین مراجعت می کرد و زر می آورد. (۷) متن و مچ: می کرد. (۸) متن و مپ ۲: - چون.
 (۹) مپ ۲: خواست که زر باز سوراخ برد. مچ: خواست که باز بر آنجا نقل کند و باز برد. (۱۰) متن: - آنرا. مچ: زر بتمام. (۱۱) متن: این.
 (۱۲) مپ ۲: - درین حال. (۱۳) متن: - از بازار. (۱۴) متن و مچ: بخر و. (۱۵) مپ ۲: غلام برفت و بخرید و. (۱۶) مچ: - را. (۱۷) مپ ۲: هسنه.
 (۱۸) مچ: به بازار گانی سفته. (۱۹) مچ: باز ستانیم. (۲۰) مپ ۲: - باز گرفتیم. مچ: ستدیم. (۲۱) مپ ۲: به ایشان.

دادم و قبض^۱ بستدم و بعد از یأس و حرمان خسدای عزوجل توانگری
مرا چنین سبب ساخت و چنین لطیفه پدید آورد تا عالمیان را معلوم
شود که توانگر به حقیقت خدای است.

حکایت (۱۰) حسین موسی می گوید وقتی براهواز گذر^۲ کردم
احمد مسروق صاحب دیوان خطه بود. روزی چند در خدمت او مقام
کردم و از محاوره^۳ او مؤانست طلبیدم^۴. روزی در اثنای محاوره گفت:
مرا واقعه‌یی عجب^۵ افتاد. وقتی من بر سر عمل اسحاق ابراهیم رفته بودم و
در^۶ خدمت او می‌آسودم. و چون وی^۷ به جوار رحمت آفریدگار انتقال کرد،
من محروم بماندم و ضعف دل من به ضعف^۸ تن سرایت کرد^۹ و رنجوری
کشیدم^{۱۰} و از آن ملالت مدت‌ها^{۱۱} برآمدم^{۱۲}. رفیقی داشتم که تیمارکار من
داشتی^{۱۳} او را از^{۱۴} ملازمت من سامت^{۱۵} آورد و به جانب سر من رأی^{۱۶} رفت
به خدمت فتح بن^{۱۷} خاقان^{۱۸} و حال او آنجا منتظم گشت و به من نامه نوشت
و مرا استدعا کرد و چون^{۱۹} خرج يك روزه نداشتم سفر و حرکت میسر
نمی‌شد و مجال انتقال نمی‌بود^{۲۰}. درین اندیشه می‌بودم^{۲۱}. روزی زنی مرا
ضیافت کرد و گفت: بطنی فربه دارم و او را به جهت تو بریان می‌کنم^{۲۲} و

(۱) می‌وینیاد + بازرگانان. (۲) می: + ی. (۳) می: ۲- و از محاوره...
طلبیدم. (۴) متن عجیب. (۵) متن: از. (۶) متن:
او. (۷) متن: - من به ضعف. (به) (۸) می: ۲- و در خدمت او می‌آسودم...
سرایت کرد. (۹) می: ۲: رنجور شدم + و چون اسحاق ابراهیم وفات کرد من
محروم بماندم. می: رنجور شدم. (۱۰) متن: مدت‌ها. (۱۱) متن: نکردم.
می: ۲- و آن ملالت مدت‌ها برآمدم. (۱۲) می: ۲: که تیمارکار من داشتی.
می: که تیماری کردی. (۱۳) می: ۲: و از. می: اواز. (۱۴) می: ۲: مسامت.
(۱۵) می: ۲- رأی. (۱۶) متن و می: - رفت. (۱۷) متن: - بن. (۱۸) می: +
برفت. (۱۹) متن و می: ۲: وجوه. (۲۰) متن: انتقام. می: ۲- و مجال
انتقال نمی‌بود. (۲۱) متن: + که. (۲۲) متن و می: - می.

کنیز کان برای تو سماع کنند تا ساعتی دلت بگشاید^۱. اجابت^۲ کردم^۳ و به وثاق او رفتم و آن بط را بسمل کرد و چون حوصله او بشکافتند لعلی از حوصله او برون آمد. آنرا به من نمود. گفتم: سنگی^۴ است که خورده باشد^۵ برزعم آنکه مگردانه است^۶. پس آن سنگ^۷ از آن زن بستم و او در آن مضایقت نکرد و روز دیگر آنرا به نزدیک^۸ جوهری بردم به آب گرم بشت و حل کرد^۹ و جلایی بسداد و به صدوسی دینار به جهت من بفروخت. من از آن وجه اسبی خریدم و به خدمت فتح^{۱۰} خاقان آمدم و درگاه او را ملازم گرفتم^{۱۱}. روزی ابونوح مرا گفت تو احمد مسروق هستی؟ گفتم: بلی احمد مسروقم. گفت: به جهت توشغلی مهیا کرده ام باید که شرط آن نکو به جای آوری. پس مرا به خدمت متوکل بردند و عمل اهواز مرا^{۱۲} فرمود و به جهت ساختن^{۱۳} اسباب راه^{۱۴} سی هزار درم فرمود و اسباب من منتظم گشت و چون به وداع او رفتم حکایت آن زن و بط و لعل بازاراندم. گفت: چون آفریدگار کارسازی^{۱۵} کند اسباب از جایی پدید آورد که وهم هیچ آدمی زادبدان نرسیده باشد. پس گفت: مرا وقتی مثل این واقعه افتاده است. من از سفری می آمدم به دیهی رسیدم و در آن دیه دبستانی نزه بود^{۱۶} و حوضی در میان پراز آب زلال^{۱۷}. از طراوت و لذت آن متحیر

- (۱) متن: + به. (۲) متن: + مقرون. (۳) مپ: ۲- اجابت کردم. (۴) متن: سنگ. (۵) مپ: ۲: خورده و فروبرده. (۶) مپ: ۲- برزعم... است. (۷) متن و مپ: ۲- آن سنگ. (۸) مپ: ۲ و مج: + دوستی. (۹) مپ: ۲- و حل کرد. (۱۰) متن: - فتح. (۱۱) مپ: ۲- و درگاه... گرفتم. مج: ملازمت کردم. (۱۲) متن: - مرا. (۱۳) مپ: ۲- ساختن. (۱۴) متن: - راه. (۱۵) متن: یاری. (۱۶) متن و مج: - بود. (۱۷) مج: حوضی در میان آب او چون زلال.

بماندم^۱ وساعتی بر لب^۲ آن حوض تفرج کردم و از صفای آن آب بوم^۳ آن حوض پدید بود و در زیر آن خرقه‌یی دیدم چیزی^۴ در آن بسته. دست فراز کردم و آن خرقه بر آوردم و در آنجا سیصد دینار زر سرخ بود، برگرفتم و مبلغی^۵ کار من بدان^۶ راست شد و شکر باری تعالی کردم^۷.

حکایت (۱۱) مؤلف کتاب^۸ قاضی تنوخی گفت: یکی از دوستان من چنین نقل کردی که وقتی برخوان عبدالله تستری نشسته بودم و او امیر بصره بود^۹ و بره‌یی شیرمست بریان کرده بودند پیش او^{۱۰} نهاده، چون او دست بر آن نهاد^{۱۱} روغن از آن روان شد، آب در چشم آورد و در^{۱۲} سجده شکر افتاد^{۱۳} و آن بریان را فرمود تا با نانی چند^{۱۴} به درویشان دادند. پس گفت این ساعت مرا از اوایل سخت^{۱۵} خود^{۱۶} یاد آمد که در آن وقت که در بغداد بودم و از دست تنگی^{۱۷} عالم بر من چون دیده مار و دل مورتنگ بود^{۱۸} و از معلومات هیچ نداشتم. روزی به در خانه خود نشسته بودم و فکرت بر گشایش کار خود^{۱۹} بسته. دوستی بر رسید

(۳) مپ ۲:- از طراوت ... بماندم. (۲) متن: - لب. (۳) مپ: + ته. (۴) مپ: + روی. (۵) مپ: و بدان مبلغ. مپ ۲:- مبلغی. (۶) مپ:- بدان. (۷) متن و مپ:- و شکر باری تعالی کردم. (۸) مپ: + گوید که. (۹) متن: - و او امیر بصره بود. مپ ۲: و به جهت امیر بصره. بنیاد: و او را امیر مصر. (۱۰) مپ: من. (۱۱) مپ: چون من دست دراز کردم و آن بره را بشکستم. (۱۲) مپ ۲: و مپ: - در. (۱۳) متن و مپ ۲: مپ: بیاورد. (۱۴) متن: + نهادند و. مپ: و فرمود تا بریانی چند دیگر نهادند و. (۱۵) مپ: محنت (۱۶) متن: - خود. مپ ۲: این ساعت مرا از آن. (۱۷) مپ: تنگدستی. (۱۸) مپ ۲: - و از دست ... تنگ بود. (۱۹) مپ ۲:- خود.

و گفت امروز به^۱ مهمان تو آمده‌ام^۲ تا ساعتی باهم مؤانستی طلبیم^۳. گفتم: بسم الله. او را^۴ در آوردم و در خانه بنشاندم و نزدیک مادر رفتم و حکایت حال^۵ تقریر کردم. مادر گفت: سهل است این مقنعه^۶ من^۷ به بازار برو و بفروش و از بهای^۸ آن مهمان داری کن. من مقنعه^۹ مادر^{۱۰} بفروختم و اسباب ضیافت^{۱۱} مهیا گردانیدم و در اثنای آن^{۱۲} گربه‌ای فربه از وثاق همسایه در آمد^{۱۳}. جوانی و بی باکی مرا بر آن آن داشت که آن گربه را^{۱۴} بریان کردم^{۱۵} و پیش مهمان آوردم. و امروز آفریدگار عالم مرا ازان ورطه^{۱۶} خلاص داد. شکر نعمت می گزارم و^{۱۷} استغفار از آن حالت می کنم. پس بفرمود تا مالی خطیر بیاوردند و آنرا دو قسم کرد و یک قسم به مستحقان داد و دیگر^{۱۸} قسم به مکه فرستاد. فائده این حکایت آنست که صاحب دولت چون به موافقت بخت به تخت^{۱۹} دولت^{۲۰} بر آمد در روز دولت بایسد که شب محنت را فراموش نکند و همواره شاکر^{۲۱} نعمت باشد تا^{۲۲} به وسلیت آن شکر، نعمت^{۲۳} بروی^{۲۴} زیادت شود. قال الله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم^{۲۵}.

(۱) متن: - به. مج: من. (۲) مج: آمدم. (۳) مپ: ۲. - تا ساعتی... طلبیم
(۴) مج: + درون. (۵) مپ: ۲. حال حکایت. (۶) مپ: ۲. - من. (۷)
مپ: ۲. - بهای. مج: به بها. (۸) مپ: ۲. من آنرا. مج: آن مقنعه به بازار بردم و.
(۹) مج: + را. (۱۰) مج: این + حال. (۱۱) مج: + جنون (۱۲)
متن و مج: + بسمل کردم و. (۱۳) مج: نهادم. (۱۴) مج: + هایل.
(۱۵) مپ: ۲. - شکر نعمت می گزارم و. (۱۶) متن و مج: یک. (۱۷) مپ
۲. - به تخت. (۱۸) متن: - دولت. مج: به موافقت اقبال به تخت بخت.
(۱۹) مج: در شکر. (۲۰) متن و مج: و. (۲۱) متن: نعمت
شکر. (۲۲) متن: - وی. مپ: ۲. - بروی. (۲۳) متن و مپ: ۲. - قال...
لازیدنکم.

حکایت (۱۲) مؤلف کتاب می گوید که در جوار من از بزرگ-
زادگان^۱ بغداد جوانی بود^۲ میراث مادر و پدر^۳ را^۴ به تماشا و لهو، تر کرده^۵
و خشک فرو مانده. دست او از نقود و عروض چون کیسه^۶ مفلسان^۷ تهی و
روز او از محنت فقر چون کاسه^۸ میخلان^۹ سیاه. مگر^{۱۰} اهل او را^{۱۱} طلق مخاض
می رنجانید و به جهت رعایت حال او جمعی از زنان معتمد^{۱۲} حاضر آمدند.
شوهر را گفت: آخر ما را^{۱۳} درین محنت^{۱۴} ما حضری باید که پیش حاضران
توان نهاد. بیچاره^{۱۵} متحیر^{۱۶} از خانه برون آمد و با چشمی گریان^{۱۷} به کار
دجله شد و ساعتی^{۱۸} متأمل می بود که^{۱۹} پیکي از راه برسید و پهلوی وی
بنش و نامه ها داشت به وی نمود که آن عنوان^{۲۰} را بخوان^{۲۱}. جوان^{۲۲} عنوان^{۲۳}
نامه به نام خود دید گفت: این^{۲۴} نامه به نام من نوشته اند و صاحب این نام
منم. قاصد گفت: ترا کسی می شناسد؟ گفتم: بلی. او را به نزدیک معارف
شهر بردند تعریف کردند. پس گفت در^{۲۵} این نامه سفته است از پسر عم تو
فلان کس که ساکن دینور بوده است. اینک بستان و او^{۲۶} ازین سرای فنا
به دار بقارت و وصایا^{۲۷} کرد به^{۲۸} یکی از معارف دینور که مرا برادرزاده ای-

- (۱) مج: - زادگان. (۲) مپ: + مج: + که. (۳) مج: + خود. (۴)
مپ: - را. (۵) مپ: + بود. (۶) مج: کیشه. (۷) مپ: + از درم.
(۸) متن و مج و بنیاد: مدخلان. (۹) مپ: - مگر. مج: کمر. (۱۰) متن: + از.
(۱۱) مج: - معتمد. (۱۲) مج: - ما را. (۱۳) مپ: + معنی. (۱۴)
مج: + شوهر. (۱۵) مپ: + وار. (۱۶) مپ: - و با چشمی گریان. مج:
+ چون جیحون. (۱۷) مج: + بر سر جسر. (۱۸) مپ: + ناگاه.
(۱۹) مج: عنوانات. (۲۰) مپ: + بخواند. (۲۱) مپ: - جوان. مج:
چون. (۲۲) مپ: + بنیاد: یکی. (۲۳) متن و مج: + یک. (۲۴) متن و مپ: - ترا
کسی می شناسد... پس گفت در. (۲۵) متن و مج: - اینک بستان و او. (۲۶) مپ:
+ مج: وصیت. (۲۷) مج: که.

است در بغداد^۱ میراث من به وی تسلیم کنید آنچه نقد بود هفتصد دینار سفته کرده اند^۲ درین نامه^۳. چون نامه بخواندم در آنجا نبشته بود^۴ که باید که به دینور آید تا اسباب و صنایع را تیمار دارد. آن زر بستدم و هم در روزه آن قاصد را تکلفی^۵ واجب^۶ دیدم^۷ و اسباب خانه و ترتیب معاش^۸ ایشان^۹ ساخته گردانیدم و هم در آن هفته^{۱۰} به دینور رفتم و مستغلات^{۱۱} جمله بفروختم و به قدر ده هزار دینار زر نقد^{۱۲} به من رسید و از آنجا مسرور و خرم باز گشتم تا عاقلان را معلوم گردد که گشاینده ابواب رحمت و فرستنده اسباب نعمت جز فضل الهی^{۱۳} و رحمت نامتناهی نیست چنان که گفته اند

بیت

منتظر این و آن مباش که ایزد کار تو بسی رنج و انتظار بسازد
طاعت او را تو بنده وار بسر بر تا همه کارت خدای وار بسازد
چون کتاب الفرج بعد الشدت انواع این حکایات را شامل است
درین باب برین قدر اختصار افتاد و هیچ فرجی بعد از شدت^{۱۵}، فرجی بعد
از محنت و وصول^{۱۶} غنا^{۱۷} پس از مذلت حاجت و نیاز و حصول منی^{۱۸}

- (۱) مج: و در بغداد است. (۲) متن: حصه اند. مپ: ۲: هفتصد دینار بود.
(۳) مپ: ۲: درین نامه. (۴) متن و مج: بودند. (۵) مج: + روان شدم.
(۶) مج: تکلیف. (۷) مپ: ۲ و مج: - واجب. (۸) مپ: ۲ و مج: کردم.
(۹) مج: + و انتعاش. (۱۰) مپ: ۲: - و ترتیب... ایشان. (۱۱) متن و
مپ: ۲: روز. (۱۲) بنیاد: + املاک و اسباب. مج: + بسیار بود. (۱۳) مپ: ۲ و مج:
- زر نقد. (۱۴) متن و مپ: ۲: - الهی (۱۵) متن: بعد الشدت.
(۱۶) متن: وصولی. (۱۷) مج: عینیتی. بنیاد: عینی. (۱۸) متن: معنی.
مج: امنیتی. بنیاد: تمنی.

بعد از نومیدی دراز مر ارباب فضل و اصحاب^۱ دانش^۲ را چون ادراك
سعادت خدمت حضرت جلال^۳ آخداوند خواجۀ جهان و دستور صاحب قران
نظام الملك، قوام الدوله والدين، ملك ملوك الوزراء، قدوة صدور العالم، ملجأ كبار
العرب والعجم، المخصوص بمكارم الاخلاق ومحاسن الشيم، ابوالمكارم
والمعالی، محمد بن ابی سعد الجنیدی^۴ نیست. صاحب قرانی که تا دست دولت
وزارت پیش نهاد، عطارد چون قلم کمر خدمتش بست و تا عنان یکران
از برای ضبط ممالك جهان در دست گرفت، ظلم^۵ پای در رکاب آورد.

بیت

خدا یگان وزیران نظام ملك جهان
که تیغ تیزش در چشم فتنه خواب آورد^۶
-وام دین محمد محمد بسعد
که در نهاد^۷ زمین هیبتش شتاب آورد
ز ماهتاب مسلم شدست^۸ نوری از آن^۹
که نور رایش در نور ماه تاب^{۱۰} آورد
چو دید گوهر تیغش فلك به چشم نجوم
ز ابر بر رخ خود از حیانقاب آورد

(۱) متن: + خداوند. (۲) مج: + و خداوندان احسان. (۳) مپ: ۲: - جلال. (۴) متن: + لازال فی عزه صفت له نظامها ودوله صفت علیه عظامها. مپ: ۲: + لازال فی عبره صفت له نظامها والدوله علیه عظامها. (۵) مج: خلل. ۶ متن و مپ ۲ و بنیاد این بیت را ندارد. (۷) مپ: ۲: نهال. (۸) مج: - است. (۹) مج: ز آن. (۱۰) متن: ماهتاب. مج: آفتاب.

شگفت نیست کہ روز^۱ خطا شود تیرہ^۲

چورای روشن او از خطا صواب آورد

ہر آن سؤال کہ در ملک بود مشکل چرخ

زبان تیغ جوابش از آن جواب آورد

بقاش باد کہ در خاک ہند از آتش تیغ

زبان ہیبت بر روی ملک^۳ آب آورد

(۱) میج: اورا (۲) میج: نیزہ. (۲) میج: را. (۳) میج: زمان ملک ز ہیبت بروی.

باب هشتم

از قسم چهارم

در ذکر جماعتی که از دست^۱ دزدان خلاص^۲ یافتند^۳

چون مقررست که دل‌های بندگان در قبضه قدرت خداوندست چنانکه^۴ سید المرسلین صلعم فرموده است که قلب المؤمن بین الاصبغین من اصابع الرحمن، هر کس که در دست شریری فتان گرفتار شود بروی واجب بوده که دل بر حضرت^۵ آفرید گار صافی گرداند تا دل سنگین آن مفسد را کمال رحمت الهی بروی رحیم^۶ کند و علف و حرق^۷ او^۸ به لطف و عطف بدل شود. و این باب مشتمل است بر حکایات کسانی که در^۹ دست شریران

(۱) مج: - دست. (۲) مج: خلاصی. (۳) مپ: ۲: + به برکت صدق ایشان.
← تنوخی / باب الحادی عشر / ص ۳۲۹. دهستانی / باب یازدهم / ص ۱۰۲۹.
(۴) مپ: ۲: و. (۵) متن: شود. (۶) مج: + باری. (۷) متن و مپ: ۲
و بنیاد: رحم. (۸) مج: حرف. (۹) متن و مپ: ۲ و بنیاد: - او.
(۱۰) متن: بر: مج: به.

بدکردار و دزدان راهدار در ماندند و به لطایف^۱ حیل^۲ و^۳ عنایت الهی خلاص یافتند و بمشیة الله و عون^۴.

حکایت (۱) دعبل^۵ خزاعی می گوید وقتی من در مدح^۶ خاندان پیغیر و واقعه کربلا قصیده ای پرداخته بودم که مطلع آن قصیده این بود

شعر^۷

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات^۸
این قصیده^۹ به خراسان بردم و بر علی بن موسی الرضا^{۱۰} بخواندم در وقتی که او^{۱۱} در خراسان نایب امیرالمؤمنین مأمون بود. او مرا تشریف فایز داد و گفت: زینهار که تا من ترا نگویم^{۱۲} این قصیده را که^{۱۳} انشا کرده ای

(۱) مج: لطف. (۲) متن و مج: حیل. (۳) مج: و. (۴) متن: +
والسلام. مپ ۲ و بنیاد: بمشیة الله و عون. (۵) ← تنوخی / ص ۳۲۹.
دهستانی / باب یازدهم / حکایت اول / ص ۱۰۳۵. (۶) متن: - مدح.
(۷) مپ ۲: بیت. (قصیده دعبل پنجاه و سه بیت است به نام تأییدة الکبری و در نهایت استواری و روانی و مشحون از اخلاص و ارادت.

ولادت ابوعلی دعبل بن علی بن رزین بن سلیمان خزاعی را ۱۴۸ و وفات او را ۲۴۶ نوشته اند ← الشعر والشعرا. و قیات. تنوخی داستان دعبل و دزدان جامه و خواسته او را در باب یازدهم از کتاب الفرغ بعدالشد نقل کرده است و تنها بیتی و مصرعی از قصیده او را آورده است. مصرع اول مطلع و بیتی از میانه که درست نمی نماید. دهستانی نیز ترجمه حکایت را آورده است بنا نقل مطلع و بیتی از میانه قصیده دعبل).

(۸) دهستانی: و مهبط وحی موحش العرصات. نسخه ها: معفر العرصات. (۹) مج: + را. (۱۰) متن و مپ ۲: رضا (۱۱) مپ ۲: - او. (۱۲) متن و مپ ۲: + که. (۱۳) متن و مپ ۲: - را که.

انشا نکنی^۱. چون امیرالمؤمنین را^۲ از آمدن من خبر شد مرا طلب فرمود^۳. و چون در^۴ موقف خلافت بایستادم با من عتاب فرمود و گفت^۵: بیامدی و مرا از آمدن خود اعلام ندادی! پس فرمود که قصیده مدارس آیات بر خوان. گفتم: من این قصیده نمی دانم و یاد نمی دارم^۶. بفرمود تا علی بن موسی الرضا رضع را بخوانند و با وی عتاب فرمود که دعبل به خدمت تو آمد و ما را از آمدن او^۷ اعلام نفرمودی^۸ پس گفت: او را اشارت^۹ فرمای^{۱۰} تا آن قصیده مدارس آیات برخواند. دعبل می گوید من قصیده خواندن گرفتم^{۱۱} و چون بدین بیت رسیدم.

شعر

فآل رسول الله نحف جسومهم^{۱۳} و آل زیاد غلظ^{۱۴} القصرات^{۱۵}
و آل زیاد فی القصور مصونة^{۱۶} و آل رسول الله فی السفوات^{۱۸}

(۱) میج: مکن. بنیاد: زنهار که این قصیده که نظم کرده ای انشاء آن نکنی..
(۲) متن: - را. میج: مأمون را. (۳) میج: + بفرمود که در آید
(۴) میج: به. (۵) میج: + که. (۶) میج: ۲: - و یاد نمی دارم. بنیاد: - فرمود که قصیده... نمی دارم. (۷) میج: ۲: - از آمدن او. (۸) میج: ۲: ندادی.
(۹) میج: ۲ و میج: - اشارت. (۱۰) میج: ۲: بگوی. (۱۱) میج: آغاز کردم.
(۱۲) میج: و آل. (۱۳) تنوخی: هبل لی رقابهم. دهستانی: هلب رقابهم (نسخه بدل: نحف) (۱۴) نسخه بدل دهستانی: علت، اعظم. نسخه های جوامع: غلط. (۱۵) میج: - (و آل... القصرات). تنوخی: و آل زیاد غلظ الرقاب (!) (دهستانی این بیت را به نظم فارسی چنین آورده است: گردن آل پیمبر شد ز باریکی چوموی فربه و استبرگشته گردن آل زیاد). (۱۶) دیوان دعبل: بنات. (۱۷) میج: ۲: مطمونه. (۱۸) تنوخی و دهستانی این بیت را نیاورده اند.

امیر المؤمنین^۱ را^۲ آب از دیده روان گشت^۳، پس مرا پنجاه هزار درم فرمود و من از علی موسی الرضا^۴ پیراهنی اقتراح کردم که لباس^۵ اندام مبارک او بوده^۶ باشد و او مرا رد نکرد و^۷ پیراهنی داد و من آنرا به جهت جامه آخرت نگاه داشتم. و چون عزیمت مراجعت کردم فضل سهل مرا اسبی^۸ بادپای^۹ رهسوار داد و من بر آن اسب^{۱۰} سوار شدم و با کاروان روی^{۱۱} به عراق نهادم^{۱۲}. چون به نزدیک زمین^{۱۳} عراق^{۱۴} رسیدم ناگاه جماعتی از راهداران بر ما زدند^{۱۵} و ما را فرو گرفتند و تمامت اموال ما^{۱۶} بستند و خلقی^{۱۸} را از اهل کاروان^{۱۹} خسته و مجروح گردانیدند و من آنچه داشتم همه^{۲۰} ببردند و اگر چه بسیار مال و نعمت من برده بودند مرا^{۲۱} از آن هیچ^{۲۲} تأسف نبود که از^{۲۳} آن پیراهن علی الرضا^{۲۴} چه مال به دست آمدی و لکن این دولت به^{۲۵} زر و سیم حاصل نشدی^{۲۶}. ساعتی بود، مهتر دزدان را دیدم جوانی خوب روی براسبی^{۲۷} که از آن^{۲۸} من بود^{۲۹} سوار شده و در میان آن کاروان

- (۱) بنیاد: مامون. (۲) متن و مپ: ۲ و مچ: - را. (۳) مچ: کرد. (۴) متن و مپ: ۲: رضا. (۵) متن: دناس. مچ: مماس. مپ: ۲: لباس. (۶) مپ: ۲: پوشیده. (۷) مپ: ۲: - مرا رد نکرد و. (۸) متن: اسب. (۹) مچ: پای باد. (۱۰) مپ: ۲: - من بر آن اسب. (۱۱) مپ: ۲: - روی. (۱۲) مپ: ۲: آمدم. (۱۳) مپ: ۲: - زمین. (۱۴) مچ: به زمین عراق نزدیک. (۱۵) مپ: ۲: - از راهداران بر ما زدند. (۱۶) مپ: ۲: + دزدان. (۱۷) متن: + را. (۱۸) مپ: ۲: طایفه. مچ: خلق. (۱۹) مپ: ۲: - از اهل کاروان. (۲۰) مچ: + از من. (۲۱) مپ: ۲: - آنچه داشتم همه... بودند مرا. مچ: + بر هیچ چیز: (۲۲) مچ: چندان.. (۲۳) متن: - از. (۲۴) متن: علی موسی رضا. مپ: ۲: - علی الرضا. (۲۵) متن: - به. (۲۶) مپ: ۲: - چه مال... نشدی. (۲۷) مپ: ۲: - اسب. (۲۸) مپ: ۲: - که از آن. (۲۹) مپ: ۲: - بود.

می راند و این قصیده که من گفته بودم که: «مدارس آیات^۱» می خواند. من پیش او^۲ آمدم و خدمت کردم و گفتم: خداوند را معلوم هست که این قصیده که گفته است؟ بانگ بر من زد و گفت: ترا با این فضول^۳ چه کار؟ من گفتم: مرا غرضی درین متعلق است و^۴ همانا که گوینده این قصیده منم^۵، من دعبل خزاعیم^۶ و اگر باور نمی داری از اهل کاروان پیرس تا ترا صدق این سخن روشن شود^۷. و چون این بشنید از اسب فرود آمد و مرا در کنار گرفت و یاران خود را گفت که تا تمام^۸ آنچه از کاروان سنده اید^۹ جمله بساز دهید^{۱۰} و یک درم سیم^{۱۱} از هیچ کس نستانند. و به برکات مدح خاندان^{۱۲} رسول صلی الله علیه و سلم^{۱۳} من و یاران که^{۱۴} در آن کاروان بودند^{۱۵} سلامت یافتند^{۱۶}. و^{۱۷} کاروانی که بدرقه او^{۱۸} ثنای اهل بیت پیغمبر ص^{۱۹} باشد از شر دزدان در^{۲۰} امان^{۲۱} سلامت باشد و از حوادث زمان امان یابد^{۲۲}.

- (۱) مپ ۲: - که مدارس آیات. (۲) مج: پیش تر شدم و. (۳) مج و بنیاد: فضولی. (۴) مپ ۲: - مرا غرضی درین متعلق است و. (۵) مج: + مرا گفت چه هرزه می گویی این قصیده را. (۶) مج: - من. (۷) مپ ۲: - من دعبل خزاعی ام. (۸) مپ ۲: - تا ترا صدق... شود. مج: صدق سخن من روشن شود. (۹) متن: که تمامت. مپ ۲: - تا تمام. (۱۰) مج و بنیاد: بودند. (۱۱) مج و بنیاد: دادند. (۱۲) متن: - سیم. (۱۳) مج: + حضرت. (۱۴) متن: - صلی الله علیه و سلم. (۱۵) بنیاد: هر که. (۱۶) مپ ۲: - که در آن کاروان بودند. مج: + از دست آن شریران. (۱۷) مپ ۲: یافتیم. مج: خلاص یافتیم. (۱۸) مج: + و درین حکایت اشارتی است که در. (۱۹) متن و مپ ۲: - او. (۲۰) مپ ۲: پیغامبری. بنیاد: پیغمبر ص. (۲۱) مج: - در. (۲۲) مج: + می یابد. (۲۳) مپ ۲: - و از حوادث زمان امان یابد. مج: + در دلی که بدرقه او محبت خاندان نبوت بود اگر از شر حوادث زمان در امان مانده عجب نبود.

حکایت (۲) یکی از سیاحان جهان^۱ حکایت کرد که روزی در راهی می‌رفتم با مردی همراه شدم. آن مرد گفت: عزم کجا داری؟ گفتم: عزم^۲ سفری دارم^۳. گفت: پند من بشنو و نصیحت من استماع کن^۴ و بی همراه در هیچ^۵ چاهی مرو و بی کاروان در هیچ راهی مشو^۶ که مرا در ایام جوانی واقعه‌ای افتاد و از آن مرا تنبیهی بود. پرسیدم که آنچه واقعه بود؟ گفت: در عهد شباب و موسم جوانی^۷ و فوراً^۸ قدرت من عظیم^۹ دلیر و بی‌باک بودم و در راه‌ها تنهارفتمی و از قطاع الطريق باک نداشتمی^{۱۰} یک روز سواره به راهی می‌رفتم در بیابان کعب^{۱۱} رباطی^{۱۲} بود^{۱۳} و در آن رباط مردی رباطبان بود^{۱۴} سفاک^{۱۵} و بی‌باک. وعادت او آن بود^{۱۶} که هر^{۱۷} غریبی که^{۱۸} تنها بدان موضع رسیدی او را در رباط در^{۱۹} آوردی و نیم شب او را بکشتی و مال او^{۲۰} برگرفتی. و مدتی برین جمله می‌بود^{۲۱} و خلق را بدین مکر^{۲۲} می‌کشت و اموال ایشان می‌برد^{۲۳}. چون من به در رباط رسیدم در^{۲۴} نگریدم و مرا با اسبی^{۲۵} نیکو دید

- (۱) متن: ... که از سیاحان جهان و مسافران عالم بود (پیداست نام خاصی از متن اقتاده است). مج و بنیاد: + و مسافران عالم. (۲) مج: - عزم.
 (۳) مپ: - دارم. (۴) مپ: - و نصیحت ... کن. مج: فرما. (۵) متن: - هیچ. مپ: - در هیچ. (۶) مپ: - و بی کاروان ... مشو. مج: روان مشو.
 (۷) متن: - و. مپ: - جوانی و. (۸) مپ: فور. (۹) متن و مپ: + بود و. (۱۰) مپ: - و از قطاع ... نداشتمی. (۱۱) مج: - کعب.
 (۱۲) متن: + کرده. (۱۳) مج: دیدم. (۱۴) مپ: + و مج: بود رباطبان.
 (۱۵) مپ: عیار. (۱۶) مج: + ی. (۱۷) مج: + و وقت که. (۱۸) مج: - که. (۱۹) متن: - در. مج: فرود. (۲۰) مپ: + را. (۲۱) مپ: + همچنین می‌کرد. (۲۲) متن و مپ: - بدین مکر. (۲۳) مپ: - و اموال ایشان می‌برد. (۲۴) بنیاد: + من. (۲۵) مپ: + و لباسی.

ولباسی بغایت^۱ خوب در چشم آورد^۲ در من طمع کرد و^۳ در رباط بگشاد. من در آمدم، رباطبان^۴ شرایط خدمت و تیمار داشت همه^۵ به جای آورد واسب مرا بیست وجو و گاه داد و مرا وثاقی معین کرد و طعام و شراب آوردی^۶ و چون طعام به کار بردیم^۸ گفت: به شراب رغبت می کنی^۹ گفتیم: اگر باشد به جهت هضم طعام و طیب^{۱۰} منام مناسب باشد^{۱۱}. قدحی شراب پیش آورد و پسری داشت در غایت صباحت و نهایت^{۱۲} ملاحظت. آن پسر را پیش من فرستاد تا مرا ساقی گری^{۱۳} می کرد و بامن از راه^{۱۴} ظریفی^{۱۵} حریفی می کرد^{۱۶}. و چون قدحی چند نوش کردم مرا به پسر^{۱۷} میلانی^{۱۸} پدید آمد و به اشارت و^{۱۹} لحاظ^{۲۰} با او مغازلت و معاشرت آغاز نهادم و چون هنگام خواب آمد در خانه خواب گاه من^{۲۱} راست کرد و پسر را^{۲۲} بر در خانه بخوابانید و مرا بر پیشگاه^{۲۳} خواب گاه^{۲۴} مرتب کرد و^{۲۵} چون ساعتی برآمد من قصد آن پسر کردم به وی در آویختم و پسر وی از آن امتناع آورد من او را سوی خود کشیدم و چون با وی بس نیامدم او را بر جای خود بگذاشتم و خود بدان

- (۱) بنیاد:- بغایت. (۲) متن:- خوب در چشم آورد. مپ: ۲:- ولباسی بغایت... آورده. (۳) مج:- چون من به در... طمع کرد و. (۴) مپ: ۲: او. (۵) متن و مپ ۲ و بنیاد:- و تیمار داشت همه. (۶) متن و مپ ۲ و بنیاد:- واسب مرا... آوردی. (۷) مج:- چون. (۸) مپ: ۲: بخوردیم. (۹) مج: حاجت هست. (۱۰) متن: جانب. بنیاد: قوت. (۱۱) مپ: ۲:- به جهت... باشد. (۱۲) مپ: ۲:- صباحت و نهایت. (۱۳) متن و مپ ۲:- گری. (۱۴) مپ: ۲:- از راه. (۱۵) مپ: ۲: + و. (۱۶) مج: بود. (۱۷) متن: + بیش. بنیاد: + پیش او. (۱۸) مج: میلی. (۱۹) مج:- و. (۲۰) مپ: ۲:- مرا به پسر... الحاظ. (۲۱) مج: + و پسر. (۲۲) متن و مپ ۲:- را. (۲۳) مج: + خانه. (۲۴) متن:- گاه. (۲۵) مپ: ۲:- و مرا بر... کرد و.

موضعی که او خفته بود بخفتم^۱ و مرا^۲ از شادی عشق و^۳ غایت ذوق^۴ خواب نمی آمد. چون ساعتی برآمده^۵ رباطبان را دیدم بر مثال زبانیۀ دورخ^۶ تیغی^۷ چون زبانیۀ^۸ آنش^۹ در دست گرفته و^{۱۰} بدان خانه در آمد و از من درگذشت و بر سینه پسر نشست و کارد بر سینه او زد و او را بر زمین^{۱۱} بدوخت. من دانستم که آن بدبخت^{۱۲} قصد من داشته است^{۱۳} برفور برخاستم و شمشیر بکشیدم و بردر خانه بایستادم^{۱۴} و بانگ بروی زدم. مرد چون پسر را مرده^{۱۵} دید و مرا^{۱۶} زنده^{۱۷} حیات خود^{۱۸} را وداع کرد و به زبان تضرع گفت: وخامت عاقبت غدر^{۱۹} خود^{۲۰} دیدم و شربتی که برای تو آمیختم خود چشیدم اگر چه من^{۲۱} بر تو زهار خوردم اما تو^{۲۲} شکرانۀ سلامتی^{۲۳} خود را مرا زهارده. پس او را گفتم که کارد از دست^{۲۴} بپنداز و دست خود^{۲۵} به بند ده^{۲۶}. به ضرورت کارد^{۲۷} بپنداخت. من او را محکم بیستم و به در رباط برون آمدم^{۲۸}، و در^{۲۹} آن حال سواری چند برسیدند و من حال با ایشان حکایت

- (۱) میج و مپ ۲ و بنیاد: و پسر وی از... خفته بود بخفتم. (۲) مپ ۲: -مرا.
 (۳) مپ ۲: -شادی عشق و. (۴) میج: و نهایت غلبات نایره شهوت.
 (۵) مپ ۲: -چون ساعتی برآمد. (۶) متن و میج: -دوزخ. (۷) میج: دشنه.
 (۸) مپ ۲: -زبانه. (۹) میج: +یا چون زبان مار. (۱۰) میج: -گرفته و.
 (۱۱) میج: با کارد. (۱۲) میج: +ملعون. (۱۳) مپ ۲ و میج: داشت. متن و مپ ۲: +من. (۱۴) مپ ۲: -و بردر خانه بایستادم. (۱۵) مپ ۲ و میج: کشته.
 (۱۶) متن و مپ ۲: من. (۱۷) میج: +یافت. (۱۸) مپ ۲: -خود. (۱۹) مپ ۲: -غدر. (۲۰) متن و مپ ۲: +را. (۲۱) متن: -من.
 (۲۲) متن و میج: -تو. (۲۳) میج: +ذات. (۲۴) متن: +من.
 (۲۵) متن: -خود. (۲۶) مپ ۲: -و دست خود به بنده. (۲۷) میج: کناره.
 (۲۸) مپ ۲: -به در رباط برون آمدم. میج: از رباط بیرون شدم. (۲۹) میج: مقارن.

کردم. ایشان در رباط آمدند و تفحص کردند و مالی بی حد یافتند و در تفتیش مبالغت نمودند^۱ و در چاهی چندین کس را کشته^۲ دیدند و دانستند که آن ملعون مرایشان را کشته است و مال ایشان را برده^۳. او را قصاص کردند^۴ و مالها با هم قسمت کردند و قسم بیشتر از آن اموال به من دادند و بعد از آن عهد کردم که هرگز بی کاروان^۵ به هیچ راه نروم و بی رفیق^۶ هیچ طریق نسپرم^۷. و ازین حکایت تحقیق^۸ قول رسول صلعم ظاهر می شود که فرموده است که الرفیق ثم الطريق.

حکایت (۳) ابوعلی مقله را^{۱۰} خادمی بود او را دری^{۱۱} گفتندی^{۱۲} حکایت کرد که وقتی امیر المؤمنین متقی به رقه آمد و علی محمد مقله وزیر او بود^{۱۳} به جانب من چیزی نبشت و مرا استدعا کرد. و من چون روی به خدمت او آوردم در انشای راه جماعتی دزدان بر ما خوردند^{۱۴} صد جمازه بود و بر^{۱۵} هر جمازه ای^{۱۶} دودم دیدم نشسته^{۱۷} در يك ساعت تمامت مال ما را بیردند و خلق را برهنه^{۱۸} و رسوا بگذاشتند^{۱۹} و خوف و خطر هلاك پدید آمد^{۲۰}. من خود را چون در

- (۱) مپ: ۲- و در تفتیش... نمودند. (۲) مپ: ۲ و بنیاد: کس کشته را. مچ: - کس.
 (۳) مپ: ۲- و مال ایشان را برده. مچ: - مالك شده. (۴) مپ: ۲: بکشتند.
 (۵) مپ: ۲: همراه. (۶) مچ: + به. (۷) مپ: ۲- و بی رفیق... نسپرم.
 (۸) مپ: ۲- تحقیق. (۹) تنوخی باب یازدهم ص ۳۳۴. دهستانی باب یازدهم حکایت چهارم ص ۱۰۴۶. (۱۰) متن و مپ: ۲- را. (۱۱) دهستانی: در (تنوخی این نام را ندارد و حکایت را چنین آغاز کرده است: حدثنی حسن بن صافی مولی ابن المتوکل القاضي وکان ابوه يعرف بغلام ابن مقله) و دهستانی گفته است: در (نسخه بدل دری) خادم، مولای علی بن مقله گوید)
 (۱۲) متن: - گفتندی. مچ: خواندندی. (۱۳) متن: + و. (۱۴) متن و بنیاد: پیش ما آمدند. مچ: پیش آمدند. (۱۵) متن: - بر. (۱۶) مپ: ۲: بر جمازه نشسته. (۱۷) مپ: ۲- دیدم نشسته. (۱۸) مپ: ۲: بی چاره. مچ: + کردند. (۱۹) مچ: گردانیدند. (۲۰) مپ: ۲- و خوف... آمد.

چنگک بلا دیدم حیلتي اندیشیدم^۱ انگشترینی^۲ داشتم که^۳ نگین او^۴ از^۵ عقیق بود، آن را از انگشت^۶ بیرون کردم^۷ و قدری پنبه به دست آوردم و آن را^۸ در میان آن نهادم و^۹ دستارچه‌ای که داشتم آن را بر آنجا^{۱۰} پیچیدم و به نزدیک مهتر دزدان رفتم^{۱۱} و گفتم: مالی خطیر از آن من ببردی^{۱۲} و مرا^{۱۳} بر^{۱۴} آن^{۱۵} تأسف نیست، اکنون به خدمت تو آمده‌ام و ترا تحفه‌ای آورده^{۱۶} که در خزانه هیچ کس^{۱۷} موجود نیست و قیمت هیچ مقومی بدان نرسد^{۱۸}. گفت چیست^{۱۹}؟ گفتم: به شرطی آن را به تو دهم که مرا یک جمازه و دو مطهره آب و قدری قوت بفرمایی و بدرقه دهی^{۲۰} تا مرا به مأمن برسانند. گفت: چنان کنم. گفتم که عهدهی باید که در میان ما آید^{۲۱}. دست به من داد^{۲۲} دست او بگرفتم و با او^{۲۳} عهد کردم^{۲۴}. پس^{۲۵} انگشتری^{۲۶} از میان^{۲۷} دستارچه بگشادم و از^{۲۸} آن پنبه^{۲۹} بیرون کشیدم^{۳۰} و نگین آن را پیش

- (۱) متن: + که. (۲) مپ: انگشتری. (۳) متن: - که. (۴) مپ: آن. (۵) مپ: و مج: - از. (۶) مپ: - از انگشت. (۷) مج: کشیدم. (۸) مپ: - آن را. (۹) مپ: + در. (۱۰) مپ: - که داشتم آن را بر آنجا. مج: آن را بدان. (۱۱) مپ: پس آن را به نزد مهتر دزدان بردم. (۱۲) مپ: بردند. (۱۳) متن: - مرا. (۱۴) مپ: به. (۱۵) مج: + هیچ. (۱۶) مپ: اکنون این تحفه به خدمت تو آورده‌ام. (۱۷) مپ: خلیفه. (۱۸) مپ: - و قیمت... نرسد. مج: هیچ مقومی قیمت این نداند. (۱۹) مپ: + آن. (۲۰) مپ: قوت و بدرقه بفرمایی. (۲۱) مپ: گفتم بامن عهد باید کرد. مج: گفتم نی عهدی کن. (۲۲) متن و مج: دست به من داد. (۲۳) مپ: - دست او بگرفتم و با او. (۲۴) مپ: عهد کرد. (۲۵) مج: + آن. (۲۶) مج: انگشترین + را. (۲۷) متن: + پنبه و. (۲۸) متن: - از. (۲۹) مپ: - از میان... ان پنبه. (۳۰) مپ: آوردم. مج: کردم.

آفتاب بداشتم و شعاع آفتاب بروی تافت^۱. پس گفتم این^۲ انگشتی خلافت است و از چندین خلیفه یادگار مانده^۳ است و تا این انگشتین نباشد خلفا را^۴ کاره مقرر نشود^۵ و این نگین یاقوت رمانی است و قیمت آن صدهزار دینارست و امیرالمؤمنین مرا داده بود و برخاطر او فراموش شده و اگر تو صدق این معنی خواهی که بر تو محقق^۶ شود بفرمایی^۷ تا این را به شام برند و به جوهریان نمایند تا ترا معلوم شود که هیچ جوهری این را قیمت نتواند کرد^۸. و اگر^۹ امیرالمؤمنین را خبر شود و کس به نزدیک تو فرستد و مبالغی مال خطیر به تو دهد و از انعام خود تراغنی گرداند^{۱۰}. و^{۱۱} چندان ازین^{۱۲} افسوس و دمدمه^{۱۳} بروی دمد که درو گرفت و آن خاتم درنظار او واقعی گرفت و^{۱۴} آنرا بسته و گفت^{۱۵}: از یاران پنهان دارم^{۱۶}. و هم^{۱۷} در ساعت جمازه مهیا کرد و گفت: آنچه از^{۱۸} جامه ده تو^{۱۹} بود^{۲۰} هم^{۲۱} بستان. آنچه توانستم از جامه ها^{۲۲} بستدم^{۲۳} و مرا^{۲۴} برنشاند و با من موافقت نمود و از حالت من رقت آورد^{۲۵} و^{۲۶} يك شبانروز راه^{۲۷} مرا از

(۱) مپ: دروی افتاد. (۲) متن: این. (۳) مپ: و مچ: مانده. (۴) متن و بنیاد: را. (۵) متن: + خود. بنیاد: + خود را. (۶) متن: ندانند. بنیاد: ندارند. مپ: و تا این انگشتین... نشود. (۷) مپ: و مچ: روشن. (۸) متن و مچ: بفرست. (۹) مپ: که هیچ جوهری... نتواند کرد. (۱۰) متن و مچ: اگر. (۱۱) مپ: و از انعام... گرداند. (۱۲) مچ: + این خاتم بدست آرد. (۱۳) مچ: بس. (۱۴) مچ: ازین. (۱۵) مچ: مکر. (۱۶) مپ: و مچ: و آن خاتم.. گرفت و. (۱۷) مچ: گفتم. (۱۸) مچ: دار. (۱۹) مپ: هم. (۲۰) بنیاد: + مال. (۲۱) متن و مپ: تو. مچ: به تو. (۲۲) مچ: لا بدست. (۲۳) مچ: همه. (۲۴) مپ: از جامه ها. مچ: + نیز. (۲۵) مپ: برگرفتم. (۲۶) مپ: و مچ: بنیاد: + شتر. (۲۷) مپ: و با من موافقت... آورد. مچ: و از حالت من رقت آورد. (۲۸) مپ: + در. (۲۹) مپ: راه.

بادیه بگذرانید^۱ و^۲ به موضعی که آن را زیتونه گویند^۳ برون آورد^۴. و چون به خدمت امیرالمؤمنین بنویشتم بر آن حیلتم مرا^۵ محمدت فرمود^۶ و به تشریف او مشرف گشتم. و فایده این حکایت آنست که چون کسی به مخالف بلا^۷ آویخته^۸ شود باید که به حیل حیلتم^۹ تمسک نماید و عنان عقل از دست ندهد تا از فایده خلاص^{۱۰} محروم نماند.

[حکایت ۱۱- مردی بود در بصره که در سرای آرددادی، گفت: وقتی یکی از غربا درمی چند به من داد امانت و هر روز به قدر حاجت آرد خرج می کرد و بدان سبب مرا بسا او الفت و مصادقت پدید آمد. روزی درمی چند از جایی بیاورد. سر صندوق باز کردم و آن را در صندوق نهادم و قفلی محکم بر آن زدم. آن مرد گفت: قفل صندوق در سفر یارست و در حضر امین و در حفظ مال نایب و نافی تهمت از اهل و عشیرت. پس گفت: این قفل تو که ساخته است؟ گفتم: فلان آهنگر که در فلان محلت می نشیند. برین حدیث روزی چند برآمد. در دکان شدم. قفل باز کردم سیم در صندوق نیافتم. از غلام سؤال کردم که سیم کجا شد؟ غلام گفت: خبر ندارم. چون بر امانت غلام وثوق و اعتماد داشتم او را ساکن کردم و فکرت بر گماشتم تا مرا از حال آن مرد و پرسیدن صفت قفل گر یسار آمد. به نزدیک قفل گر رفتم و گفتم که درین روزی چند کس از تو قفلی خریده است بر شکل قفل

- (۱) متن: بگردانید. (۲) مپ: ۲- بگذرانید و. (۳) متن و مپ: ۲- که آن را زیتونه گویند. (۴) مچ: رسانید. بنیاد: و یک شبانروز... برون آورد. مچ: + و بدین حیل از آن مهملکه جان سلامت برون آوردم. (۵) متن: - مرا. مچ: مرا بر آن حالت. (۶) مچ: + و رقت آورد. (۷) مچ: بلایی. (۸) متن: ریخته. (۹) مچ: حیل. (۱۰) متن و مپ: ۲: اخلاص. (۱۱) از نسخه مچ نقل شد.

من ؟ گفت : بلی . پریر مردی غریب از من قفلی خریده است . وصفت آن بازگفت . مرا یقین شد که زر او برده است آن قفل و کلید برداشتم و در طلب او از بصره برون آمدم . از خود اندیشیدم که به جانب بغداد رفته باشد . از راه واسط روی به بغداد آوردم و چون به واسط رسیدم در طلب او به شهر در آمدم . در کاروان سرای که مسکن غربا باشد نزول کردم و چندان انتظار نمودم که سرای بسان به مهمی مشغول شد و از کلید خویش زفانه بگشادم خریطهٔ سیم خویش بمهر خود باز یافتم و سیم برداشتم سوی دجله شتافتم و هم در آن ساعت در زورق نشستم و به بصره آمدم و به برکات آن که زکات مال می‌دادم آفریدگار آن مال را به من رسانید .]

حکایت (۴) ^۱ مردی بود که او را سارخ ^۲ گفتندی حکایت کردی که وقتی عزیمت سفری کردم . گفتند در راه دزدست ^۳ و یک مردست ^۴ که تنها کاروانی را می‌زند ^۵ و کس بسا وی مقاومت نمی‌تواند کرد ^۶ . من از آن اندیشناک ^۷ بودم و چون از منزل اول برون آمدم و بدان منزل دیگر نقل کردم سواری بامن همراه شد ^۸ و سلاح تمام داشت من و او ^۹ هر دو روان شدیم . چون به میان ^{۱۰} راه برسیدیم آن مرد ^{۱۱} دزد را دیدیم براسبی خوب ^{۱۲} سوار

(۱) تنوخی / باب یازدهم / ص ۳۳۷ . دهستانی / باب یازدهم / حکایت ششم / ص ۱۰۵۵

(۲) تنوخی و دهستانی : سارخ . (نسخه بدل دهستانی : سابی ، ساع) بنیاد : تعارخ .

(۳) مج و بنیاد : دزدی ست . (۴) متن و مج و بنیاد : - و یک مردست .

(۵) مج : + او . (۶) مج : بر کاروان زند . (۷) دهستانی از قول تنوخی

گوید « که برزگیری از جملهٔ برزگران ماکه او را سارخ خواندندی حکایت کرده که

وقتی تنها از بصره بیرون رفتم و قصد موضعی داشتم ... » درحالی که تنوخی گوید

« حدثنی عبدالله بن محمد البصری قال حدثنی اکابر بنهرسایس یقال له سارخ قال خرجت

من نهرسایس الی موضع یقال له کوخ راذویه ... » (۸) مپ : متفکر . مج :

انهیشه مندی . (۹) مج : + واسبی جراره . (۱۰) مپ : - من و او

(۱۱) مپ : میانه . (۱۲) مج : - مرد . (۱۳) مج : - خوب .

شده^۱ برما برون آمد. چون سوار او را بدید بروی حمله کرد و شمشیر بروی راند^۲. دزد حمله^۳ او^۴ رد کرد و از پس او^۴ در آمد و او را شمشیری^۵ بزد و هم در ضرب اول تمام کرد^۶ و روی به من آورد و جامه های من بست و خواست که مرا نیز^۷ بکشد من گفتم: موجب کشتن من چیست. و من با تو حرب^۸ نکرده ام^۹ و او را یاری نداده ام^{۱۰} از جان من چه می خواهی^{۱۱}؟ پس بند ایزار من بستد و دست و پای^{۱۲} من محکم بیست و مرا بگذاشت و من همه^{۱۳} روز گرسنه و تشنه در آن^{۱۴} صحرامی بودم و حیل می کردم تا^{۱۵} آن بند بگشادم^{۱۶} و آهسته آهسته روان شدم. و چون^{۱۷} شب در آمد و خیل لیل تاختن آورد از دور^{۱۸} روشنایی دیدم بر اثر آن^{۱۹} برفتم. خر گاهی دیدم زده و مردی با زنی در آن جا^{۲۰} به عشرت مشغول گشته^{۲۱}. چون به در^{۲۲} خرگاه رسیدم مرا بدیدند^{۲۳}. آن^{۲۴} مرد برخاست و بانگ بر من زد و شمشیر بکشید^{۲۵} و قصد^{۲۶} من کرد و من چندان که^{۲۷} تضرع کردم مفید نبود و خواست که شمشیر بر من زند^{۲۸}. زن او

-
- (۱) مپ: ۲ بود. (۲) مج: شمشیر بر انداخت. (۳) مپ: ۲: + را. (۴) مپ: ۲: - او. (۵) مپ: ۲: زخمی. (۶) مج: - (و از پس... تمام کرد) (۷) مپ: ۲ و مج: - نیز. (۸) مپ: ۲: خصومت. (۹) مپ: ۲: نکردم. (۱۰) مپ: ۲: ندادم. (۱۱) مپ: ۲: - از جان من چه می خواهی. (۱۲) مپ: ۲: - و پای. (۱۳) متن: همان. (۱۴) متن: - آن. (۱۵) متن: + یکبار. (۱۶) مج: - و حیل می کردم ... بگشادم. (۱۷) متن و مپ: ۲: - چون. (۱۸) متن و مپ: ۲: - از دور. (۱۹) متن: + روشنایی. مج: - بر اثر آن. (۲۰) متن و مج: خرگاه. (۲۱) مپ: ۲: - گشته. (۲۲) مج: - در. (۲۳) مج: بدید. (۲۴) متن و مج: - آن. (۲۵) مپ: ۲: شمشیر برگرفت و بانگ بر من زد. (۲۶) مج: + کشتن. (۲۷) مج و بنیاد: هر چند. (۲۸) مپ: ۲: - و خواست که شمشیر بر من زند. مج: شمشیر بگذارد.

را سو گند داد که اورا در پیش من مکش. آن ظالم ناجوانمرد^۱ همان دزد بود که بامداد^۲ راه مرد زده بود. مرا از پیش خرگاه دورتر^۳ برد و خشک رودی بود در آنجا آورد^۴ و بر زمین زد و خواست که مرا^۵ هلاک کند. ناگاه آواز شیری شنید. دست آن ظالم سستی کرد بنگریست که آن شیر از کدام طرف می آید^۶ ناگاه شیر در رسید^۷ و او را از سینه من در ربود و ببرد^۸ و آن بلا را^۹ از من دفع کرد^{۱۰}. من چون آن حال بدیدم خدای^{۱۱} عزوجل را^{۱۲} شکر بسیار گفتم و شمشیر اورا برگرفتم و به نزدیک آن زن آمدم. زن پنداشت که من اورا کشته ام^{۱۳}. گفت: کشتی آن مرد را؟ گفتم^{۱۴}: خدای او را کشت^{۱۵}. پس اورا تهدید کردم و^{۱۶} دفائن او مرا نشان داد و آن مالها را^{۱۷} برگرفتم و از آن زن حال پرسیدم^{۱۸}. گفت^{۱۹}: من از فلان دیهم و مرا اینجا به غلبه^{۲۰} آورده است و تا این ساعت^{۲۱} اسیر بوده ام. پس^{۲۲} او را به جایگاه خود باز رسانیدم و آفریدگار تعالی بر من ببخشد و مرا خلاص داد^{۲۳}.

- (۱) مپ ۲:- ناجوانمرد. (۲) مج:- بامداد. (۳) مپ ۲:- تر. (۴) مپ ۲:- آورد. (۵) مج: ما را. (۶) متن: شیر. (۷) متن و مپ ۲:- شیری شنید.... می آید. (۸) متن و مج: درآمد. (۹) مپ ۲:- و ببرد. (۱۰) مپ ۲:- را. (۱۱) مج: در ربود و آن مرد ظالم از آن شیر دفع شد. (۱۲) مپ ۲ و مج: + را. (۱۳) مپ ۲ و مج: - را. (۱۴) مج: که در دست او کشته شدم. (۱۵) مج:- گفت کشتی... گفتم. (۱۶) مج: و او را خدا بکشت. (۱۷) مج: تا. (۱۸) مج: - را. (۱۹) مج:- و از آن... پرسیدم. (۲۰) مج: و زن گفت. (۲۱) مپ ۲: به تغلب. مج: و مرا به قهر و غله اینجا. (۲۲) متن و مج:- تا این ساعت. (۲۳) متن: و. (۲۴) مج: و مرا از تلف و مهلکه بسبی از اسباب خلاص داده.

حکایت (۵) ^۱ غلام ابن تمار ^۲ می گوید که من در ابله ^۳ بصره خدمت بازرگانی می کردم روزی پانصد درم ^۴ در فوطه پیچیدم و از بصره ^۵ عزم ابله کردم و بربل دجله آمدم ملاحی دیدم در ^۶ زورقی تهی نشسته ^۷. آن زورق را ^۸ از وی به کرا بستدم و در آنجا ^۹ شدم و فوطه سیم در پیش خود نهادم و چون زورق روان شد واز در مسمار در گذشت ناینبایی دیدم بربل آب قرآن می خواند به صوتی حزین ^{۱۰} که دل از استماع آن بیاسود ^{۱۱}. ملاح تکبیری کرد ^{۱۲}، نایبنا آواز داد که ای ملاح من می ترسم که امشب ^{۱۳} سبع مرا هلاک کند ^{۱۴} هیچ ^{۱۵} افتد که مرا در کشتی نشانی و به آبادانی برسانی ^{۱۶} و ترا ^{۱۷} چه زیان دارد ^{۱۸}. ملاح ^{۱۹} نایبنا را ^{۲۰} برنجانید، من ملاح را ملامت کردم و گفتم: مردی ^{۲۱} پیر نایبنا و حافظ قرآن ^{۲۲} او را چرا می رنجانی. اگر

- (۱) تنوخی / باب یازدهم / ص ۳۳۸ . دهستانی / باب یازدهم / ص ۱۰۶۱ .
 (۲) متن ومپ ۲ و بنیاد: غلام بن الیمان. مج: غلام ابن الیمان. تنوخی: «وحدثنی ایضاً عن ابن الدانیری التمار الواسطی قال حدثنی غلام لی...»
 دهستانی: «غلامی از غلامان ابن تمار حکایت کند...» (۳) متن ومپ ۲ و بنیاد: ابله (تنوخی: کنت ناقداً بالابله. دهستانی: من خدمت تاجری می کردم از اکابر تجار و کبار متمولان ابله...) (۴) مج: + بازرگان. (۵) مج: + برون شدم و. (۶) مج: - در. (۷) مج: بسته. (۸) مج: - آن زورق را. (۹) مج: + سوار. (۱۰) متن: - حزین. (۱۱) مج: - چنانکه دل از استماع آن صوت نمی آسودی. (۱۲) مپ: - که دل از... کرد. (۱۳) مپ: شب. مج: در شب. (۱۴) مپ: ۲. مج: مرا سبع زحمت دهد. مج: مرا از سبع زحمت رسد. (۱۵) مپ: ۲. هیج. (۱۶) متن ومپ: - و به آبادانی برسانی. (۱۷) متن: - و ترا. (۱۸) مج: - و ترا چه زیان دارد. متن: + پس کشتی را به آبادانی رسانید. (۱۹) مج: + مر. (۲۰) مج: + دشنام گفت و بزبان. (۲۱) متن ومپ: - مردی. (۲۲) مج: + خوان.

اورا در کشتی نشانی ثوابیابی^۱. پس کشتی را به جانب اوراند تادر کشتی نشست و همچنان قرآن می خواند و من به استماع قرآن مشغول شدم و به نزدیک ابله رسیدم قرآن خواندن قطع کرد و خواست که از زورق بسرون آید من نگاه کردم و فوطه سیم ندیدم. فریاد کردم که سیم من کجا شد. ملاح چون این سخن^۲ بشنید تشییع زدن گرفت و گفت: با تو در میان آب^۳ بودم و به هیچ موضعی نزول نکردم که محل اختفا و استرار باشد^۴. و ناینا هم به تضرع و زاری پیش آمد و هردو خود را برهنه کردند و به من نمودند^۵ چون دانستم که غرض من^۶ از ایشان بحاصل نخواهد شد دست از ایشان برداشتم و با خود گفتم که خداوند^۷ مال این معنی^۸ از من باور ندارد و مرا به تأدیب و تعذیب^۹ هلاک کند و اولاد من به جهت این محقرا سیر شوند^{۱۰}. پس با خود قراردادم که فرار تمسک نمایم و ترك^{۱۱} وطن و مسکن و اهل و عیال بگویم. و آن شب به وثاق نرفتم^{۱۲} و روز دیگر^{۱۳} عزم فرار^{۱۴} کردم و پگاه^{۱۵} برون آمدم با دلی پردرد و چشمی پر نم و سینه ای^{۱۶} پرغم. به هر گامی آهی می^{۱۷} کردم و به هر قدمی

(۱) مج: چه زیان دارد. (۲) مپ: ۲- سخن. مج: حدیث. (۳) متن: - آب. مپ: ۲: در اینجا. (۴) مپ: ۲- که محل اختفا و استرار باشد. (۵) متن: - خود. (۶) متن و مپ: ۲- و به من نمودند. مج: + و من متعیر بماندم که آن سیم چه شد اگر ایشان بردند چه کردند و به کجا پنهان کردند. (۷) متن و مپ: ۲- من. (۸) مپ: ۲: صاحب این. (۹) مپ: ۲- این معنی. (۱۰) مپ: ۲: به تعذیب و تهدید. (۱۱) مپ: ۲- و اولاد ... شوند. (۱۲) مج: به ترك. (۱۳) مپ: ۲- و مسکن و اهل و. (۱۴) مج و بنیاد: رفتم. (۱۵) مج: + بر. (۱۶) متن و مپ: ۲: نماز. (۱۷) مج: - کردم و پگاه. (۱۸) مپ: ۲- و چشمی پر نم و سینه. (۱۹) متن و مج: - می.

نالهای [می] کشیدم^۱. و به هر خطوه ای بر سر خاکی می زدم^۲. و در راه مردی به من رسید و آن گریه و^۳ زاری من^۴ بدید، رقتی در دل وی آمد^۵ پرسید که این^۶ چه حالت است و این اضطراب^۷ از چیست^۸. حال باوی حکایت کردم. گفت: اندیشه مدار تا من ترا طریقی آموزم^۹ که زر نقد شود^{۱۰}. برو و نان بسیار و طعام نیکو از بازار بخر و از زندان بان التماس نمای تا ترا در اندرون زندان^{۱۱} گذارد، و چون^{۱۲} در آیی در پیشگاه زندان^{۱۳} مردی است که او را ابو بکر نقاش^{۱۴} گویند. آن طعام را ببر و پیش او بنه و چون او آن طعام را^{۱۵} تناول کند و سنت دست شوی به جای^{۱۶} آورد^{۱۷} از تو پرسد که حاجت تو چیست^{۱۸} تو قصه خود با وی تقریر کن^{۱۹} که او^{۲۰} مال به^{۲۱} تو نشان^{۲۲} دهد. من به حکم اشارت او^{۲۳} بریانی^{۲۴} لطیف^{۲۵} و نان بسیار^{۲۶} بخریدم و به نزدیک آن شیخ محبوس شدم^{۲۷} و به وی^{۲۸} تقرب جستم و خود را در پیش او انداختم^{۲۹} و چون از طعام خوردن^{۳۰} پرداخت از حال من پرسید

- (۱) مج: می زدم. (۲) متن: خط بر سر جان می سپردم. مپ: ۲- و به هر قدمی ناله... می زدم. (۳) مج: به. (۴) مج: من. (۵) مپ: ۲- رقتی در دل وی آمد. (۶) مپ: ۲ ترا. (۷) مج: اضطراب. (۸) مپ: ۲- این اضطراب از چیست. (۹) مپ: ۲- نمایم. (۱۰) مج: طریق آوردن سیم در دست بیاموزم. (۱۱) مپ: ۲- زندان. (۱۲) مپ: ۲- مج: + در زندان. (۱۳) مپ: ۲- در پیشگاه زندان. (۱۴) مج: ابو نقاش. (۱۵) مپ: ۲- را. (۱۶) متن: پیش. (۱۷) مپ: ۲- و سنت دست... آورد. (۱۸) مج: حاجت چه داری. (۱۹) مج: قصه حالت خود تمامی گوی. (۲۰) متن: او. (۲۱) متن: به. (۲۲) متن و مج: نشان. (۲۳) مپ: ۲: + برفتم. (۲۴) مج: + خوب و. (۲۵) مپ: ۲- بریانی لطیف. (۲۶) مپ: ۲: نان و طعام. (۲۷) مپ: ۲: رفتم. (۲۸) متن: شدم و به وی. (۲۹) مپ: ۲- و به وی تقرب... انداختم. (۳۰) مپ: ۲- خوردن.

ماجرای تمام تقریر کردم. گفت: این ساعت که از اینجا برون شوی^۱ به قبیله بنی هلال رو^۲ به فلان دروازه^۳ و در آن محلت^۴ به فلان^۵ علامت^۶ سرایی است^۷ در آن بسته^۸. آن در را بگشای و در اندرون سرای رو چهار صفا بینی حصیرها کشیده^۹ و بردیوارها^{۱۰} میخها زده و میزهای بسیار بر آن میخها^{۱۱} آویخته. جامه^{۱۲} خود بکش^{۱۳} و میزری از آن در میان بند^{۱۴} و در گوشه ای بنشین^{۱۵} جماعتی بیایند و همچنین کنند^{۱۶} چندان که طعام بیارند و به کار برند^{۱۷} تو^{۱۸} بدیشان موافقت کن^{۱۹}. بعد از آن شراب گردان گردد^{۲۰}. چون دوری چند بگذرد^{۲۱} قدحی بردار^{۲۲} و بگویی که به شادی و سعادت خال^{۲۳} من ابوبکر نقاش^{۲۴}. ایشان چون نام من بشنوند بشاشت نمایند و مرا ثنا گویند و از تو پرسند که او خال تست؟ بگو^{۲۵} بلی. شمارا خدمت رسانیده است^{۲۶} و گفته^{۲۷} که آن فوطه سیم که دوش برده اند از آن خواهر زاده من است بدو رسانید و ایشان^{۲۸} به تو تسلیم کنند. من خدمت کردم و از زندان^{۲۹} برون آمدم و هم بر آن ترتیب که گفته بود بدان خانه آمدم و آن جماعت را بر آن قرار که او نشان داده بود بیافتم و به طعام و شراب با ایشان موافقت نمودم^{۳۰}.

- (۱) مپ: ۲: از اینجا بروی. مج: آبی. (۲) متن: + و. (۳) متن: + در رو.
 (۴) متن و مپ: ۲: پایان. مپ: ۲: + فلان. (۵) متن: - فلان. (۶) مپ: ۲: - به فلان علامت. (۷) مپ: ۲: - است. (۸) مج: + اند. (۹) مج: باز کشیده. (۱۰) مج: و در آن سرای از آهن. (۱۱) متن و مپ: ۲: - ها.
 (۱۲) مپ: ۲: + از. (۱۳) مج: بکشی. (۱۴) مج: بندی. (۱۵) مج: بنشینی. (۱۶) مج: + و تو بدیشان التفات مکن. (۱۷) متن: - چندان که... برند. (۱۸) مج: + نیز. (۱۹) مپ: ۲: - چندان که طعام... کن.
 (۲۰) مج: کنند. (۲۱) مج: گردد. مپ: ۲: + تو. (۲۲) مج: برداری. (۲۳) مج: - خال. (۲۴) مج: نقاش است. (۲۵) مج: گوئی. (۲۶) متن و مپ: ۲: - رسانید. (۲۷) مپ: ۲: - گفته. (۲۸) متن و مپ: ۲: - ایشان.
 (۲۹) مپ: ۲: - از زندان. (۳۰) مج: مشغول شدم. مپ: ۲: - و آن جماعت... نمودم.

و چون دوری چند^۱ بگذشت^۲ قدحی برداشتم و گفتم: این قدح^۳ ابوبکر نقاش را^۴ می خورم به شادی او^۵ چون ایشان^۶ نام او بشنوند همه برخاستند و بشاشت نمودند و گفتند: تو او را کیستی. من گفتم: او خال من است. گفتند^۸: او استاد ماست و مقتدای ما و جان ما فدای خدمت او^۹. پس^{۱۰} سلام ابوبکر نقاش بدیشان^{۱۱} رسانیدم^{۱۲} و مال^{۱۳} طلب کردم و هم در حال^{۱۴} آن فوطه^{۱۵} سیم بیاوردند و همچنان بمهر^{۱۶} به^{۱۷} من تسلیم کردند. من گفتم: این سیم به جهت خال من^{۱۸} به من رسانیدید^{۱۹} اما مرا^{۲۰} يك التماس دیگر هست^{۲۱} بیان کنید که این سیم^{۲۲} چه گونه بردید. ساعتی مدافعت کردند و آخر الامر^{۲۳} یکی از ایشان^{۲۴} گفت مرا می شناسی. نگاه کردم^{۲۵} آن نابینا بود که قرآن می خواند. دیگری گفت مرا می شناسی. چون دیدم^{۲۶} آن ملاح بود^{۲۷} و گفت: یکی دیگر^{۲۸} از یاران^{۲۹} ما در میان آب باشد قوصره بر سر نهاده و او در زیر آب^{۳۰} چنان که^{۳۱} کسی ندارد مگر قوصره تهی بر سر آب می رود و چون

- (۱) مپ: ۲: دور شراب. (۲) مپ: ۲: در گذشت. (۳) مپ: ۲: + به شادی. مپ: + خال من. (۴) مپ: ۲: - را. مپ: و. (۵) مپ: ۲: مپ: - به شادی او. (۶) مپ: ۲ و مپ: - ایشان. (۷) مپ: ۲: - همه برخاستند... نمودند و. (۸) مپ: - گفتند... گفتند. (۹) مپ: ۲: مپ: - و مقتدای... او. (۱۰) مپ: من. (۱۱) مپ: - ابوبکر نقاش بدیشان. (۱۲) مپ: ابلاغ دادم. (۱۳) مپ: ۲: آن را. (۱۴) مپ: ۲: در ساعت. (۱۵) مپ: + من. (۱۶) مپ: ۲: - به. (۱۷) مپ: + که. (۱۸) مپ: ۲: رسید. (۱۹) مپ: - امام را. (۲۰) مپ: التماسی دیگرست + گفتند بپاید گفت گفتم. (۲۱) مپ: رسیم. (۲۲) مپ: ۲: - و آخر الامر. (۲۳) مپ: از آن جماعت یکی. (۲۴) مپ: + که. (۲۵) متن و مپ: ۲: - دیگری گفت مرا می شناسی چون دیدم. (۲۶) متن و مپ: ۲: - بود. (۲۷) متن: - دیگر. (۲۸) متن: آن. (۲۹) متن و مپ: ۲: - قوصره بر سر نهاده و او در زیر آب. (۳۰) متن: + نابینا مشغول شود. مپ: ۲: + نابینا مشغول شود به قرآن خواندن.

خداوند^۱ مال به قرآن خواندن نابینا مشغول شود^۲ من به فرصت سیم در قوصره^۳ اندازم و آن یار^۴ برگیرد و با آشنا از دجله بگذرد^۵ و سیم بیرد و روز دیگر قسمت کنیم. و امروز نوبت قسمت بود اما چون فرمان استاد ما^۶ رسید مال به تو تسلیم کردیم^۷. من^۸ مال خود بستدم و آفریدگار را شکر کردم که از کربت غربت^۹ خلاص یافتم و فایده^{۱۰} این حکایت آنست که به^{۱۱} هر نوع که باشد آدمی باید که از^{۱۲} حفظ مال خود^{۱۳} غافل^{۱۴} نباشد و بر کس اعتماد نکند تا به غرامت و^{۱۵} ندامت بسیار^{۱۶} مبتلا نگردد^{۱۷}.

حکایت (۶) ابوعلی زیدی^{۱۷} گوید که در اوایل صبا با جماعتی از عیاران راه زدمی^{۱۸} و در بلاد جبال مسکن ما بود. جماعتی از جاسوسان ما را خبر دادند^{۱۹} که جوانی از حجاج^{۲۰} در صحبت قافله حاج^{۲۱} عزم زیارت دارد^{۲۲} او ده بار شتر پر^{۲۳} بار کرده^{۲۴} می برد با بسی نفایس^{۲۵} و کنیز کی دارد خوب روی^{۲۶} که خورشید از جمال او رشک می برد^{۲۷} و ماه آسمان کمر خدمت و بر میان می^{۲۸} بندد^{۲۹}. ما در موضعی کمین کردیم ، چندان که قافله برسد

- (۱) مپ: ۲- خداوند. (۲) مپ: ۲: شوند. (۳) متن و مپ: ۲: فوطه.
 (۴) مپ: ۲- یار. (۵) متن: برود. (۶) متن: + به تو. مپ: ۲: + به ما.
 (۷) متن: رسانیدیم. (۸) متن و مپ: من. (۹) مپ: ۲: غربت کربت.
 مپ: + و بلا. (۱۰) مپ: ۲- به. (۱۱) مپ: در. (۱۲) مپ: + کوشدو.
 (۱۳) مپ: غایب. (۱۴) مپ: ۲ و مپ: غرامت و. (۱۵) مپ: ۲ و مپ:
 -بسیار. (۱۶) مپ: ۲: نشود. مپ: ندامت نیفتد. (۱۷) مپ: زید.
 (۱۸) مپ: می زدم. (۱۹) مپ: رسانیدند. (۲۰) متن و مپ: ۲: حاج.
 (۲۱) متن: + که. (۲۲) متن: عزیمت حج اسلام کرده بودند. مپ: عزیمت
 حج اسلام دارد. (۲۳) مپ: ۲ و مپ: - پر. (۲۴) مپ: ۲ و مپ: - کرده.
 (۲۵) مپ: ۲- با بسی نفایس. مپ: پر نفایس. (۲۶) متن و مپ: - خوب روی.
 (۲۷) مپ: ۲- می آید. (۲۸) متن: - می. (۲۹) مپ: ۲- و ماه ... بندد.

شتران آن جوان را به تمامت برانندیم و وی در کرانه بود. او را^۱ فرصت محاربت و مقاومت ما نبود. دست او بیستیم و^۲ از راه به^۳ یکسو بردیم و آن جوان اسبی زرده داشت که قیمت او دویست درم بود^۴. چون حال بر آن جمله مشاهده کرده زبان بر گشاد و گفت^۵: جوانمردی^۶ از لوازم مردی^۷ است و طایفه‌ای که^۸ درین کوی باشند^۹ باید که آخرت را به یک بارگی^{۱۰} فراموش نکنند. اکنون شما را غنیمتی نیکو به دست آمد و مال بسیار از من به شما رسید^{۱۱}. اما^{۱۲} من مردی^{۱۳} ام از هزار فرسنگ عزیمت حج اسلام کرده^{۱۴} و طاقت پیاده رفتن ندارم^{۱۵} اگر از راه جوانمردی بدین^{۱۶} اسب که قیمت او کم از دویست درم است با من مضایقت نکنید^{۱۷} تا من بدو سوار شوم و حج اسلام را^{۱۸} دریابم، شما را بدانچه^{۱۹} برده اید بحل کنم و با شما درد دنیا و آخرت خصمی ندارم^{۲۰}. چون این فصول پرداخت^{۲۱} عیاران بسا یکدیگر مشورت کردند^{۲۲}. پیری صاحب تجربه در میان ایشان بود^{۲۳} گفت: گشادن او و اسب به وی^{۲۴} دادن^{۲۵} رای^{۲۶} عظیم خطاست^{۲۷}. او را بسته

(۱) متن: - او را . (۲) متن: + او را . (۳) متن و مپ: - به . (۴) مپ: ۲: داشت قیمتی. مع: دویست درم بیش نبود. (۵) مپ: ۲: دید . (۶) مع: + کای. (= که ای) (۷) مع: جوانمردان. (۸) مع: + آن. (۹) متن: + ایشان . (۱۰) مع: + و در دین اسلام اند. (۱۱) متن: به یک بار . (۱۲) مپ: ۲: + و من شمارا این همه بحل کردم. مع: از من ستدید. (۱۳) متن: - اما. (۱۴) مع: + که . نسخه‌ها: مردم ام. (۱۵) مع: + ام. (۱۶) متن: + که بروم. مپ: ۲: - من مردی ام... ندارم. (۱۷) متن: آن. مپ: ۲: - این. (۱۸) مپ: ۲: + کرمی باشد. (۱۹) مپ: ۲ و مع: - را . (۲۰) متن: و آنچه . (۲۱) مپ: ۲: - شما را... خصمی ندارم. (۲۲) مع: - پرداختم. (۲۳) مع: - عیاران... کردند . (۲۴) متن و مپ: ۲: + ایشان را . (۲۵) متن و مع: - به وی . (۲۶) مع: + وی را . (۲۷) مپ: ۲: - رای. مع: راهی است. (۲۸) مع: - است .

بباید گذاشت و به تضرع او التفات نباید کرد. آن جماعت^۱ گفتند که مبلغی مال از آن^۲ او برده ایم به محقری^۳ با او مضایقت نباید^۴ کرد و^۵ به یکبارگی قلم بخل بر خود نباید کشید که^۶ از نهج مروت دور است^۷. دست او گشادند و آن اسب وی دادند. چون بر اسب سوار شد ایشان را گفت: ای جوانمردان رهین لطف شما شدم. اکنون يك لطف دگر مانده است و همانا که^۸ این راه^۹ عظیم مخوف است و اگر مرا سلاحی نباشد نباید که جماعتی دیگر این اسب از من بستانند و این انعام^{۱۰} که در حق من فرموده اید بر من منقص شود^{۱۱}، اگر آن کمان و آن^{۱۲} جعبه به من دهید^{۱۳} از کرم شما دور نبود. آن پیر ایشان را گفت:

کودکی مکنید و سلاح به خصم مدهید. ایشان به گفت پیر التفات نکردند و کمان و جعبه تیر به وی دادند. جوان^{۱۴} گامی چند باز پس نهاد^{۱۵} کنیزك او فریاد و نوحه کردن گرفت. جوان بدان^{۱۶} التفات نکرد و باز گشت و بانگ بر آن جماعت زد که اکنون در حق من لطف کردید و اسب و سلاح به من دادید من مکافات آن می کنم^{۱۷} و شما رانصه حیت واجب می دارم که دست از متاع من بدارید و حیات خود را غنیمت دانید^{۱۸} و اگر نه به هر تیری یکی

-
- (۱) متن: اما جماعتی که. مپ: طایفه دیگر. (۲) مپ: و مپ: - از آن. (۳) مپ: مختصری. (۴) مپ: نشاید. (۵) متن: - و اما جماعتی گفتند که مبلغی مال از آن او برده ایم. (۶) مپ: - که. مپ: و. (۷) مپ: و مپ: بود. (۸) مپ: + آن آنست. مپ: + آن. (۹) مپ: + که می روم. مپ: + بیایان. (۱۰) مپ: + را. (۱۱) مپ: - و این انعام... شود. (۱۲) مپ: و مپ: - آن. (۱۳) مپ: چون. (۱۴) مپ: - برفت. (۱۵) مپ: + نوحه. (۱۶) مپ: - و اسب و سلاح... می کنم. (۱۷) مپ: ۲: دارید. مپ: شمارید.

از شمارا^۱ به دوزخ فرستم . آن جماعت از راه طنز گفتند. همانا از جان خود سیر شده ای؟! فضولی مکن^۲ و بدانچه به تو رسید قانع باش. جوان^۳ چون شیرخشم آلود حمله آورد و تیری^۴ که در کمان داشت به یکی از آن جماعت زد چنان که از اسب در افتاد^۵ و در خاک مراغه کرد و دیگر پینداخت و دیگری را به دوزخ فرستاد و تا ایشان بر خود بجنیدند^۸ پنج تن^۹ را کشته بود^{۱۰} و تیر او هیچ خطا نمی شد^{۱۱}. آن جماعت خواستند که حمله کنند میسرشان نشد^{۱۲} و همچنین تیر می انداخت و مردمی کشت^{۱۳} تا سی تن^{۱۴} از آن جماعت بیفکند^{۱۵}. باقی از پیش او بهزیمت شدند^{۱۶} جوان به سر بار خود باز آمد و جعبه و ناوک^{۱۷} از بار خویش برون آورد^{۱۸} و روی بدیشان کرد و گفت^{۱۹}: هر کس که از اسب خود فرود آید او را امان دهم و اگر نه شما^{۲۰} را جمله^{۲۱} به یاران رسانم^{۲۲}. از اسب پیاده شدیم^{۲۳}. چون اسبان ما را جمع کرد^{۲۴} گفت: سلاح بیندازید. جمله سلاح ها بینداختیم^{۲۵}. او اسبان^{۲۶} ما را پیش کرد^{۲۷} و^{۲۸} با تمامت بارهای خود براند و ما جمله^{۲۹} حیات خود را

- (۱) متن: - را . (۲) مپ: + برو. مچ: + باز گردد. (۳) مچ: بگذار.
 (۴) متن: او. (۵) متن: + ی. (۶) متن: تیر. (۷) مچ: ازیشت
 در گذشت. (۸) متن و مچ: حرکت کردند. (۹) مپ: ۲: هفت هشت.
 (۱۰) متن: از ایشان پینداخت. مچ: و تا ایشان بر خود حرکت کردند پنج کس را بزد.
 (۱۱) مچ: نشد. (۱۲) مپ: ۲: - آن جماعت... نشد. مچ: میسر نشد.
 (۱۳) متن و مپ: ۲: - و مردمی کشت. (۱۴) متن و مچ: + را. (۱۵) متن: بینداخت.
 (۱۶) متن و مچ: و آن قوم از پیش او دور شدند. (۱۷) متن و مچ: + خویش. (۱۸) مپ: ۲: بر آورد. مچ: برون کشید. (۱۹) متن: + که.
 (۲۰) مپ: ۲ و مچ: - شما. (۲۱) مپ: ۲ و مچ: - جمله. (۲۲) مچ: + ایشان.
 (۲۳) مپ: ۲ و مچ: شدند. (۲۴) مپ: ۲: - چون... جمع کرد. (۲۵) مچ: بینداختند.
 (۲۶) متن: و مچ: + سلاح. (۲۷) مچ: اسبان را جمع کرد.
 (۲۸) متن: - و. (۲۹) مپ: ۲ و مچ: - جمله.

غنیمت شمردیم^۱. راوی می گوید^۲ چون جلادت و^۳ مردی آن جوان بدیدم از خود شرم داشتم و از آن کار توبه کردم و به ترك مصاحبت آن قوم گفتم^۴ و آن جوان را بعد از یأس و نومیدی، آفریدگار^۵ فرج^۶ فرستاد و این^۷ از نوادر ایام است^۸ که يك كس بر سپاهی قادر گردد و بر صد^۹ کس فیروز آید. و امروز درین روزگار از^{۱۰} آن^{۱۱} مردان^{۱۲} که در کارزار^{۱۳} مردی^{۱۴} سپاهی بشکند و هر فردی بالشکری ذر آویزد در صف بنسندگان دولت خداوند خواجه جهان و دستور صاحب قران و صدر دریادل سحاب بنان، ظام الملك، قوام الدولة والدين، ملك ملوك الوزرا، قدوة صدور العظماء، صاحب الراي والكفايات، ذوالميامن والسعادات^{۱۵}، مبارك وزير همايون مشير، آصف رای بزرجمهر تدبير منخرط و^{۱۶} معدودند و به فر اقبال او ممالك بلاد مشرق را در تحت ملك^{۱۷} او استیلامی آرند و دشمنان دولت سلطان جهان را که تا ابد^{۱۸} فرمان ده و جهانستان بادمطرود و مقهور می کنند. لاجرم عرصه عالم از فر و شکوه صاحب قران نصارت سدیر^{۱۹} و رونق خورنق^{۲۰} گرفته است^{۲۱} و از میان عدل او اعتدال بهار یافته^{۲۲}

-
- (۱) متن: دانستیم. (۲) متن: + من. (۳) متن و مپ: ۲: - جلادت و. (۴) مپ: ۲: - و به ترك... گفتم. (۵) متن و مپ: ۲: + او را. (۶) مپ: فرج. (۷) مپ: + حکایت. (۸) مپ: ۲: بود. (۹) متن و مپ: بنیاد: پنجاه. (۱۰) متن: - از. (۱۱) مپ: ۲: - آن. (۱۲) مپ: ۲: مردانگی. (۱۳) مپ: ۲: روزگار. مپ: در کارزار. (۱۴) متن: + از ایشان. (۱۵) مپ: ۲: - صاحب الراي... سعادات. (۱۶) متن: - منخرط و. (۱۷) مپ: ممالك. (۱۸) مپ: - تا ابد. (۱۹) متن و مپ: نصارت شد. (۲۰) مپ: ۲: خورنق. (۲۱) متن: گرفت. (۲۲) متن: یافت.

بیت

سپهر مجد و معالی نظام ملک محمد^۱
 جمال و رونق دیوان و نور^۲ محفل و مسند
 قوام دولت و ملت گزیده آصف ثانی
 که پای بخل به^۳ دست جواد اوست مقید^۴
 شده نحاس به حسرت^۵ ز خاک در گه^۶ قدرش
 که کیمای معالی ست همچو خالص^۷ عسجد^۸
 ز بیم تیغش چون راهزن نماند ازین پس
 به راه ، زن برود بی رفیق به هر حد^۹
 چو بر گشاد کف راد خود به جود اندر^{۱۰}
 به سعی بخشش بی منتهاش گشت یکی سد^{۱۱}
 همیشه بادا تا حشر بی بدل او را
 حریف دولت باقی قرین عز مؤبد^{۱۲}

-
- (۱) مپ: ۲: جهان. (۲) مپ: ۲: - نور. (۳) مچ: ز. (۴) متن: مؤید.
 (۵) مپ: ۲: نحاس و به حسرت. مچ: نحاس نحوست. (۶) مچ: در ره.
 (۷) مچ: که کیمیا سعادت همچو رونق. (۸) متن این بیت را ندارد.
 (۹) مچ این بیت را افزون دارد. (۱۰) چنین است در همه نسخه ها.
 (۱۱) متن: به سعی بخشش بی منتهاش يك صد. مپ: ۲: به سعی بخشش دلی بسیها
 گشت يك صد. (۱۲) مچ: دو بیت آخر را ندارد.

باب نهم

از قسم چهارم

در ذکر جماعتی که از جنگ سبع^۱ خلاص^۲ یافتند

در عالم کون و فساد هر کس که^۳ نفسی^۴ می زند از انسان ناطق و سبع ضاری
ز همه مسخر قدرت باری اند و بی حکم او سر مویی و پای موری^۵ حرکت
و تواند کرد^۶ کمال قدرت الهی کام نهنگ^۷ را خلوت خانه^۸ یونس گرداند
پرده عنکبوت راستر^۹ عصمت محمد صلی الله علیه و سلم^{۱۰} سازد^{۱۱}. و چون^{۱۲}
عصمت الهی مدد کند^{۱۳} شیر به پنجه^{۱۴} شور نتواند انگيخت و پیل به خرطوم
پیاده را^{۱۵} ضرر نتواند رسانید.

(۱) مپ: ۲؛ + ضاری. (۲) مچ: خلاصی. (۳) مپ: ۲؛ - کس که. (۴) مپ: ۲؛ +
که. (۵) مپ: ۲ و مچ: + را. (۶) مپ: ۲ و مچ: داد. (۷) مچ: + عبادت.
(۸) مچ: کناند. (۹) مچ: بهر. (۱۰) متن: صلی الله علیه و سلم.
(۱۱) متن: کند. (۱۲) بنیاد: + زور. مچ: می کند. (۱۳) بنیاد: و
سر پنجه + او شرو. (۱۴) مچ: - را.

حکایت (۱) حکایت کرده‌اند از^۲ بنده خاص ابراهیم خواص که وقتی با جماعتی از اصحاب صفة^۳ عزم سفر دریا کردم و چون در کشتی نشستم و سفینه^۴ به میان بحر رسید^۵ ناگاه بادی سخت^۶ برخاست و کشتی را نه لنگر ماند و نه شراع و بادبان را نه سفینه ماند و نه ارتفاع. کشتی بشکست و خلق غرقه گشتند. ما تنی چند بر تخته‌ای بماندیم^۷. باد آن تخته^۸ به جزیره‌ای انداخت از دریا به خشکی رسیدیم^۹ و در آن جزیره هیچ میوه^{۱۰} نبود که قوت ساختمانی. همه از گرسنگی بی‌قوت شدند و یکدیگر را وداع کردند. یکی از آن جماعت گفت: بیائید تا^{۱۱} هر يك نذری کنیم و از حضرت عزت طاعتی الزام نمائیم^{۱۲} تا^{۱۳} به برکت^{۱۴} آن آفریدگار عزاسمه ما را فرجی بخشد. پس هر يك نذری کردند. یکی^{۱۵} گفت: من صایم الدهر باشم دیگری^{۱۶} گفت در^{۱۷} هر شبانروزی چندین رکعت نماز گزارم و امثال این می‌گفتند^{۱۸}. چون نوبت به من رسید چندان که فکرت^{۱۹} کردم مرا^{۲۰} هیچ یاد نیامد جز آنکه گفتم: من نذر کردم که هرگز گوشت^{۲۱} پیل نخورم

(۱) ← تنوخی / باب نهم / ص ۲۸۸. دهستانی / باب نهم / حکایت اول / ص ۹۴۰
 (۲) مج: + آن. (۳) تنوخی: «رکت البحر مع جماعة من الصوفیه». دهستانی:
 «ابراهیم خواص که از خواص اهل تصوف و زهاد و مشاهیر ابدال و اوتاد بود
 حکایت کند که وقتی با جمعی از متصوفه و فقرا در کشتی بودیم» و نیز ← تذکرة
 الاولیاء / ج ۲ / باب ۷۳. (۴) مپ: ۲: چون. (۵) مپ: ۲: رسیدیم. مج:
 شد. (۶) مج: بادی از مکن غیب. (۷) متن: ماندیم. (۸) مپ: ۲
 و مج: + را. (۹) مپ: ۲: آمدیم. مج: آمدم. (۱۰) مپ: ۲: میوه. مج: میوه.
 (۱۱) متن و مج: - بیائید تا. (۱۲) مپ: ۲: - و از حضرت ... نمائیم.
 (۱۳) مج: مگر. (۱۴) متن: برکات. (۱۵) مپ: ۲: + از آن جماعت.
 (۱۶) متن و مج: و یکی. (۱۷) مج: من. (۱۸) متن و مج: - می‌گفتند.
 (۱۹) مپ: ۲: فکر. مج: جهد. (۲۰) مج: - مرا. (۲۱) مج: - گوشت.

و این به مدد الهام بود^۱. آن جماعت گفتند: ای برادر درین مقام^۲ چه وقت هزل است گوشت پیل که خورد. و برین معنی نذر^۳ واجب نبود. گفتیم: این ساعت جز این^۴ درخاطر^۵ نیابد، تا از غیب چه پدید آید. پس یاران گفتند: مصلحت در^۶ آنست که گرد این جزیره بر آییم مگر^۷ چیزی یابیم که از آن قوت سازیم. پس گرده^۸ آن^۹ صحرا بر آمدند و^{۱۰} طواف می کردند^{۱۱} ناگاه نظرایشان بر پیل بچه ای افتاد تکلف کردند تا آنرا بگیرفتند و بسمل^{۱۲} کردند و آن گوشت را قسمت کردند چه مردار برایشان آن زمان مباح بود^{۱۳}. چون نوبت به من رسید گفتیم: من امروز^{۱۴} نذر کرده ام که گوشت پیل نخورم. از خوردن آن^{۱۵} امتناع نمودم^{۱۶}. یاران از آن گوشت بخوردند^{۱۷} و چون از شب پاسبی بگذشت پیلی مست باشکوه^{۱۸} برسد و فریاد می کرد^{۱۹} چنانکه عقل هامدهوش می شد^{۲۰}. چون یاران حال بدان جمله^{۲۱} بدیدند همه از هیبت در روی افتادند و حیات را وداع کردند. پیل پیامد و یکان یکان را می بسوئید و در زیر پای خرد می کرد تا جمله را بشکست و من

- (۱) متن: و این به... بود. (۲) متن: هر يك نذری کردیم مکن ای برادر.
 (۳) متن: + ی. (۴) مپ: ۲ و میج: بیش ازین. (۵) متن: + من.
 (۶) مپ: ۲- در. (۷) میج: + جایی. (۸) مپ: ۲ و میج: در.
 (۹) مپ: ۲: + جا. (۱۰) مپ: ۲- صحرا برآمدند و. میج- برآمدند و.
 (۱۱) مپ: ۲- طواف می کردند. میج: طوف کردیم. (۱۲) میج: ذبح. (۱۳) میج: چه مراد آن بود که مردار و حرام مباح شده بود. (۱۴) مپ: ۲- امروز.
 (۱۵) میج: آن. (۱۶) مپ: ۲- از خوردن آن امتناع نمودم. (۱۷) متن: خوردند.
 (۱۸) میج: پیلی مستی گویی که کوهیست با شکوهی ازدهای خرطوم از سرکوه معلق گشته. (۱۹) میج: بانگی کرد. (۲۰) میج: می. (۲۱) مپ: ۲- چنانکه... شد. (۲۲) مپ: ۲- بدان جمله. میج: یاران بر آن نوع

تنها بماندم مرا نیز بسیار بیوئید زیادت از آنکه یاران مرا بوئیده بود و در میان خرطوم اودل از جان برداشتم و روح من منتظر خلاص گشته. پس مرا بر پشت خود انداخت و دویدن گرفت و من خود را بر پشت او نگاه می‌داشتم و آفریدگار خود را می‌خواندم چندانکه تباشیر صبح صادق عرصه آفاق را منور گردانید خرطوم بر بالا کرد و^۱ مرا از پشت خود فرو گرفت و^۲ آهسته بر زمین نهاد و باز گشت. چون او^۳ از نظر من^۴ غایب شد حق جل و علا راه شکر کردم و^۵ گامی چند از آنجا برداشتم. شاهراپی دیدم مقدار فرسنگی. در آن راه^۶ برداشتم^۷ به شهری رسیدم و آنجا نزول کردم. اهل شهر^۸ حال من پرسیدند. قصه خود با ایشان تقریر کردم. متعجب شدند و گفتند: این پیل در یک شب چندین روزه راه برفته است و ترا بدین موضع رسانیده تا عاقلان را معلوم شود که جائی که فضل ذوالجلال یاور بود^۹ پیل یا سطوت جمال باربر بود.

(۱) مپ:۲- صادق... بالا کرد و. (۲) مپ:۲- فرو گرفت و. مج: از پشت خود فرو انداخت. (۳) مج: او. (۴) مپ:۲- از نظر من. (۵) متن: را. (۶) متن و مج: + چون. (۷) متن: راه. (۸) متن: رفتم. (۹) مپ:۲: آن جا. (۱۰) مپ:۲: است.

حکایت (۲)^۱ وقتی پیرزنی را^۲ پسر^۳ به سفر رفته بود و مدت غیبت او امتداد پذیرفته^۴ روزی^۵ آن زن^۶ طعام می خورد. درویشی به در خانه آمد و گفت: اگر کسی غایبی دارد از برای سلامتی آن غائب^۷ اقمه^۸ طعام در راه من^۹ نهد. آن زن^{۱۰} آن طعام پیش سائل برد^{۱۱}. سائل دعا کرد و برفت بعد از مدتی پسر^{۱۲} او از سفر باز آمد^{۱۳} و احوال خود شرح می^{۱۴} داد، گفت: آفریدگار سبحانه و تعالی به فضل و کرم خود مرا نگاه داشت و به برکت دعای تو از مهالك^{۱۵} خلاص یافتم^{۱۶}. روزی به^{۱۷} دراز گوشی نشسته^{۱۸} بودم و در بیشه ای می رفتم، ناگاه شیری شرزه از پس درختی حمله کرد^{۱۹}

- (۱) ← تنوخی/باب نهم/ص ۲۸۹. دهستانی/باب نهم/حکایت دوم/ص ۹۴۵.
عوفی حکایت را در نهایت اختصار آغاز کرده است موافق آغاز حکایت در عبارت تنوخی (کان لامرأة ابن غاب عنها غيبة طويلة...) و دهستانی با شرحی در حال و صفت پیرزن با عبارت آرایبی گفته است: «آورده اند که عجزه بی بود از مرور ایام و شهور و عوام عاجز شده و ضعف پیری او را از لذات و نشاط حاجز آمده. گل خدش را دم مرد زمهریر پیری خسار ذبول نهاده و تیر قدش را دست روزگار در کشاکش حوادث چون کمان منحنی گردانیده. پسری داشت که جهان به روی او می دید و شدت عجز و پیری به قوت او می کشید و مدتی بود تا آن پسر سفر اختیار کرده بود و او به حرمان دیدار او گرفتار شده و او را امتداد مدت غیبت از مراجعت مأیوس گردانید. و طول ایام مفارقت امید اواز وصال انقطاع داده. روزی در بیت الاحزان خود نشسته بود...» نمونه نهایت اطناب و صنعت گری و شاخ و برگ سازی دهستانی است. (۲) متن و مپ: ۲- را. (۳) مپ: ۲- پسر. مچ: پسر. (۴) متن و مچ: پذیرفت. (۵) مپ: ۲+ مادر. (آن زن) (۶) مچ: پیرزن. (۷) مپ: ۲+ را. مچ: ۲+ مرا. (۸) مپ: ۲+ مچ: ۲- در راه من. (۹) مپ: ۲+ مچ: دهد. (۱۰) مپ: ۲- آن زن. (۱۱) مپ: ۲: ایشار کرد. (۱۲) متن و مپ: ۲- پسر (۱۳) مچ: ۲+ و به مادر پیوست (۱۴) مچ: ۲- می (۱۵) مچ: مهالکه (۱۶) مپ: ۲+ گفت (۱۷) مچ: بر (۱۸) مچ: سوار. (۱۹) مچ: شرزه برخاست و حمله آورد

و پنجه بر کفل دراز گوش زد و ناخن او در جامه من بماند پس^۱ از پشت^۲ ستور در افتادم. مرا^۳ در بیشه کشید و خواست که مرا بکشد^۴ پیری دیدم با جامه‌های^۵ سفید بیامد و گردن شیر بگرفت و سوی خود کشید^۶ و مرا گفت: ای جوان به سلامت برو و هذه لقمه بلقمه. این لقمه را در کار آن لقمه کردیم و معنی این سخن فهم نشد^۷ از آنجا برون آمدم و از چنان ورطه خلاص یافتم. مادر او حال صدقه خویش بیان کرد. جوان را معلوم شد که آن^۸ صدقه رد^۹ بلا و بدرقه راه او^{۱۰} بود^{۱۱} چنان که سید المرسلین صلعم فرموده است که الصدقه یرد^{۱۲} البلا.

حکایت (۳)^{۱۳} مؤلف کتاب^{۱۴} می گوید دوستی مرا حکایت کرد که وقتی از اوقات با جماعتی از یاران به سفری رفتم در اثنای آن راه^{۱۵} گذر ما بر بیشه ای افتاد. یاری از یاران من گفت مرا در خاطر می آید که مرا

(۱) مپ: ۲ و (۲) مپ: ۲- پشت (۳) مچ: - و پنجه بر کفل... در افتادم مرا (۴) مچ و بنیاد و مپ: ۲ بشکند. (۵) مپ: ۲- های (۶) مچ: برد (۷) مچ: - و هذه... فهم نشد (۸) متن و مچ: - آن (۹) مچ: سپر (۱۰) متن و مچ: - او (۱۱) متن و مچ: است. (۱۲) متن: رد (۱۳) تنوخی / باب نهم / ص ۲۹۰. دهستانی / باب نهم / حکایت دوم / ص ۹۴۸ (۱۴) مراد از مؤلف کتاب قاضی تنوخی است (ابوعلی محسن بن ابوالقاسم تنوخی) و از تعبیر عوفی (مؤلف کتاب) و قرینه‌های دیگر برمی آید که ترجمه یا ترجمه گونه‌یی از فرج بعد از شدت را عوفی فراهم آورده است و دهستانی راه او را دنبال گرفته. بل که بعضی قسمت‌ها را از عوفی برداشته است. درین حکایت تنوخی چنین آغاز می‌کند: «وجدت فی دفتر عتیق عن بعضهم. قال: خرجت الی الحائر فی ایام الحنبلیه انا و جماعة...» و عوفی نامی از حائر و روزگار حنبلیان نیاورده است. دهستانی بی تصرف و حذف این قسمت گفته است: «قاضی تنوخی گوید: دوستی با من حکایت کرد که در ایام غلبه حنابله با جمعی از رفقا به حائر می‌رفتم...» (۱۵) متن و مچ: آن سفر.

درین راه سببی هلاک کند و این بر خاطر من^۱ استیلا یافته است^۲ باید که این دراز گوش و جامه^۳ به وثاق من رسانی. من او را گفتم: این فکر^۴ از دل دور کن^۵ و این خیال فاسد را به خود راه مده^۶. بدین اصرار^۷ نمود و^۸ چون گامی چند بر فتم ناگاه شیری^۹ که شیر فلک از بیم او در شاخه های سنبله نهان شدی^{۱۰} پدید آمد^{۱۱}. مرد از دراز گوش فرود آمد^{۱۲} و کلمه گفتن گرفت. شیر حمله کرد و آن مرد از میان مادر ربود و ببرد و ما بر فوات^{۱۳} او تأسف بسیار خوردیم^{۱۴}. بعد از آنکه من^{۱۵} به شهر خود باز^{۱۶} آمدم و روزی چند^{۱۷} بیاسودم. پس^{۱۸} به در خانه او رفتم تا رخت او^{۱۹} به کسان او تسلیم کنم^{۲۰} در نگریدم^{۲۱} آن درویش^{۲۲} را دیدم که بیرون آمد متحیر بماندم و گفتم مگر از آن جهان می آیی. حال خود تقریر کرد^{۲۳} گفت آن ساعت که آن شیر مراد را آن بیشه برد آوازی سهمناک به سمع من^{۲۴} رسید. مرا بگذاشت و بر اثر آن آواز^{۲۵} برفت. نگاه کردم خوکی گران بود چون هر دو با یکدیگر به محاربت مشغول شدند^{۲۶} من در خود قوتی

- (۱) مج و مپ ۲: - من. (۲) مپ ۲: - و این بر... است. (۳) متن و مج: + من. (۴) متن: - این فکر. مج: این چنین. (۵) مج: باید کردن. (۶) مپ ۲: - و این... مده. مج: + آن مرد. (۷) متن: اضطرار. (۸) مپ: - بدین... نمود و. (۹) مپ ۲: + دیدیم. (۱۰) مج: کردو. (۱۱) مپ ۲: بیامد. (۱۲) مج: فرود افتاد. (۱۳) متن و مج: فوت. (۱۴) مج: کردیم. (۱۵) مپ ۲: - من (۱۶) متن: - باز. (۱۷) مج: + در خانه. (۱۸) مپ ۲: - چند بیاسودم پس. مج: - پس. (۱۹) متن و مپ ۲: - او. (۲۰) مج: + دروی کوفتم. (۲۱) مج: - در نگریدم. (۲۲) مج: شخص. (۲۳) مج: + او. (۲۴) مپ ۲ و مج: او. (۲۵) مپ ۲: - آواز. مج: - بر اثر آن آواز. (۲۶) مج: خوکی بود که بس بزرگ جثه داشت شیر با او مشغول شد.

یافتم^۱ برخاستم و قصد گریز کردم و در آن بیشه استخوان‌های آدمیان دیدم و در آن میان مردی را^۲ کشته بود و يك نیمه آنرا خورده بود^۳ و همیانی زر در میان او بود^۴ و از پنجه او^۵ دریده بود^۶ و چیزی از آن بر زمین ریخته^۷. آن را برداشتم و بدان قوتی در من پدید آمد^۸ و روی به راه آوردم و به سلامت به خانه^۹ آمدم و بعد از یأس و نومیدی از چنگ مرگ و قبضه هلاک خلاص یافتم^{۱۰} تا عاقلان را معلوم شود که چون اجل محتوم نشده باشد پنجه شیر و دندین مار را بر او^{۱۱} ضرر نتواند بود^{۱۲} والسلام.

حکایت^{۱۳} (۴) ۱۴ اصبح احمد^{۱۵} گفت و قتی نزد ابوالحسن^{۱۶} علی خلف^{۱۷} بودم و او عمل شیراز داشت. و روزی در خدمت او بودم که مستح^{۱۸} مستوفی دیوان وزارت برسید و مثال حفظ اموال برسانید. ابوالحسن او را اعز از فرمود و هم در حال خوانی آراسته بیاوردند. آن مرد از طعام

- (۱) مج: قوتی عظیم معاینه کردم. (۲) مج: + که آن شیر. (۳) مپ: یکی را دیدم کشته و نیمه‌ای خورده. مج: و يك نیمه او بخورد (۴) مج: بر میان داشت. (۵) مج: شیر. (۶) مج: دریده شده. (۷) مپ: بود و چیزی از آن بر زمین ریخته. (۸) مج: قوتی زیادت‌تر بدیدم. (۹) مپ: + باز. (۱۰) مپ: - و بعد از یأس... یافتم. (۱۱) متن: - بر او (۱۲) متن: نتوان نمود. مج: - تا عاقلان... نتواند بود. (۱۳) مج: + آورده اند که. (۱۴) ← تنوخی/ باب نهم/ ص ۲۹۱. دهستانی/ باب نهم/ حکایت چهارم/ ص ۹۵۲. (۱۵) هر چهار نسخه: اصبح محمد. دهستانی: اصبح بن احمد. (متن موافق است با تنوخی. «حدثنی ابو جعفر اصبح بن احمد...») (۱۶) مپ: + ابن. (۱۷) تنوخی: ابی الحسن علی بن خلف طیب. دهستانی: ابوالحسن علی بن خلف بن طیب (نسخه بدل: طیان، طیبات) معجم الانساب: علی بن خلف بن طیب (ص ۱۲). (۱۸) متن و مپ: ۲ و مج: نسخه. بنیاد: مستحجب. (= مستح). صورت مضبوط بنیاد مصحف مستح است. (تنوخی: فجاء مستحاً من الوزير. دهستانی: مستحی از وزیر به طلب معامله شیراز بیامد.)

خوردن امتناع نمود. الحاح بسیار کرد. دست در آستین کشیده به سر انگشتان^۱ خوردن گرفت^۲ چنان که نزدیک بود که مگر سر^۳ آستین وی ملوث شود. حاضران متعجب شدند و گمان بردند که^۴ مگر علتی^۵ دارد^۶ چون رص و جذام^۷ و غیر آن^۸ و هر کس از زدمای ابوالحسن او را ضیافت می کردند و حال طعام هم بر آن منوال بود، تا نوبت ضیافت به من رسید. من او را از راه مباسطت گفتم: آستین برمال و طعام بخور هر چون^۹ که هست^{۱۰} مابدان راضی شده ایم^{۱۱}. آن مرد آستین^{۱۲} بر^{۱۳} مالید. بر دست او^{۱۴} زخم های بسیار دیدم. بعضی به^{۱۵} شده و بعضی هنوز مجروح. از آن حال^{۱۶} از وی سؤال کردم گفتم: واقعیتی عجب افتاد^{۱۷} ست و اگر بگویم کس مرا باور ندارد همان به که تقریر کرده نیاید. الحاح بسیار کردم گفتم: پار^{۱۸} مرا از دیوان وزارت به حافظ مالی دمشق نامزد کردند. وزیر مرا وصیت کرد که از راه سماوه^{۱۹} روودر رفتن احتیاط نمای و به عامل هیت^{۲۰} مثال فرمود تا مرا بدرقه دهد^{۲۱} و در آن معنی جد نماید^{۲۲}. چون من به هیت رسیدم و مثال عرضه کردم عامل هیت جماعتی از^{۲۳} اعراب را که در آن قبایل

(۱) مج: + نان. (۲) مپ: + پنداشتم. (۳) مج: مر. متن تصرف قیاسی است. (۴) متن و بنیاد: سر آستین... بردند که. مپ: چنان که نزدیک... گمان: بردند که. (۵) متن: + متنفّر. (۶) مج: - دارد. (۷) مج: + دارد. (۸) مج: - و غیر آن. (۹) مج: چگونه. (۱۰) مج: + که دل از آن نفرت گیرد. (۱۱) مج: + و از آن نرنجیم (۱۲) متن و مپ: و بنیاد: دست. (۱۳) متن و مپ: و بنیاد: باز. (۱۴) مپ: ۲: بر آن جا. (۱۵) مپ: ۲: نیکو. (۱۶) مپ: ۲: - از آن حال. (۱۷) متن و مج: - افتاد. (۱۸) متن و مج: - پار. (۱۹) مج: شمازه. نسخه های دیگر: سماوه: بادیة بین الکوفه و الشام / مراصد الاطلاع / معجم البلدان (۲۰) مپ: ۲: - به عامل هیت. (۲۱) مپ: ۲: دهند. (۲۲) مپ: ۲: - و در آن معنی جد نماید. (۲۳) مپ: ۲: - از.

بودند^۱ بخواند و مالی بدیشان داد^۲ تا مرا از بیابان بگذرانند و جماعتی بازرگانان در آن شهر عزیمت این^۳ سفر داشتند و به سبب خوف راه ممتنع بودند^۴ چون بدرقه بدیدند جمعیت^۵ کردند و^۶ موافقت نمودند و چون در آن بیابان پنج شش روز^۷ برفتم^۸. بامداد هفتم^۹ سواری چند از دور پدید آمد^{۱۰} بدرقه ما چون ایشان را بدیدند^{۱۱} ما را گفتند^{۱۲}: بدانید که این جماعت از بنی شبیان اند و میان ما و ایشان^{۱۳} عداوتی قدیم است و ما با ایشان مقاومت نتوانیم نمود. پس ما را بگذاشتند و برفتند. من^{۱۴} یاران را^{۱۵} گفتم. تن در آن^{۱۶} نباید نهاد^{۱۷} که آن^{۱۸} جماعت به افسوس کالا ببرند. پس ایشان را به رنجانیدن^{۱۹} تحریر کردیم و بارها جمع کردیم^{۲۰} بر مثال حصاری^{۲۱} چون آن طایفه نزدیک شدند و در موقف محاربت بایستادند تا شب با آن جماعت جنگ کردیم^{۲۲} و ایشان را البته^{۲۳} بر ما ظفر نبود. چون خیل لیل تاختن آورد^{۲۴} و سرا پرده

- (۱) مپ: ۲- که در آن قبائل بودند. (۲) مپ: ۲: بدرقه فرمود. (۳) مپ: ۲: جماعتی... این. (۴) متن: بخواند... ممتنع بودند. (۵) مپ: جمعیتی. (۶) مپ: ۲- جمعیت کردند و. (۷) مپ: + شبان روز. (۸) متن: + مالی بدیشان داد تا مرا از بیابان بگذرانند و جماعتی بازرگانان در آن شهر عزیمت سفر داشتند و به سبب خوف راه ممتنع بودند. (۹) مپ: هفتم. (۱۰) مپ: بدیدند. (۱۱) مپ: بدید. (۱۲) مپ: گفت. (۱۳) مپ: ۲- و ایشان. (۱۴) مپ: + با. (۱۵) مپ: ۲- را. (۱۶) مپ: ۲- آن. (۱۷) مپ: داد. بنیاد: نامردی نباید کرد. (۱۸) مپ: ۲ و مپ: این. (۱۹) مپ: ۲ و مپ: به رنجانیدن. بنیاد: بر جنگ (۲۰) مپ: ۲: آوردیم. (۲۱) متن: بر مثال حصاری. مپ: حصار ساخته ایم. بنیاد: حصار کردیم. (۲۲) متن: چون آن طایفه... جنگ کردیم. (۲۳) مپ: ۲- را البته. (۲۴) مپ: ۲: چون شب در آمد.

سیاه^۱ ظلمت بر عرصه هوا بزدند^۲ ایشان از ما باز گشتند^۳ و در مقابله ما لشکر گاه کردند، من یاران را گفتم این جماعت اگر چه^۴ قوتی و شوکتی دارند اما امروز دستبرد ما^۵ دیده اند از کوشش نباید آسود^۶ و اگر چه قوتی نمانده و^۷ مانده شده اند يك^۸ امشب بحزم^۹ باید بود و سلاح از خود جدا نباید کرد^{۱۰}. آن جماعت از قول من عدول نمودند و سلاح از خود دور کردند و بختند. هنوز خوایشان فرو^{۱۱} نگرفته بود که^{۱۲} خصمان شبیخون کردند و جمله را به تیغ بگذرانیدند و چون این خصومت از من می دانستند و سبب^{۱۳} آن جرأت از من می شناختند شمشیر در من نهادند و مرا به چندین جای مجروح کردند چنان که اثر آن مشاهده می کنید^{۱۴} و آنچه بردست من می^{۱۵} بینید بر اندام^{۱۶} اضعاف این^{۱۷} است. و من^{۱۸} در میان کشتگان بیفتام و ایشان بر^{۱۹} زعم آن که مرا کشتند باز گشتند و چون در^{۲۰} اجل من تأخیر^{۲۱} بود^{۲۲} زنده بماندم و چون آن جماعت^{۲۳} رخت و قماش ببردند^{۲۴} به-وش آمدم و تشنه^{۲۵} بودم. برخاستم و در خود قوتی یافتم^{۲۶}.

- (۱) متن و بنیاد: + و. (۲) متن و بنیاد: پدید آمد. مج: بگذشتند. مپ: ۲- و سر پرده... باز گشتند. (۴) متن و مپ: ۲- اگر چه. (۵) متن و مپ: ۲- ما. (۶) مپ: ۲- از کوشش نباید آسود. (۷) متن و مپ: ۲- قوتی نمانده و. (۸) متن: - يك. (۹) متن و مپ: ۲- بعزم. (۱۰) متن: جدا نکردیم. (۱۱) مج: تمام. (۱۲) مپ: ۲- هنوز خوایشان... بود که. (۱۳) مپ: ۲- سبب. (۱۴) مپ: ۲- چنان... کنید. (۱۵) متن و مج: - می. (۱۶) مج: + من. (۱۷) مج: آن. (۱۸) مج: - من. (۱۹) مج: به. (۲۰) مپ: ۲ و مج: - در. (۲۱) مپ: ۲: مانده. (۲۲) متن و مج: + من در میان آن کشتگان. (۲۳) مج: ساعت. (۲۴) مج: + من. (۲۵) مج: + شده. (۲۶) مج: بدیدم. مپ: ۲- و در خود قوتی یافتم.

آهسته آهسته بر زمین می‌خیزیدم^۱ تا مگر^۲ مشکی آب یابم نیافتم. در آن میان^۳ شخصی دیدم گمان بردم که مگر از میان خستگان^۴ عرب کسی است^۵ خود را بروی انداختم. آن شخص^۶ از^۷ زیر من بجست. نگاه کردم شیری بود. چون آن حالت بدیدم عقل از من زایل شد با خود^۸ اندیشیدم که اگر از پشت او فرود آیم در حال مرا بکشد^۹. همچنان گردن او^{۱۰} در کنار^{۱۱} گرفتم^{۱۲} و هر دو قدم در^{۱۳} شکم او پیچیدم و خون از جراحات‌های من می‌رفت^{۱۴} و بر موی او محکم شد و بدان موی او سرهای جراحات من^{۱۵} بسته گشت و شیر می‌دوید و من^{۱۶} بر پشت او می‌بودم و در سر با آفریدگار مناجات می‌کردم که ای دستگیر درماندگان و^{۱۷} ای فریادرس عاجزان و^{۱۸} بیچارگان مرا ازین بلیت خلاص ده. و هر گاه^{۱۹} که شیر خواستی که بخشید من پای‌ها را به تهی‌گاه او^{۲۰} می‌زدم و اوروان می‌شد^{۲۱}. همچنین هم شب می‌رفت تا صبح گاه^{۲۲}. من از^{۲۳} اثر^{۲۴} نسیم سحر قوتی یافتم و به خود باز آمدم. آواز چرخ دولاب به سمع من رسید که بر لب فرات نهاده بودند

- (۱) متن و بنیاد : می‌خرامیدم. مپ: می‌رفتم. (۲) متن: - مگر
(۳) مج: میانه. (۴) مپ: - خستگان. (۵) مج: باشد. (۶) مپ: -.
آن شخص. (۷) مج: - از. (۸) مپ: - با خود. (۹) مج: بشکند.
(۱۰) مج: + را. (۱۱) مپ: - در کنار. (۱۲) مپ: - گرفته. (۱۳)
مج: بر. (۱۴) مج: می‌دوید. (۱۵) مج: - سرهای جراحات من.
(۱۶) مپ: - و شیر می‌دوید و من. (۱۷) مپ: - ای دستگیر درماندگان و.
(۱۸) مج: - عاجزان و. (۱۹) مج: هر گاهی. (۲۰) مج: - را به تهی‌گاه
او. (۲۱) مپ: - و هر گاه که... می‌شد. (۲۲) مج: و چون صبح صادق
به آیه‌الاصباح موشع گشت. (۲۳) متن: در. مج: و در آن. (۲۴) مج:
به. (۲۵) مج: که آب می‌انداخت.

و در اثنای آن^۱ حال مشرعه‌ای پدید آمد و^۲ آبگیری عظیم^۳. شیر خود را در آب انداخت^۴. من گفتم وقت خلاص خود از پشت او این ساعت^۵ است^۶ پس خود را^۷ در آب اندختم و او بر يك طرف آشنا^۸ می کرد و من بر^۹ يك^{۱۰} طرف^{۱۱} تا^{۱۲} خود را در^{۱۳} جزیره‌ای انداختم و بر آن زمین بیهوش بیفتادم و از نعمت عقل و قوت ادراك بازماندم^{۱۴} چندان که خورشید مرتفع شد و اثر حرارت او دریافتم^{۱۵} بخود باز آمدم. شیر را دیدم بدان طرف آب نشسته و در من نگاه می کرد^{۱۶}. خدای را عز وجل شکر کردم که از دست او خلاص یافتم. چون روزبه^{۱۷} نماز دیگر رسید زورقی می آمد جماعتی در آنجا نشسته. آواز دادم. آن طایفه گفتند مگر جاسوس است^{۱۸} از^{۱۹} دزدان^{۲۰}. و اگر نه آنجا نه جای^{۲۱} مقام است^{۲۲}. جراحات^{۲۳} با بدیشان نمودم و به شیر اشارت کردم. آن طایفه بیامدند و مرا بر آن حال بدیدند^{۲۴}. رقت آوردند و به حیلت مرا در کشتی نشانند و من يك شبانروز بیهوش بودم چون بیهوش آمدم^{۲۵}. خود را دیدم جامه‌های پاکیزه^{۲۶} پوشیده و

- (۱) متن :- آن. (۲) مپ ۲ :- مشرعه‌ای پدید آمد و. (۳) مپ ۲ :- شیر خود را پدید آمد. (۴) مپ :- و در اثنای آن... آب انداخت. (۵) مپ ۲ :- خود از... ساعت. مپ :- این وقت خلاص من از پشت شیر. (۶) مپ :- اکنون به حیلت موی را از سر جراحات دور کردم. (۷) مپ :- از پشت او. (۸) مپ ۲ :- شتاب. (۹) مپ ۲ و مپ :- به. (۱۰) مپ ۲ و مپ :- يك. (۱۱) مپ ۲ و مپ :- طرفی دیگر. (۱۲) مپ ۲ :- تا. (۱۳) مپ ۲ :- به. (۱۴) مپ ۲ :- و بر آن... بازماندم. (۱۵) مپ :- در تافت. (۱۶) مپ ۲ :- می نگرید. مپ :- می نگرید. (۱۷) مپ ۲ و مپ :- روز به. (۱۸) مپ :- جاسوس است. (۱۹) مپ ۲ :- از. (۲۰) مپ ۲ و مپ :- را. مپ ۲ و مپ :- نه جای. (۲۱) مپ ۲ :- و اگر نه آنجا نه جای مقام است. مپ ۲ و مپ :- من. (۲۲) مپ ۲ :- بیامدند و مرا بر آن حال بدیدند. مپ ۲ و مپ :- بر من. (۲۳) متن و مپ :- چون بیهوش آمدم. (۲۴) متن :- پاکیزه.

جراحات‌های مرا^۱ به روغن زیت طللی کرده^۲ و درخود قوتی یافتم و به حیات خود امیدوار شدم. اهل زورق از حال من پرسیدند قصه بتمام^۳ با ایشان باز راندم و چون عامل هیت را^۴ از حال من خبر شد بیامد و به حیات من شادی نمود و از احوال استکشاف کرد و^۵ چون آن حال بشنید گفت: از آنجا که ترا قطع^۶ افتاده است و بر آن شیر سوار شده‌ای تا اینجا شست^۷ فرسنگ راه است: پس اسباب من^۸ ساخته کرد^۹ و مرا^{۱۰} به بغداد فرستاد^{۱۱} و مدت هفت‌ماه صاحب^{۱۲} فراش بودم و آنچه به^{۱۳} عهده^{۱۴} خود^{۱۵} داشتم^{۱۶} صرف^{۱۷} کردم تا اکنون از حضرت وزارت مرا نامزد خدمت شما کردند^{۱۸} و آفریدگار تعالی شیر را که وسیلت تلف و هلاک خلق باشد سبب خلاص و نجات من گردانید تا عاقلان را معلوم شود که عصمت الهی چون عنایت کند شیر را مرکب را هوار گرداند و از افق^{۱۹} ظلمات هلاک^{۲۰} روشنائی^{۲۱} خلاص بدمد^{۲۲} يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد^{۲۳}.

حکایت (۵) دوستی مرا حکایت کرد که وقتی^{۲۴} در بعضی اسفار به

- (۱) مپ ۲: - مرا . مج: من. (۲) مپ ۲: مرهم کرده. (۳) مج: - و کمال.
 (۴) متن: - را (۵) مپ ۲: - و از احوال ... کردو. (۶) مج: واقع.
 (۷) مپ ۲ و مج: بیست. (۸) متن: - من. (۹) متن: کردم. (۱۰) مپ ۲: - اسباب ... و مرا. (۱۱) متن: روانه کرد. مپ ۲: روانه کرد مرا. (۱۲) مج: مدتی ملازم. (۱۳) مج: و از آنجا که. (۱۴) متن: عهده. مج: تعهد. (۱۵) بنیاد: - به عهده خود.
 (۱۶) متن: - داشتم. (۱۷) مج: - خود داشتم صرف. (۱۸) مپ ۲: - و آنچه به عهده خود ... شما کردند. (۱۹) متن: - افق. (۲۰) متن: شیان ظلمت.
 (۲۱) مپ ۲: و بنیاد: صبح. (۲۲) متن و مپ ۲: دهد. مج: - تا عاقلان را ... خلاص بدمد. * تنوخی/ج ۴/باب نهم/ص ۱۳۹ چاپ بیروت. (۲۳) ← تنوخی/باب نهم/ص ۲۹۴. «حدثني علي بن نصيف وسعيد بن عبد الله السمرقندي الفقيه عن شخص...» (۲۴) مپ ۲: - وقتی.

به کاروانسرای نزول کردم. فصل^۱ تابستان بود^۲ بر بام سرای آسوده بودم^۳. در جوار من مردی بوزینه داشت. نیم شب^۴ بوزینه آن میخ که او را بدان بسته بودند قلع کرد و به نزدیک زن آن مرد رفت. راوی می گوید: برخاستم و بنشستم چون مرا بدید ممتنع شد. بار دیگر چون من^۵ سربنهادم^۶. آن ملعون بر آن جرأت^۷ اقدام نمود. من باز^۸ برخاستم و بنشستم^۹ چون^{۱۰} در تفحص مبالغت^{۱۱} نمودم^{۱۲} آن بوزینه برفت و^{۱۳} سر جوالی^{۱۴} بگشاد و بسته^{۱۵} زر بیاورد^{۱۶} و در پیش من نهاد. من دانستم که مرا رشوت می دهد. خود را در خواب ساختم و به زیر چشم می نگریدم^{۱۷} چندان که آن بوزینه به نزد آن زن رفت و او را استدعا کرد^{۱۸} و زن او را تمکین نمود و من^{۱۹} تعجب نمودم^{۲۰}. چون روز روشن شد مرد قراد^{۲۱} سر جوال گشاده دید و صره زر طلبید و^{۲۲} نیافت فریاد برآورد که زر من ببرده اند. پس سرای بان را گفت که زر من ازین جماعت بیرون نیست^{۲۳} در بیند و جمله را بگوی تا از درخرد^{۲۴} بروند و این بوزینه در هر کس^{۲۵} که آویزد زر من اودارد. پس در بزرگتر^{۲۶} را در بستند و خردتر

- (۱) مپ: ۲- فصل (۲) مج: بوده است (۳) مپ: ۲: سرای بخفتم (۴) مج: + آن. (۵) مپ: ۲ و مج: - من. (۶) مج: باز کردم. (۷) متن و مج: حرکت. (۸) متن و مپ: ۲- من باز. (۹) متن: - برخاستم و بنشستم (۱۰) متن: + من. (۱۱) مج: + می. (۱۲) مج: + و ایشان را محافظت می کردم. (۱۳) مج: - برفت و. (۱۴) مج: جوال آن مرد. (۱۵) مج: صره. (۱۶) مج: برون آورد. (۱۷) مپ: ۲- خود را.... نگریدم. مج: می نگریستم. (۱۸) مپ: ۲- و او را استدعا کرد. (۱۹) مپ: ۲: + در آن، مج: + در آن حال. (۲۰) مج: عجب کردم. (۲۱) مج: - قراد. (۲۲) مپ: ۲- طلبید و. (۲۳) مپ: ۲ و مج: + تو. (۲۴) مپ: ۲: کوچک. (۲۵) مج: - کس. (۲۶) مج: بزرگ.

را بگشادند و آن مرد بر در نشسته بود و بوزنهٔ او ایستاده و خلق از آنجا بیرون می‌آمدند و بوزنه التفات نمی‌کرد و من هم بیرون رفتم و به من تعلق نساخت تاجهودی از آنجا بیرون آمد. بوزنه دروی آویخت. جهود را گفتند: زر تو داری. بیچاره هر چند فریاد کرد مفید نبود. قصد آزار او کردند. من آن جماعت را گفتم: جهود را مرنجانید و او را^۲ به سرای والی برید. چون او را^۳ به درگاه والی شهر بردند^۴. گفتم: این جهود بی-گناه است زر من دارم و صورت حال حکایت کردم و زر تسلیم کردم. بر من آفرین کرد و در حق من اضعاف آن مال لطف فرمود و به برکات آن صدق نیکویی احوال من ظاهر شد والسلام.

حکات (۶)^۵ غلامی بود ایوب نام گفت: وقتی بر شاطی نهر^۶ بغداد می-رفتم چون نزدیک دیر^۷ عاقول برسدیم. پیشه‌ای بود در غایت تنگی^۸ چنان که مار در آنجا نتوانستی خزید^۹. ناگاه شیری دیدم که قصد من کرد. دست از جان بشستم و^{۱۰} از زندگانی مأیوس گشتم. آخر الامر^{۱۱} پشته‌ای^{۱۲} بزرگ افتخا برداشتم و بر سر گرفتم تا اگر شیر به من نزدیک رسد او را بدان^{۱۳} تخویف کنم^{۱۴}. آفریدگار تبارک و تعالی عصمت فرستاد و^{۱۵} بادی بر آمد^{۱۶}

(۱) مپ: ۲: گفت. (۲) متن: مرا. مج: - او را. (۳) متن: + حکایت کردم. (۴) مپ: ۲: + من. (۵) ← تنوخی / باب نهم / ص ۲۹۵ (حدثني الحسن بن صافي مولى محمد بن المتوكل القاضي قال حدثني غلام...) (۶) متن و مپ: ۲: از واسط به (!) «انی كنت أسير ماشياً في وسط بغداد...» تنوخی. (۷) مپ: ۲: دیه. (۸) متن و بنیاد: التفات. (۹) متن: ما آنجا نتوانستیم رفت. بنیاد: ما را در آنجا میل سیر شد. مپ: ۲: - در غایت تنگی... خزید. (۱۰) مپ: ۲: - دست از جان بشستم و. (۱۱) مپ: ۲: - آخر الامر. (۱۲) مج: - پشته‌ای. (۱۳) متن و مج: + نی. (۱۴) مج: بزنم + اثنای آن. (۱۵) مپ: ۲: - عصمت فرستاد و. مج: - آفریدگار... فرستاد و. (۱۶) مپ: ۲: فرستاد.

و خاربنی از زمین قطع کرد^۱ و آنرا بسوی شیر غلطانیدن گرفت^۲. شیر چون^۳ آن خاربن را بدید بترسید و سوی بیشه رفت و من به فضل خدای^۴ رهایی یافتم تا عاقلان را معلوم شود که چون آفریدگار نگاه دارد اسباب خلاص از جایی سازد که وهم و فهم در آن حیرت آرد^۵ والسلام.

حکایت (۷) یکی از بازرگانان حکایت کرد که وقتی بسا رفته^۶ بسیار^۷ در قافله^۸ تجار^۹ بودم. ۱۰ در اثنای^{۱۱} اسفار^{۱۲} در بعضی از بیشه‌های^{۱۳} گرگان و مازندران^{۱۴} شبی^{۱۵} خواب بر من غلبه کرد و البته خود را نگاه نتوانستم داشت^{۱۶}. ساعتی به گوشه‌ای بخفتم تا^{۱۷} چون قافله بگذرد^{۱۸} برخیزم و بر عقب بشتابم. خود دیرتر^{۱۹} خفتم و^{۲۰} چون بیدار شدم کاروان رفته بود. بر عقب کاروان در بیشه می‌رفتم^{۲۱} که ناگاه از پیش من^{۲۲} آواز شیر آمد. هراس بر من غالب شد و موضعی طلبیدم^{۲۳} که بدان تحصن سازم. درختی جوز دیدم بزرگ. اغصان او عالی و اوراق او^{۲۴} متوالی^{۲۵}. گفتم: برین درخت روم^{۲۶} چندان که شیر بگذرد^{۲۷}. چون بر درخت^{۲۸} رفتم^{۲۹} شیر بر رسید

- (۱) مپ: ۲: پر کند. (۲) مچ: شیر انداخت. (۳) متن: - چون. (۴) متن و مپ: ۲: آفریدگار. (۵) متن: - تا عاقلان... حیرت آرد. (۶) متن و مپ: ۲ و بنیاد: رفیقی. (۷) مپ ۲ و مچ: - بسیار. (۸) مچ: - در قافله. (۹) مپ ۲: - تجار. (۱۰) متن و مپ ۲: - بودم. (۱۱) مپ ۲: - در اثنای. (۱۲) مچ: راه. (۱۳) متن: - های. (۱۴) مپ ۲ و مچ: - می‌رفتم. (۱۵) متن و مپ ۲ و مچ و بنیاد: - در اثنای راه.
- (۱۶) مپ ۲: - و البته... داشت. (۱۷) متن: - تا، مچ: که. (۱۸) مچ: رسید. (۱۹) مچ: - تر. (۲۰) مپ ۲: - خود دیرتر خفتم و. (۲۱) متن: می‌شد. مچ: می‌دویدم. (۲۲) مپ ۲: - من. (۲۳) مچ: دیدم. (۲۴) متن: - او. (۲۵) مپ ۲: درختی جوز دیدم بر آنجا رفتم. (۲۶) مپ ۲: - برین درخت روم. (۲۷) مچ: - آن گاه بروم. (۲۸) مپ ۲: - درخت. (۲۹) مچ: به درخت سوار شدم.

و آدم بر زمین نهاد و متمکن شد^۲ و منتظر^۳ و مترصد صید بایستاد^۴ و از هر جانب می^۵ نگرید گویی که مگر بوی^۶ صید یافته است. درین میان آوازی شنیدم. از بالای سر^۷ خود نگاه کردم خرسی^۸ پیش از من از شیر گریخته بود و بر بالای درخت^۹ رفته. خوف و هراس بر من غالب شد. گفتم: در میان^{۱۰} دو بلای عظیم افتادم از دست شیر خلاص یافتم^{۱۱} هراینه خرس مرا زحمت دهد. پس فکرت بر من غالب شد^{۱۲} آخر الامر دست در شاخ حیلت زدم و^{۱۳} با من اره کاردی بود چنانکه با مسافران باشد^{۱۴}. آنرا از میان برکشیدم و آن شاخ را که خرس بر آن بود بریدن گرفتم^{۱۵}. و چون بریدن^{۱۶} بسیار شد خرس خواست تا از آن شاخ^{۱۷} به شاخی دیگر جهد. از گرانی جثه^{۱۸} او آن شاخ بشکست و خرس بیفتاد^{۱۹} و از پیش شیر بگریخت و شیر از عقب او روان شد^{۲۰} و هر دو به یکدیگر مشغول شدند. من از درخت^{۲۱} فرود آمدم و به تک پای از پیش آن بلای^{۲۲} بگریختم و به سلامت به یاران رسیدم و خدای عزوجل مرا از آن بلیت خلاص داد والسلام.

- (۱) متن: + بر زیر درخت آن گاه. مج: + وهم بدان درخت زبر بایستاد و چپ و راست می نگریست آن گاه شیر. (۲) مج: - و متمکن شد. (۳) مپ: ۲- و منتظر. (۴) مپ: ۲: می بود. (۵) متن: که. (۶) متن و مپ: ۲- بوی. (۷) متن و مج: - سر. (۸) مج: + بود که. (۹) مپ: ۲: بر آن جا. (۱۰) مج: در این. (۱۱) متن و مپ: ۲ و بنیاد: - از دست شیر خلاص یافتم. (۱۲) مپ: ۲- پس فکرت... شد. (۱۳) مپ: ۲- دست در شاخ حیلت زدم و. (۱۴) مپ: ۲- چنانکه با مسافران باشد. (۱۵) مپ: ۲: ببریدم. (۱۶) مج: بریده. (۱۷) مج: که آن شاخ مرا بگذارد و. (۱۸) مپ: ۲: از گرانی جثه وی. (۱۹) مپ: ۲: در افتاد. (۲۰) مج: بدوید. (۲۱) مپ: ۲- از درخت. (۲۲) مج: - از پیش آن بلا.

حکایت (۸) وقتی یکی از بازرگانان که در اطراف عالم طواف^۲ می کرد^۳ چنین حکایت کرد^۴ که در بلاد هند دشمنی^۵ مر^۶ رای را^۷ خروج کرد و طرفی^۸ از آن ولایت فرو^۹ گرفت و رای در طلب^{۱۰} او لشکرها فرستاد. آن متمرده عفو او^{۱۱} پناه جست و به خدمت رای آمد. رای جانب او مرعی داشت^{۱۲} و فرمود تا طایفه ای از ارکان دولت او را استقبال کرد. و چون او به نزدیک شهر رسید پیلی سپید بود که مرکب خاص رای بود. پیش او آمد^{۱۳}. پیل بان آواز داد^{۱۴} که از پیش پیل بسرو. او گفت: پیل را بگوی تا از پیش من دور شود^{۱۵}. میان او و پیل بان مقاتلت افتاد^{۱۶}. پیل بان پیل را اغرا کرد^{۱۷}. پیل بیامد^{۱۸} و او را از اسب در ربود. او به هر دو دست خرطوم پیل را محکم بگرفت. پیل او را بر آورد^{۱۹} و خواست که او را^{۲۰} بر زمین زند^{۲۱}. چون^{۲۲} خرطوم او^{۲۳} گرفته بود میسرش^{۲۴}

(۱) - تنوخی / باب نهم / ص ۲۹۶. آغاز حکایت در تنوخی چنین است: «حدثني القاضي ابوبكر احمد بن سيار. قال حدثني شيخ من اهل التيز ومكران. رأيت بهمان و وجدتهم يذكرون ثقتة و معرفته بالبحر و انه دخل الهند والصين. قال: كنت ببضی البلدان بالهند وقد خرج على ملسكها خارجي فأنفذ اليه الجيوش...»
 (۲) مپ: ۲. طوف. (۳) مچ: کرده بود. (۴) مچ: گفت. (۵) مپ: ۲ و بنیاد: شهرگیری. مچ: بهکری (!) (۶) مپ: ۲. بر. (۷) مپ: ۲. را. مچ: - مررای را. (۸) مپ: ۲. + را. (۹) مچ: فراز. (۱۰) مپ: ۲. به دفع. (۱۱) مپ: ۲. - او. (۱۲) مچ: آمدن او را شرفی دانست. (۱۳) مپ: ۲. - پیش او آمد. (۱۴) مپ: ۲. فیل بان او را خدمت کرد و گفت. (۱۵) مچ: - (پیل بان... دور شود). (۱۶) مچ: پیل بان را با وی قاتلت رفت. (۱۷) مپ: ۲. به پیل اشارت کرد. (۱۸) مچ: در آمد. (۱۹) مپ: ۲. - او را بر- آورد. (۲۰) مچ و بنیاد: - او را. (۲۱) متن و مچ: + او. (۲۲) مچ: - چون. (۲۳) متن و مچ: پیل. (۲۴) مچ: - ش.

نشد^۱ و در هوا بماند. بار دیگر همچنین کرد و ساعتی دیر او را نگاه^۲ داشت^۳ چنان که پیل را دم بگرفت و بر زمین افتاد و نیز دمش بر نیامد. آن شیر مرد به سلامت خلاص یافت و چون رای [را] از حال پیل^۴ اعلام دادند^۵ به غایت برنجید و خواست که او را سیاست فرماید. جماعتی از زنان بد کردار^۶ که در میان آن جماعت قول ایشان را اعتباری^۷ است گفتند: بدنامی ملک^۸ باشد^۹ که چنین مردی را بی موجهی هلاک کند^{۱۰} و چنین شیر مردی پیل شکار در خاک خواباند^{۱۱}. رای بر قول ایشان برفت و او را تشریف فاخر^{۱۲} داد و از دوماه^{۱۳} مهلکه^{۱۴} خلاص یافت باذن الله عزوجل^{۱۵}.

حکایت (۹) ۱۵ وقتی عمال جامده و^{۱۶} نهر جعفر^{۱۷} جماعتی^{۱۸} بفرستادند تا از^{۱۹} آن بیشه که در جوار آن ضیاع است پشته‌های نی بیارند^{۲۰}. آن جماعت در آن بیشه‌هانی می‌بریدند^{۲۱}. یکی از ایشان شیر بچه.

(۱) مپ: ۲: نتوانست. (۲) متن و مپ: ۲: + می. (۳) مچ: + چنان که پیل به ستوه آمده و وی به هیچ نوع دست از خرطوم او بر نمی‌داشت. (۴) متن: + را. (۵) مچ: این خبر بشنید. (۶) مچ: بدکار (تنوخی «فاجتمع القعاب (وهن السناء الفواجر) فقال القعاب للملك يجب ان تستبقى مثل هذا فان فيه جمالا للملك»). (۷) مپ: ۲: اعتمادی. مچ: اعتبار. (۸) مچ: - ملک. (۹) مچ: است ابد در ملک رای. (۱۰) مپ: ۲: گردانید. (۱۱) مپ: ۲: خوابانید. مچ: چنین مردی باید که بی موجهی کشته نشود و چنین شیری پیل شکار را هلاک نباید کرد. (۱۲) مپ: ۲: - فاخر. (۱۳) مچ: داد از مهلکه. (۱۴) مپ: ۲: مچ: - بادن الله عزوجل. (۱۵) - تنوخی / باب نهم / ص ۲۹۷. (۱۶) مچ: - جامده و. بنیاد: جزیره و. (۱۷) مچ: شهر. متن و مپ: ۲: بهره. بنیاد: - نهر جعفر (متن موافق است با تنوخی) (۱۸) مچ: + را. (۱۹) متن (ومپ: ۲: - از. (۲۰) مپ: ۲: بینبارند. (۲۱) مپ: ۲: در آن بیشه می‌دویدند. آغاز روایت را تنوخی چنین آورده است «عن ابی بکر محمد بن سهل الشاهد الواسطی القاضی. قال: اخبرنی وکیلان ثقتان کانا فی ضعتین بنواحی الجامده و نهر جعفر قالا. خرجنا مع صناع عندنا الی اجمة قطع قصباً...»

ای یافت در اندازه گربه‌ای^۱ خرد^۲ آن را بگشت دیگران چسبون آن حال بدیدند^۳ زبان به^۴ ملامت او بر گشادند که^۵ همین ساعت مادر و پدر او^۶ دمار از^۷ ما بر آورند^۸. ایشان درین حدیث بودند که آواز شیر به سمع ایشان^۹ رسید^{۱۰} راوی می گوید^{۱۱}: بر کنار بیشه عمارتی^{۱۲} بود خراب گشته و غرفه‌ای باقی مانده و دری بدان غرفه^{۱۳}. حیلست کردیم و^{۱۴} جمله^{۱۵} بدان غرفه^{۱۶} آمدیم^{۱۷} و در محکم بستیم^{۱۸}. ساعتی بودیم^{۱۹} که شیر بیامد و بچه خود را کشته یافت پیش غرفه آمد و چند کورت برجست تا مگر به ما رسد نتوانست رسید چه موضع بلند بود و در آن محکم بسته بودیم آن^{۲۰} شیر چون^{۲۱} به نفس خود کاری نمی توانست کرد^{۲۲} بانگی بکرد جفت او بیامد و هم بر آن طاق نتوانست رسید. ایشان بانگ بقوت می کردند و سباع دیگر جمع می شدند و ۱۰ دل از جان بر گرفته بودیم و از حیات نومید شده تا آخر^{۲۳} شیران^{۲۴} بقوت بغریدند. شیری سیاه دیدم که بیامد. ازین لاغر میانی^{۲۵}، بزرگ

- (۱) مج: آن جماعت... گربه‌ای. (۲) مپ: ۲- خرد. (۳) مج: خرد ... بدیدند. (۴) مپ: ۲- زبان به. (۵) مپ: ۲: کردند گفتند. (۶) مپ: ۲- و پدر او. مپ: ۲+ بیاید و. (۷) مج: + نهاد. (۸) مپ: بر آرد. (۹) مپ: ۲- به سمع ایشان. (۱۰) مپ: ۲: آمد. (۱۱) مپ: ۲-: راوی می گوید. (۱۲) مج: + خراب. (۱۳) مپ: ۲-: گشته و... بدان غرفه. (۱۴) مج: ۲- و دری.. کردیم و. (۱۵) مج: وی. (۱۶) مپ: ۲: + خراب. (۱۷) مپ: ۲: رقتم، مج: بر آمد + و دیگر یاران هم درون شدند. (۱۸) مج: بستیند. (۱۹) مپ: ۲: + ایشان درین حدیث بودند. (۲۰) متن: - که شیر بیامد و بچه... بسته بودیم آن، مپ: ۲- و بچه خود را کشته بسته بودیم آن. (۲۱) مپ: ۲ و مج: چون. (۲۲) مج: کردن. (۲۳) مج: + الامر. (۲۴) مج: ۲- شیران. (۲۵) مج: لاغر میان.

سری، شگرف پنجه‌یی^۵. چون سباع او را بدیدند جمله تعظیم کردند. او بیامد و در^۱ گورد^۲ غرفه طوفی می‌کرد. پس خسود را گرد کرد^۳ برجست و پیش در^۴ غرفه آمد و پنجه بر در زد چنان که يك تخته^۵ در^۶ بشکست و پنجه محکم کرد و خواست که در اندرون رود. یکی از ما داسی در^۷ دست^۸ داشت بزدو دست^۹ آن شیر را قلم کرد. شیر چون آن زخم بخورد نعره‌ای بزد و از بالا قرو افتاد و روی به گریز نهاد و هر کدام^{۱۰} شیر^{۱۱} که پیش او می‌آمدند^{۱۲} آن را می‌گزید^{۱۳} و مجروح می‌کرد^{۱۴} چنان که جمله از پیش او بگریختند^{۱۵} و صحرا^{۱۶} خالی شد^{۱۷} و ما به سلامت از آن غرفه فرود آمدیم و از آن ورطه^{۱۸} هایل^{۱۹} جان به سلامت برون آوردیم.

حکایت (۱۰)^{۱۹} گویند وقتی مردی از پیش غریمی بگریخت^{۲۰} غریم بر اثر آن^{۲۱} مرد^{۲۲} بشد^{۲۳} تا به کناری^{۲۴} او را دریافت و مسال خود طلب

* مپ ۲: - ازین... پنجه‌یی.

- (۱) متن: - در. (۲) متن: + در. (۳) مچ: گرد یر گرد گردانید.
 (۴) مپ ۲: در پیش. مچ: در این. (۵) مچ: - يك تخته. (۶) متن و مپ ۲: - در. (۷) مچ: آهنی بر. (۸) مچ: گرفت + و از فرجه که بود. (۹) مچ: - دست. (۱۰) مپ ۲: - کدام. (۱۱) مچ: - شیر. (۱۲) مپ ۲ و مچ: می‌آمد. (۱۳) مچ: + می‌گزیدی. (۱۴) مچ: می‌کردی. (۱۵) مچ: بگریز شدند. (۱۶) مچ: + از شیران. (۱۷) مپ ۲: - و صحرا خالی شد.
 (۱۸) مپ ۲: - از آن ورطه هایل. (۱۹) ← تنوخی / باب نهم / ص ۲۹۸. (حد ثنا قاضی القضاة ابوالسایب عتبة بن عبیدالله بن موسی الهمدان. قال: کان رجل من اهل آذربایجان له علی رجل دین فهرب منه... (۲۰) مپ ۲: می‌گریخت. مچ: غریم رفت. (۲۱) مپ ۲ و مچ: او. (۲۲) مپ ۲ و مچ: - مرد. (۲۳) مپ ۲: می‌رفت. مچ: می‌شد. (۲۴) مچ: يك باری. مپ ۲: - به کناری.

کرد. آن بیچاره گفت بسیاری^۱ ندارم که اوام^۲ تو بدهم^۳. مهلتی ده تا مگر آفریدگار گشایش دهد^۴. غریم او نه^۵ مردی کریم بود^۶. مهلت نداد و بندی با خود داشت آن بیچاره را مقید کرد و با خود به جانب^۷ شهر بردن گرفت. آن شب به در دیهی رسیدند و به حکم آن که بیگاه شده^۸ بود دروازه حصار بسته بودند. بر در دیه^۹ مسجدی خراب بود. ایشان^{۱۰} آنجا نزول کردند. غریم یک حلقه از آن بند^{۱۱} بر پای خود نهاد و یک حلقه بر پای مدیون تا در شب نگریزد. پس مدیون به مسجد بخوابانید^{۱۲} و خود^{۱۳} بر در^{۱۴} مسجد بخفت. نیم شب شیری بیامد و غریم را بکشت^{۱۵} و او را^{۱۶} می کشید و آن مدیون محزون به ضرورت بر عقب او می خزید^{۱۷} چندان^{۱۸} که غریم پاره کرد و^{۱۹} اشیر از جگر او سیر آمد او را بگذاشت و برفت. آن مدیون بیچاره به سلامت خلاص یافت و ایزد سبحانه و تعالی آن بلا را^{۲۰} سب فراغت او گردانید^{۲۱} و مثل «مصائب قوم عند قوم فوائد» به تحقیق انجامید.

حکایت (۱۱) ۲۲ مسعود ضبی^{۲۳} می گوید از شهر بصره به

- (۱) مپ ۲: - بسیاری. (۲) مپ ۲ و مچ: وام (= اوام). (۳) مچ: بدان بگذارم.
 (۴) مپ ۲: + آن. (۵) مچ: - نه. (۶) مپ ۲: - او نه مردی کریم بود.
 مچ: نبود. + : او را نگذاشت و. (۷) مپ ۲: - جانب. (۸) متن: - شده.
 (۹) مپ ۲: - بر در دیه. (۱۰) مپ ۲: - ایشان. مچ: + از. (۱۱) متن و
 مپ ۲: - از آن بند. (۱۲) مچ: - پس مدیون به مسجد بخوابانید. (۱۳) مچ
 : او را. (۱۴) مچ: در پیش. (۱۵) مچ: بشکست. (۱۶) مچ: - را.
 (۱۷) مپ ۲: - و آن مدیون... خزید. (۱۸) متن: چنان. (۱۹) متن:
 کرد. مچ: - غریم پاره کرد و. (۲۰) متن: بدان. (۲۱) مپ ۲: - و ایزد...
 گردانید. (۲۲) ← تنوخی / باب نهم / ص ۲۹۸. ۲۳ مچ: جنی. تنوخی:
 ابو جعفر بن مسعود بن عبدالله الضبی.

دیهی^۱ نقل کردم^۲ و در آن خطه^۳ بستانی خریدم و از ریع و ارتفاع آن می‌آسودم. وقتی دربستان افعی پدید آمد بر مثال انبانی به غایت^۴ بزرگه^۵ و هیچ چیز با او مفید نبود. هر کس که دیدی کشتی^۶ و کار^۷ به درجه‌ای رسید^۸ که آن راه برافتاد و آن بستان^۹ خراب شد. بدان درماندم. روزی مارافسای را^{۱۰} نشان یافتم. به نزد او رفتم و حال باز گفتم آن مارافسای بیامد و بنشست و خطها بکشید و چیزی بخواند و دخنه‌ای بسوخت. ناگاه^{۱۱} افعی پدید آمد و بدان خطوط التفات نکرد و حمله آورد و زخمی^{۱۲} زد چنان که مار افسای بر جای سرد کشت^{۱۳} و آن خبر منتشر شد. جملگی مارافسایان پای باز کشیدند و کس بیش^{۱۴} اقدام نمی‌نمود تا آخر^{۱۵} روزی نشسته بودم مردی^{۱۶} بیامد و از حال^{۱۷} افعی سؤال کرد. گفتم: برقرار است و. واسطه آن افعی^{۱۸} از آن باغ نفع به من نمی‌رسد. اگر کسی آن را

(۱) نسخه‌های دیگر: از بصره به شهر دیر. (ترجیح ضبط میج به قرینه عبارت تنوخی است «کان قد انتقل عنها الی قرية...»). (۲) تنوخی گوید: «حدثنی ابو جعفر بن مسعود بن عبدالله الضبی أن شیخنا من البصریین کان قد انتقل عنها الی قرية...» ولی عوفی از قول مسعود صبی واقعیهی را که مربوط به خود اوست آورده است. (۳) میج: خطه. (۴) میج: به غایت. نسخه‌های دیگر: بر مثال انبانی (ترجیح ضبط میج به قرینه عبارت تنوخی ست: «کان فی هذا البستان افعی تسمى جراب لأنها كانت بقدر الجراب الكبير طولا و سعة و انتفاخا»). (۵) میج: + باشد. (۶) متن: دید می کشت. میج: ۲: می دید زخم می زد. (۷) میج: + او. (۸) میج: و بدان انجامید. (۹) میج: ضیاع. متن و میج: + من. (۱۰) متن و میج: ۲ و میج: - را. میج: + به. (۱۱) میج: + آن. (۱۲) میج: زخم. (۱۳) متن: شد. (۱۴) میج: + تربیر آن. (۱۵) میج: + الامر. (۱۶) میج: - نشان یافتیم به نزد او... روزی نشسته بودم. (۱۷) میج: + آن. (۱۸) میج: مار.

دفع کردی^۱ از ثواب محروم نماندی^۲ و من نیز خدمت به واجب بکردمی^۳ آن
مرد گفت: من آمده‌ام^۴ تا شر او دفع کنم. من گفتم: ای خواجه آن افعی
بر مزاج دیگر ماسران نیست و حکایت مارافسای تقریر کردم. گفت^۵:
آن^۶ برادر من بوده است^۷ و من از برای انتقام برادر آمده‌ام. یس^۸ شیشه^۹
روغن بکشید^{۱۰} و شاگردی داشت و بفرمود تا تمامت اندام او را از^{۱۱} آن^{۱۲}
روغن طلا و آن دخنه سوختن گرفت^{۱۳}. چون دود آن^{۱۴} به هوا شد افعی
بیامد. آن مرد اقدام نمود. افعی را بگرفت. افعی^{۱۵} بر گشت^{۱۶} و او را زخمی بزد^{۱۷}.
مرد دست از وی برداشت. افعی بگریخت. مارافسای بیهوش بیفتاد و تا
او را از آن موضع نقل کردند^{۱۸} جان به حق^{۱۹} تسلیم کرده بود^{۲۰}. بعد از
مدت سالی^{۲۱} روزی نشسته بودم و فکرتی^{۲۲} بر من مستولی شده و تمامت
ضیعت^{۲۳} من در معرض تلف افتاده^{۲۴} مردی بیامد و از من^{۲۵} حال افعی^{۲۶} و
مارافسای پرسید. گفتم: افعی برقرار است و^{۲۷} مارافسایان رفتند و با زهر
او تاب نداشتند^{۲۸}. گفت: ایشان برادران^{۲۹} من بودند^{۳۰} و مرا حیات بی
ایشان منغص است. آمده‌ام تا کین خود از او^{۳۱} باز خواهم والا کشته و

(۱) مع: کند. (۲) مع: نماند. (۳) مع: بکنم. مپ: -ا اگر کسی آن...
بواجب بکردمی. (۴) متن: آمدم. (۵) مع: + ای برادر. (۶) مع:
+ مارافسای که کشته شد. (۷) مپ: بود. (۸) مع: - پس. (۹) مع:
+ پر. (۱۰) مپ: و بنیاد: بیاورد. (۱۱) مع: به. (۱۲) مع: - آن.
(۱۳) مع: بسوخت. (۱۴) متن: - دود آن، مع: آن دود. (۱۵) متن: -
افعی. مع: مار. (۱۶) مپ: ۲: سربچید. (۱۷) مع: زخم کرد. (۱۸) مپ:
۲: - تا او را... کردند. (۱۹) مع: جان وی. (۲۰) مپ: تسلیم کرد.
(۲۱) مع: بسیار. (۲۲) مع: فکرت. (۲۳) مپ: ۲: مال. (۲۴) مع:
+ هم در اثنای آن. (۲۵) مپ: ۲: - من. (۲۶) مع: مار. (۲۷) مع:
+ آن. (۲۸) مپ: ۲: و حکایت مارافسایان تقریر کردم. (۲۹) مپ:
برادر. (۳۰) مع: ما بوده اند. (۳۱) مع: کینه برادران خود. - ازو.

معذور گشته^۱ پیش ایشان روم. من اورا نصیحت کردم از آن^۲ ممتنع نشد. جماعتی از معارف را^۳ گواه گرفتم که این شخص که^۴ برین جرات^۵ قیام می نماید^۶ و^۷ به درخواست من نیست و اگر او هلاک شود بر من چیزی واجب نیاید. پس موضع افعی^۸ بسدو نمودم و من بر بامی رفتم و او صنعت روغن و دخنه برقرار دیگران به تقدیم رسانید^۹ و درطلی^{۱۰} روغن مبالغت نمود. چون افعی پدید آمد مرد مستعد شد. چندان که برسید^{۱۱} در جست و افعی را^{۱۲} بگرفت و افعی برانگشت او زخمی زد. مرد بدان التفات نکرد و دهن او را محکم بیست و او را در سله نهاد. پس کارد بکشید و انگشت خود را ببرید و روغن زیت بجوشانید^{۱۳} و در آنجا^{۱۴} زد تا خون بایستاد^{۱۵}. و بیهوش شد. او را از آنجا نقل کردند و چون بیهوش آمد کودکی را دید که لیمون^{۱۶} می برد^{۱۷}. گفت: در بلاد شما لیمون بود. گفتم: بسیار باشد. از آن بخواست. بسیار پیش آوردند. بعضی بخورد و بعضی آب آن^{۱۸} بیاشامید و بر آن جراحات مالید: و گفت. این^{۱۹} در بلاد ما^{۲۰} تریاک باشد و اگر برادران من^{۲۱} یافته بودند ی هرگز^{۲۲} زهر در ایشان

- (۱) مپ:۲- و معذور گشته. (۲) مپ:۲ و بنیاد: از آن. (۳) متن و مج: را. مپ:۲: + برو. (۴) متن: - که. (۵) مپ:۲: - که این شخص که برین جرات. (۶) مپ:۲: - قیام می نماید. (۷) مج: اقدام می نماید که. (۸) متن و مپ:۲: - افعی. (۹) مپ:۲: و او روغن در خود مالید و دخنه بسوخت. (۱۰) متن: + و. مج: طلا کردن. (۱۱) مپ:۲: - مستعد شد چندان که برسید. (۱۲) متن: - را. (۱۳) مپ:۲: - و روغن زیت بجوشانید. (۱۴) مپ:۲: روغن زیت. (۱۵) مپ:۲: - تا خون بایستاد. (۱۶) مپ:۲: لیمور. مج و بنیاد: لیمو. (۱۷) مپ:۲: لیموری بردست داشت. مج: + ی. (۱۸) مپ:۲: از آن آب. مج: آب کرد. (۱۹) مپ:۲: - این. (۲۰) مج: + بجای. (۲۱) مج: + این. (۲۲) مپ:۲- هرگز.

عمل نکردی. پس آن شب بیود و روز دیگر به سلامت برخاست و^۱ صحت یافت^۲ و سرو دم^۳ افعی^۴ یزد و در پاتیل به جوشانید و عزیمت رفتن گرفت^۵. من از وی سؤال کردم که آن روغن چه بود. گفت طلق محلول بود^۶ که اگر کسی اندام بدان^۷ طلی کند زهر مار و آتش کار گر نیاید^۸ و برادران من من از آن هلاک شدند که این از^۹ بر اندام ایشان^{۱۰} خشک شده بود و مرا نیز که زخم زد^{۱۱} همین علت بود^{۱۲} و نیز دیر بود که افعی^{۱۳} نگرفته بودم. پس^{۱۴} وی را^{۱۵} صلتی نیکو بدادم و مرا وداع کرد و برفت^{۱۶} و ضیاع من از شرافعی خلاص یافت.

حکایت (۱۲) ابن ابی سلمه^{۱۸} عسکری گفت: مردی مفلوج گشت و آن علت امتداد پذیرفت و قوت او ساقط شد چنان که امکان نشستن و^{۱۹} سخن گفتن نداشت و او را به عسکر مکرم آوردند تا مگر^{۲۰} علاج کنند^{۲۱} در شهر کس او را در خانه خود نگذاشت. او را در صحرا رها

(۱) مپ: ۲- آن شب بیود... برخاست و. (۲) مپ: ۲- وصحت یافت. (۳) مپ: ۲- و دم. (۴) مپ: ۲- را. (۵) مپ: ۲- و عزیمت رفتن گرفت. (۶) مپ: ۲- بود. مپ: ۲- طلق محلول بود. (۷) مپ: ۲- روغن. (۸) مپ: ۲- در او عمل نکند، مپ: ۲- کار نکند، متن: ۲- بدن. (۹) متن: ۲- از. (۱۰) متن: ۲- او. (۱۱) متن و مپ: ۲- کرد. (۱۲) مپ: ۲- بوده است. (۱۳) مپ: ۲- را. (۱۴) متن و مپ: ۲- پس. (۱۵) مپ: ۲- متن. (۱۶) مپ: ۲- و مرا وداع کرد و برفت. (۱۷) متن و مپ: ۲- باب نهم / ص ۳۰۰. دهستانی / باب نهم / حکایت ششم / ص ۹۶۴. (۱۸) مپ: ۲- و مپ: ۲- سلام. بنیاد: سلم. (عبدالوهاب بن محمد بن مهدی ابی احمد بن ابی سلمه.). (۱۹) مپ: ۲- نشستن و. (۲۰) مپ: ۲- که برای او. (۲۱) متن و مپ: ۲- «حدثنی عبدالوهاب بن محمد مهدی المعروف با حمد بن ابی سلمة الشاهد الفقیه المتکلم العسکری فی سنة خمسة وخمسين و ثلاث مائه) بعسکر مکرم. أنه شاهد رجلاً مفلوجاً حمل من

کردند^۱ و در آن صحرا کژدم^۲ بسیار بود^۳. شب^۴ کژدمان^۵ او را بگزیدند^۶ و اثر صحت در وی پدید آمد. و بنشست و زبان او قدری گشاده گشت^۷. بامداد یاران او را بر آن حال^۸ بدیدند عجب داشتند^۹. طیبی را بیاوردند و حال او^{۱۰} پرسیدند^{۱۱} گفت: آن قدر صحت که^{۱۲} روی نموده است به سبب نیش کژدم بوده است. پس او را از آن موضع نقل کردند و به^{۱۳} اندک علاج مزاج^{۱۴} او به اعتدال پیوست و^{۱۵} آفریدگار سبانه و تعالی چون^{۱۶} آثار^{۱۷} قدرت و حکمت ظاهر گرداند^{۱۸} نیش کژدم را^{۱۹} سبب شفا گرداند^{۲۰} و زهر کشنده را ماده حیات کرد تا عاقلان را معلوم شود که ولایت امانت و احیا جز در قبضه قدرت او نیست. لیس کمثله شیء و هو السميع البصير*.

→ اصفهان الی عکسر مکرم لیعالج... دهستانی گویی بالتباسی و اختلافی به سبب کیفیت استنباط گوید «ابن ابی سلمه العسکری گوید به چشم خویش دیدم که مردی از مشاهیر و ارباب نعم در اصفهان مفلوج شده بود و تمامت اعضا و جوارح او از حرکت باز مانده و زبانش نیز گران گشته و در عسکر طیبی حاذق بود که از اطراف اصحاب امراض و ارباب علل را به نزدیک او می آوردند و معالجت می فرمود. آن مفلوج با غلمان و حواشی او مکرم و محترم به امید مداوات به عکسر آوردند...»

(۱) مپ: ۲: بگذاشتند. (۲) مج: کژدمان + جراره. (۳) مپ: ۲: + در آن. (۴) مج: + این. (۵) مپ: ۲: کژدم. (۶) مج: آن مردم مفلوج را بزدند. (۷) مپ: ۲: شد. مج: بگشاد. (۸) مپ: ۲: - بر آن حال. مج: + نیک. (۹) مپ: ۲: + از. (۱۰) مپ: ۲: - را بیاوردند و حال او. (۱۱) متن: پرسید. مج: طیبی را طلب کردند چون طیب آن مرد را بدید و حالت او پرسید آن مرد. (۱۲) مپ: ۲: که صحت. (۱۳) متن: - به. (۱۴) مپ: ۲: مزاج علاج. (۱۵) مج: - به سبب نیش... پیوست و. (۱۶) مج: - چون. (۱۷) مپ: ۲: اثر. (۱۸) متن: قدرت او از. مج: اظهار کرد. (۱۹) متن و مپ: ۲: - را. (۲۰) مپ: ۲ و مج: گردانید. * - تنوخی / ص ۳۰۰.

حکایت (۱۳) * عبیدالله بن محمد الصروی^۱ گفت در موافقت [مختار بن الغیث بن حمدان]^۲ در بلاد موصل می گشتم^۳ در طلب^۴ ناصرالدوله لشکر^۵ در رفتن تعجیل کردند من در عقب^۶ بماندم. مادیانی^۷ داشتم^۸. چون از لشکر منقطع شدم پیاده در آن کوه ها می رفتم. شب در آمد. جهان تاریک شد و^۹ لشکر سرما تاختن آورد. در آن کوه^{۱۰} چاه ها کنده بودند به جهت صید. با خود گفتم صواب آنست که در یکی از این چاه ها^{۱۱} روم تا از شر سباع و زحمت سرما ایمن باشم. پس خود را^{۱۲} در چسائی انداختم^{۱۳} و آن شب^{۱۴} آنجا بخفتم^{۱۵}. بامداد^{۱۶} برخاستم. نگاه کردم. چاهی بود بر مثال تنوری. سر او^{۱۷} تنگ و بن^{۱۸} فراخ. چندان که جهد کردم بدر آمدن میسر شد. چون روز بلند بردمید^{۱۹} روشنایی^{۲۰} آفتاب در آن چاه افتاد. در قعر آن^{۲۱} افعی دیدم^{۲۲} بیک بارگی^{۲۳} دل از خود برگرفتم و از حیات نومید شدم. فضل الهی آن بود که افعی به سبب برودت هوا افسرده بود و قوت^{۲۴} حرکت نداشت. پس سنگ ها را جمع کردم و بر^{۲۵} مثال کرسی بنهادم

* ← تنوخی / ص ۳۰۱. (۱) مپ ۲: محمد بن علی بن عبدالله ضروری. نسخه های دیگر: محمد بن عبدالله صوری. (۲) چاپ قدیم: حمران (۳) مپ ۲: محیا و معشب. مج: طلب معشیت. بنیاد: محیا و معشیت. متن: محیا و معشیت (صورت متن از ضبط تنوخی گرفته شده است). (۴) مپ ۲: + و. (۵) مج: - در طلب. (۶) مج: - لشکر. (۷) مج: + و. (۸) متن: مادیان. (۹) متن: + که. (۱۰) مپ ۲: - جهان تاریک شد. (۱۱) متن: - کوه. (۱۲) مپ ۲: درین چاه ها یکی. (۱۳) مپ ۲: - خود را. (۱۴) مپ ۲: رفتم. (۱۵) مج: + هم. (۱۶) مپ ۲: - و آن شب آنجا بخفتم. (۱۷) مپ ۲: + از آنجا. (۱۸) مپ ۲: آن. (۱۹) مپ ۲: + او. (۲۰) مج: شد. (۲۱) مپ ۲: - روز... روشنایی. (۲۲) متن و مج: چاه. (۲۳) مج: + خود را گرد کرده. (۲۴) مپ ۲: به یکبار. (۲۵) متن و مپ ۲: - قوت. (۲۶) متن و مپ ۲: - بر.

چندان که^۱ قدم بر آن جانهادم^۲ می لغزید^۳. همه روز در^۴ آن بودم و از گرسنگی بی طاقت بودم تا یک بار حیلہ بی کردم و نیم^۵ شمشیر بر سر چاه^۶ محکم کردم و تازیانه بر دوال آن بستم و دست در آن زدم و به حیلت بسیار خود را^۷ بر سر چاه انداختم^۸ و چندان که از قعر چاه به اوج هوا بر آمدم^۹ آفریدگار تبارک و تعالی را شکر^{۱۰} کردم که از چنان مہاکت خلاص یافتم و به حیلہ بسیار خود را به شهر سنجار^{۱۱} انداختم و در آن جا دوستی نداشتم که به نزد او نزول کردم. به مسجدی نزول کردم و بیهوش بیفادم و جماعتی بیامدند و قدری آب بر من زدند. بیهوش آمدم^{۱۲} و حکایت حال^{۱۳} با ایشان کردم. دلشان بر من بسوخت. مرا طعام آوردند و روزی چند تعهد کردند تا قوت^{۱۴} یافتم و به سلامت به مسکن خود شتافتم.

حکایت (۱۴) ۱۵ ديسم ۱۶ ابراهيم ۱۷ گفت: در آن وقت که سيف الدوله لشکر^{۱۸} به استمداد من^{۱۹} نامزد کرد و در نواحی آذربایجان آبی^{۲۰} بود چنان که گذشتن ما^{۲۱} از آن^{۲۲} تعذری تمام داشت و پلی کشیده بودند در^{۲۳}

- (۱) مپ ۲: موج: و. (۲) متن: می نهم: مپ ۱: می نهادم. (۳) متن: می لغزم... (۴) موج: بر. (۵) مپ ۲: - نیم. (۶) موج: + نهادم و پهناء آن. (۷) مپ ۲: - به حیلت بسیار خود را. (۸) مپ ۲: آمدم. (۹) مپ ۲: - چندانکه از... بر آمدم. (۱۰) مپ ۲: موج: + بسیار. (۱۱) متن و مپ ۲: سنجار. موج: بخارا. (۱۲) مپ ۲: - و در آن جادوستی... بیهوش آمدم. (۱۳) متن: آن. مپ ۲: - حال. (۱۴) مپ ۲: اورا. (۱۵) - دهستانی ص ۹۶۷ (الفرج بعد الشده، ج ۴/ ص ۱۶۶ / رقم ۴۲۱ / ابوسالم دیسم بن ابراهیم بن شاذلویه. چاپ بیروت (۱۶) موج: - دیسم. (۱۷) موج: + کردی. (۱۸) مپ ۲: + را. (۱۹) موج: لشکر با استمداد. (۲۰) متن و مپ ۲: - آبی. موج: گذر لشکر + برجویی افتاد که آب آن جوی قوتی داشت. و در قعر آن سنگ عظیم بود. (۲۱) متن: من. (۲۲) مپ ۲: چنان که لشکر از گذشتن آن. (۲۳) موج: بر.

روی آن ^۱ تا خلایق به آسانی از آن عبره کنند. در اثنای آن که ^۲ لشکر از پل می‌گذشت زنی طفلی را در میان قماط پیچیده ^۳ بود. در میان ایشان افتاد ^۴ می‌رفت. ناگاه استری ^۵ لگدی بینداخت و آن طفل از دست او ^۶ در آب افتاد. خلق چون آن حال بدیدند بر ^۷ طفل و ^۸ مادر او رقت آوردند و چون آن طفل از هوا به آب رسید ^۹ غوطه خورد و به سلامت ^{۱۰} به روی آب آمد ^{۱۱}. ناگاه عقابی از هوا در پرید ^{۱۲} و برزن آن که مگر ^{۱۳} طعمه است از روی آب آن کودک را ^{۱۴} در ربود و در هوا برد. سواران ^{۱۵} از پی و بناختند ^{۱۶} عقاب ^{۱۷} او را بر زمین نهاد و قصد کرد که قماط از او باز کند ^{۱۸}. سواران نزدیک او ^{۱۹} رسیدند. عقاب پرید و آن کودک را هم آنجا ^{۲۰} رها کرد. سواران طفل را برگرفتند ^{۲۱} و به مادر سپردند که مویی بر اندام او نیازرده بود و آفریدگار سبحانه و تعالی از میان غرقاب هلاک ^{۲۲} و چنگال عقاب ^{۲۳} او را ^{۲۴} سلامت ^{۲۵} داد و تحقیق این خبر که بر لفظ نبوی رفته است:

- (۱) مپ: ۲. آب. (۲) متن: - که. (۳) مپ: ۲. پوشیده. (۴) مپ: ۲. و
 مج: - افتاد و. (۵) مج: استری. (۶) متن: و آن زن. مج: از دست
 زن. (۷) متن و مج: + آن. (۸) متن: + بردل. مج: + بر. (۹) مج:
 - از هوا به آب رسید. (۱۰) مپ: ۲. - و چون آن طفل... به سلامت.
 (۱۱) مپ: ۲. می‌رفت. (۱۲) مپ: ۲. درآمد. (۱۳) متن و مج: - مگر
 (۱۴) مج: + در قماط پیچیده. (۱۵) مج: + چون آن حال بدیدند. (۱۶) متن:
 - سواران از پی او بناختند. (۱۷) مپ: ۲. - عقاب. (۱۸) متن: - عقاب
 او... باز کند. مج: قصد پاره کردن قماط کرده. (۱۹) مپ: ۲. - نزدیک او.
 (۲۰) مپ: ۲. - هم آنجا. (۲۱) متن و مج: - برگرفتند و. (۲۲) مج:
 غمرات هلاکت. مپ: ۲. - هلاک. (۲۳) متن و مج: - و چنگال عقاب.
 (۲۴) مپ: + به. (۲۵) مج: + خلاصی.

اللهم انی اسئلك واقية^۱ کواقية^۱ الولید^۲. خداوندا ما^۳ را از بلاها^۴ چنان نگاه دار که آن طفل ضعیف را در آن حالت طفولیت به مدد فضل خود نگاه داشتی^۵ تا عاقلان را معلوم گردد که هر که دل درو بندد آسایش^۶ یابد و چون نظر از^۷ اسباب منقطع گرداند رهایش یابد.^۸

حکایت (۱۵) * عبدالله حاتمی^۹ گفت: مردی بود در مصر^{۱۰} او را ابن التمساح گفتندی، یعنی پسر نهنگ و طایفه‌ای از عوام^{۱۱} مصر می‌گفتند که نهنگ با مادر او مباشرت کرده است^{۱۲} و او از نهنگ متولد شده^{۱۳} و این سخن را^{۱۴} قبول نمی‌کرد تا^{۱۵} یکی از عقلای مصر گفت: در دریای^{۱۶} مصر نهنگی است که آدمیان را در میان^{۱۷} آب بگیرد و اگر گرسنه بود^{۱۸} بکشد و از وی طعمه^{۱۹} سازد^{۲۰} و اگر نه^{۲۱} ببرد و در فرودین^{۲۲} نیل^{۲۳} موضعی است که آب زمین را^{۲۴} بریده است و^{۲۵} بر^{۲۶} مثال چاه‌ها در قعر شده^{۲۷} چنان که گذر آدمی بر آن موضع کم‌افتد. صیدها را^{۲۸} در این آبگیر بگذارد

- (۱) متن: واقیت کواقیت. (۲) مپ: الولید. (اللهم واقية کواقية الولید. جامع الصغير / ج ۱ / ص ۵۸)
 (۳) متن و مپ: او.
 (۴) مپ: + خلاص داد. (۵) مپ: چنان نگاه‌دار... نگاه داشتی. مج: در آن حالت... داشتی. (۶) مج: گشایش. (۷) متن: - از. * حکایت در فرج بعدالشدّه از قول دیسم بن ابراهیم بن شاذلویه نقل شده که در ۳۲۶ به آذربایجان استیلا یافت (تنوخی / ج ۴ / ص ۱۶۶). * - تنوخی / ص ۳۰۳.
 (۸) مپ: صافی. مج: حاتم. متن و بنیاد: حامی. (۹) مپ و مج: + که.
 (۱۰) مج: + در. (۱۱) مج: کرده بود. (۱۲) متن: + است. (۱۳) متن: - را. (۱۴) مپ: - تا. (۱۵) متن: - دریای. مج: شهر. (۱۶) مج: - میان. (۱۷) متن: شود. (۱۸) متن: طعام. (۱۹) مپ: - و از وی طعمه سازد. (۲۰) مپ: - نه. (۲۱) مپ و بنیاد: فرودین.
 (۲۲) متن و مپ و بنیاد: - نیل. مج: + به. (۲۳) مپ و مج: - را.
 (۲۴) متن و مپ و مج: - و. (۲۵) بنیاد: - بر. (۲۶) بنیاد: + است.
 (۲۷) مج: - در قعر شده... صیدها را.

تا اگر وقتی^۱ صیدی نبود آن را^۲ ذخیره بود. از نوادر اتفاقات مادر این جوان را^۳ وقتی نهنگ^۴ صید کرد و بر آن موضع برد و او را^۵ بگذاشت و برفت. آن ضعیفه درنگرید موضعی به غایت مهیب دید^۶ و استخوان‌های آدمیان که^۷ از بقایای طعمه نهنگ مانده بود آنجا بسیار مشاهده کرد^۸. در آن میان نظرا و بر مردی افتاد که او را نهنگ صید کرده بود و آن جا آورده. چون آن^۹ زن را دید دواعی شهوانی و بواعث نفسانی در کار آمد. شهوت غالب^{۱۰} خوف و خطر^{۱۱} را از خاطر^{۱۲} دور کرد^{۱۳} و پرده غفلت در پیش بصر بصیرت آن شخص حجاب گشت^{۱۴}. زن را به خود دعوت کرد. آن^{۱۵} زن هر چند امتناع کرد مفید نبود و آن مرد غرض خود از آن زن^{۱۶} حاصل کرد چه^{۱۷} نص حدیث^{۱۸} نبوی بدین معنی واردست. قال النبی صلعم:

لا یخلون رجل بامرأة فان ثالثهما الشیطان^{۱۹}.

هر گز مردی بیگانه [را] با زنی نامحرم در خلوت خانه اجتماع فراهم نیاید^{۲۰} که نه سوم ایشان شیطان باشد. چون میان^{۲۱} ایشان آن^{۲۲} فاحشه^{۲۳}

- (۱) مج: + که. (۲) مج: - را. (۳) متن و مپ ۲: - را. (۴) متن: + او را. (۵) مپ ۲ و مج: آنجا. (۶) مج: - دید. (۷) متن و مپ ۲: - که (۸) مپ ۲: - آنجا بسیار مشاهده کرد. (۹) مپ ۲: - آن. (۱۰) مپ ۲: + بود. (۱۱) مج: هراس. (۱۲) مپ ۲: - را از خاطر. مج: - از خاطر. (۱۳) مپ ۲: فراموش کرد. مج: دو گردانید. (۱۴) متن: کرد. (۱۵) مپ ۲: - آن. (۱۶) مپ ۲: - خود از آن زن. (۱۷) متن و مپ ۲: - چه. (۱۸) متن و مپ ۲: - حدیث. (۱۹) مج: - قال النبی ... الشیطان. (حدیث بدین صورت نیز ضبط شده است: لا یخلون رجل بامرأة الاذی محرم.) (حکایت در فرج بعدالشیء از قول ابوعلی محمد بن حسن بن مظفر کاتب معروف به حاتم نقل شده است ← تنوخی / ج ۴ / ص ۱۶۸).
- (۲۰) مپ ۲: اجتماع نیفتد. (۲۱) متن و بنیاد: که. (۲۲) متن و بنیاد: - آن. (۲۳) بنیاد: فاحشند.

برفت^۱ نهنگ در رسید و آن نا حفاظ را^۲ از کنار آن زن در ربود و بشکست و^۳ زن متحیر بماند تا بعد از يك شبانروز آواز سم ستوران شنید. فریاد بسیار کرد. آفریدگار تعالی آواز او به سمع آن جماعت رسانید و او را خلاص دادند^۴ و آن خبر به^۵ اطراف^۶ مصرفاش گشت و چون اثر حمل ظاهر شد زن^۷ از فضیحت خود^۸ بترسید. آن حمل را بر نهنگ بست و آن پسر را نسبت به تمساح از جهت احتراز از آن سفاح کرد^۹ و این از نوادر اتفاقات^{۱۰} است والله اعلم^{۱۱}.

حکایت (۱۶)^{۱۲} ابو القاسم علوی گوید^{۱۳}: وقتی از بغداد عزیمت کوفه کردم. در راه بیشه ای کشن و جنگلی^{۱۴} انبوه بود و من در^{۱۵} پیش آن^{۱۶} کاروان می رفتم و چون بدان بیشه رسیدم دراز گوش من بایستاد و چندان که او را تحریض کردم^{۱۷} نرفت. نگاه کردم شیری دیدم^{۱۸} گور^{۱۹} اندام پیلتن، ایستاده چندان که مسافت میان من و او يك^{۲۰} گام بیش نبود. از دراز گوش فرود آمدم و دل از جان برداشتم^{۲۱} و حیات را وداع کردم و کلمه شهادت

- (۱) متن: برفته. میج: رفت، بنیاد: برفتند. (۲) متن و میپ: ۲- را. (۳) متن: + آن. (۴) متن: - و او را خلاص دادند. میج: تا پیامدند و رسن ها فرو گذاشتند و آن ضعیفه را از آن موضع بر کشیدند و به خانه رسانیدند. (۵) میپ ۲ و میج: در. (۶) میپ ۲- اطراف. (۷) متن: - زن. (۸) میپ ۲- خود. (۹) متن و بنیاد: و به سبب آن پسر تمساح از جهت احتراز به نسبت سفاح گردانید. میپ ۲- و آن پسر را ... سفاح کرد (سفاح: زنا کردن) (۱۰) میج: + ایام. (۱۱) میج: - والله اعلم. (۱۲) میج این حکایت را ندارد. (← تنوخی/ص ۳۰۴). (۱۳) میپ ۲ و بنیاد: گفت. (۱۴) بنیاد: جگن. میپ ۲- جنگلی. (۱۵) میپ ۲: از. (۱۶) بنیاد: پیش ان. (۱۷) میپ ۲- چندان که ... کردم. (۱۸) متن و بنیاد: دیدم. (۱۹) بنیاد: بور. (۲۰) میپ ۲: دو. (۲۱) میپ ۲- دل از جان برداشتم و.

گفتن گرفتم^۱. و در اثنای آن حال^۲ مرا یاد آمد که به شرم شیر مثل زنند و گویند^۳ هر کس که دو چشم در روی شیر گشاده دارد شیر را شرم آید و^۴ او را نشکند^۵. پس هر دو^۶ چشم بر روی او بگشادم و دل از جان بر گرفتم^۷ و آن شیر دهان باز کرده بود و در من می نگریست و نکهت دهن او به من رسید^۸. در این میان غلام من برسد و چون نظر او بر آن شیر افتاد فریاد بر آورد و گفت: ای مسلمانان خداوند مرا دریابید^۹ که شیر قصد او^{۱۰} دارد. درین حدیث بود که شیر حمله کرد و او را از ستور^{۱۱} در ربود به آسانی^{۱۲} و در بیشه رفت و من خلاص یافتم و آفریدگار تعالی^{۱۳} [را] بدان^{۱۴} که^{۱۵} غلام را^{۱۶} فدای من گردانید شکر بسیار بگفتم^{۱۷} و چون به کوفه رسیدم آن خبر به کوفه رسیده بود و هر کس به تهنیت آن حال به نزد من می آمدند و از آن جمله ابوعلی عمری حیای علوی به نزد من آمد و مرا به سلامت ذات^{۱۸} تهنیت کرد. پس حکایت حال باز خواست. چون^{۱۹} تقریر^{۲۰} کردم گفت: از شیر چرا ترسیدی. ندانستی که گوشت فرزندان فاطمه بر جمله سباع حرام است. من گفتم: این سخن را^{۲۱} عقل تصدیق نکند و شاید که در صحت این حدیث شك و شبهت را مجال دهی^{۲۲} او [گفت] حدیث زینب

- (۱) مپ ۲: بگفتم. (۲) مپ ۲ و بنیاد: حال. (۳) متن و بنیاد: + که.
 (۴) مپ ۲: که. (۵) متن: نکشد. مپ ۲: بشکند. (۶) متن و مپ ۲: هر دو.
 (۷) مپ ۲ و بنیاد: برهلاک نهادم. (۸) مپ ۲: و نکهت دهن او به من رسید.
 (۹) مپ ۲: و گفت ای... دریابید. (۱۰) مپ ۲: من. (۱۱) بنیاد: پشت زین.
 (۱۲) مپ ۲: به آسانی. (۱۳) بنیاد: تعالی. (۱۴) بنیاد: آن.
 (۱۵) بنیاد: که. (۱۶) متن: را. مپ ۲: او را.
 (۱۷) مپ ۲: شکر بسیار بگفتم. (۱۸) مپ ۲: مرا
 بدان. بنیاد: تن. (۱۹) مپ ۲: حال بازخواست چون. (۲۰) مپ ۲: + می.
 (۲۱) مپ ۲: را. (۲۲) مپ ۲ و بنیاد: ندهی.

کذابه با^۱ علی موسی رضا^۲ شنیده‌ای. گفتم^۳ آن خبری است که شیعه آن را افترا کرده‌اند. گفت زنه‌ار که از ثقات روایات شنیدم که زنی بود در عهد حضرت علی بن^۴ موسی الرضا^۵ خود^۶ را برخاندان نبوت نسبت می کرد و دعوی می کرد^۷ که من از اولاد علی مرتضام. او را به نزد^۹ رضا آوردند تا شجره نسبت او را ببینند^{۱۰} و تصحیح کنند^{۱۱}. چندان که علی بن موسی رضا^{۱۲} تفحص فرمود نسبت او روشن نتوانست کرد^{۱۳} و آن در حضرت خلیفه وقت^{۱۴} بود^{۱۵}. علی موسی مرخلیفه^{۱۶} را گفت: من حدیثی^{۱۷} دارم از اجداد خود متحلی صحت^{۱۸} و آن حدیث این است: ان لحوم ولد فاطمة (ع) محرمة علی السباع^{۱۹}. گوشت اولاد فاطمه بر سباع حرام است و پنجه و دندان هیچ درنده به خون ایشان آلوده نشود^{۲۰}. اکنون صواب آن است که هر دو در پیشه‌ای رویم که در آنجا سباع ضاری باشد^{۲۱} هر کس از ما^{۲۲} که به سلامت باز آید او صحیح النسب بود. زینب گفت: این حدیث صحیح نیست. خلیفه گفت: اگر در صحت این حدیث سخنی است ضرر سباع هم

- (۱) بنیاد: + حضرت. (۲) بنیاد: علی بن موسی الرضا.
 (۳) مپ ۲ و بنیاد: گفت. ترجیح قیاسی است. (۴) مپ ۲: - حضرت علی بن.
 (۵) مپ ۲: موسی رضا. (۶) متن: - شنیده‌ای گفتم آن... موسی الرضا خود.
 (۷) بنیاد: - می. (۸) متن: - دعوی می کرد. (۹) بنیاد: + حضرت امام.
 (۱۰) مپ ۲: - او را ببینند. (۱۱) بنیاد: تا صحت نسب او محقق گردد و تصحیح در شجره او بکند. (۱۲) مپ ۲: + رضع. بنیاد: حضرت امام. (۱۳) مپ ۲ و بنیاد: روشن نشد. (۱۴) بنیاد: در خدمت مأمون. (۱۵) مپ ۲: بحث می رفت. (۱۶) بنیاد: حضرت امام مأمون. (۱۷) بنیاد: + استماع.
 (۱۸) بنیاد: - متحلی صحت. (۱۹) مپ ۲: + یعنی. تنوخی: + فن اکلته السباع فهو دعوی. (۲۰) مپ ۲: - و پنجه و... آلوده نشود. (۲۱) متن: + که.
 (۲۲) متن: ایشان.

بر او رسد^۱. پس در حوالی بغداد بیشه‌ای بود و در آنجا شیری بود. در آن بیشه رفتند. زینب گفت: نخست علی بن^۲ موسی رضا رود. او گفت: هیچ عذری نیست. بسم الله الرحمن الرحيم گفت و قدم در بیشه نهاد. شیر چون^۳ خبر آمدن او یافت به خدمت^۴ پیش او باز^۵ آمد و سر بر زمین نهاد و دنب جنبا نیدن گرفت^۶ چنان که^۷ خلق^۸ بدیدند. زینب را تکلیف کردند. همین که قدم در بیشه نهاد شیر از بیشه برون آمد^۹ و در حال او را پاره^{۱۰} کرد و نام او در انحنن به کذاب^{۱۱} منتشر گشت و فایده این حکایت آنست که بعد از تقریر آنچه سید بزرگ از شر شیر خلاص یافت آنست که^{۱۲} سباع درنده حرمت اولاد سید^{۱۳} کاینات نگاه می‌دارند. اگر عقلای عالم رعایت^{۱۴} جانب سادات را سرمایه سعادت سازند عجیب و غریب نیست. حکایت (۱۷) ۱۵ چنین آورده‌اند که از معارف بصره یکی بود. گفت در بصره موضعی ست که آن را قصباء خوانند. صحرائی دلگشای است و در آنجا از فی خرگاه‌های لطیف سازند که خلق در آن به وقت گرما بیاسایند و چون خنک شود به شهر باز گردند. روزی من به تفرج رفته بودم و در خرگاهی از آن آسوده. خواب بر من غالب شد^{۱۶} و تا نماز دیگر خفته بماندم^{۱۷}. چون بیدار شدم^{۱۸} تمامت خلق باز گشته بودند. خواستم که من نیز باز گردم

- (۱) مپ ۲ و بنیاد: نرسد. (۲) مپ ۲: - ابن. (۳) متن و مپ ۲: - چون.
 (۴) بنیاد: - به خدمت. (۵) متن: - باز. (۶) مپ ۲: می جنبا نید. (۷) بنیاد: + جمله. (۸) مپ ۲: + می. (۹) مپ ۲: شیر چون پلنگ در جست.
 (۱۰) بنیاد: + پاره. (۱۱) متن: نام کذاب در جهان. (۱۲) مپ ۲: - سید بزرگ ... آنست که. (۱۳) متن: - سید. (۱۴) متن: حمایت. (۱۵) مپ ۲: - آسوده ... شد. (۱۶) بنیاد: + و بر در خرگاه ازدهایی دیدم. (۱۷) مپ ۲: + بر در خرگاه ازدهایی دیدم.

ز در خرگاه^۱ اژدهایی دیدم^۲ بر مثال ساق^۳ دست آدمی گرد^۴ حلقه کرده. چون آن حال بدیدم از زندگانی نومید شدم. روی به آسمان کردم و به تضرع و ابتهال آفریدگار را خواندن گرفتم و صدقات قبول کردم و در آن تحیر و نومیدی^۵ بودم که ناگاه را سویی دیدم که بیامد و چون مار را بدید باز گشت^۶. ساعتی بود. او^۷ با جفت خود بیامد و از پس اژدها در آمدند^۸ و به يك حمله هر دو بجستند و سر اژدها را در دهان گرفتند^۹ و مار هر چند اضطراب کرد مفید نبود و در حالی^{۱۰} مار را هلاک کردند و آن بالای عظیم را دفع کردند^{۱۱} و من به سلامت به خانه آمدم و شکر خدای تعالی کردم که^{۱۲} از آن بلیت خلاص داد.*

حکایت (۱۸)^{۱۳} آورده اند که مردی به نزد هشام عبدالملک رفت و گفت یا امیر المؤمنین درین راه که به خدمت تو می آمدم در میان دو کوه می رفتم^{۱۴}. رفیقی نداشتم. ناگاه^{۱۵} از جانب چپ نگاه کردم شیری دیدم که قصد من کرد. چون به راست نگریستم^{۱۶} افعی دیدم که بر من حمله آورد. من چون خود را در دست این دو دشمن اسیر دیدم بر حضرت آفریدگار بنالیدم و این ابیات^{۱۷} بر زبان راندم.^{۱۸}

(۱) مپ ۲:- خواستم... خرگاه. (۲) مپ ۲: آن اژدها. (۳) متن و مپ ۲: ساقی. (۴) مپ ۲:- گرد. (۵) مپ ۲:- و نومیدی. (۶) متن:- باز گشت. بنیاد: + چون. (۷) مپ ۲:- ساعتی بود او. (۸) مپ ۲:- و از پس اژدها در آمدند. (۹) مپ ۲: و او را بگرفتند. (۱۰) مپ ۲: و آن. بنیاد: + هر دو. (۱۱) مپ ۲:- و آن بالای عظیم را دفع کردند. (۱۲) متن: و آفریدگار به حسن فضل خود. و شکر فضل خدای کردم که. * تنوخی حکایت را از قول سعد بن محمد الازدی نقل کرده است ← فرج بعدالشد / ج ۴ / ص ۱۸۰. (۱۳) میج این حکایت را ندارد. (← تنوخی / ص ۳۱۱. دهستانی ص ۹۸۲). (۱۴) مپ ۲:- می رفتم. (۱۵) مپ ۲:- ناگاه. (۱۶) مپ ۲: نگردیدم. (۱۷) مپ ۲ و میج: مناجات. (۱۸) تنوخی: و رفعت رأسی الی السماء و قلت.

شعر^۱

یا دافع المکروه قد تراهما فنجنى یارب من اذا هما
ومن اذی من کادنی سواهما^۲ لاتجعلن^۳ شلوی من قرا هما
آفریدگار دافع نعمات تویی. می بینی که دو خصم قوی قصد من کرده اند.^۴
مرا از شر ایشان نجات ده و گوشت و پوست مرا طعمه ایشان مساز. چون
این مناجات بکردم هر دو به من رسیدند و مرا ببوئیدند. پس هر دو
باز گشتند و من به سلامت به خدمت تو آمدم و این جز به مدد عون و
عصمت آفریدگار عز اسم^۵ نبود که آفریدگار بر کمال است و صانع بی زوال.

بیت

هر که راعون و حفظش آمد یار شیرش آمد رفیق^۶ و بدرقه مار
حکایت (۱۹)^۸ قاضی سایب^۹ می گوید: در کوفه به نزدیک عمر
یحیا علوی^{۱۰} بودم. غلامان او در آمدند و گفتند^{۱۱} که^{۱۲} در فلان بیشه فلان
کس را شیر برده است^{۱۳}. عمر یحیی تعجب کرد و گفت عجب واقعه ای^{۱۴}
مادر و^{۱۵} پدر او را^{۱۶} هم^{۱۷} درین^{۱۸} موضع^{۱۹} شیر برده بود^{۲۰} و این از

(۱) ← تنوخی / ج ۴ / ص ۱۸۵. (۲) تنوخی و دهستانی: تراهما.
(۳) تنوخی: لاتجعلنی. (چاپ قدیم) (۴) مپ: دارند. (۵) بنیاد: پس
هر دو. (۶) مپ: عزوعلا. بنیاد: عزاسمه. (۷) مپ: و بنیاد: قرین.
(۸) مچ: + آورده اند. (۹) قاضی القضاة ابوالسایب (تنوخی / ص ۲۹۸
چاپ قدیم) حکایت در فرج بعدالشیء از ابوعلی محمد بن علی بن مقله کاتب نقل شده
است نه از قاضی سایب ← تنوخی / ج ۴ / ص ۱۸۸. (ابوسائب قاضی القضاة.
دهستانی / ص ۹۸۴). (۱۰) مپ: عمر علوی یحیی. (۱۱) متن: -
و گفتند. (۱۲) مپ: - که. (۱۳) متن و مپ: برد. (۱۴) مپ: ۲
و مچ: + است. مچ: + هم درین سال به همان موضع. (۱۵) مچ: - مادر و.
(۱۶) متن و مپ: - را. (۱۷) متن: - هم. (۱۸) متن: همین. (۱۹)
مچ: - هم درین موضع. (۲۰) مپ: ۲: برده اند. مچ: + باز آمد.

نوادراتفاق است. روز^۱ دیگر هم به نزدیک او بودم که همان غلام^۲ در آمد و گفت^۳ آن مرد را که شیر برده بود باز آمد^۴ به سلامت^۵. تعجب او^۶ زیادت شد. گفت با من بیا^۷ تا به نزد او رویم و سلامت ذات^۸ او را^۹ تهنیت کنیم. پس به نزدیک وی رفتیم^{۱۰} و از وی حال پرسید. گفت: در آن بیشه سواره^{۱۱} می رفتم ناگاه شیری در آمد و مرا از اسب در ربود و سوی بیشه روان شد و من از غایت ترس بیهوش شدم و مرغ عقل از قفس دماغ^{۱۲} من^{۱۳} پیرید و از حال خود خبر نداشتم^{۱۴} جز آن^{۱۵} که^{۱۶} بیهوش^{۱۷} آمدم و^{۱۸} شیر را ندیدم. تکلف کردم برخاستم و اندکی اندام من مجروح شده بود و در آن بیشه رفتن گرفتم^{۱۹} تا^{۲۰} راهی یابم^{۲۱} و استخوان های آدمیان دیدم بسیار که شیر ایشان^{۲۲} را کشته بود. در آن^{۲۳} میان همیانی زر^{۲۴} یافتم آن را برداشتم و در میان بستم و بدان قوتی عظیم یافتم. از آن بیشه بیرون آمدم و بر راه افتادم^{۲۵}. جماعتی از راه گذریان^{۲۶} به من رسیدند. من حال خود با ایشان بگفتم^{۲۷}. مرا برستوری نشانند تا به اینجا رسیدم^{۲۸} و چون

- (۱) میج: + ی. (۲) میپ ۲: که یکی. میج: یکی از آن غلامان. (۳) متن: بدو گفتند. (۴) میج: + و. (۵) میج: + است. (۶) متن: - او. (۷) میپ ۲: گفت بیائید. (۸) میپ ۲: - سلامت ذات. (۹) متن: - را. (۱۰) میج: - گفت با من بیا... نزدیک وی رفتیم. (۱۱) متن: سوار. (۱۲) میج: کالبد. (۱۳) میپ ۲: - من. (۱۴) متن: ندارم. (۱۵) میپ ۲: - و از حال... جز آن. (۱۶) میپ ۲: چون. (۱۷) میج: + که. (۱۸) میج: - و. (۱۹) میج: رفتیم. (۲۰) میج: ناگاه. (۲۱) میج: یافتیم که. متن: + که بر آن آمیم و. (۲۲) متن: او. (۲۳) متن: - آن. (۲۴) متن و میج: - زر. (۲۵) میج: - افتادم. (۲۶) متن و میج: گذرندگان. (۲۸) میپ ۲: - من حال... بگفتم. (۲۸) میج: و این جا رسانیدند.

همیان را^۱ را بگشادم. به خط پدر خود نسختی یافتم که عدد مال^۲ را نبشته بود. دانستم که مال پدر من است و میراث حلال من^۳. آفرید گار را شکر کردم که از آن بلای عظیم و خطر بزرگ مرا برهانید و^۴ آن بلیت را سبب منفعت من کرد. تا غافلان را معلوم شود که عصمت آفرید گاره مرد را^۵ حصارى استوارست که تیر قصد قاصدان بر^۶ آنجا کارگر نیاید...

* * *

بیت

هر که را کردگار یار بود	خلق را با بدش چه کار بود ^۷
هر که یاری ز فضل حق خواهد	بر همه کار کامگار بود ^۸
زانکه حق را به خلق در ^{۱۰} هر دم	نظر لطف بی شمار بود
سروری را گزین کند هرگاه	کز همه خلق اختیار بود
تا زمان را بدو نظام دهد ^{۱۱}	تا زمین را بدو قرار ^{۱۲} بود
هست اکنون نظام ملک جهان ^{۱۳}	ملک ^{۱۴} را از وی افتخار بود
خواجۀ شه نشان قوام الدین	که کفش بحر بی کنار بود
آصف جم، محمد بو سعد	که سعادات را مدار بود
چون به روز قتال کین ورزد	آسمان قضا شکار بود

- (۱) مپ ۲ و مچ: - را. (۲) مچ: + خود. (۳) مچ: مرا میراث حلال
 (۴) مپ ۲: - از آن بلا ... برهانید و. (۵) متن: + شکر کردم بدان
 که. مچ: + مر. (۶) مچ: + زرعی سایغ. (۷) متن و مپ ۲: - قاصدان
 بر. (۸) مپ ۲: - بر همه کار کامگار بود. (۹) مپ ۲: خلق را با بدش
 چه کار بود. (۱۰) متن: وانکه مر خلق را دهد. (۱۱) مچ: بود.
 (۱۲) مچ: بدین نظام. (۱۳) مچ: چنان. (۱۴) مچ: که
 ملک.

چون به روز نوال زر بخشد آفتاب و ستاره یار بود
تا طبایع چهار باشد و آن باد و آب و تراب و نار بود
آب جاهش مدام باد که نار بهره خصم خاکسار بود

باب دهم

از قسم چهارم

در ذکر جماعتی که به ورطه^۱ عشق درماندند، و به مراد نرسیدند.^۲

حکما گفته اند که اول مرتبه از مراتب دل بستگی میل نفوس است و دوم درجه محبت و سوم هوا و چهارم عشق. و میل^۳ ائتلاف تنهاست^۴ به تفاریق جانها. چنان که مصطفی صلعم بدین معنی اشارت فرموده است. قوله علیه السلام: الارواح جنود مجنّدة فما^۵ تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها - اختلف. و شاعر بدین معنی اشارت کرده است.

(۱) مپ ۲: محنت. مچ: ورطه. (۲) متن: رسیدند. مچ: و به مراد نرسیدند.
(۳) مچ: + را. (۴) متن و مپ ۲: انتهاست. (۵) مپ ۲ و مچ: قوله
علیه السلام. (۶) مپ ۲ و بنیاد: فمن. (درمسند احمد و صحیح مسلم ضبط
حدیث موافق متن است)

شعر

تعلق روحی روحها قبل خلقنا^۱ و من [قبل] ما کنا نطافاً و فی المهد
و زاد کما زدنا فاصبح نامياً و لیس اذ امتنا^۲ بمنتقض^۳ العهد
ولکنه [باق] علی کل حادث^۴ و زائرنا فی ظلمة القبر^۵ و اللحد^۶
و اما حب^۷ شعفی است^۸ که متولد شود از آدمیان به^۹ نظر و به^{۱۰} طول صحبت
و^{۱۱} آن دوستی باشد چنان^{۱۲} که مرد^{۱۳} و زن و فرزند و دوستان و هم‌شهریان^{۱۴}
دارند^{۱۵} و هوا^{۱۶} مر^{۱۷} اسمی است بر دوستی که آن^{۱۸} از محبت زیادت
باشد و باز چون محبت و دوستی از حد^{۱۹} بگذرد و به‌غایت کمال رسد آن
را عشق خوانند و الله اعلم^{۲۰}.

حکایت (۱) آورده‌اند که وقتی حکیمی از حکما به نزد پادشاهی بود.
وزیر پادشاه در خدمت او نشسته بود.^{۲۱} ناگاه نظر وزیر بر کنیزکی^{۲۲} افتاد
که معشوق او بود. پادشاه از عشق او خبر نداشت. چون در وی نگریست
لون^{۲۳} وزیر متغیر شد و لرزه بروی افتاد و بیهوش گشت^{۲۴}. ملک از آن حال

(۱) مپ: ۲: اختلافاً. (۲) متن و بنیاد: منا. مپ: ۲: ما. (۳) نسخه‌ها.
بمستقصی. (۴) متن و مپ: ۲ و بنیاد: حادثه (تصحیح قیاسی است) (۵)
مپ: ۲: و رادنا فی ظلمنا القدور. بنیاد: و دارنا فی ظلمة القبر. (۶) مج این سه
بیت را ندارد. (۷) مج: حب. (۸) مج: است. (۹) متن و
مپ: ۲: به. (۱۰) مپ: ۲ و مج: به. (۱۱) مج: و. (۱۲) متن
و مپ: ۲: چنان. (۱۳) متن و مپ: ۲: مردم. (۱۴) مج: همشیران.
(۱۵) متن: داد. مپ: ۲: دارد. (۱۶) متن و مپ: ۲: هوا. (۱۷) مج: -
مر. (۱۸) مج: آن. (۱۹) مج: + اهوا. (۲۰) مپ: ۲ و مج: -
و الله اعلم. (۲۱) مج: آورده‌اند که وقتی پادشاهی با وزیر نشسته بود.
(۲۲) مج: + از کنیزکان پادشاه. (۲۳) متن: روی. (۲۴) مپ: ۲: و
بیهوش گشت.

او^۱ متعجب شد و از وی پرسید که چه شد^۲. وزیر عذری تقریر کرد که که مرا علتی است که گاه گاه حادث شود و آن زحمت این ساعت معاودت کرد^۳. چون وزیر از خدمت پادشاه بیرون آمد شاه از آن حکیم پرسید که^۴: دواى^۵ علت دانی؟ گفت: می دانم و سبب علت هم می شناسم. اگر بفرمای^۶ تقریر کنم^۷. گفت ببايد گفت^۸. حکیم گفت^۹:

در روی محبوب^{۱۰} نگریست این اضطراب و قلق^{۱۱} حادث شد. از بهر آن که به^{۱۲} مشاهده محبوب دل او^{۱۳} هوا گرفت و مضطرب شد. از انفراج دل جسم او در حرکت آمد. ملک گفت: ما پسران^{۱۴} و زنان خود^{۱۵} دوست می داریم و مثل^{۱۶} این حال^{۱۷} ما را حادث^{۱۸} نمی شود^{۱۹}. گفت: آن دوستی دیگرست^{۲۰}. آن دوستی روح است و این دوستی نفس^{۲۱}. پس اختلاف معانی و اسماء آن ظاهر شود^{۲۲} و حکما گفته اند که عشق بازی است که از هوای نظر در آید و لکن چون در فضای سینه پرواز کند مرغ دل را شکار کند و سینه را به مقلب^{۲۳} بلیت افکار کند. و ارباب تحقیق گفته اند: عشق صیقل نفوس است و^{۲۴} رائف اخلاق است. عشق بیرون عقل و

(۱) متن و مع: وزیر. (۲) متن و مع: - که چه شد. (۳) مع: این ساعت آن علت زحمت داده است و معاوده کرده. (۴) متن: گفت. مع: + تو. (۵) مع: داروی این. (۶) مپ ۲: - اگر بفرمای. (۷) مپ ۲: - تقریر کنم. (۸) مپ ۲: بگو. (۹) مپ ۲: + او. (۱۰) مپ ۲: + خود. (۱۱) مع: تلهف. (۱۲) مع: - به. (۱۳) مع: از. (۱۴) مع: + داریم. (۱۵) مپ ۲: + را. مع: داریم. (۱۶) مع: - دوست می داریم و مثل. (۱۷) مع: نوع. (۱۸) مپ ۲: - حادث. مع: - ما را حادث. (۱۹) مع: نمی افتد. (۲۰) مع: + که. (۲۱) مع: + است (۲۲) مع: پس اختلاف است میان آن و این و این به اختلاف معانی و اسماء آن ظاهر شود. (۲۳) مع: محنت. (۲۴) مع: - صقیل نفوس است و.

حسن^۱ مدرکی دیگرست. طالبان را به وجوه طلب^۲ راه^۳ نماید.

مصراع^۴

لو صبح منك الهوى ارشدك للجدید^۵.

پادشاهان را کمر بندگی دوزد که: ^۶ قدشغفها حبا^۷ بندگان را افسر شاهی دهد که: وكذلك مکننا لیوسف فی الارض^۸.

بیت

در عشق چنین بسی فتد شیب و فراز

کآهو بچه شیر گردد و تیهو باز

عشق را آثارست و بعضی از آثار او قبیح است و بعضی حسن^۹ است. آنچه^{۱۰} از آثار حسن اوست^{۱۱}: چون لطف و رقت دل و ذوق وقت^{۱۲} و بزرگ تراز^{۱۳} آن^{۱۴} درجه شهادت است^{۱۵}. چنان که سید المرسلین صلعم فرموده است: من عشق وعف و کتم و مات مات شهید^{۱۶} و آنچه از آثار آن قبیح^{۱۷} است^{۱۸}

(۱) متن: عقل است و عشق. (۲) مپ ۲ و بنیاد: طالبه. (۳) مپ ۲ و بنیاد: راه. (۴) مپ ۲: شعر. (۵) مپ: عشق بیرون عقل... للجدید. بنیاد: مصراع... للجدید. (نسخه‌ها: لوضع منك الهوى ارشد للجدید). (۶) مپ: چنانکه. (۷) مپ: قدشغفها حبا (یوسف/۱۲ / آیه ۳۰). (۸) (یوسف/۱۲ / آیه ۵۶ و ۲۱). (۹) متن: خسیس. (۱۰) نسخه‌ها غیر از مپ: - آن چه. (۱۱) مپ: او حسن است. (۱۲) مپ: + و تواضع با پیوستگان معشوق. (۱۳) مپ ۲ و بنیاد و مپ: - از. مپ: بزرگترین. (۱۴) مپ: - آن. (۱۵) متن و مپ ۲: - است. (۱۶) در جامع الصغیر بدو صورت آمده است: ۱- من عشق فعف ثم مات مات شهید ۲- من عشق فکتم وعف فمات مات شهید ← ج ۱ ص ۱۷۶. (۱۷) مپ ۲: - قبیح (۱۸) مپ ۲: + که چون مردی به بلائی در ماند.

چون غم و رنج فراوان^۱ و فکرت بی پایان و اختلال در مناظم^۲ امور و^۳
اموال به حکم استیلائی معشوق بردل. چنان که گفته اند:

شعر

ترکت^۴ للناس دنیا هم و دینهم^۵ شغفا بحبك^۶ یا دینی و دنیایی
و یکی از آثار او^۷ است که چون مرد به بلای او درماند البته پند ناصحان
و نصیحت نیکخواهان نشنود و مصالح حال و مال خود^۸ تحری نکند^۹
چنان که در حکایت آورده اند^{۱۰}:

حکایت (۲) احمد بن^{۱۱} سلیمان بن وهب^{۱۲} گفت که عم من علی^{۱۳}
بر کنیز کی^{۱۴} عاشق شده بود^{۱۵} و مالی خطیر داده^{۱۶} و او را خریده^{۱۷} و شب
وروز معتکف آستانه^{۱۸} وصال او گشته^{۱۹} و ترک مصالح خویش گفته. روزی
پدر مرا گفت: ای پسر می بینی که عم^{۲۰} تو چه گونه مغمور^{۲۱} عشق آن کنیزک
شده است^{۲۲} و از کل^{۲۳} مصالح و مهمات^{۲۴} اعراض آورده و اختلال به حال^{۲۵}
او راه یافته است. بیا تا برویم و او را پندی دهیم. پس من در خدمت پدر

- (۱) متن و مپ: ۲: فراق. (۲) مچ: منتظم. (۳) مپ ۲ و مچ: - امور و.
(۴) متن و مپ: ۲: یرکب. (۵) متن و مپ ۲: دینهم و دنیا هم. (۶) متن
و مپ ۲: سعلایحیل (شاید: شغلا بحبك باشد و صورت متن ممکن است به آیه ۳۰
از سوره یوسف اشارتی باشد: قدشغفها حبا. وجه ترجیح متن همین اشارت است).
(۷) مچ: + آن. (۸) متن و مپ ۲: + را. (۹) متن: کند. (۱۰)
مچ: + درمی ماند. (۱۱) مپ ۲: - ابن. (۱۲) متن: محمد بن سلمی بن وهب.
(۱۳) مچ: + رباب که. (۱۴) مچ: + بود. (۱۵) مچ: عشق آورد.
(۱۶) مچ: داد. (۱۷) مچ: بخرید. (۱۸) متن: ایستاده + و. مچ: -
آستانه. (۱۹) مچ: + بود. (۲۰) متن: - عم. (۲۱) متن: معمول.
(۲۲) متن: شده ای. (۲۳) متن و مچ و بنیاد: کلی. (۲۴) مپ ۲: - و مهمات.
(۲۵) مچ: - حال.

نزدیک عم رفتم^۱ و چون عم ما را^۲ بدید بشاشت نمود و چون^۳ پدر وی را ملامت کرد گفت: ای برادر^۴، عشق^۵ ترا حیوان و^۶ بهائم گردانیده و^۷ آن همه عقل و کیاست و دها و کفایت تو مغلوب سلطان شهوت شده. احمد می گوید: عم من در من نگریست. من چون حیرت او بدیدم این بیت را انشا کردم

شعر

یلومك^۸ فی^۹ لیلی وعقلك عندها رجال ولم تذهب لهم بعقول^{۱۰}

بیت

تو که از غم ندیده ای خواری از غم ما کجا خبر داری پدرم چون این بیت از من^{۱۱} بشنید درخشم شد و برخاست و برفت. و عم من پیش^{۱۲} آمد و سروروی من^{۱۳} ببوسید^{۱۴} و گفت^{۱۵} تا آن کنیزك^{۱۶} از حرم بیرون آمد. الحق ماهی بود در صورت انسان و مهری بود^{۱۷} آب حیات در چشمه دهان او پنهان. چون برون آمد پیش من بنشست^{۱۸} و سماعی کرد که نزدیک بود^{۱۹} مرغ عقل از قفس دماغ^{۲۰} برون^{۲۱} پرد^{۲۲} و این بیت بگفت

- (۱) مج: پسر و پدر در خدمت او رفتیم. (۲) مج: عم من مرا. (۳) مج: + بنشستم. (۴) مج: + هوایت ترا در غوایت انداخته است. (۵) مپ: ۲ و مج: + و محبت (۶) مج: ترا از (۷) مج: + با. (۸) متن و مپ: ۲: یلونك. (۹) مپ: ۲: - فی. (۱۰) مج: این بیت را ندارد. (۱۱) مپ: ۲ و مج: - از من. (۱۲) مج: + تر. (۱۳) مج: + را. (۱۴) مپ: ۲ و مج: + و مرا نگاه داشت. (۱۵) مج: رباب را فرمود. (۱۶) مج: - آن کنیزك. (۱۷) مپ: ۲: + از. (۱۸) مج: + و آن دراز دست تافتاده گوش و آن سرو دل سخن فروش را بر کنار نهاد و ابریشم را برسیمها زرین بر بست (۱۹) متن: + که. (۲۰) متن و مج: دماغ. (۲۱) مپ: ۲: - برون. (۲۲) مپ: ۲: - برود.

شعر

قد كنت أعذل في الصباة اهلها فاعجب لما تأتى به الايام^۲
 فاليوم^۳ اعذرهم واعلم انما^۴ سبل الغواية و الهدى اقسام^۵
 آن کس که مرا ملامت از^۶ عشق تو کرد^۷ چون روی ترا بدید معذورم داشت
 و آن روز من از^۸ سماع^۹ او آن لذت یافتم که سخط پدرم^{۱۰} در بر آن ناچیز
 بود و آنچه به وی رسید از افراط عشق بود که نه نصیحت ناصح^{۱۱} شنید^{۱۲}
 و نه نظر در مصالح خود داشت^{۱۳} و نه پند برادر در گوش کرد.

حکایت (۳) آورده اند که عبدالله طاهر رحمة الله علیه^{۱۴} در وقتی که به
 خراسان بود هنوز جوان بود^{۱۵} و امارت خراسان به رسم او نبود^{۱۶}. بر یکی
 از زنان صاحب جمال عاشق شده بود و عشق ایشان^{۱۷} سمرگشته^{۱۸} و دوستی
 ایشان افسانه شده^{۱۹} و بعد از آن که او در خدمت امیر المؤمنین به بغداد آمد
 و سالها بر آن بگذشت و امارت خراسان او را مسلم شد و در آن وقت که
 او امیر خراسان بود مردی را که مستوجب کشتن بود به حبس او^{۲۰} آوردند.
 آن مرد^{۲۱} به خدمت او رقعهای نوشت و در آن جایاد کرد که من در خراسان^{۲۲}

- (۱) متن و مپ ۲: کما. (۲) متن و مپ ۲: الایامی. (۳) متن و مپ ۲:
 فی النوم. (۴) متن و مپ ۲: انها. (۵) متن: قسام. مپ ۲: صیام.
 (۶) مپ ۲: - از. (۷) مپ ۲: کند. (۸) مپ ۲: + آن. (۹) مپ:
 استماع. (۱۰) متن و مپ ۲: پدرم. (۱۱) مپ: - ناصح. (۱۲)
 مپ: شنیده. (۱۳) مپ ۲: - و نه نظر در مصالح خود داشت. (۱۴) مپ
 ۲: - رحمة الله علیه. (۱۵) مپ ۲: - و هنوز جوان بود. (۱۶) مپ ۲:
 اسم. (۱۷) مپ ۲: او. (۱۸) متن: - سمرگشته. بنیاد: + بود.
 (۱۹) مپ ۲: - و دوستی ایشان افسانه شده. (۲۰) مپ ۲ و مپ: - او.
 (۲۱) مپ: وی. (۲۲) متن و مپ ۲ و بنیاد: - خراسان.

همسایه^۱ کسی^۲ بودم که امیر او^۳ را دوست داشته است. اگر رای عالی^۴ بیند مرا بروی ببخشد از کرم امیر بدیع نبود. عبدالله الطاهر بر پشت قصه توقیع کرد که: حرکت منی ساکناً و انطق^۵ ساکناً.

شعر^۶

ایا جاردیدی^۷ انت فی سجن^۸ طاهر و قلبک^۹ لاتدری علیک شفیق
ویا جاردیدی لاتبع^{۱۰} سر طاهر و انت لدیدی مکرم^{۱۱} و طلیق^{۱۲}
پس بفرمود تا او را^{۱۳} و جمله بندیان را که در آن زندان بودند آزاد کردند
و هر یک را از انعام خویش نصیب فرمود از برای اکرام معشوق را.

بیت

تاجان دارم چو پاسبان کویت می گردم گرد آستان کویت^{۱۵}
باشد که بر آیدای^{۱۶} نگارین روزی نسام ز جریده سگان کویت
حکایت (۴) در تاریخ بغداد^{۱۷} آورده اند که محمد بن عبدالرحمن بن
ثابت^{۱۸} که از زهاد بغداد بود وقتی^{۱۹} از شهر رقه^{۲۰} به مهمی^{۲۱} به مدینه-

- (۱) بنیاد: همسایگی. (۲) مپ: ۲: فلان کس. (۳) مع و بنیاد: - او. (نسخه
ها: که او امیر را). (۴) مع: + صواب. (۵) متن و مپ: ۲: انقطعت.
(۶) مپ ۲ و مع و بنیاد: - شعر. (۷) متن: یدی. مپ: ۲: - دیدی. بنیاد: سی
(دیدی نام خاص است مرزنان را). (۸) مپ: ۲: السجن. (۹) متن و مپ ۲ و
بنیاد: اولئك. ترجیح قیاسی است. (۱۰) متن و بنیاد: لاعف مپ: ۲: لاعفانت.
(۱۱) متن: ان کر. مپ ۲ و بنیاد: ان سکر. ترجیح قیاسی است. (۱۲) مع این
دوبیت را ندارد. (۱۳) متن: تا آن. مع: با. (۱۴) متن: داستان.
(۱۵) بنیاد: بوستان رویت. (۱۶) مع: - ای. (۱۷) در هر چهارده مجلد
تاریخ بغداد گشتم و حکایت را و دو بیت عربی حکایت را نیافتم. نامی از محمد بن
عبدالرحمن بن ثابت نیست ولی عبدالرحمن بن ثابت عنوانی دارد. (۱۸) مع:
زاهد. (۱۹) متن: که. (۲۰) مپ: ۲: - از شهر رقه. (۲۱) مع: - به مهمی.

السلام آمد و با جماعتی از جوانان که یاران او بودند در کوی^۱ از کوی^۲ های بغداد می رفت^۳. ناگاه نظرش بر جمال کنیزکی افتاد که در حسن و ملاححت و لطف و صباحت^۴ بی نظیر بود. چندان که مرغ نظرش بر دانه خال جمال آن دلدار فرود آمد در مضراب اضطراب محبت افتاده^۵. واله و متحیر شد و عقل منلوب عشق گشت. مصالح حال وقال خود را ترك آورد و فکرت بر وی مستولی شد و چندان که خواست که عنان نفس خود را از [سکر به]*^۶ طریق تفکر برگرداند جز سرکشی و حرونی از توسن نفس مشاهده نکرد^۷. به خانه باز گشت و آن شب^۸ همه شب بیدار می بود و بامداد با جماعت^۹ یاران^{۱۰} حکایت بی خوابی باز گفت و با ایشان به^{۱۱} راه کوی دوست بر امید دیدن روی دوست می رفت و چندان که حال او را دوستان وی از وی می پرسیدند با ایشان^{۱۲} نمی گفت^{۱۳}. در اثنای راه ناگاه باردیگر^{۱۴} نظرش^{۱۵} بر جمال دلدار افتاد. حیرت او زیادت گشت و لون او متغیر شد و نزدیک بود که از پای در آید. هر چند یاران از وی پرسیدند که ترا چه می شود هیچ نگفت و سرپوش از سر طبق بر نگرفت و مدتی مبهوت و حیران می بود و به عاقبت زیاران ببرید و از اخوان صفا منقطع گشت و خلوت و انزوا پیشه ساخت^{۱۶}

- (۱) مپ ۲: - کوی از. (۲) مپ ۲: کوچه. (۳) متن و مچ: + که.
 (۴) مپ ۲: - و لطف و صباحت. (۵) مپ ۲: - در مضراب... افتاد. * نسخه ها: سکون. (۶) مپ ۲: - جز سرکشی... نکرد. (۷) مچ: - شب. مپ ۲: سبب.
 (۸) مپ ۲: - جماعت. مچ: جماعتی از. (۹) متن: - یاران. (۱۰) مپ ۲: - به. مچ: بر. (۱۱) متن: بر آمد + و به. مپ ۲: گرفت. بنیاد: در پیش گرفت + و به. (۱۲) مپ ۲: - با ایشان. (۱۳) مپ ۲: نگفت.
 (۱۴) مپ ۲: - باردیگر. (۱۵) متن: - ش. (۱۶) مپ ۲: - و از اخوان صفا منقطع گشت... ساخت.

یاران وی چون دانستند که او^۱ عاشق است یکی از دوستان وی به نزد او شد و او را به لطف پپرسید که ترا چه رسیده است^۲ و از پوشیده داشتن راز خود^۳ جز رنج و محنت ترا چیزی دیگر^۴ به حاصل نمی آید. مرا اعلام ده تا درد ترا درمانی کنم. شیخ این ابیات انشا کرد.

شعر

لا تجملوا علامة قیامة علی قامتی^۵ احب اتحل من متی ولقد علامت سلامتی
فعلقتها ما طول^۶ مددك لكل متی من كان یفرق العلامة فالهموم^۷ علامتی^۸
پس عزلت^۹ اختیار کرد و خلوت را^{۱۰} بر مخالطت مردمان^{۱۱} برگزید و دنیا را ترك کرد^{۱۲} و از جمله زهاد^{۱۳} بغداد^{۱۴} گشت^{۱۵} و حوادث عشق او را از دست تعلق دنیا^{۱۶} تمام بستد.

حکایت (۵) استاد ابوالقاسم قشیری رضی الله عنه^{۱۷} در رساله خود آورده است که اصمعی گفت که وقتی از اوقات دراثنای اسفار به قبیله بنی عذره نزول کردم و اهل آن قبیله بیشتر مردمان عاشق^{۱۸} عشق اندیشه^{۱۹}

- (۱) متن و مپ: وی. (۲) مپ: رسید. مج: شده است (۳) مج: خود.
(۴) مپ ۲ و مج: دیگر. (۵) مپ ۲: علی قیامة. بنیاد: علی قیامتی.
(۶) مپ ۲: ماسعت طول. بنیاد: مایبعت طول. (۷) مپ ۲ و بنیاد: فی الهموم. (۸) شاید دوبیت محرف چهاربیت باشد به هرحال سه مصراع اول مغشوش است. (۹) مج: غرابت.
(۱۰) مپ ۲: را. (۱۱) مپ ۲: مردمان. (۱۲) مپ ۲ و مج: آورد. (۱۳) متن و مپ ۲ و بنیاد: جهاد. (۱۴) مج: بغداد.
(۱۵) متن و مپ ۲ و بنیاد: گشت. (۱۶) مج: دنیائی. (۱۷) مپ ۲: رضی الله عنه. مج: قدس الله سره. (۱۸) مج: + پیشه. (۱۹) مج: عشق اندیشه.

باشند^۱ و به رقت دل و لطافت طبع موصوف^۲. گفت: چون به قبیله رسیدم^۳.
 به وثاق یکی از اهل آن قبیله^۴ نزول کردم و در آن وثاق دختری دیدم در
 غایت^۵ حسن و جمال و نهایت لطف و کمال^۶. چون رخت از او گرفتم
 و زمانی آسایش کردم برخاستم^۷ و از برای تفرج در گرد آن قبیله طوفی^۸
 کردم. جوانی^۹ دیدم ضعیف تر از^{۱۰} اهلالی^{۱۱} و نحیف تر از خللی^{۱۲} بارخی^{۱۳}
 زعفرانی و قدی^{۱۴} ریحانی. بر سردو پای نشسته و دیگری بر سر آتش نهاده
 گرم گرم آتش می کرد و نرم نرم باخویش تر نمی می نمود^{۱۵}. اصمعی می-
 گوید گوش داشتم تاجه می گوید^{۱۶}. این شعر^{۱۷} می گفت

شعر

لو کان لی قلبان عشت بسواحد

و افردت قلباً فسی هواك یعذب^{۱۸}

و لکنما أهوی بقلب مروع

فلا العیش^{۱۹} یصفو[لی]^{۲۰} ولا الموت^{۲۱} یقرب

از جماعتی^{۲۲} پرسیدم که این جوان کیست و حال او چیست؟ گفت: او بر آن
 دختر که تودر خانه او نزول کرده ای عاشق است. با آن که خویش نزدیک
 اوست و لکن مدت ده سال است که یکدیگر را ندیده اند، با آن که قبیله

(۱) مپ ۲: دیدم. (۲) مپ ۲: + بودند. (۳) مپ ۲: + و مچ: خطه.
 (۴) متن و مپ ۲: - غایت. (۵) مپ ۲: بی. (۶) مپ ۲: - لطف و کمال.
 (۷) متن و مچ: - و. (۸) متن و مچ: - برخاستم. (۹) متن: + می.
 (۱۰) متن و بنیاد: + را. (۱۱) مپ ۲: چون. (۱۲) مچ: هلال.
 (۱۳) مچ: خلل. (۱۴) مچ: روی. (۱۵) مچ: قد. (۱۶) متن:
 کرد. (۱۷) متن: + او. (۱۸) متن: - شعر. مچ: - این شعر. (۱۹)
 صاحب بن عباد گفته است لو کان لی قلبان عشت بسواحد و افردت قلباً لآل محمد (ع)
 (۲۰) متن: فلا عیش. (۲۱) متن و مپ ۲: یصفونی. مچ و بنیاد: - لی. (۲۲)
 متن و مپ ۲: فلا الموت. (۲۳) مچ: از آن جماعت.

یکی است. اصمعی می گوید: به خانه باز گشتم و حال آن جوان^۱ با دختر تقریر می کردم. دختر گفت: آری چنین است که می گویند^۲. آن دل ریش خویش من است^۳ و عم زاده من^۴. گفتم: شك نیست که مهمان شما^۵ ام. درخواست می کنم که امروز جمال خویش به وی^۶ نمایی و از برای دل مهمان او را به وصال خویش میزبان باشی^۷. دختر گفت: صلاح او در آن نیست^۸. اصمعی گفت: پنداشتم که مدافعت می کند. گفتم ای دختر اگر از گرفتاری قیامت می ترسی گرفتاران^۹ عشق خود را يك بارگی^{۱۰} فرو مگذار و فراموش مکن^{۱۱}.

بیت

ای راحت جان قصد دل ریش مکن

وز خصمی عاشقان بیندیش^{۱۲}، مکن^{۱۳}

بیشی و کمی با کم و از بیش به گفت

ای در [همه] عالم چو تویی بیش مکن
ای^{۱۴} عذر آرای^{۱۵} عذر سقیم بگذار و در پیش آن بیچاره دل فگار پرده از رخ بردار تا مگر دل او^{۱۶} از^{۱۷} مشاهده جمال تو روحی یابد. آن دختر گفت: مرا رقت و شفقت بیش از تست و من می دانم که مصلحت او نیست که^{۱۸} را ببیند^{۱۹} و چون تو مرا معذور نمی داری^{۲۰} اکنون^{۲۱} برو و در پیش وی بنشین

(۱) متن و مع: جوانان. (۲) مع: می گویی. (۳) متن و مع: + او.

(۴) متن و مع: + است. (۵) متن: تو. (۶) مپ ۲ و مع: او.

(۷) مپ ۲: میزبانی کنی. (۸) مپ ۲: + که تومی گویی. مع: صلاح وی در

آنست که او را ننمایم. (۹) مع: گرفتار. (۱۰) مپ ۲: به یکبار. مع:

یکبارگی. (۱۱) متن و مع: - و فراموش مکن. (۱۲) بنیاد: + و.

(۱۳) نسخه مپ ۲ این بیت را ندارد. مع و بنیاد بیت دوم را ندارد. (۱۴)

در نسخه مپ ۲ از این جا تا میانه حکایت پنجم از باب یازدهم افتادگی هایی دیده

می شود. (۱۵) مع: عذرا. (۱۶) بنیاد: - او. (۱۷) مع: + آن.

(۱۸) مع: او اینست که مرا نبیند. (۱۹) مع: باور نداری. (۲۰) متن

و مع: + تو.

من بر شما بگذرم. اصمعی گوید: برفتم و درپیش آن جوان بنشستم و گفتم: آماده باش مشاهده جمال دلدار^۱ را که^۲ ازوی^۳ خواسته‌ام تا خود را ته تو نماید و نقاب از روی بگشاید. تا ما در این حدیث^۴ بودیم^۵ ناگاه آن دختر ازدور پیدا آمد و دامن خود را در زمین می کشید و گردی از آن به هوا برمی شد^۶. همین که آن جوان آن^۷ گرد بدید نعره‌ای بزد و بر آن دیگ دان افتاد و تا او را از آن موضع برگرفتم^۸ اندام او به چند جای سوخته بود. چون^۹ من به خانه مراجعت کردم^{۱۰}. آن دختر^{۱۱} با من^{۱۲} عتاب کرد و گفت: آنچه امروز آن بیچاره را^{۱۳} بروی آمد^{۱۴} سبب آن تو بودی و اکنون ترا معلوم شد^{۱۵} انه لایطیق غباراً من^{۱۶} آثار ذیلنا فکیف یطیق^{۱۷} لقاءنا. او طاقت گردی که از عطف^{۱۸} دامن ما به هوا برمی شد^{۱۹} نمی دارد، تاب^{۲۰} مشاهده لقای ما چون دارد^{۲۱}!

حکایت (۶) یکی از قبیلۀ بنی عذره^{۲۲} را^{۲۳} سؤال کردند که چراست که هر که از قبیلۀ شما^{۲۴} عاشق شود^{۲۵} هر آینه بمیرد. گفت لان من قلوبنا خفة و فی نساءنا عفة. گفت^{۲۶}: از بهر آن که دل‌های ما را خفتی است. زنان م

- (۱) بنیاد: + ت. (۲) مج: دلدار نوکنی. (۳) متن: - ازوی. (۴) مج و بنیاد: سخن. (۵) متن: + که. (۶) مج: بر شده بود. (۷) بنیاد: - آن. (۸) مج: دور کردیم. (۹) متن و بنیاد: - چون. (۱۰) مج: آمدم. (۱۱) متن: - دختر. (۱۲) متن: + به. (۱۳) متن: - را. (۱۴) بنیاد: بدان بیچاره افتاد. (۱۵) متن و مج: - و اکنون ترا معلوم شد. (۱۶) مج و بنیاد: - من. (۱۷) مج: + اذن. (۱۸) بنیاد: - عطف. (۱۹) مج: بر هوا شده. متن: + طاقت. بنیاد: + تاب. (۲۰) مج: + دیدار و. (۲۱) مج: چگونه بردارد. بنیاد: چگونه آرد. (۲۲) بنیاد: بنی عذر. (۲۳) متن و بنیاد: - را. (۲۴) مج: تا. (۲۵) متن: - شده. (۲۶) متن: - گفت.

را عفتی ومن امروز از قبیلۀ خود برون آمدم هفتاد جوان را بگذاشته‌ام که همه بیمار^۱ شده‌اند و نحیف و نزار گشته^۲ و آن علت را هیچ سببی نمی‌دانند^۳ جز عشق چنان که گفته‌اند:

بیت^۴

رسمی است قدیم سوگواری در عشق
شرطی است عظیم بی‌قراری در عشق
داری سر این حدیث باید که چوشمع

سردر بازی و پسی داری در عشق

حکایت (۷) آورده‌اند که وقتی مجنون فرصتی یافت و بالیلی نفسی^۵ هم نفس^۶ شد و میان ایشان خلوتی به‌حاصل آمد^۷. لیلی گفت: بیار تا چه داری! مجنون^۸ گفت: ملامت گران قبیلۀ تو خزینۀ عقلم به غارت بردند و منکران^۹ عزت تو جاه و حرمت را بدل [به] بی‌حرمتی کردند^{۱۰}، مرا^{۱۱} خود چه بود یا چه‌ماند که درین مجلس شریف و خلوت بی‌زحمت تحفۀ حضرت ترا^{۱۲} شاید^{۱۳}. لیلی گفت: این همه سال^{۱۴} مواضعۀ دعوی عشق بود. هرچه در مصادره از کسی بستانند آن را در حساب^{۱۵} خدمتی نباید^{۱۶} نهاد. بیار تا

(۱) بنیاد: + عشق. (۲) مج: همه را بیماری نحیف و نزار کرده است.

(۳) مج: ندانم. بنیاد: نمی‌دانند. (۴) بنیاد: چنانکه گفته‌اند بیت. مج:

نظم. (۵) بنیاد: + دو. مج: - نفسی. (۶) بنیاد: هم‌نشین. (۷)

متن و بنیاد: حاصل شد. (۸) بنیاد: + فرصتی یافت. (۹) مج: رشک

بران. (۱۰) مج: جاه‌من به بی‌ناموسی بدل کردند. بنیاد: جاه و حرمت را

بدل و بی‌حرمتی بدل کردند. (۱۱) متن و بنیاد: - مرا. (۱۲) متن: و

مثال را. (۱۳) مج: - که درین مجلس... ترا شاید. (۱۴) بنیاد: ساله.

(۱۵) مج: - این همه سال... در حساب. (۱۶) مج: خدمتی بیش باید.

چه داری! مجنون سوزنی به لیلی داد که مرا درعالم جز این^۱ نیست که هر گه که خساری در جست و جوی طلب^۲ تو در قدم^۳ شکستی بدین سوزن بیرون کردم. لیلی گفت: این می جستم. اگر بادبان دعوی سودای ما که بر بستی^۴، دوستی پیشه^۵ از پیچ و تاب نصیبه طلبی خالی داشتی نه همانا که سوزن ترا درخور بودی و اگر در سر سودای ماداری، خاری که در طلب ما در کیمخت قدم از بهر خال ما داری [از دست^۶] بدهی^۷ ترا در صف محققان عشق چه منزلت ماند! نبینی که درخت گل تا همه زمستان زحمت خار نکشد وقت بهار چهره گل از زیر تنق غنچه روی^۸ نماید^۹.

بیت^{۱۰}

در عشق کم از درخت گل نتوان بود

سالی به امید وصل گل خار کشد

حکایت (۸) آورده اند که چون امیر المؤمنین علی علیه السلام و^{۱۱}

عمر رضی الله عنه^{۱۲} به زیارت اویس قرنی شدند و ماجرای که میان ایشان رفت مشهورست^{۱۳} ایشان را گفت که شما را امتحانی خواهم کرد. شما دوست محمد هستید؟ گفتند: هستیم. گفت: دندانهای خود به من نماید^{۱۴}. بنمودند. گفت: اگر در محبت درست بودید آن روز که دندان

(۱) متن و مج: + چیزی. (۲) بنیاد: طلب. (۳) مج: پای. بنیاد: قدم. (۴) بنیاد: بر بستی. (۵) بنیاد: را. (۶) هر چهار نسخه: از دست. (۷) بنیاد: برهی. (۸) مج: روی. (۹) مج: + چنانکه درین معنی گفت که. (۱۰) مج: نظم. (۱۱) مپ ۲ و مج: علی علیه السلام و. (۱۲) متن: علیه السلام. بنیاد: رضی الله عنه. (۱۳) مج: + اویس (← تذکرة الاولیاء / ج ۱ / ص ۱۵). (۱۴) مج: + چون.

مبارك محمد بشكست^۱ من نیز^۲ دندان خود بشكستم كه سرمایه دوستی موافقت است. امیر المؤمنین^۳ عمر و^۴ علی رضعهما^۵ بگریستند و گفتند:

با چندان^۶ صحبت و ادب خدمت كه^۷ در حضرت مصطفی صلعم داشتیم بعد از چند سال ادب دوستی از کسی می باید آموخت كه رسول را صلعم ندیده است.^۸

حکایت (۹) آورده اند كه توانگر بچه ای به کنیز کی عاشق شد. کنیزك را به بهای گران بخرید و جان را به مهر او بفروخت. کنیزك را به خانه آورد. کنیزك روی در دیوار كرد و با او هیچ سخن نگفت.^۹ جوان هر^{۱۰} لطف و مجاملت^{۱۱} كه^{۱۲} بکرد كنیزك با وی در^{۱۳} نیامد. کار برو مشكل

(۱) بنیاد: شكستند. مع: پیغمبر خدا از درج دهنی جدا شد + شما به موافقت او چرا دندانهای خود نشکنید پس دهن خود باز كرد و بنمود. دیدیم دندانها شكسته بود و گفت: چون بشنیدم كه دندان دوستم در جنگ كافران شكست یافت.

(۲) مع: + من نیز به موافقت او. (۳) بنیاد: پس (-امیر المؤمنین). (۴) مع: + امیر المؤمنین. (۵) بنیاد: ع. (۶) مع: با وجود. (۷) مع: + ما. (۸) «... چون خواجه انبیا را علیهم السلام وفات نزدیک رسید گفتند یا رسول الله مرقع تو به كه دهیم. گفت به او پس قرنی...»

و این به گمان من نخستین خرقه بخشی و خرقه پوشی در تاریخ تصوف اسلامی است و شرح آن را عطار در تذکرة الاولیاء به شیرین ترین عبارتی آورده است و این مرقع به دست حضرت علی علیه السلام و خلیفه دوم به او پس رسیده است و بی سبب نیست كه سند خرقه فرقه های متصوف به آن حضرت منتهی می شود. پیش ازین تاریخ قدیم ترین خرقه پوشی را شاید بتوان در شاهنامه یافت و آن زره سیاوش است كه به کی خسرو در پوشیدند. (۹) مع: + چون. (۱۰) مع و بنیاد: + چند. (۱۱) بنیاد: مؤانست. (۱۲) مع و بنیاد: - كه. (۱۳) مع: + میان.

شد^۱ با دوستی مشورت کرد. دوست او را گفت چندروزی نان و آبش مده^۲ تا مضطر شود. جوان به ضرورت به حکم اشارت آن دوست رفت و نان و آب از او باز گرفت. کنیزك بیچاره شد^۳. گفت: ای خواجه کسی با دوستان چنین کند که تو می کنی. چون جوان معشوق را رام و صید را به دام دید گفت: چه خواهی. گفت: طعام بیار تا بخورم.^۴ گفت: باش تا به جهت تو حلوا سازم. پس حلوا ساخت و کنیزك با او حدیث می کرد و سخن عتاب آمیز می گفت و او از عذوبت سخن^۵ معشوق بی خبر شده بود و انگشتان به جای کفچه در پاتیله کرده و می جنبانید. کنیزك او را آواز داد که: ای خواجه دست نگاه دار. چون بنگریست هر پنج انگشت او سوخته بود^۶ و خبرش نبود و این معنی از قضیت عقل و فعل دور نیست چه لایمان^۷ مصر را بر جمال دلفروز جان سوزیوسف علیه السلام همین^۸ واقعه افتاد که در مشاهده او^۹ چنان مدهوش شدند که دست ها می بریدند^{۱۰} و از خود خبر نداشتند چنان که قرآن بیان می فرماید: قطعن ایدیهن^{۱۱}.

حکایت ۱۲ (۱۵) برادرزاده شیخ ابوبکر شبلی رحمه الله علیه^{۱۳} حکایت کرد که من وقتی به دبیرستان می رفتم و در آن مکتب امیرزاده ای بود و پسر کفشگری او را دوست می داشت^{۱۴} چنان که يك^{۱۵} لحظه از جمال^{۱۶} او^{۱۷}

(۱) متن و مج: کار برو مشکل شد. (۲) مج: آب ندهی. (۳) متن: دوست او را گفت... کنیزك بیچاره شد. (۴) متن: بخوریم. (۵) بنیاد: سخن. (۶) مج: سوخته شده بود. (۷) مج: زنان. (۸) مج: علیه السلام همین. (۹) مج: او. (۱۰) مج: بریدند. (۱۱) سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۱ و ۵۰. (۱۲) مج: + آورده اند. (۱۳) مج و بنیاد: رحمه الله علیه. (۱۴) مج: + ی. (۱۵) مج: يك. (۱۶) مج: از جمال. (۱۷) مج: بروی.

شکیبایی نداشت^۱ و همه روز در خدمت او بودی. روزی یکی از^۲ محتشمان بدین مکتب آمد و امیرزاده را دید که با پسر کفشگر نشسته بود. گفت: نیکو نبود^۳ امیرزاده با پسر^۴ کفشگر نشیند^۵ که به سبب مجالست او دون همت شود و خوی او گیرد. در حال ادیب^۶ پسر کفشگر را از مکتب بیرون^۷ کرد. بیچاره روزی چند معشوق را ندید و بر بستر هلاک بیفتاد. به امیرزاده پیغام فرستاد که کارم به جان رسید و کارد به استخوان پیوست.

بیت

قامت آب تا دهان آمد
تیسغ را سر در استخوان آمد^۸
اگر سر دلداری^۹ داری نظری^{۱۰} برین^{۱۱} بیچاره انداز. شاهزاده به وی پیغام داد که اگر دل تو باماست بر ما آید^{۱۲} بر^{۱۳} توجه کاردار^{۱۴}. دل را^{۱۵} بفرست^{۱۶} تا تحقیق^{۱۷} دعوی^{۱۸} تو ظاهر شود. کودک گفت: فرمان بردارم. آن گاه آن قاصد را گفت: زمانی بر در بنشین و بعد از ساعتی به خانه در آی و طبق سر- پوشیده بینی^{۱۹} بردار^{۲۰} و پیش آن امیرزاده بر^{۲۱}. آن گاه جوان به خانه در- آمد^{۲۲}. کارد بکشید و بر شکم خود زد و بشکافت و دل خود را برون کشید و در

- (۱) مج: + ی. (۲) بنیاد: + این. (۳) مج: نیست. (۴) متن: - پسر. (۵) متن: نشستن. بنیاد: نشسته. (۶) مج: + را گفت ادیب (ادیب ملای مکتب است. درس ادیب اگر بود زمزمه محبتی / جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را / نظیری) (۷) مج: دور (۸) بنیاد این بیت را ندارد. (۹) مج: عنایت (۱۰) متن و بنیاد: - ی. (۱۱) بنیاد: فن. (۱۲) مج: باید. (۱۳) بنیاد: پیش. (۱۴) مج: - بر توجه کار دارد. (۱۵) متن و بنیاد: + بر ما. (۱۶) متن: فرست. (۱۷) بنیاد: + صدق. (۱۸) متن: + صدق. (۱۹) مج: + آن را. (۲۰) مج: + ی. (۲۱) مج: + ی. (۲۲) مج: درای.

آن طبق نهاد و بیفتاد و جان بداد. قاصد چون آن حال بدید^۱ طبق سر- پوشیده پیش امیرزاده آورد و حال حکایت کرد. امیرزاده متحیر شد و از گفته^۲ پشیمان شد و آن بیچاره جان^۳ در سر دل کرد.

بیت

گر دیده بدست رهنمون دل من در گردن دیده باد خون دل من^۴
حکایت (۱۱) در تاریخ خلفای بنی العباس^۵ مسطورست^۶ که مسرور
کبیر چنین گفت که در آن وقت که امیر المؤمنین^۷ عزم غزو^۸ روم جزم^۹
کردن بر سر او ایستاده بودم و او جوشن در دست گرفته بود و می خواست
که در پوشد. ناگاه کنیز کی از حرم بیرون آمد از آن کنیزکان که امیر المؤمنین
را دل به حال ایشان نگران بودی^{۱۰}. گفت: یا امیر المؤمنین^{۱۱} کجا خواهی
خرامید. فرمود که^{۱۲} به روم خواهم رفت. کنیزک آهی از دل گرم بر آورد
و گفت: مرا هلاک خواهی کرد. پس ماتم من بدار و آن گاه برو^{۱۴} و آب بر
روی^{۱۵} او روان شد و این بیت بگفت^{۱۶}:

شعر

و أدعو دعوة المضطر يوماً یثیب^{۱۷} علی الدعاء و یستجیب

- ۱ مج: - کارد بکشید و بر... چون آن حال بدید. (۲) مج: کرده. (۳)
بنیاد: دل. (۴) مج این بیت را ندارد. (۵) بنیاد: بنی عباس.
(۶) مج و بنیاد: آورده اند. (۷) مج: + مأمون. (۸) متن و مج: - غزو.
(۹) مج: - جزم. (۱۰) مج و بنیاد: بود. (۱۱) مج: + عزم. (۱۲)
مج: فرمود. (۱۳) مج: گفت. (۱۴) متن: - و آن گاه برو. (۱۵)
بنیاد: از دو چشم. (۱۶) بنیاد: - و این بیت بگفت. (۱۷) بنیاد:
یثبت.

لعل الله ان یکفی مهـما^۱ و یجمعنا کما تهوی القلوب
 امیرالمؤمنین^۲ از آن حالت رقت آورد. مرا گفت: ای مسرور این کنیزک
 را تعهد کن و غم او بهتر بخور^۳ که اگر نه آنستی که اخلل این شعر گفته است
 [قوم اذا حاربوا شد و اما رزهم دون النساء ولو باتت باطهار]^۴
 این کنیزک را با خود بردمی^۵. آن گاه گفت^۶:

شعر

فيا حسنہا اذا بعد الدمع^۷ کحلها و اذهی تمحو^۸ الدمع عنها الانامل
 صیحة^۹ قالت فی الکلام قتلتنی وقتلی بما قالت هناك تحاول^{۱۰}
 پس امیرالمؤمنین هارون الرشید^{۱۱} برفت. چـون روزی چند برآمد آن
 کنیزک از اشتیاق خدمت او رنجور شد^{۱۲} و علت او مستحکم گشت. ناگاه
 خبر وفات امیرالمؤمنین^{۱۳} رسید که در بعضی از بلاد روم بر چشمه فریدون
 حیات را وداع کرده بود. چون خبر وفات او بدان کنیزک رسید نفسی سرد

-
- (۱) متن: یکفیک حرما. بنیاد: یکفیک حتما. (۲) بنیاد: امیررا. (۳) مج: بخور بهتر. (۴) هیچیک از نسخه‌های این بیت را ندارد تنها در نسخه مج به این صورت مغلوط و مغشوش آمده است. عدماذا حضار یواشد و بارزهم دون النساء و اویت باطهار. بیت متن آخرین بیت است از قصیده چهل و نه بیتی به مطلع: تغیر الرسم من سلمی باحفار و اقفر من سلمی دمنة الدار ← دیوان الاخلل التغلبی به شرح ایلیاسلیم الحاوی / چاپ بیروت / ص ۷۴.
 (۵) متن و بنیاد: این کنیزک ... بردمی (۶) متن و بنیاد: آن گاه گفت.
 (۷) متن و بنیاد: اذالعل. (۸) متن: یمحو. (۹) متن: صحت. (۱۰) بنیاد: تجادل. (۱۱) مج: مأمون. بنیاد: المؤمنین هارون الرشید.
 (۱۲) مج: رنجوری گرفت (۱۳) بنیاد: المؤمنین.

ازدل گرم بر آورد وهم در آن نفس جان او^۱ به عالم قدس^۲ رفت^۳ و حیات را وداع کرد.

حکایت (۱۴) محمد اسحاق در کتاب مغازی^۴ آورده است که وقتی لشکری از سرایای^۵ مصطفی صلعم بر قبیله ای از قبایل^۶ کفار زدند. مردان ایشان را می کشتند و زنان ایشان را اسیر می کردند. در میان آن جماعت مردی بود^۷ جوان، رنجور^۸ و نحیف. جماعتی از مسلمانان را گفت: از شما حاجتی می خواهم که شما [را] هیچ^۹ زیان ندارد. گفتند: آن^{۱۰} حدیث^{۱۱} چیست. گفت: مرابه نزدیک آن زنان برید تا ایشان را وصیت کنم، آن گاه هر چه خواهید با من^{۱۲} بکنید. گفتند: او را به نزد آن زنان بردیم که جمع^{۱۳} کرده بودیم. زنی را از میان ایشان آواز داد و گفت: اسلمی یاجیش قبل نفاد العیش. پس^{۱۴} نفسی سرد بکشید و بیفتاد^{۱۵} و جانش بر آسمان رفت^{۱۶}.

بیت

خوبرویان چو پرده برگیرند عاشقان پیششان چنین میروند
حکایت (۱۴) گویند درین عهد^{۱۷} نزدیک جوانی به بلخ به^{۱۸} تعلیم^{۲۰}

-
- (۱) بنیاد: - جان او. (۲) مع: - او به عالم قدس. (۳) مع: داد.
(۴) بنیاد: + خود. (۵) بنیاد: لشکریان. (۶) متن: قبیله. مع: + به.
(۷) مع: - بود. (۸) مع و بنیاد: + ضعیف. (۹) متن و بنیاد: بدن.
(۱۰) متن و بنیاد: آن. (۱۱) مع و بنیاد: حدیث.
(۱۲) مع و بنیاد: بامن. (۱۳) مع: جمله. (۱۴) مع: - اسلمی...
پس (جیش اسم است مرآن زن را که مرد عاشق بدو خطاب کرده است) (۱۵)
مع: بر زمین شد. (۱۶) بنیاد: جان بداد. (۱۷) متن و بنیاد: این.
(۱۸) مع: + خ. (۱۹) متن: - به. مع: بر. (۲۰) مع: معلم. بنیاد: تعلیم.

افتاد^۱ و در تحصیل علم^۲ جد و مبالغت می نمود و شب و روز از^۳ اقتباس انوار فواید نمی آسود، تا در مدت نزدیک از کوشش استاد بهره ور شد^۴. از نوادر اتفاقات روزی آن جوان^۵ بر در خانه یکی از بازاریان گذری کرد، دختری سراز خانه برون کرده بود چنان که اضاءت^۶ او آتش در خرمن ماه زدی و رشاقت^۷ قد او سروسهی را از مرکب حسن پیاده کردی. آن جوان چون^۸ آن دختر را بدید، غوغای عشق رخت صبر^۹ از خانه دلش یغما^{۱۰} کردند و به نظر اول بر آن دختر عاشق شد و دل به باد داد و سودای وصل یار در سویدای^{۱۱} سینه او متمکن شد و در خواب و خور او خلل افکند و از تحصیل بازماند و کار بدانجا رسید که صاحب فراش شد. استاد او طایفه اطبا را به سر بالین او فرستاد تا او را علاج کنند و از علت او وقوف گیرند. ایشان به دلایل معلوم کردند که او عاشق است.

بیت

دردی که دوی آن وصال تو بود ز آمد شدن طیب نیکو نشود^{۱۲}
استاد^{۱۳} جماعتی از^{۱۴} یاران وی را^{۱۵} نزد آن جوان فرستاد تا از حالت او استکشاف کنند. و آن جماعت به نزد او آمدند و گفتند^{۱۶}: در خون خود

-
- (۱) مج: آمد. بنیاد: آمده. (۲) مج: علوم. (۳) متن: - از. (۴) متن و بنیاد: امیدوار شد. (۵) بنیاد: - آن جوان. (۶) متن و مج: لطافت (۷) متن: رثاشت. بنیاد: آن سیاحت. (۸) بنیاد: - چون. (۹) متن: + ش. (۱۰) متن و بنیاد: بیرون. (۱۱) مج و بنیاد: سواد. (۱۲) مج: وداء العشق لیس له دواء - اذا كان المسيح له طيبا. (۱۳) متن و بنیاد: - استاد. (۱۴) متن: آن جماعت. بنیاد: از جماعت. (۱۵) مج و بنیاد: - وی را. (۱۶) مج: + دست

مشو و سرپوش^۱ از سر^۲ طبق بردار و سرعشق را^۳ پنهان مدار^۴.

بیت

نهانی که خواهی تو او را شکار^۵ همان به که گردانیش^۶ آشکار^۷
 پس جوان به معشوق خود^۸ نشان داد. اتفاق را آن مرد که پدر دختر بود از
 جمله مریدان شیخ بود. شیخ او را بخواند و گفت: تو دانی که من در کاری
 که محظور شرع باشد^۹ اقدام ننمایم. واقعه حادث شده است و جوانی به
 سبب^{۱۰} دختر تو در معرض هلاک افتاده است و حال او حکایت کرد و گفت:
 اگر صواب بینی دختر را به سربالین او فرستی، باشد که بدان سبب وی را
 صحتی روی نماید^{۱۱}. پدر دختر خدمت کرد و به خانه رفت و صورت حال
 بازن باز گفت و بفرمود تا دختر را آراسته با جماعتی از زنان به نزد یک جوان
 بردند و دختر را گفتند^{۱۲} که طریق حیا^{۱۳} یک سونه و امروز با وی مدارا^{۱۴}
 کن^{۱۵}. دختر بیامد و بر سربالین او بنشست و تملق آغاز نهاد و گفت: آخر
 مرا چرا از حال^{۱۶} خود اعلام ندادی و صورت واقعه خویش باز ننمودی
 تا من دواي درد تو بگردمی. اکنون من در خدمت توام و پدر^{۱۷} مرا به تو
 می دهد. و آن روز همه روز دختر^{۱۸} به سربالین او بود و شربت و غذا به

(۱) مج: + را (۲) مج و بنیاد: - سر. (۳) مج: - را. (۴) مج: مگیر
 + چنانکه گفته اند. (۵) مج: نهانی که خواهد شدن آشکار. (۶) متن:
 دانیش. (۷) بنیاد این بیت را ندارد. (۸) مج: آن جوان معشوقه را.
 (۹) بنیاد: نباشد + بر آن. (۱۰) مج: از عشق. (۱۱) مج: + و چون شفا
 یابد آنگاه عقد ساخته گردانم و اگر بمیرد ما به تقصیر منسوب نشویم. (۱۲)
 مج: + که چون در آیی. (۱۳) مج: انقباض. بنیاد: اسطعاش. (۱۴) مج:
 زندگانی. (۱۵) مج: + و به لطف و مدارا باش. (۱۶) مج: - از حال.
 (۱۷) متن و مج: + من. (۱۸) مج: دختر همه روز.

دست خود ترتیب می کرد. چندان که شب شد دختر ازو اجازت خواست که اگر صواب بینی^۱ به خانه بازگردم و بامداد بگاه باز آیم. جوان آب گرم ازدیده بیارید و آه سرد از سینه برکشید^۲ و این رباعی بگفت^۳.

بیت^۴

آمد شب و تو شب بنیایی^۵ دانم شب رفت و من امشب نه همانا^۶ مانم
در وصل تو بسته بود جانا جانم چون رفتی^۷ تو ز دست شد درمانم
و چون دختر او^۸ را وداع کرد و برفت جوان بعد از وی دوسه دم دیگر بزد و به رحمت حق تعالی پیوست.

و این آوازه در شهر افتاد و به سبب آن که دردناک حادثه‌یی بود^۹ روز دیگر هزار کس از لطیف طبعان در مصیبت آن جوان جامه در نیل زدند^{۱۰} و چون آثار عشق این است همان اولی بود که عاقل به بلای او در زماند^{۱۱} چنان که گفته اند^{۱۲}:

شعر^{۱۳}

أعینك ان تصطادك^{۱۴} الحقد البخل^{۱۵} فلا^{۱۶} امرها هون^{۱۷} ولا خطبها سهل

(۱) مع: + شب. (۲) مع: بر آورد. (۳) مع: + و به درد بگریست.
(۴) مع: نظم. بنیاد: رباعی. (۵) مع: به شب نیایی. (۶) بنیاد: همانا نه من امشب. (۷) مع: روی. بنیاد: رفتن. (۸) بنیاد: - او. (۹) مع: به سبب عظم این حادثه دردناک. بنیاد: عظیم دردناک بود. (۱۰) مع: مرثیه بگفتند + و عشق نامه در سلک تحریر خامه کشیدند. (۱۱) مع: عاقل بید دلی دل در نیندد و جان به باد نهد. (۱۲) مع: - چنانکه گفته اند. (۱۳) مع: نظم. (۱۴) متن: یصطادك. (۱۵) متن و بنیاد: النسل. ترجیح قیاسی است. (۱۶) متن و بنیاد: فما. ترجیح قیاسی است. (۱۷) متن و بنیاد: هونا. ترجیح قیاسی است.

و یا حائماً حول الجنون احذر الهوى فاولها ختل و آخرها قتل^۱
 حکایت (۱۴) حکیمی^۲ را پرسیدند که مارا^۳ از سر عشق خبری بگوی
 و از راز دوستی نشانی نمای^۴. گفت: العشق طائر لا يلتقط الاحبة القلب^۵.
 عشق مرغی است که جز^۶ دانه دل نخورد و جز در سواد دل^۷ نچرد. و
 حکمای عرب گفته اند که^۸ عشق را از عشقه گرفته اند و عشقه گیاهی است
 که خود را^۹ بر درخت پیچد و تا آن گاه که درخت را خشک نکند^{۱۰} دست
 از او^{۱۱} ندارد. پس همچنین عشق بر هر نهاد^{۱۲} که غلبه کرد^{۱۳} او را نحیف و
 نزار^{۱۴} و رزد روی و سوگوار^{۱۵} و سودایی و بی قرار^{۱۶} و سرزده و دل فگار
 گرداند. وصل [و] هجر^{۱۷} با^{۱۸} حالت^{۱۹} او یکسان شود. نزدیکی و دوری در
 مقام صدق و صفای عشق برابر باشد^{۲۰}.

شعر

رق الزجاج و رقت الخمر فتشابهها و تشاكل الامر
 و کانه^{۲۱} خمر و لا قدح و کانه^{۲۲} قدح و لا خمر^{۲۳}
 و اگر^{۲۴} کسی را باید که تحقیق این مقال و برهان این دعوی و تصدیق این

- (۱) نسخه مج این بیت را ندارد. (۲) مج: حکیم. (۳) بنیاد: مرا.
 (۴) مج: باز نمای. (۵) مج: القلوب. (۶) بنیاد: جز. (۷) بنیاد:
 سودا. (۸) مج: - عشق مرغی... گفته اند که. (۹) مج: - خود را.
 (۱۰) مج: کند. (۱۱) بنیاد: + بر. (۱۲) مج: نهادی. بنیاد: نهالی.
 (۱۳) مج: استیلا آورد. (۱۴) مج: + گرداند. (۱۵) مج: سواد.
 (۱۶) مج: + ی. (۱۷) مج: + تونسبت. بنیاد: + است. (۱۸) بنیاد:
 تا. (۱۹) مج: جلالت. (۲۰) مج: شد. (۲۱) مج: فکانما.
 (۲۲) مج: کانه. (۲۳) بنیاد این دو بیت را ندارد. (دو بیت از ابن المعتزست).
 (۲۴) ازین جا تا آخر باب دهم در نسخه مج نیامده است.

فحوی روشن شود گو به نظر بصیرت و چشم حقیقت در آن عاشق بی جان و راست پیمان [نگر] که اگر چه بی روان است و اگر چه نزارتن^۱ است اما نیسان است. چون زاهدان^۱ سر تراشیده است^۲ و چون عاشقان رخ خراشیده^۳ چون عاشق بنان ابرایشان بحر آثار خداوند خواجه جهان و دستور صاحب قران و آصف سلیمان زمان و مطلع خورشید احسان و منبع زلال افضال و احسان، ملك ملوك الوزراء، نظام لملك، قوام الدولة والدين، ذوالمناقب والمناصب والميامن والسعادات، ابوالمكارم والمعالي، محمد بن ابی سعد الجندی، لا زال من العدد بمزید آمد، چون گریه وزاری که نشان عاشقان آمد به اظهار رسانید و ضعف و سوگواری که از^۴ لوازم^۵ حال مستمندان باشد پیدا^۶ کرد تا روی زرد^۷ و چشم تر^۸ و سر پرسودا^۹ و دل تهی و سینۀ پر تاب چون شرف تغسل انامل مبارك او که مفاتیح ارزاق خلایق است دریافت، از بحر دل چنان بر چشم شد که عادت کریمی^{۱۰} بحر و کان بردست گرفت و انتظام ممالك^{۱۱} جهان پیشه ساخت، لاجرم عطار در مدح و ثنای او این ابیات از زبان داعی^{۱۲} دولت^{۱۳} انشاد آورد.

شعر

سپهر اختر نصرت نظام ملك جهان قوام دولت و دین روی ملك و پشت ظفر
محمد بن ابی سعد صاحبی که بود سعود بر در او همچو بنده چاکر

- * هر سه نسخه: بهار نن. (۱) متن: زاهد. (۲) متن و بنیاد: نتراشیده است. (۳) متن و بنیاد: نخراشیده (۴) بنیاد: آن. (۵) متن و بنیاد: لازم. (۶) متن: بند. (۷) مپ: ۲: زردی. (۸) مپ: ۲: چشم تر. (۹) مپ: ۲: سواد. (۱۰) هر سه نسخه: گرمی. (۱۱) مپ: ۲ و بنیاد: ممالك (۱۲) متن: دواعی (۱۳) متن: + را.

بنام ایزد در^۱ کلک او چه بل عجیبی ست
 که می نماید مشک تـسار^۲ و در و گـهر
 عجب تر آنکه رخ خلق^۳ او بود گلگون
 رخس ز بهر چه باشد برنگگ گونه زر
 مگر از آن قبل آمد بچهره زرد که او
 همیشه می کند اندر میان بهر سفر
 خدای عزوجل حضرت جلال وزیر
 نگاه دارد از آن جور گتبد اخضر

(۱) متن: باز. بنیاد: با. (۲) مپ ۲ و بنیاد: وقار. (۳) بنیاد: برخ کلک.

* * *

تمام شد استنساخ و مقابله و تصحیح و تحشیه و طبع بخش اول از قسم چهارم
 جوامع الحکایات. پانزده باب دیگر و صواب نامه و فهرست و تعلیق در بخش دوم خواهد
 آمد ان شاء الله تعالی به تاریخ اول بهمن ماه سال یک هزار و سی صد و شست و نه شمسی.

مظاهر مصفا

